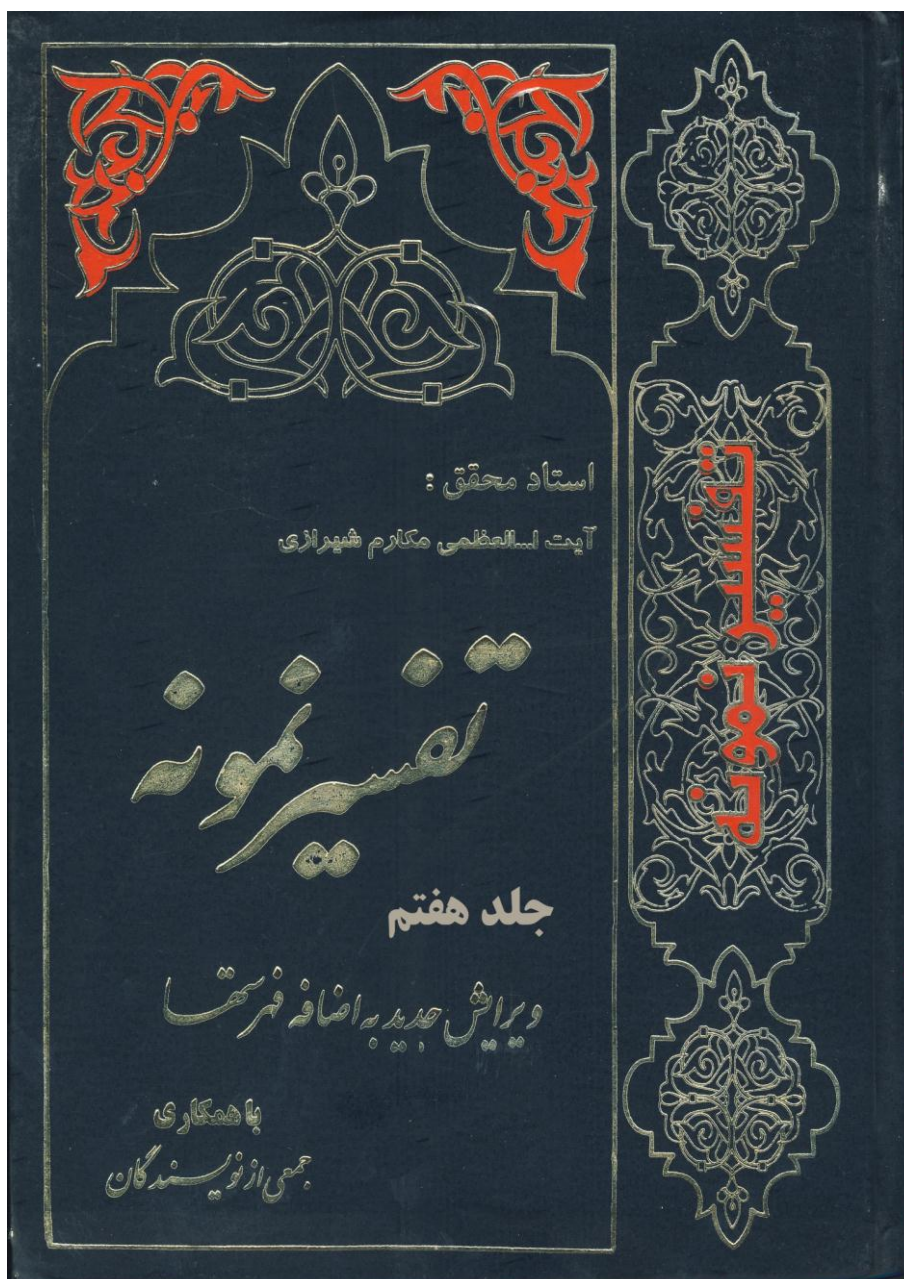




مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱] - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.

۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه.

(چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)

جلد هفتم

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷۷

۱۳۷۷

۲۶-۳۲۵۳ م

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
 تلفن: ۵۵۶۲۰۴۱۰ - ۵۵۶۲۷۴۴۹
 فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
 تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۳۵۹



تفسیر نمونه جلد هفتم

زیر نظر استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
 سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرانتی، محمد محمدی

- ناشر: دارالکتب الاسلامیة
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 440 - 004 - 6
- شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 440 - 030 - 5 VOL.28
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد هفتم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

محمّد رضا	آشتیانی
محمّد جعفر	امامی
داوود	الهامی
اسد الله	ایمانی
عبدالرسول	حسنی
سیّد حسن	شجاعی
سیّد نور الله	طباطبائی
محمود	عبداللّهی
محسن	قرائتی
محمّد	محمّدی

هدف اصلی از نگارش این تفسیر

با گسترش بیداری و آگاهی در همه سطوح.

و با بیدار شدن حس کنجکاوی برای درک مسائل اسلامی در همه طبقات.

و با احساس نیاز شدید، به فهم حقایق تعلیمات اسلامی که امروز به دلائل مختلف صورت گرفته. این بحث در میان عموم طبقات مخصوصاً نسل جوان پیدا شده است که اگر بخواهیم اسلام را بهتر و عمیق تر بشناسیم و از سرچشمه تعلیمات آن سیراب شویم چه باید کرد؟! در پاسخ این سؤال به آنها این جواب داده می شود: اصیل ترین منابع اسلامی «قرآن» است که به صورت دست نخورده، و بدون هیچ کم و کاست، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دست ما رسیده، و زبان گویای وحی در آن منعکس است، قبل از هر چیز آن را بخوانید و در آن بیندیشید.

فوراً سؤال می کنند: برای فارسی زبانان مطالعه کدام تفسیر بهتر است؟

بدون شک، تفاسیر ارزنده ای در زبان فارسی، از دیروز و امروز، داریم. ولی عدم آشنائی به نثر آنها، و یا سنگین بودن مطالبشان، سبب شده که برای گروهی قابل هضم نباشند (به جز کمی از تفاسیر که این اشکالات را توانسته اند حل کنند).

این موضوع سبب شد که با همکاری و دستیاری «جمعی از آقایان

فضلا»، آستین بالا زنیم، و تفسیری روان، دور از اصطلاحات پیچیده علمی، دور از شرح اختلافات مفسران و در عین حال پر مغز و بر اساس نیازها و دریافت های روز تهیه و در اختیار عموم بگذاریم.

از سوی دیگر برای این که «خواص» و «فضلاء» نیز بتوانند از آن بهره گیرند، حداکثر کوشش برای منعکس ساختن بحث های گوناگون علمی (گاهی در متن و گاهی در پاورقی ها) به عمل آمد، تا برای هر دو گروه مفید و سودمند باشد.

برای این که قرآن و آیات پر مغزش در متن زندگی همه مسلمانان قرار گیرد، سعی شد در این تفسیر به تمام پرسش ها و گفتگوهای که شرایط زندگی امروز در مسائل اسلامی برانگیخته است، و با آیه ای مربوط می شود پاسخ گفته شود، و در همه جا مباحث از شکل کلی و ذهنی به صورت «علنی» و منطبق بر نیازهای زندگی مطرح گردد. (۱)

به حمد الله مجموعه این تلاش ها به حد کافی مؤثر واقع شد، و بیش از آنچه ما انتظار داشتیم از این تفسیر در همه جا استقبال گردید، حتی به عنوان یک کتاب درسی در جلسات دینی از آن بهره گیری می شود.

این استقبال به قدری گرم بود که اگر تعجب نکنید تا کنون که این سطور را می نویسم جلد اول آن ده بار چاپ شده (و به همین نسبت مجلدات دیگر!). (۲)

لذا ما تلاش و کوشش خود را بیشتر کردیم، و برای این که بحث ها «هماهنگ تر» گردد، بنا بر این گذاشتیم که عبارات همه از اینجانب باشد و آقایان فضلا در جمع آوری مطالب همکاری و کمک کنند، که باید اعتراف کرد تلاش پیگیر و پرتثمری دارند.

۱ - این سؤالات و پاسخ ها به صورت یک کتاب «۱۸۰ پرسش و پاسخ» به صورت جداگانه جمع و چاپ شده است.

۲ - و امروز که این مقدمه ویرایش می شود قریب پنجاه بار چاپ شده است.

مطالعه این تفسیر نشان می دهد که علاوه بر استفاده از افکار بزرگان مفسران پیشین و معاصر، در بیشتر موارد، نوآوری ها و مطالب بکر و تازه دارد. مخصوصاً این جلد از این جهت مزیت دارد که تمام آن، در دوران تبعید به «مهاباد» و «انارک» یک جا نوشته شد و دوستان به تناوب برنامه همکاری را با مسافرت به این نقاط انجام می دادند، و با فرصت و مجال بیشتر، و در شرایط فکری آماده تر، نگاشته می شد. به هر حال، امیدوارم از این طریق بتوانیم پیوند خود و جامعه خود مخصوصاً نسل جوان را با قرآن محکم تر سازیم، و با «آگاهی» و «بینش» عمیق تر و روشن تر در راه شناخت قرآن و اسلام گام برداریم.

* * *

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۲۲ / ذیقعدہ / ۱۳۹۸

مطابق ۳ / ۸ / ۱۳۵۷

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیاناز دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی ۳ - تفسیر المیزان
محمد حسین طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآناز سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی نیشابوری
- ۱۲ - تفسیر مراغیاز احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیباز فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشافاز زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المثوراز سیوطی

تفسیر نمونه

جلد هفتم

سوره های

اعراف از آیه ۱۷۲ - ۲۰۶ و انفال و توبه از آیه ۱ - ۵۹

جزء ۹ قرآن مجید

آغاز جلد هفتم قرآن مجید

از آیه ۱۷۲ سوره «اعراف»

۱۷۲ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ
 ۱۷۳ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ
 ۱۷۴ وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

ترجمه:

۱۷۲ - و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود:) «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «چرا، گواهی می دهیم!» (خداوند چنین کرد، مبادا) روز رستاخیز بگوئید: «ما از این، غافل بودیم؛ (و از پیمان فطری بی خبر ماندیم)»!
 ۱۷۳ - یا بگوئید: «پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم؛ (و چاره ای جز پیروی نداشتیم؛) آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام دادند مجازات می کنی؟»!
 ۱۷۴ - این گونه، آیات را توضیح می دهیم؛ و شاید (به سوی حق) باز گردند!

تفسیر:

پیمان نخستین و عالم ذر

آیات فوق در حقیقت اشاره ای به «توحید فطری» و وجود ایمان به خدا در

اعماق روح آدمی است و به همین جهت بحث هائی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه «توحید استدلالی» بوده است تکمیل می کند.

گرچه در تفسیر این آیه بحث ها و گفتگوهای فراوان و داغی در میان مفسران به راه افتاده، و احادیث گوناگونی در این باره وارد شده، ولی ما سعی می کنیم، نخست تفسیر اجمالی آیه، و بعد مهم ترین بحث های مفسران و سپس انتخاب خودمان را به طور فشرده و مستدل در اینجا بیاوریم.

خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، نخست چنین می فرماید: «به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آنها را گواه بر خویشان نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری، گواهی می دهیم» (وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا).

«ذُرِّيَّة» چنان که دانشمندان لغت گفته اند، در اصل به معنی «فرزندان کوچک و کم سن و سال» است. ولی غالباً به همه فرزندان گفته می شود، گاهی به معنی مفرد و گاهی به معنی جمع استعمال می گردد اما در اصل، معنی جمعی دارد.

درباره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است: بعضی آن را از «ذَرَّ» (بر وزن زرع) به معنی آفرینش می دانند بنابراین مفهوم اصلی «ذُرِّيَّة» با مفهوم مخلوق و آفریده شده برابر است.

و بعضی آن را از «ذَرَّ» (بر وزن شر) که به معنی موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه های بسیار ریز می باشد دانسته اند، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می کنند.

سومین احتمال که درباره آن داده شده، این است که: از ماده «ذَرَوُ» (بر وزن مرو) به معنی پراکنده ساختن گرفته شده و این که فرزندان انسان را ذریه گفته اند

به خاطر آن است که آنها پس از تکثیر مثل، به هر سو در روی زمین پراکنده می شوند. پس از آن به هدف نهائی این سؤال و جواب و گرفتن پیمان از فرزندان آدم در مسأله توحید اشاره نموده، می فرماید: «این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید: ما از این موضوع (توحید و شناسائی خدا) غافل بودیم» (أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ).

* * *

در آیه بعد، اشاره به هدف دیگر این پیمان کرده، می فرماید: «این پیمان را به خاطر آن گرفتیم که نگوئید: پدران ما پیش از ما بت پرست بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم و چاره ای جز تبعیت از آنها نداشتیم آیا ما را به گناه افراد بیهوده کار، مجازات می کنی؟» (أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ).

* * *

آری، «این گونه ما آیات را توضیح می دهیم و روشن می سازیم تا بدانند نور توحید از آغاز در روح آنها بوده، شاید با توجه به این حقایق به سوی حق باز گردند» (وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - توضیح و داوری درباره عالم ذر

همان گونه که دیدیم آیات فوق سخن از پیمانی به میان می آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم (علیه السلام) گرفته شده، اما این که این پیمان چگونه بوده است؟ توضیحی درباره جزئیات آن در متن آیه نیامده.

ولی مفسران به اتکاء روایات فراوان و گوناگونی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است (۱) نظراتی دارند که از همه مهم تر دو نظر زیر است:

نظر اول - هنگامی که آدم (علیه السلام) آفریده شد، فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات، این ذرات از گِل آدم بیرون آمدند) آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟** «آیا پروردگار شما نیستم؟»!

همگی در پاسخ گفتند: **بَلَى شَهِدْنَا: «آری بر این حقیقت همگی گواهییم»**.

سپس همه این ذرات به صلب آدم (یا به گِل آدم) باز گشتند و به همین جهت، این عالم را «عالم ذرّ» و این پیمان را «پیمان آلست» می نامند.

بنابراین پیمان مزبور یک «پیمان تشریعی» و قرارداد خود آگاه در میان انسان ها و پروردگارشان بوده است.

نظر دوم - منظور از این عالم و این پیمان همان «عالم استعدادها» و «پیمان فطرت» و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که: به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت «نطفه» از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای درک حقیقت توحید به آنها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سرّ الهی به صورت یک حسّ درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه!

بر این اساس، همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده اند نیز به همین

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۷، ۸ و ۱۲، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۷۹ و جلد ۴، صفحه ۴۴ و جلد ۵، صفحات ۲۲۳ و ۲۳۷ (باب ۱۰: باب الطَّيْنَةِ وَالْمِثْنَقِ) و ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۶۰ و...

زبان است.

این گونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست مثلاً می گوئیم: «رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ درون» یا می گوئیم: «چشمان به هم ریخته او می گوید دیشب به خواب نرفته است».

از یکی از ادبا و خطبای عرب نقل می کنند در سخنان خود چنین می گفته است: سَلِ الْأَرْضَ مَنْ شَقَّ أَنْهَارَكَ وَغَرَسَ أَشْجَارَكَ وَ أُيِّنَ ثِمَارَكَ فَإِنْ لَمْ تُجِبْكَ حَوَارَا أَجَابَتَكَ إِعْتِبَارًا: «از این زمین بپرس: چه کسی راه نهرهای تو را گشوده؟ درختانت را غرس کرده و میوه هایت را رسانیده؟ اگر زمین با زبان معمولی به تو پاسخ نگوید به زبان حال جواب خواهد گفت».(۱) در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است، مانند: فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ: «خداوند به آسمان و زمین فرمود: با میل یا از روی اجبار بیائید و سر بر فرمان نهید، آنها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم».(۲)

این بود خلاصه دو نظر معروف در تفسیر آیات فوق.

ولی نظر اول دارای اشکالاتی است که ذیلاً بیان می شود:

الف - در متن آیات، سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است نه خود آدم (مِنْ بَنِي آدَمَ - مِنْ ظُهُورِهِمْ - ذُرِّيَّتُهُمْ) در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گِل آدم سخن می گوید.

- ۱ - «الرسائل العشر» شیخ طوسی، صفحه ۳۳۰، تحقیق: واعظ زاده خراسانی، جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «امالی» سید مرتضی، جلد ۱، صفحه ۲۴، تحقیق: سید محمد بدر الدین نعسانی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ هـ ق، طبع اول، ۱۳۲۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۲۶۹، و جلد ۱۷، صفحه ۷۳ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱، صفحه ۲۱۱ و جلد ۱۰، صفحه ۸۴، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق.
- ۲ - فصلت، آیه ۱۱.

ب - اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده، چگونه همگان آن را فراموش کرده اند؟ و هیچ کس آن را به خاطر نمی آورد؟

در حالی که فاصله آن نسبت به زمان ما بیش از فاصله این جهان با جهان دیگر و رستاخیز نیست با این که در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که افراد انسان (اعم از بهشتیان و دوزخیان) در قیامت سرگذشت های دنیا را فراموش نکرده و به خوبی یاد دارند، این نسیان عمومی در مورد «عالم ذر» به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

ج - هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمان گذاران با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند باید گفت: چنین هدفی به هیچ وجه از این پیمان به دست نمی آید؛ زیرا همه آن را فراموش کرده و به اصطلاح به بستر «لا» خفته اند.

و بدون چنین هدفی این پیمان لغو و بیهوده به نظر می رسد.

د - اعتقاد به وجود چنین جهانی در واقع مستلزم قبول یک نوع تناسخ است؛ زیرا مطابق این تفسیر باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی یک بار دیگر در این جهان گام گذارده است. و پس از طی دورانی کوتاه یا طولانی از این جهان باز گشته است، و به این ترتیب، بسیاری از اشکالات تناسخ متوجه آن خواهد شد.

ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچ یک از این ایرادها متوجه نخواهد شد؛ زیرا سؤال و جواب و پیمان مزبور یک پیمان فطری بوده است که الآن هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر، «حسن مذهبی» یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است، و همین حسن است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با

وجود این فطرت، هیچ گاه نمی تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید:
(فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا). (۱)

تنها ایراد مهمی که به تفسیر دوم متوجه می شود این است که: سؤال و جواب در آن جنبه کنائی به خود می گیرد، ولی با توجه به آنچه در بالا اشاره کردیم که این گونه تعبیرات در زبان عرب و همه زبان ها وجود دارد، این ایراد متوجه آن نمی شود از همه تفاسیر نزدیک تر به نظر می رسد.

۲ - عالم ذر در روایات اسلامی

روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه «عالم ذر» نقل شده است که: در بدو نظر به صورت یک روایت متواتر تصور می شود.

مثلاً در تفسیر «برهان» بیش از ۳۵ روایت و در تفسیر «نور الثقلین» ۳۰ روایت در ذیل آیات فوق نقل شده که قسمتی از آن مشترک و قسمتی متفاوت است و با توجه به تفاوت آنها، شاید مجموعاً از ۴۰ روایت نیز متجاوز باشد. (۲)

ولی اگر درست روایات را گروه بندی و تجزیه و تحلیل کنیم و اسناد و محتوای آنها را بررسی نمائیم، خواهیم دید نمی توان روی آنها به عنوان یک روایت معتبر، چه رسد به عنوان یک روایت متواتر، تکیه کرد (دقت کنید).

بسیاری از این روایات از «زراره»، تعدادی از «صالح بن سهل»، تعدادی از «ابوبصیر»، تعدادی از «جابر» و تعدادی از «عبدالله بن سنان» می باشد، روشن

۱ - روم، آیه ۳۰

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحات ۶۰۵ تا ۶۱۵، بنیاد بعثت تهران، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحات ۹۲ تا ۱۰۱، احادیث ۳۳۶ تا ۳۶۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق (مطابق با: مطبوعه علمیه قم، چاپ دوم، بیتا).

است هر گاه شخص واحد روایات متعددی به یک مضمون نقل کند، همه در حکم یک روایت محسوب می شود.

با توجه به این موضوع تعداد روایات فوق از آن عدد کثیری که در ابتداء به نظر می رسد تنزل می نماید و شاید از ۱۰ الی ۲۰ روایت تجاوز نکند. این از نظر سند. اما از نظر مضمون و دلالت، مفاهیم آنها کاملاً با هم مختلف است:

بعضی موافق تفسیر اول؛

بعضی موافق تفسیر دوم.

و بعضی با هیچ کدام سازگار نیست، مثلاً روایاتی را که «زراره» نقل کرده و تحت شماره ۳ و ۴ و ۸ و ۱۱ و ۲۸ و ۲۹ در تفسیر «برهان» ذیل آیات مورد بحث آمده، موافق تفسیر اول است و آنچه در روایات «عبدالله بن سنان» که تحت شماره ۷ و ۱۲ در همان تفسیر «برهان» ذکر شده، اشاره به تفسیر دوم می کند.

بعضی از این روایات، مبهم و پاره ای از آنها تعبیراتی دارد که جز به صورت کنایه و به اصطلاح در شکل سمبولیک، مفهوم نیست، مانند روایت ۱۸ و ۲۳ که از «ابوسعید خدری» و «عبدالله کلبی» در همان تفسیر نقل شده است:

در پاره ای از روایات مزبور، تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده (مانند روایت مفضل که تحت شماره ۲۰ ذکر شده است).

به علاوه، روایات فوق بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می باشند.

بنابراین، و با توجه به متعارض بودن روایات فوق، نمی توانیم روی آنها به عنوان یک مدرک معتبر تکیه کنیم و یا لااقل همان گونه که بزرگان علماء در این قبیل موارد، می گویند، علم و فهم این روایات را باید به صاحبان آنها واگذاریم و از هر گونه قضاوت پیرامون آنها خودداری کنیم.

در این صورت مائیم و متن آیاتی که در قرآن آمده است و همان گونه که گفتیم، تفسیر دوم با آیات سازگارتر است.

و اگر روش بحث تفسیری ما اجازه می داد، همه گروه های این روایات را به طور مشروح ذکر و مورد بررسی قرار می دادیم تا آنچه در بالا ذکر کردیم آشکارتر گردد ولی علاقمندان می توانند به تفسیر «نور الثقلین»، «برهان» و «بحار الانوار»^(۱) مراجعه کرده و بر اساس بحث فوق به گروه بندی و بررسی اسناد و محتوای آنها بپردازند.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۲۲۵ به بعد، باب ۱۰: باب الطَّيْنَةُ وَالْمِيثَاقِ.

۱۷۵ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ

فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ

۱۷۶ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ

كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

۱۷۷ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلُمُونَ

۱۷۸ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه:

۱۷۵ - و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام)

خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!

۱۷۶ - و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانش ها) بالا می بردیم؛ (اما)

اجبار بر خلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرائید، و از

هوای نفس خود پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش

را باز، و زبانش را برون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند؛

(گوئی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود)! این مثل گروهی است که آیات

ما را تکذیب کردند؛ این داستان ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

۱۷۷ - چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند، و تنها به خودشان ستم می

نمودند!

۱۷۸ - آن کس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (واقعی) اوست؛ و کسانی را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد، زیانکاران (واقعی) آنها هستند!

تفسیر:

دانشمندی در خدمت فراعنه

در این آیات، اشاره به یکی دیگر از داستان های بنی اسرائیل شده است که الگو و نمونه، برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می شود. همان طور که در لابلای تفسیر آیات خواهیم خواند، مفسران احتمالات متعددی درباره کسی که این آیات پیرامون او سخن می گوید داده اند، ولی بدون شک مفهوم آیه، همانند سایر آیاتی که در شرائط خاصی نازل می گردد، کلی و همگانی و عمومی است. در آیه نخست روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده می فرماید: «داستان آن کس که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آنها خارج شد و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید، برای آنها بخوان» (وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ).

این آیه به روشنی اشاره به داستان کسی می کند که: نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده، به همین جهت شیطان به وسوسه او پرداخته، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شده است. تعبیر «انْسَلَخَ» که از ماده «انسلخ» در اصل، به معنی از پوست بیرون آمدن است، نشان می دهد: آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشته که

همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!

از تعبیر «فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود؛ چرا که او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرده، به او رسید، بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت، و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار داد. (۱)

آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می کند که: «اگر می خواستیم، می توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم، به او مقام والا بدهیم» (وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا).

ولی مسلّم است نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، از این رو بلافاصله اضافه می کند:

ما او را به اختیارش واگذاریم و او به جای این که با استفاده از علوم و دانش خویش، هر روز مقام بالاتری را بییماید «به پستی گرائید و بر اثر پیروی از هوا و هوس مراحل سقوط را طی کرد» (وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ).

«أَخْلَدَ» از ماده «إِخْلَاد» به معنی سکونت دائمی در یکجا اختیار کردن است، بنابراین «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان ماده، زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است.

آنگاه این شخص را به سگی تشبیه می کند که همیشه زبان خود را همانند

۱ - «اتَّبَعَهُ» و «تَبَعَهُ» به معنی «لَحِقَهُ وَ أَذْرَكَهُ» آمده است.

حیوانات تشنه بیرون آورده، می فرماید: «او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ) (۱).

او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج، بلکه به شکل بیمار گونه ای همچون یک «سگِ هار» که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود، این همان حالت دنیاپرستان و هواپرستان دون همت است، که هر قدر بپندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند.

سپس، اضافه می کند: این مثل مخصوص این شخص معین نیست، بلکه «مثالی است برای همه جمعیت هائی که آیات خدا را تکذیب کنند» (ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا). و می افزاید: «این داستان ها را برای آنها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند» (فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

دو آیه بعد، در واقع یک نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت علمای دنیاپرست گرفته، نخست می گوید: «چه بد مثلی دارند آنها که آیات ما را انکار کردند و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آنها است» (سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا). ولی آنها به ما ظلم و ستم نمی کردند، بلکه «بر خویشتن ستم روا می داشتند» (وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ).

۱ - «يَلْهَثُ» از ماده «لَهَث» (بر وزن بحث) به معنی زبان در آوردن سگ به هنگام تشنگی است.

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانشهای خویش را که می توانست باعث سربلندی خود آنها و جامعه هایشان گردد در اختیار صاحبان «زر» و «زور» می گذاردند و به بهای ناچیز می فروختند و سرانجام خود و جامعه ای را به سقوط می کشاندند.

اما به هوش باشید که رهائی از این گونه لغزش ها و دام های شیطانی، بی توفیق و هدایت الهی ممکن نیست، و دام، بسیار سخت است، مگر یار شود لطف خدا، لذا می فرماید: «آن کس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی او است» (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ).

«آن کس را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسائل پیروزی و موفقیت در برابر وسوسه های شیطانی را از او بگیرد، زیانکار واقعی او است» (وَمَنْ يُضِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

بارها گفته ایم «هدایت» و «اضلال» الهی نه جنبه اجباری دارد و نه بی دلیل و بی حساب است، منظور از این دو فراهم ساختن زمینه های هدایت، و یا باز گرفتن این گونه زمینه ها است، آن هم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان قبلاً انجام داده است، و در هر حال تصمیم نهائی با خود انسان است.

بنابراین، آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تأیید می کرد کاملاً انطباق دارد و منافاتی در میان آنها نیست.

نکته:

بلعم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف

همان گونه که ملاحظه کردید، آیات فوق نامی از کسی نبرده بلکه سخن از

یک عالم و دانشمند می گوید که نخست در مسیر حق بود، آن چنان که هیچ کس فکر نمی کرد، روزی منحرف شود.

اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می شود: منظور از این شخص، مردی به نام «بلعم باعورا» بوده است که در عصر موسی (علیه السلام) زندگی می کرده و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شده، و حتی موسی (علیه السلام) از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرده، و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت، که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید.

ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی (علیه السلام) قرار گرفت. (۱) - (۲) اما این که بعضی احتمال داده اند، مراد شخص «امیه بن ابی صلت» همان شاعر معروف زمان جاهلیت است که نخست بر اثر آگاهی از کتب آسمانی پیشین در انتظار ظهور آخرین پیامبر بود، ولی کم، کم به این فکر فرو رفت که ممکن است خودش پیامبر باشد و به همین دلیل پس از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نسبت به او حسد ورزید و بنای مخالفت را گذاشت. (۳)

و یا این که منظور «ابوعامر» راهب معروف است که در زمان جاهلیت، مردم را نوید به ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می داد، اما پس از ظهور پیامبر، راه

۱ - در «تورات» کنونی نیز شرح ماجرای «بلعم باعورا» آمده است، و او را «بلعام» می خوانند، برای اطلاع بیشتر به باب ۲۲ تا ۲۴ «سفر اعداد» مراجعه شود.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۳۷۷، باب ۱۳: تمام قصه بلعم بن باعورا و...

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۳۷۹ و ۳۸۰، و جلد ۲۲، صفحه ۳۵.

مخالفت را پیش گرفت، (۱) هر دو احتمال بسیار بعید به نظر می رسد.

زیرا جمله «وَأَثَلُ» و کلمه «نَبَأٌ» و جمله «فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ» نشان می دهد: این جریان مربوط به افراد معاصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نبوده، بلکه از سرگذشت اقوام پیشین است.

به علاوه، سوره «اعراف» از سوره هایی است که در «مکه» نازل شده و داستان «ابوعامر راهب» و «امیه بن ابی صلت» مربوط به «مدینه» است.

ولی از آنجا که افرادی همانند «بلعم» در عصر و زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) همانند «ابوعامر» و «امیه بن ابی صلت» وجود داشته اند، مفهوم آیات بر آنها تطبیق شده است، همان گونه که بر افراد مشابه او در هر عصر و زمان نیز منطبق خواهد شد و گرنه اصل داستان مربوط به غیر «بلعم» نیست.

در تفسیر «المنار» از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: مَثَلُ «بلعم بن باعورا» در بنی اسرائیل همانند «امیه بن ابی صلت» در این امت است. (۲)

همچنین از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: الْأَصْلُ فِي ذَلِكَ بَلْعَمٌ، ثُمَّ ضَرَبَهُ اللَّهُ مَثَلًا لِكُلِّ مُؤَثِّرٍ هَوَاءٍ عَلَى هُدَى اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ:

«اصل آیه درباره بلعم است، سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال درباره کسانی که هواپرستی را بر خدا پرستی و هدایت الهی در این امت مقدم بشمرند، بیان کرده». (۳)

اصولاً در جوامع انسانی کمتر خطری به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و در اثر

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۳۸۰ و جلد ۲۲، صفحات ۳۵ و ۳۶.

۲ - «المنار»، جلد ۹، صفحه ۱۱۴ - «الجامع الصغير» سیوطی، جلد ۲، صفحه ۵۳۳، شماره ۸۱۶۴، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۱ هـ ق - «کنز العمال» متقی هندی، جلد ۳، صفحه ۵۷۷، شماره ۷۹۸۲، مؤسسة الرسالة بیروت - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۶، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۵۰۰ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۳۸۰ و جلد ۲۲، صفحه ۳۶.

هواپرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده (وَ إِخْلَادَ إِلَى الْأَرْضِ) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوت ها می گذارند، و آنها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این گونه افراد حداکثر استفاده را می کنند.

این موضوع اختصاص به زمان موسی (علیه السلام) یا سایر پیامبران نداشته، بعد از عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تا به امروز، نیز ادامه دارد که «بلعم باعوراها» و «ابوعامرها» و «امیه بن ابی صلت ها» علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه های منافق و دشمنان حق و فراعنه و بنی امیه ها و بنی عباس ها و طاغوتها داده و می دهند.

این گروه از دانشمندان نشانه هائی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می توان آنها را شناخت:

آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده اند.

آنها همت هائی پست دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا، به پستی می گرایند، و به خاطر همین دون همتی همه چیز خود را از دست می دهند.

آنها تحت وسوسه های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند.

آنها همانند سگ های بیماری هستند که هرگز سیراب نمی گردند و روی این جهات مسیر حق را رها کرده، در بیراهه ها سرگردان می شوند و پیشوای گمراهانند باید این گونه افراد را شناخت و به شدت از آنها بر حذر بود.

۱۷۹ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
۱۸۰ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي
أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
۱۸۱ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

ترجمه:

۱۷۹ - به یقین گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل ها (عقل ها)ئی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش هائی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهار پایانند؛ بلکه گمراه تر! اینان همان غافلانند!

۱۸۰ - و برای خدا، نام های نیک است؛ خدا را به آن (نام ها) بخوانید. و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند)، رها سازید! آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند!

۱۸۱ - و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند، و به حق اجرای عدالت می نمایند.

تفسیر:

نشانه های دوزخیان!

این آیات بحثی را که در آیات گذشته در زمینه دانشمندان دنیاپرست و همچنین عوامل هدایت و ضلالت گذشت، تکمیل می کند.

در این آیات مردم به دو گروه تقسیم شده اند و صفات هر کدام توضیح داده شده: «گروه دوزخیان و گروه بهشتیان».

نخست، درباره دوزخیان که گروه اولند با تکیه به سوگند و تأکید چنین می فرماید: «ما بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم» (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ).

«ذَرَأْنَا» از ماده «ذَرَأَ» (بر وزن زرع) در اصل، به معنی خلقت، آفرینش، ایجاد و اظهار است ولی ماده «ذَرَوُ» (با واو) به معنی پراکنده ساختن است. چنان که در قرآن می خوانیم: تَذَرُوهُ الرِّيحُ: «بادها آن را پراکنده می کنند».(۱)

و این دو ماده را نباید با هم اشتباه گرفت و آنچه در اینجا آمده، از ماده اول است.

در هر حال، اشکال مهمی که در اینجا پیش می آید این است: چگونه خداوند می فرماید: «ما بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم»؟

مگر نه این است که: در جای دیگر می خوانیم: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۲) که مطابق آن همه جنّ و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت آفریده شده اند.

به علاوه، این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می دهد و به همین جهت بعضی از طرفداران مکتب جبر، همچون «فخر رازی» برای اثبات مذهب خود با

۱ - کهف، آیه ۴۵.

۲ - ذاریات، آیه ۵۶.

آن استدلال کرده اند.

ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباط های سطحی و زودگذر نشویم، پاسخ این سؤال، هم در خود آیه نهفته شده و هم در آیات دیگر به وضوح دیده می شود به طوری که محلی برای سوء استفاده افراد باقی نمی گذارد؛ زیرا:

اولاً - این تعبیر درست به آن می ماند که شخص نجاری بگوید: قسمت زیادی از این چوبهائی را که فراهم ساخته ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش، چوب هائی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می کنم، و چوب های ناصاف و بد قواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم.

در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی. هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او در همین راه مصرف می شود، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی خورد، ناچار آن را برای سوزاندن کنار می گذارد، این هدف تبعی است نه اصلی (دقت کنید).

تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که: تفاوت چوب ها با یکدیگر اختیاری نیست، ولی تفاوت انسان ها بستگی به اعمال خودشان دارد و در اختیار خود آنها است.

بهترین گواه برای این سخن، صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیات فوق می خوانیم که نشان می دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه بندی می باشد.

و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است.

ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است. و گروهی با اعمال خود، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است.

پس از آن، صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند: نخست این که «آنها قلب هائی دارند که با آن درک و اندیشه نمی کنند» (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا).

بارها گفته ایم: قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است، یعنی: با این که استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهارپایان فاقد شعور نیستند، در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند، در عوامل و نتایج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهائی از چنگال هر گونه بدبختی را بلا استفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند.

دیگر این که: «چشم های روشن و حقیقت بین دارند اما با آنها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آنها می گذرند» (وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا).

سوم این که: «با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی شنوند» و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می سازند (وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا).

«اینها در حقیقت همچون چهار پایانند» (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ).

چرا که امتیاز آدمی از چهار پایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آنها همه را از دست داده اند.

«بلکه آنها از چهار پایان گمراه تر و پست تر می باشند» (بَلْ هُمْ أَضَلُّ).

چرا که چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هواپرستی و گرایش به پستی ها این استعدادها را بلا استفاده می گذارند، و بدبختی بزرگ آنان از همین جا آغاز می گردد.

«آنها افراد غافل و بی خبری هستند» (أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ).

و به همین جهت در بیراهه های زندگی سرگردانند.

چشمه آب حیات کنار دستشان است، ولی از تشنگی فریاد می کشند.

درهای سعادت در برابر رویشان باز است، اما حتی به آن نگاه نمی کنند.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود: آنها با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم می سازند و نعمت های گران بهای «عقل»، «چشم» و «گوش» را به هدر می دهند، نه این که خداوند اجباراً آنها را در صف دوزخیان قرار داده باشد.

اما چرا همچون چهار پایان؟!

بارها در قرآن مجید غافلان بی خبر به چهار پایان و حیوانات بی شعور دیگر تشبیه شده اند، ولی نکته تشبیه آنها به انعام (چهارپایان) شاید این باشد که آنها تنها به خواب و خور و شهوت جنسی می پردازند، درست همانند ملت هائی که تحت شعارهای فریبنده انسانی آخرین هدف عدالت اجتماعی و قوانین بشری را رسیدن به آب و نان و یک زندگی مرفه مادی می پندارند.

آن چنان که علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» می فرماید:

كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا: «همانند حیوانات پرواری که تنها به علف می اندیشند و یا حیوانات دیگری که در

چراگاه ها رها شده اند و از این طرف و آن طرف خرده علفی بر می گیرند» (۱).
به تعبیر دیگر، گروهی مرفهند همچون گوسفندان پرواری، و گروهی نامرغه مانند گوسفندانی که در بیابان ها در به در دنبال آب و علف می گردند و هر دو گروه هدفشان جز شکم چیزی نیست!

آنچه در بالا گفته شد ممکن است درباره یک فرد صادق باشد و یا درباره یک ملت، ملت هائی که اندیشه های خود را از کار انداخته اند و به سرگرمی های ناسالم روی آورده اند و در ریشه های بدبختی خود نمی اندیشند و در عوامل ترقی فکر نمی کنند، نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا، آنها نیز دوزخی هستند نه تنها در دوزخ قیامت، بلکه در دوزخ زندگی این دنیا نیز گرفتارند.

در آیه بعد، اشاره به وضع گروه بهشتی کرده، صفات آنان را بیان می کند، نخست، برای بیرون آمدن از صف دوزخیان، مردم را به توجه عمیق به اسماء حسناى خدا دعوت نموده، می فرماید: «برای خدا نام های نیکى است، خدا را به آنها بخوانید» (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا).

منظور از «اسماء حسنی»، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی «حسنی» است.

می دانیم خدا عالم است، قادر است، رازق است، عادل است، جواد است، کریم است و رحیم است، و همچنین دارای صفات نیک فراوان دیگری از این قبیل می باشد.

منظور از خواندن خدا به این نام ها تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلاً بگوئیم: یا عالم، یا قادر، یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، بلکه در واقع

این است که این صفات را در وجود خودمان به مقدار امکان پیاده کنیم، پرتوی از علم و دانش او، شعاعی از قدرت و توانائی او، و گوشه ای از رحمت و وسعه اش در ما و جامعه ما پیاده شود، و به تعبیر دیگر مَتَّصِف به اوصاف او و متخلِّق به اخلاقش کردیم. تا در پرتو این علم و قدرت، و این عدالت و رحمت بتوانیم خود و اجتماعی را که در آن زندگی می کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم.

سپس مردم را از این نکته برحذر می دارد که اسمای خدا را تحریف نکنند، می فرماید: «آنها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید، آنها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد» (وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

«الحاد» در اصل از ماده «لَحَدَ» (بر وزن مهد) به معنی حفره ای است که در یک طرف قرار گرفته و به همین جهت، به حفره ای که در یک جانب قبر قرار داده می شود، «لحد» گفته می شود، سپس به هر کاری که از حدّ وسط، تمایل به افراط و تفریط پیدا کند «الحاد» گفته شده، و به شرک و بت پرستی نیز به همین جهت «الحاد» اطلاق می گردد.

منظور از «الحاد» در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم. یا به این گونه که او را به اوصافی توصیف نمائیم که شایسته آن نیست، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند.

یا این که صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نمائیم، همچون بت پرستان که نام بت های خود را از نام خدا مشتق می کردند، مثلاً به یکی از بت ها «آلات» و به

دیگری «الْعَزَى» و به دیگری «مَنَات» می گفتند که به ترتیب از «اللَّهِ»، «العزیز» و «الْمَنَّان» مشتق شده است.

یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می گذاشتند.
و یا این که صفات او را آن چنان تحریف کنند که به «تشبیه» به مخلوقات یا «تعطیل» صفات و مانند آن بیانجامد.

و یا تنها به «اسم» قناعت کنند بدون این که این صفات را در خود و جامعه خویش بارور سازند.

در آخرین آیه به دو قسمت که اساسی ترین صفات گروه بهشتیان است اشاره می کند، می فرماید: «از کسانی که آفریدیم، امت و گروهی هستند که مردم را به حق هدایت می کنند و به حق حکم می کنند» (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ).
در واقع آنها دو برنامه ممتاز دارند، فکرشان و هدفشان و دعوتشان و فرهنگشان حق و به سوی حق است، و نیز عملشان و برنامه هایشان و حکومتشان بر اساس حق و حقیقت می باشد.

نکته ها:

۱ - اسماء حسنی چیست؟

در کتب حدیث و تفسیر اعم از منابع شیعه و اهل تسنن بحث های مشروحی پیرامون «اسماء حسنی» دیده می شود که فشرده ای از آن را به اضافه نظر خود در اینجا می آوریم:
شک نیست که «اسماء حسنی» به معنی «نام های نیک» است و می دانیم که

تمام نام های پروردگار مفاهیم نیکی را در بر دارد و بنابراین، همه اسماء او اسماء حسنی است.

اعم از آنها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است، مانند عالم و قادر.

و یا آنها که صفات سلبیه ذات مقدس او است مانند «قُدُّوس».

و آنها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می کند مانند: خالق، غفور، رحمان و رحیم.

از سوی دیگر، شک نیست که صفات خدا قابل احصاء و شماره نیست؛ زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد.

ولی چنان که از احادیث استفاده می شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد، و شاید «اسماء حسنی» که در آیه بالا آمده است، اشاره به همین گروه ممتازتر است؛ زیرا در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، کراراً این مطلب دیده می شود که: خداوند دارای ۹۹ اسم است که هر کس او را به این نام ها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آنها را شماره کند اهل بهشت است. (۱)

مانند روایتی که در کتاب «توحید صدوق» از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا - مِائَةً إِلَّا وَاحِدَةً - مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ... «خداوند نود و نه اسم دارد - صد، یکی کمتر - هر کس آنها را احصاء کند وارد بهشت می شود». (۲)

۱ - به «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۸۴ به بعد، باب ۳: باب عدد اسماء الله تعالی... و جلد ۹۰، صفحه ۲۳۶ به بعد، باب ۱۳: باب اسماء الله الحسنی التي اشتمل عليها القرآن... مراجعه فرمائید.

۲ - تفسیر «المیزان»، «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک»، جلد ۵، صفحه ۲۶۴، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحات ۱۸۶ و ۲۱۰ و جلد ۶، صفحه ۲۱۹، با تلخیص - «اعلام الدین»، صفحه ۳۴۹، چاپ آل البيت - «توحید صدوق»، صفحات ۱۹۴ و ۲۱۹، انتشارات جامعه ۲

مدرسین قم، ۱۳۹۸ هـ ق - «خصال صدوق»، جلد ۲، صفحه ۵۹۳، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ هـ ق - «عدة الداعی»، صفحه ۳۱۸، دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ ق.

و نیز در کتاب «توحید» از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پدرانیش از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ إِسْمًا مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ: «خداوند عزوجل نود و نه اسم دارد کسی که خدا را به آن اسماء بخواند دعایش مستجاب می شود و کسی که آنها را احصاء کند وارد بهشت می گردد» (۱).

در کتاب «صحیح بخاری»، «مسلم»، «ترمذی» و کتب دیگر از منابع حدیث اهل تسنن نیز همین مضمون پیرامون اسماء نود و نه گانه خدا و این که هر کس خدا را با آن بخواند، دعای او مستجاب است یا هر کس آنها را احصاء کند، اهل بهشت خواهد بود، نقل شده است (۲).

از پاره ای از این احادیث استفاده می شود: این اسامی نود و نه گانه در قرآن است، مانند روایتی که از «ابن عباس» نقل شده که می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ إِسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِيَ فِي الْقُرْآنِ: «خداوند نود و نه اسم دارد، کسی که آنها را احصاء کند وارد بهشت می شود و اینها در قرآن است» (۳).

۱ - تفسیر «المیزان»، «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۱۴۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۸۷ - «توحید صدوق»، صفحه ۱۹۵، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ هـ ق - «عده الداعی»، صفحه ۳۱۷، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ ق.

۲ - تفسیر «المیزان»، «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث - «صحیح بخاری»، جلد ۳، صفحه ۱۸۵ و جلد ۸، صفحه ۱۶۹، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق - «صحیح مسلم»، جلد ۸، صفحه ۶۳، دار الفکر بیروت - «سنن ترمذی»، جلد ۵، صفحات ۱۹۱، ۱۹۲ و ۱۹۳، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۳ - تفسیر «المیزان»، «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک»، جلد ۵، صفحات ۲۶۵، ۲۶۶ و ۲۷۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۲۷۳ - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۴۸، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

و به همین جهت، جمعی از دانشمندان کوشش کرده اند این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند، ولی نام هائی که در قرآن مجید برای خدا آمده است بیش از ۹۹ نام است. بنابراین، ممکن است اسماء حسنی در لابلای آنها باشد، نه این که در قرآن جز این ۹۹ نام، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد.

در بعضی از روایات این نام های نود و نه گانه آمده است، که ما ذیلاً یکی از این احادیث را می آوریم (ولی باید توجه داشت، بعضی از این نام ها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجود دارد).

و آن روایتی است که در «توحید صدوق» از امام صادق (علیه السلام) از پدر و اجدادش از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که پس از اشاره به وجود نود و نه نام برای خدا می فرماید:

وَهِيَ اللَّهُ، إِلَهٌ، الْوَاحِدُ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْقَدِيرُ، الْقَادِرُ، الْعَلِيُّ، الْأَعْلَى، الْبَاقِي، الْبَدِيعُ، الْبَارِئُ، الْأَكْرَمُ، الْبَاطِنُ، الْحَيُّ، الْحَكِيمُ، الْعَلِيمُ، الْحَلِيمُ، الْحَفِيزُ، الْحَقُّ، الْحَسِيبُ، الْحَمِيدُ، الْحَفِيُّ، الرَّبُّ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الذَّارِئُ، الرَّازِقُ، الرَّقِيبُ، الرَّءُوفُ، الرَّائِي، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهِينُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، السَّيِّدُ، السُّبُّوحُ، الشَّهِيدُ، الصَّادِقُ، الصَّانِعُ، الظَّاهِرُ، الْعَدْلُ، الْعَفُوُّ، الْغَفُورُ، الْغَنِيُّ، الْغِيَاثُ، الْفَاطِرُ، الْفَرْدُ، الْفَتَّاحُ، الْفَالِقُ، الْقَدِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، الْقَوِيُّ، الْقَرِيبُ، الْقَيُّومُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، قَاضِي الْحَاجَاتِ، الْمَجِيدُ، الْمَوْلَى، الْمَنَّانُ، الْمُحِيطُ، الْمُبِينُ، الْمُغِيثُ، الْمُصَوِّرُ، الْكَرِيمُ، الْكَبِيرُ، الْكَافِي، كَاشِفُ الضُّرِّ، الْوَثَرُ، النُّورُ، الْوَهَّابُ، النَّاصِرُ، الْوَاسِعُ، الْوَدُّودُ، الْهَادِي، الْوَفِيُّ، الْوَكِيلُ، الْوَارِثُ، الْبَرُّ، الْبَاعِثُ،

التَّوَّابُّ، الْجَلِيلُ، الْجَوَادُّ، الْخَبِيرُ، الْخَالِقُ، خَيْرُ النَّاصِرِينَ، الدَّيَّانُ، الشَّكُورُ، الْعَظِيمُ، اللَّطِيفُ، الشَّافِي. (۱)

ولی آنچه در اینجا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصاً به آن توجه داشته باشیم این است که: منظور از خواندن خدا به این نام ها و یا احصاء و شمارش اسماء حسناى پروردگار، این نیست که هر کس این ۹۹ اسم را بر زبان جاری کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آنها تنها الفاظی بگوید سعادت‌مند خواهد بود، و یا دعایش به اجابت می‌رسد، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد، و پس از آن بکوشد پرتوی از مفاهیم آنها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و حلیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد، مسلماً چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نائل می‌گردد.

ضمناً از آنچه گفتیم روشن می‌شود اگر در پاره ای از روایات و دعاها اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نام های خدا در بعضی از دعاها به یک هزار رسیده هیچ گونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد؛ زیرا اسماء خدا حدّ و حصر و انتهائی ندارد، و مانند کمالات ذات و بی انتهایش نامحدود است. هر چند پاره ای از این صفات و اسماء امتیازی دارد.

و نیز اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که در «اصول کافی» از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده می‌خوانیم که فرمود: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى: «به خدا سوگند ما اسماء حسناى خدا هستیم» (۲) اشاره به آن است که

۱ - «المیزان»، جلد ۸، صفحه ۳۶۰، انتشارات جامعه مدرسین - «مستدرک»، جلد ۵، صفحه ۲۶۵، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۸۶ و جلد ۹۰، صفحه ۲۷۳ (با تفاوت) - «توحید صدوق»، صفحه ۱۹۴، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ هـ ق - «خصال صدوق»، جلد ۲، صفحه ۵۹۳، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ هـ ق.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۰۳ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۴۴، دار الکتب الاسلامیه - ۲ «مستدرک»، جلد ۵، صفحه ۲۳۰، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۹۱، صفحه ۶ - «تأویل الآيات»، صفحه ۱۹۴، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۹ هـ ق - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۴۲، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می کند.

و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است همه اسماء حسنی در «توحید خالص» خلاصه می شود، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش بر می گردد. «فخر رازی» در تفسیرش به مطلبی اشاره می کند که از جهتی قابل ملاحظه است و آن این که تمام صفات پروردگار به دو حقیقت بازگشت می کند، یا به «بی نیازی ذاتش از همه چیز» و یا «نیازمندی دیگران به ذات پاک او». (۱)

۲ - گروه رستگاران

در آیات فوق خواندیم گروهی از بندگان خدا به سوی حق دعوت می کنند و به آن حکم می نمایند.

در این که منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبیرات مختلفی در روایاتی که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده که فرمود: منظور امت محمد (صلی الله علیه وآله) است. (۲) یعنی، پیروان راستین این پیامبر و آنهایی که از هر گونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول تعلیمات آن حضرت بر کنار ماندند.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۵، صفحه ۶۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۵۱ و جلد ۲، صفحه ۱۰۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۱۴۴ و جلد ۲۸، صفحات ۳ و ۶ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۴۳، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

به همین جهت در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفْرُقَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فَرَقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فَرَقَةً «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» وَ هَذِهِ الَّتِي تَنْجُو مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ:

«سوگند به آن کس که جانم به دست او است این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخند جز یک گروه که خداوند در آیه وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً... به آنها اشاره کرده است، تنها آنها اهل نجاتند».(۱)

ممکن است عدد ۷۳ فرقه، عدد تکثیر باشد و اشاره به گروه های مختلفی که در طول تاریخ اسلام با عقائد عجیب و غریب روی کار آمدند و خوشبختانه غالب آنها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آنها در کتب «تاریخ عقائد» به چشم می خورد.

در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم که علی (علیه السلام) ضمن اشاره به گروه های مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند، فرمود: «گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند».(۲)

در روایات دیگری نیز آمده است که منظور از آیه فوق ائمه اهلیت (علیهم السلام) اند.(۳)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۰۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۴۳، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴ و جلد ۲۴، صفحات ۱۴۴ و ۱۴۶ و جلد ۲۸، صفحه ۲ به بعد و...

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۵۳ (صفحه ۶۱۹، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «امالی مفید»، صفحه ۲۱۳، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۸، صفحه ۱۱ و

جلد ۲۴، صفحه ۱۴۶ و جلد ۳۶، صفحه ۱۸۶.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۵ و جلد ۲۴، صفحات ۱۴۴ و ۱۴۶ و جلد ۵۴، صفحه ۳۱۸ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۴۱۴، دار الکتب الاسلامیه.

روشن است روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداقهای مختلف از این واقعیت اند، و آن این که آیه، اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام بر می دارند، منتها بعضی در رأس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند.

جالب توجه این که با تمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند؛ زیرا قرآن از آنها به «أُمَّت» (نه أُمَم) تعبیر کرده است.

۳- اسم اعظم خدا

در بعضی از روایات در داستان «بلعم باعورا» که قبلاً گذشت، آمده است او از «اسم اعظم خداوند» آگاه بود، به تناسب آیات فوق که سخن از اسماء حسناى خدا می گوید، بد نیست اشاره ای هم به این موضوع کنیم.

پیرامون «اسم اعظم» روایات گوناگونی وارد شده و از آنها چنین استفاده می شود که هر کس از این اسم با خبر باشد، نه فقط دعایش مستجاب است، بلکه با استفاده از آن می تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد.

در این که «اسم اعظم» کدام یک از اسماء خدا است، بسیاری از دانشمندان اسلامی در این باره بحث کرده اند و غالباً بحث ها بر محور این دور می زند که از میان نام های خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.

ولی ما فکر می کنیم آنچه بیشتر باید از آن جستجو کرد، این است که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آن چنان تکامل

روحی بیاییم که آن آثار بر آن مترتب گردد.

به تعبیر دیگر: مساله مهم، تخلّق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متّصف شدن به این اوصاف است و گرنه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مستجاب الدعوه و مانند آن شود؟!

و اگر می شنویم که «بلعم» دارای این اسم اعظم بود و آن را از دست داد، مفهومی این است که بر اثر خودسازی و ایمان و آگاهی و پرهیزگاری به چنان مرحله ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی شد ولی بر اثر لغزش ها - که در هر حال آدمی از آنها مصون نیست - و به خاطر هواپرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوت های زمان آن روحیه را به کلی از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد، و منظور از فراموش کردن اسم اعظم نیز ممکن است همین معنی باشد.

و نیز اگر می خوانیم پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند، مفهومی این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آنها داده بود.

۱۸۲ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

۱۸۳ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

ترجمه:

۱۸۲ - و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند، گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.

۱۸۳ - و به آنها مهلت می دهم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد)؛ زیرا طرح و نقشه من، قوی (و حساب شده) است.

تفسیر:

مجازات استدراج

در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون حال گروه دوزخیان بود، در این دو آیه یکی از مجازات های الهی را که به صورت یک سنت درباره بسیاری از گنهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن همان چیزی است که از آن به «عذاب استدراج» تعبیر می شود.

استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است:

یکی در آیه مورد بحث.

و دیگر آیه ۴۴ سوره «قلم» و هر دو مورد درباره انکار کنندگان آیات الهی است.

به طوری که اهل لغت گفته اند، استدراج دو معنی دارد:

یکی این که چیزی را تدریجاً بگیرند؛ زیرا اصل این ماده از «درجه» گرفته

شده که به معنی «پله» است، همان گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین عمارت به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجاً و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود. معنی دیگر «استدراج»، «پیچیدن» است، همان گونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را «راغب» در کتاب «مفردات» نیز آورده است). ولی با دقت روشن می شود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی «انجام تدریجی» باز می گردند.

پس از روشن شدن معنی استدراج به تفسیر آیه باز می گردیم: خداوند در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «آنها که آیات ما را تکذیب و انکار کردند تدریجاً، و مرحله، به مرحله، از راهی که نمی دانند، در دام مجازات گرفتارشان می کنیم و زندگی آنها را در هم می پیچیم» (وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ).

در دومین آیه همان مطلب را به این صورت تأکید می کند: چنان نیست که با شتابزدگی چنین کسانی را فوراً مجازات کنم، بلکه «به آنها مهلت و فرصت کافی برای تنبه و بیداری می دهم» (وَأُمْلِي لَهُمْ) و هنگامی که بیدار نشدند، گرفتارشان می سازیم. زیرا شتاب و عجله مال کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند فرصت از دستشان برود «ولی نقشه من و مجازات هایم آن چنان قوی و حساب شده است که هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست» (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ).

«متین» به معنی قوی و شدید است و اصل آن از «متن» گرفته شده که به

معنای عضله محکمی است که در پشت قرار دارد.

«کَیْد» با «مَکْر» از نظر معنی همسان است و همان گونه که در ذیل آیه ۵۴ سوره «آل عمران» در جلد دوم تفسیر «نمونه» گفته ایم: «مکر» در اصل لغت به معنی چاره جوئی و جلوگیری کردن کسی از رسیدن به مقصود طرف مخالف است، و معنی «نقشه های مودیان» که در مفهوم فارسی امروز آن افتاده، در مفهوم عربی آن نیست.

نکته:

مجازات استدراج

«مجازات استدراجی» که در آیه فوق به آن اشاره شده - و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود - چنین است که: خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت، فوراً گرفتار مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمت ها را به روی آنها می گشاید، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام بر می دارند، نعمت خود را بیشتر می کند، و این از دو حال خارج نیست:

یا این نعمت ها باعث تنبه و بیداریشان می شود، که در این حال برنامه «هدایت الهی» عملی شده.

و یا این که بر غرور و بی خبریشان می افزاید که در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک تر است؛ زیرا به هنگامی که غرق انواع ناز و نعمت ها می شوند خداوند همه را از آنها می گیرد و طومار زندگانی آنها را در هم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است.

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه استدراج به تنهایی نیفتاده، بلکه با توجه به قید «مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» این معنی استفاده می شود.

به هر حال این آیه، به همه گناهکاران هشدار می دهد که تأخیر کیفر الهی را

دلیل بر پاکی و درستی خود، و یا ضعف و ناتوانی پروردگار، نگیرند، و ناز و نعمت هائی را که در آن غرقند، نشانه تقربشان به خدا ندانند، چه بسا این پیروزی ها و نعمت هائی که به آنها می رسد، مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد، خدا آنها را غرق نعمت می کند و به آنها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را در هم می پیچد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» می فرماید: إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِهِ فَلَمْ يَرِ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا:

«کسی که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشید، و آن را مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است».(۱)

و نیز از همان امام (علیه السلام) در کتاب «روضه کافی» نقل شده که: «زمانی فرا می رسد که هیچ چیز در آن زمان، پنهان تر از حق، آشکارتر از باطل، و فزون تر از دروغ بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیست.

تا آنجا که می گوید: در آن زمان افرادی هستند به مجرد این که آیه ای از قرآن را می شنوند (آن را تحریف کرده) و از آئین خدا خارج می شوند و پیوسته از آئین این زمامدار به آئین زمامدار دیگر و از دوستی یکی به دیگری و اطاعت سلطانی به اطاعت سلطان دیگر، و از پیمان یکی به دیگری منتقل می گردند، و سرانجام از راهی که متوجه نیستند گرفتار مجازات استدراجی پروردگار می شوند».(۲)

۱ - «نهج البلاغه»، حکمت ۳۵۸ - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۲۲۰ و جلد ۶۹، صفحه ۵۱ و جلد ۷۰، صفحه ۳۸۳ و جلد ۷۵، صفحه ۴۳ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۹، صفحه ۲۷۵، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۰۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۸۷، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۳۴، صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ و جلد ۷۴، صفحه ۳۶۸ - «نهج البلاغه»، خطبه ۴۷ (با نقص).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: کَمٍ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمٍ مِنْ مُسْتَنْدَرَجٍ بِسِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَمٍ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ:

«چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند، و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند، و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند» (۱).

و نیز از همان امام، در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده: هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتُجَدِّدُ لَهُ النِّعْمَةَ مَعَهُ تُلْهِيهُ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ عَنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ:

«منظور از این آیه، بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد» (۲).

باز از همان امام در کتاب «کافی» چنین نقل شده: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمَتِهِ وَ يَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ، وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَادِيَ بِهَا، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي:

«موقعی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام می دهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، این همان است که خداوند عزوجل فرموده:

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۵۲ و جلد ۸، صفحه ۱۲۸، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحات ۲۲۵ و ۲۷۰ - «تحف العقول»، صفحه ۳۵۷، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «مجموعه ورام»، جلد ۲، صفحه ۱۳۷، انتشارات مکتبه الفقیه، قم.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۵۲، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۲۱۸ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۸۲، چاپ آل البيت (با تفاوت).

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ یعنی از طریق نعمت ها به هنگام معصیت ها آنها را تدریجاً
از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم». (۱)

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۵۳ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۵۲، دار الکتب الاسلامیه -
«وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۸۲، چاپ آل البيت (با تلخیص) - «بحار الانوار»، جلد ۵،
صفحه ۲۱۷ - «مجموعه ورام»، جلد ۲، صفحه ۱۶۰، انتشارات مکتبه الفقیه، قم.

- ۱۸۴ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
- ۱۸۵ أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ
- ۱۸۶ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

ترجمه:

۱۸۴ - آیا فکر نکردند که همنشین آنها (پیامبر) هیچ گونه (اثری از) جنون ندارد؟! او فقط بیم دهنده آشکاری است.

۱۸۵ - آیا در حکومت و نظام آسمان ها و زمین، و آنچه خدا آفریده است، (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند؟! (و آیا در این نیز اندیشه نکردند که) شاید پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد؟! (اگر به این کتاب آسمانی روشن ایمان نیاورند، بعد از آن به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟!

۱۸۶ - هر کس را خداوند (به جرم اعمال زشتش) گمراه سازد، هدایت کننده ای ندارد؛ و آنها را در طغیان و سرکشی شان رها می سازد، تا سرگردان شوند!

شأن نزول:

مفسران اسلامی چنین نقل کرده اند: پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگامی که در «مکه» بود، شبی بر کوه صفا بر آمد و مردم را به سوی توحید و یکتاپرستی دعوت نمود، مخصوصاً تمامی طوائف قریش را صدا زد و آنها را از مجازات الهی بر حذر

داشت، تا مقدار زیادی از شب گذشت، بت پرستان «مکه» گفتند: إِنَّ صَاحِبَنَا قَدْ جُنَّ بَاتَ لَيْلًا يَصُوتُ إِلَى الصَّبَاحِ!:

«رفیق ما دیوانه شده، از شب تا صبح نعره می کشید!» در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها در این زمینه پاسخ دندان شکنی داد. (۱)

با این که آیه شأن نزول خاصی دارد، در عین حال چون دعوت به شناخت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هدف آفرینش و آمادگی برای زندگی دیگر می کند، با بحث های گذشته که پیرامون «گروه دوزخی و بهشتی» سخن می گفت، پیوند روشنی دارد.

تفسیر:

تهمت ها و بهانه ها

در این آیه نخست، خداوند به گفتار بی اساس بت پرستان دائر به جنون پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین پاسخ می گوید: «آیا آنها فکر و اندیشه خود را به کار نینداختند که بدانند همنشین آنها (پیامبر) هیچ گونه آثاری از جنون ندارد» (أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ). (۲) اشاره به این که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) شخص ناشناخته ای در میان آنها نبود و به تعبیر خودشان «صاحب» یعنی دوست و همنشینان محسوب می شد، بیش از چهل سال در میان آنها رفت و آمد داشته، و همواره فکر و تدبیرش را دیده اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده اند.

کسی که قبل از این دعوت، از عقلای بزرگ آن جامعه محسوب می شد،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۷۷۶، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه اعلمی مطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۵ - «در المنتور»، جلد ۳، صفحه ۱۴۹، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ - «جِنَّةٌ» همان گونه که بزرگان اهل لغت گفته اند، به معنی جنون است و ریشه اصلی آن به معنی پوشش و حائل آمده، گویا به هنگام جنون پوششی روی عقل می افتد (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم تفسیر نمونه، ذیل آیه ۷۶ سوره «انعام» مراجعه فرمائید).

چگونه یک باره چنین وصله ای را به وی چسبانند، آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد، و مأموریتی از طرف پروردگار یافته باشد؟! آن چنان که قرآن به دنبال این جمله می گوید:

«او فقط بیم دهنده آشکاری است که جامعه خویش را از خطراتی که با آن رو به رو است بر حذر می دارد» (إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

* * *

در آیه بعد، برای تکمیل این بیان، آنها را به مطالعه عالم هستی، آسمان ها و زمین، دعوت می کند و می فرماید: «آیا در حکومت آسمان ها و زمین و مخلوقات که خدا آفریده از روی دقت و فکر نظر نیفکندند؟» (أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ). تا بدانند این عالم وسیع آفرینش با این نظام حیرت انگیز، بیهوده آفریده نشده و هدفی برای آن بوده است، و دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حقیقت دنباله همان هدف آفرینش، یعنی تکامل و تربیت انسان است.

«مَلَكُوت» در اصل از ریشه «مُلْك» به معنی حکومت و مالکیت است، و اضافه «واو» و «ت» به آن برای تأکید و مبالغه می باشد و معمولاً به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می شود.

نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است، هم نیروی خدا پرستی و ایمان به حق را تقویت می کند، و هم روشنگر وجود یک هدف مهم در این عالم بزرگ و منظم است، و در هر دو صورت، انسان را به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند می فرستد.

سپس برای این که آنها را از خواب غفلت بیدار سازد می فرماید: «آیا در این

موضوع نیز اندیشه نکردند که ممکن است پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد، اگر امروز ایمان نیاورند، و دعوت این پیامبر را نپذیرند، و قرآنی را که بر او نازل شده است با این همه نشانه های روشن قبول نکنند، به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟ (وَ اَنْ عَسَى اَنْ يَكُونَ قَدْ أَفْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ).

یعنی:

اولاً - چنان نیست که عمر آنها جاودانی باشد، فرصت ها به سرعت درگذرند و هیچ کس نمی داند فردا زنده خواهد بود یا نه، پس با این حال امروز و فردا کردن و مسائل را پشت گوش انداختن هرگز کار عاقلانه ای نیست.

ثانیاً - اگر آنها به این قرآن با این همه نشانه های روشنی که در آن از خداست ایمان نیاورند آیا در انتظار کتابی از این برتر و بالاترند؟

آیا ممکن است به گفتار و سخن و دعوت دیگر ایمان بیاورند؟!

همان طور که مشاهده می کنیم آیات فوق تمام راه های فرار را به روی مشرکان می بندد.

از یک طرف آنها را متوجه سابقه عقل و درایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کند تا به اتهام جنون از شنیدن دعوتش فرار نکنند.

از سوی دیگر، متوجه نظام آفرینش و آفریدگار و هدف خلقت می سازد تا بدانند بیهوده آفریده نشده اند.

و از سوی سوم، متوجه زودگذر بودن زندگی می کند تا امروز و فردا نکنند.

و از سوی چهارم، می گوید: اگر به کتابی به این روشنی ایمان نیاورند، در آینده به هیچ چیزی ایمان نخواهند آورد؛ زیرا از این بالاتر تصور نمی شود!

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، سخن را چنین پایان می دهد: «هر کس را که خداوند به خاطر اعمال زشت و مستمرش، گمراه سازد، هیچ هدایت کننده ای ندارند، و خداوند آنها را همچنان در طغیان و سرکشی رها می سازد تا حیران و سرگردان شوند» (مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

همان گونه که بارها گفته ایم این گونه تعبیرات درباره همه کافران و گنهکاران نیست، بلکه مخصوص به گروهی است که آن چنان در برابر حقایق، لجوج، متعصب و معاندند که گوئی پرده بر چشم و گوش و قلبشان افتاده، پرده های تاریکی که نتیجه اعمال خود آنها است، و منظور از «اضلال الهی» نیز همین است.

۱۸۷ یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۱۸۷ - درباره قیامت از تو سؤال می کنند، کی فرا می رسد؟ بگو: «علمش فقط نزد پروردگار من است؛ و هیچ کس جز او (نمی تواند) وقت آن را آشکار سازد؛ (حتی) بر آسمان ها و زمین، سنگین است؛ و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی آید!» (باز) از تو سؤال می کنند، چنان که گوئی تو از زمان وقوع آن با خبری! بگو: «علمش تنها نزد خداست؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند».

شان نزول:

قیامت چه وقت بر پا می شود؟

به طوری که در بعضی از روایات آمده است طایفه قریش به چند نفر مأموریت دادند که به «نجران» سفر کنند، و از دانشمندان یهود که (علاوه بر مسیحیان) در آنجا ساکن بودند مسائل پیچیده ای را سؤال کنند و در بازگشت، آنها را در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مطرح سازند (به گمان این که پیامبر از پاسخ آنها عاجز می ماند) از جمله سؤالات این بود: قیامت در چه زمانی بر پا می شود؟

هنگامی که آنها این پرسش را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها

پاسخ گفت. (۱) - (۲)

تفسیر:

زمان وقوع قیامت

با این که برای آیه شأن نزول خاصی ذکر شده در عین حال پیوند روشنی نیز با آیات قبل دارد؛ زیرا در آیات قبل اشاره به مسأله قیامت و لزوم آمادگی برای چنین روزی شده بود، طبعاً به دنبال چنین بحثی این سؤال برای بسیاری از مردم پیش می آید که: قیامت کی بر پا خواهد شد؟ لذا قرآن می فرماید:

«از تو درباره ساعت (روز رستاخیز) می پرسند، که در چه زمانی وقوع می یابد؟» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا).

گر چه کلمه «ساعت» به معنی زمان پایان دنیا نیز آمده است، ولی غالباً - و به عقیده بعضی - همواره در قرآن مجید به معنی قیام قیامت است، مخصوصاً پاره ای از قرائن در مورد آیه ای که در آن بحث می کنیم این موضوع را تأکید می کند، مانند جمله مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ: «کی ساعت بر پا می شود؟» که در شأن نزول وارد شده است.

کلمه «أَيَّانَ» مساوی «مَتَى» و برای سؤال از زمان است.

و «مُرْسَى» به اصطلاح «مصدر میمی» است، و با «إرساء» یک معنی دارد و آن اثبات یا وقوع چیزی است، از این جهت به کوه های محکم و ثابت، جبال راسیات گفته می شود.

۱ - بعضی از مفسران مانند مرحوم «طبرسی» شأن نزول را درباره جمعی از یهود ذکر کرده که به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند و از مسأله قیامت پرسیدند، اما از آنجا که سوره در «مکه» نازل شده و پیامبر در آنجا با یهود درگیری نداشت این موضوع بسیار بعید به نظر می رسد.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۵۴ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص) - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۶۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۴۹، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

بنابراین، جمله «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» مفهومی این است: در چه زمانی قیامت وقوع پیدا می کند و ثابت می شود؟

پس از آن اضافه می کند: ای پیامبر! در پاسخ این سؤال صریحاً بگو: این علم تنها نزد پروردگار من است، و هیچ کس جز او نمی تواند وقت آن را آشکار سازد» (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ).

ولی دو نشانه سربسته برای آن بیان می کند، نخست، می گوید:

«قیام ساعت در آسمان ها و زمین، مسأله سنگینی است» (ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چه حادثه ای ممکن است از این سنگین تر بوده باشد، در حالی که در آستانه قیامت، همه کرات آسمانی به هم می ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتم ها متلاشی می گردند، و از بقایای آنها جهانی نو با طرحی تازه ریخته می شود. (۱)

دیگر این که قیام ساعت، ناگهانی است، یعنی: بدون مقدمات تدریجی، و به شکل انقلابی، تحقق می یابد، «و جز به طور ناگهانی به سراغ شما نمی آید» (لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً).

و بار دیگر می گوید: «چنان از تو سؤال می کنند که گوئی تو از زمان وقوع قیامت با خبری!» (يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا). (۲)

آنگاه می افزاید: در جواب آنها بگو: «این علم تنها نزد خدا است ولی بیشتر

۱ - بعضی از مفسران گفته اند: منظور از این جمله این است که علم و آگاهی بر قیامت بر اهل آسمان ها و زمین ثقیل است.

ولی حق همان تفسیر اول است؛ زیرا کلمه «عِلْم» و «أَهْل» را محذوف دانستن خلاف ظاهر آیه می باشد.

۲ - «حَفِيٌّ» در اصل به معنی کسی است که پی در پی از چیزی سؤال می کند و با دقت و اصرار تعقیب می نماید و از آنجا که اصرار در سؤال باعث پیشرفت علم و دانش انسان می شود، گاهی این کلمه به معنی «عالم و دانشمند» نیز آمده است.

مردم از این حقیقت آگاهی ندارند» (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) که چنین علمی مخصوص ذات پاک او است، لذا پی در پی از آن می پرسند. ممکن است بعضی از خود سؤال کنند: چرا این علم مخصوص ذات خدا است و هیچ کس حتی پیامبران را از آن آگاه نمی سازد؟

پاسخ این سؤال این است: عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می شود که هیچ گاه مردم قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، و این عدم آگاهی اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیت ها و پرهیز از گناه خواهد داشت.

۱۸۸ قُلْ لَا أُمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ
الْغَيْبَ لَأَسْكَنْتُ مِنْ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۸۸ - بگو: «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی رسید؛ من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند! (و آماده پذیرش حقند).

شان نزول:

بعضی از مفسران (مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان») نقل کرده اند: اهل «مکه» به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: تو اگر با خدا ارتباط داری آیا پروردگار تو را از گرانی و ارزانی اجناس در آینده با خبر نمی سازد؟ که از این طریق بتوانی آنچه به سود و منفعت است تهیه کنی و آنچه به زیان است کنار بگذاری؟
و یا از خشکسالی، و یا پر آبی مناطق مختلف آگاه سازد، تا به موقع از مناطق خشک به سرزمین های پر برکت کوچ کنی؟!
در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، صفحه ۱۵۴، مؤسسه حلبی و شرکاء، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «زاد المسیر»، ابن جوزی، جلد ۳، صفحه ۲۰۳، دار الفکر، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - «بحر المحيط»، جلد ۵، صفحه ۲۴۰، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

اسرار نهان را فقط خدا می داند

گر چه برای این آیه نیز شأن نزول خاصی ذکر شده، ولی با این حال پیوندش با آیه گذشته روشن است؛ زیرا در آیه قبل راجع به عدم آگاهی هیچ کس جز خدا نسبت به زمان قیام «قیامت» بحث بود، و در این آیه سخن از نفی علم غیب به طور کلی در میان است.

در نخستین جمله، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «به آنها بگو: من مالک و صاحب اختیار هیچ گونه سود و زیانی درباره خویش نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد» (قُلْ لَا أُمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ).

شک نیست که هر انسانی می تواند برای خود منافعی کسب کند و یا از خویشتن ضررهائی را دور سازد، ولی با این حال، همان گونه که می بینیم، در آیه فوق مطلقاً این قدرت و توانایی بشر نفی شده است.

و این به خاطر آن است که انسان در کارهای خود، قدرت و نیروئی از خویش ندارد بلکه همه قدرت ها از ناحیه خدا است و او است که این توانائی ها را در اختیار آنها گذاشته است.

و به تعبیر دیگر مالک همه قدرت ها و صاحب اختیار مستقل و بالذات در عالم هستی تنها ذات پاک خدا است، و دگران، حتی پیامبران و فرشتگان، از او کسب قدرت می کنند، و مالکیت و قادریت آنها بالغیر است، جمله إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ: «مگر آنچه خدا بخواهد و در اختیار من بگذارد» نیز گواه این مطلب است.

در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز مالکیت سود و زیان از غیر خدا نفی شده و به همین دلیل از پرستش بت ها و هر چه غیر از خدا است، نهی گردیده.

در سوره «فرقان» آیه ۳ می خوانیم: وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً:

«آنها جز خدا معبودهائی برای خود انتخاب کردند، معبودهائی که هیچ چیز را نمی آفرینند، بلکه خودشان مخلوقند، و صاحب اختیار سود و زیانی درباره خویش نیستند» (تا چه رسد به دیگران).

این عقیده یک نفر مسلمان است که هیچ کس را ذاتاً خالق و رازق و مالک سود و زیان، جز خدا نمی داند، و به همین دلیل اگر از دیگری چیزی می خواهد با توجه به این حقیقت است که او آنچه دارد از ناحیه خدا است (دقت کنید).

و از اینجا روشن می شود آنهایی که این گونه آیات را دستاویز برای نفی هر گونه توسل جستن به پیامبران و امامان (علیهم السلام) قرار داده اند و آن را یک نوع شرک پنداشته اند، اشتباهشان از کی سرچشمه گرفته که تصور کرده اند: توسل به پیامبر و امام مفهومیست آن است که او را در برابر خداوند مستقل بدانیم و مالک سود و زیان.

اما اگر کسی با این عقیده که پیامبر و امام (علیهم السلام) از خود چیزی ندارند و هر چه بخواهند از خدا می خواهند، به آنان توسل جوید، یا از آنها شفاعتی بخواهد عین توحید و عین اخلاص است، و همان چیزی است که قرآن با جمله «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» در آیه فوق به آن اشاره کرده و همان چیزی است که با جمله «إِلَّا بِإِذْنِهِ» در آیه: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ: «کیست در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟» (۱) به آن اشاره شده است.

بنابراین، دو گروه درباره توسل جستن در اشتباهند.

آنها که برای پیامبر و امام قدرتی بالذات و دستگاهی مستقل در مقابل خدا قائلند که این یک نوع شرک و بت پرستی است.

و آنها که قدرت بالغیر را از آنها نفی می کنند که این نیز یک نوع انحراف از مفاد صریح آیات قرآن است، راه حق این است که آنها به فرمان خدا نزد او شفاعت می کنند و حل مشکل توسل جوینده را از او می خواهند.

پس از بیان این موضوع، به مسأله مهم دیگری اشاره می کند که مورد سؤال گروهی بوده و آن این که به پیامبرش می فرماید: به آنها بگو: «من از غیب و اسرار نهان آگاه نیستم؛ زیرا اگر از اسرار نهان آگاهی داشتم منافع فراوانی را برای خودم فراهم می ساختم و هیچ گونه زیانی به من نمی رسید» (وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ). (۱)

زیرا آن کس که از تمام اسرار نهان آگاه باشد، می تواند آنچه را به نفع او است انتخاب کند و از آنچه ممکن است به زیان او تمام شود بپرهیزد.

سپس مقام واقعی و رسالت خویش را در یک جمله کوتاه و صریح بیان کرده، می گوید: «من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده برای افرادی که ایمان می آورند هستم» (إِنَّا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

نکته:

آیا پیامبر از غیب آگاهی نداشت؟

پاره ای از کسانی که مطالعات محدودی دارند و تنها با توجه سطحی به یک آیه بدون در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن و حتی قرائنی که در خود آن آیه وجود

۱ - در حقیقت در آیه فوق جمله «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ» محذوف شده و جمله بعد بر آن گواهی است.

دارد داوری می کنند، آیه بالا را دلیل بر نفی علم غیب به طور مطلق از پیامبران دانسته اند. در حالی که آیه فوق «علم بالذات و مستقل» را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نفی می کند همان گونه که مالکیت هر گونه سود و زیان را به طور مستقل از او نفی کرده است، با این که شک نیست هر انسانی مالک سود و زیان هائی درباره خویش و دیگران است. بنابراین، جمله قبل گواه روشنی است بر این که هدف نفی مالکیت سود و زیان یا نفی علم غیب به طور مطلق نیست، بلکه هدف نفی استقلال می باشد.

و به تعبیر دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خودش چیزی نمی داند، بلکه آنچه خدا از غیب و اسرار نهان در اختیارش گذارده است می داند، همان گونه که در آیات ۲۶ و ۲۷ از سوره «جن» می خوانیم: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ: «خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی سازد * مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند».

اصولاً تکمیل مقام رهبری، آن هم رهبری جهانی و همگانی، آن هم در تمام زمینه های مادی و معنوی، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل دارد که از سایر مردم پوشیده است، نه تنها آگاهی از احکام و قوانین الهی، که آگاهی بر اسرار جهان هستی و ساختمان بشر و قسمتی از حوادث آینده و گذشته، این بخش از علم غیب را خداوند در اختیار فرستادگان و نمایندگان می گذارد، و اگر نگذارد رهبری آنها تکمیل نخواهد شد، اقدامات و سخنان و گفته های آنها رنگ زمان و مکان خودشان پیدا خواهد کرد و محدود به شرائط یک عصر و یک

محیط می شود.

اما هنگامی که از این بخش از اسرار غیب آگاه باشند، برنامه ها را آن چنان پیاده می کنند که برای آیندگان و کسانی که در شرائط و مقتضیات دیگر به وجود خواهند آمد نیز مفید و کافی خواهد بود. (۱)

۱ - برای توضیح بیشتر در زمینه «آگاهی از غیب» به جلد بیست و پنجم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۶ سوره «جن» مراجعه فرمائید.

- ۱۸۹ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمَلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
- ۱۹۰ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
- ۱۹۱ أُولَئِكَ كَانُوا مِنْكُمْ أَغْثًا فَلَا يُخْلَقُونَ مِمَّا قَبْلُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ
- ۱۹۲ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرٌ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ
- ۱۹۳ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ

ترجمه:

- ۱۸۹ - او خدائی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد؛ و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خود خواستند: «اگر فرزند صالحی به ما دهی، از شاکران خواهیم بود»!
- ۱۹۰ - اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنها داد، برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بود، همتیانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند!
- ۱۹۱ - آیا موجوداتی را همتای او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند، و خودشان

مخلوقند.

۱۹۲ - و نمی توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می دهند.

۱۹۳ - و هر گاه آنها را به سوی هدایت دعوت کنید، از شما پیروی نمی کنند؛ و برای شما یکسان است چه آنها را دعوت کنید و چه خاموش باشید؟!

تفسیر:

کفران یک نعمت بزرگ

در این آیات به گوشه دیگری از حالات مشرکان و طرز تفکر آنها و پاسخ به اشتباهاتشان اشاره شده است. و از آنجا که آیه گذشته سود و زیان و آگاهی از علم غیب را منحصر به خدا معرفی می کرد، و در حقیقت اشاره به توحید افعالی خدا بود، این آیات، مکمل آنها محسوب می شود؛ زیرا اینها نیز اشاره به توحید افعالی خدا است.

نخست می فرماید: «او کسی است که شما را از یک نفس آفرید و همسر او را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا).

این دو در کنار هم زندگی آرام بخشی داشتند، «اما هنگامی که زوج با همسر خود آمیزش جنسی کرد، باری سبک برداشت، و با داشتن حمل به کارهای خود همچنان ادامه می داد» (فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ) (۱) به گونه ای که در آغاز کار این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی کرد.

اما با گذشت شب و روز، «حمل او کم کم سنگین شد تا کاملاً احساس

۱ - «تَغَشَّاهَا» از ماده «تَغَشَّى» به معنی پوشاندن است و این جمله در زبان عرب کنایه لطیفی از آمیزش جنسی است.

سنگینی کرد» (فَلَمَّا أَثْقَلَتْ).

در این هنگام دو همسر، انتظار فرزندی را می کشیدند و آرزو داشتند خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند، از این جهت «متوجه درگاه خدا شدند و پروردگار خویش را چنین خواندند: بارالها اگر به ما فرزند صالحی عطا کنی از شکرگزاران خواهیم بود» (دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

«ولی هنگامی که خداوند فرزندی سالم با تناسب اندام و شایستگی کامل به آنها داد، آنها برای خدا در این نعمت بزرگ شرکائی قائل شدند، اما خداوند برتر و بالاتر از شرک آنهاست» (فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

در سومین آیه، قرآن بار دیگر فکر و عقیده بت پرستی را با بیان روشن و کوبنده ای محکوم می کند، و می فرماید: «آیا اینها موجوداتی را شریک خدا قرار می دهند که قادر بر آفرینش چیزی نیستند، بلکه خودشان مخلوق اویند» (أُيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ).

به علاوه «این معبودهای ساختگی در هیچ یک از مشکلات قادر نیستند پرستش کنندگان خود را یاری کنند، و حتی قادر نیستند خود را نیز در برابر مشکلات یاری دهند» (وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ).

و می افزاید: این معبودها آن چنان هستند که «اگر شما بخواهید آنها را

هدایت کنید، از شما پیروی نخواهند کرد» و حتی عقل و شعور آن را ندارند (وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ).

آنها که چنین هستند و ندای هادیان را نمی شنوند، چگونه می توانند دیگران را هدایت کنند؟ بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این قسمت از آیه داده اند و آن این که: ضمیر «هُمْ» به بت پرستان و مشرکان بر می گردد، یعنی گروهی از آنها بقدری لجوج و متعصبند که هر چه آنها را دعوت به توحید کنید، تسلیم نمی شوند. (۱)

این احتمال نیز هست که منظور این باشد: اگر شما از آنها تقاضای هدایت کنید، تقاضای شما انجام نخواهد شد، به هر حال «برای شما مساوی است، خواه آنها را، دعوت به سوی حق کنید و یا در برابرشان خاموش باشید» (سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ

أَدْعَوْهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ) در هر دو صورت، این گروه بت پرستان لجوج، دست بردار نیستند.

طبق تفسیر اول، معنی جمله این است: برای شما یکسان است، خواه از بت ها تقاضای چیزی کنید، یا خاموش باشید، در هر دو صورت، نتیجه منفی است؛ زیرا بت ها اثری در سرنوشت کسی ندارند و قادر به انجام خواسته کسی نیستند.

«فخر رازی» در تفسیر خود، در ذیل این آیه می نویسد: مشرکان هنگامی که به مشکلی گرفتار می شدند دست تضرع به سوی بت ها بر می داشتند، و هنگامی که مشکلی برای آنها واقع نمی شد، ساکت و خاموش بودند، قرآن به آنها می گوید: خواه در برابر آنها تضرع و زاری کنید و خواه خاموش بمانید هیچ

۱ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحيط»، ذیل آیه مورد بحث.

تفاوتی نمی کند.

نکته ها:

۱ - منظور از «زوجین» کیست؟

در این که منظور از این «زوجین» در دو آیه اول کیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است: آیا «نَفْسَ وَاحِدَةٍ» و همسرش اشاره به «آدم» (علیه السلام) و «حوا» است؟ در حالی که «آدم» از پیامبران و «حوا» زن با ایمان و شایسته ای بود. (۱)
آیا ممکن است آنها از مسیر توحید منحرف شده، راه شرک پیموده باشند؟! و اگر منظور غیر آدم است و همه افراد بشر را شامل گردد با کلمه «وَاحِدَةٍ» چگونه سازگار است؟

از این گذشته منظور از شرک، چه نوع عمل یا تفکری بوده که از آنها سر زده است؟ در پاسخ این سؤالات باید گفت:

در تفسیر این آیات دو راه در پیش داریم که شاید تمام سخنان گوناگون مفسران در تفسیر این آیه، ریشه اش به این دو باز گردد.
نخست این که: مراد از «وَاحِدَةٍ» در آیه «وَاحِدَ شَخْصِی» است، همان گونه که در بعض آیات دیگر مانند آیه اول سوره «نساء» نیز به همین معنی آمده است. (۲)
اصولاً «نَفْسَ وَاحِدَةٍ» در قرآن مجید در پنج مورد ذکر شده که یک مورد آن

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۲۴۹ و ۲۵۳.

۲ - به تفسیر «نمونه»، جلد سوم، آغاز سوره «نساء» مراجعه شود.

آیه مورد بحث است و چهار مورد دیگر سوره «نساء» آیه یک، سوره «انعام» آیه ۹۸، «لقمان» آیه ۲۸ و «زمر» آیه ۶ می باشد، که بعضی از آنها ارتباطی به بحث ما ندارد و بعضی مشابه آیه مورد بحث است.

بنابراین، آیات مورد بحث منحصرأ اشاره به آدم(علیه السلام) و همسر او است. در این صورت مسلماً منظور از شرک، پرستش غیر خدا و یا اعتقاد به الوهیت غیر پروردگار نیست، بلکه ممکن است چیزی از قبیل تمایل انسان به فرزندش بوده باشد، تمایلاتی که گاهی او را از خداوند غافل می سازد.

تفسیر دیگر این که: مراد از واحد، در اینجا «واحد نوعی» است، یعنی خداوند همه شما را از یک نوع آفرید، همان طور که همسران شما را نیز از جنس شما قرار داد.

در این صورت این دو آیه و آیات بعد اشاره به نوع انسان ها است که به هنگام انتظار تولد فرزند، دست به دعا بر می دارند و از خدا فرزند صالح و شایسته می خواهند و همانند همه اشخاصی که خود را در برابر مشکل یا خطری می بینند، با اخلاص کامل به درگاه خدا می روند و با او عهد می کنند که پس از بر آمدن حاجات و حل مشکلشان شکرگزار باشند. اما به هنگامی که فرزند متولد شد، یا مشکل آنها برطرف گردید، تمام عهد و پیمان ها را به دست فراموشی می سپارند.

گاه می گویند: اگر فرزند ما سالم، یا زیبا است، به پدر و مادرش رفته، و قانون وراثت است!

گاه می گویند: نوع تغذیه ما و شرایط دیگر خوب بوده و چنین محصولی داده!

و گاه به بت هائی که مورد پرستش آنهاست روی می آورند و می گویند:

فرزند ما نظر کرده بت است! و امثال این گونه بحث ها.
و به طور کلی نقش آفرینش پروردگار را نادیده می گیرند، و علت اصلی این موهبت را تنها عوامل طبیعی و یا معبودهای خرافی می شمردند. (۱)
قرائنی در آیات فوق وجود دارد که نشان می دهد با تفسیر دوم سازگارتر و مفهوم تر است؛ زیرا:

اولاً - تعبیرات آیه حال همسرانی را بازگو می کند، که قبلاً در جامعه ای می زیسته اند و تولد فرزندان صالح و ناصالح را با چشم خود دیده بودند، لذا از خدای خود، فرزندانی از گروه اول تقاضا می کردند، و اگر آیات مربوط به آدم (علیه السلام) و حوا باشد، هنوز فرزندی برای آنها به وجود نیامده و هنوز صالح و ناصالح وجود نداشت که آنها از خدای خود فرزند صالح بخواهند.

ثانیاً - ضمائری که در آخر آیه دوم و آیات بعد وجود دارد همه «ضمیر جمع» است و این می رساند که منظور از ضمیر «تثنیه» اشاره به دو گروه بوده است نه دو شخص.

ثالثاً - آیات بعد نشان می دهد که منظور از شرک در این آیات شرک به معنی بت پرستی است نه محبت فرزند و امثال آنها، و این موضوع با حضرت آدم (علیه السلام) و همسرش سازگار نیست.

با توجه به این قرائن، روشن می شود آیات فوق پیرامون نوع انسان و گروه «زوج» و «زوجه ها» سخن می گوید.

بنابراین، منظور این است همسر انسان از نوع و از جنس او است آن چنان که در آیه ۲۱ سوره «روم» می خوانیم: وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ

۱ - بعضی از مفسران خواسته اند آغاز آیه را درباره آدم و ذیل آن را درباره فرزندان آدم بدانند که با ظاهر آیه به هیچ وجه سازگار نیست، و به اصطلاح احتیاج به حذف و تقدیر و یا رجوع ضمیر به غیر مرجع دارد.

أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا: «از نشانه های قدرت خدا این است که از جنس شما همسرانی برای شما آفریده تا در کنار آنها بیسایید».

۲ - یک روایت مجعول و معروف!

در بعضی از منابع اهل تسنن و پاره ای از منابع غیر معتبر شیعه در تفسیر آیات فوق حدیثی نقل شده است که به هیچ رو با عقائد اسلامی درباره پیامبران سازگار نیست، و آن این که: «سمره بن جندب» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: لَمَّا وَلَدَتْ حَوَاءُ طَافَ بِهَا إِبْلِيسُ وَكَانَ لَا يَعْشِي لَهَا وَلَدٌ فَقَالَ سَمِيَهُ عَبْدَ الْحَارِثِ فَعَاشَ وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ وَحْيِ الشَّيْطَانِ وَ أَمْرُهُ:

«هنگامی که حوا فرزندی آورد، ابلیس اطراف او را گرفت - و قبل از آن هیچ فرزندی از او زنده نمی ماند - شیطان به حوا پیشنهاد کرد، نام او را «عبد الحارث» بگذارد (حارث یکی از نام های شیطان است بنابراین عبد الحارث یعنی بنده شیطان) «حوا» چنین کرد و آن فرزند زنده ماند و این از وحی شیطان و فرمان او بود»! (۱)

از پاره ای از روایات که به این مضمون وارد شده، استفاده می شود «آدم» (علیه السلام) نیز به این موضوع رضایت داد!

راوی این روایت خواه «سمره بن جندب» که از دروغگویان و کذابین مشهور است بوده باشد و یا افرادی مانند «کعب الاحبار» و «وهب بن منبه» که از سرشناسان یهود بودند و سپس اسلام آوردند، - و به عقیده بعضی از

۱ - «مسند احمد»، جلد ۵، صفحه ۱۱، دار صادر بیروت - «سنن ترمذی»، جلد ۴، صفحه ۳۳۲، دار الفکر، بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق - «کنز العمال»، جلد ۲، صفحه ۶، مؤسسه الرساله، بیروت.

به «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۲۴۹ به بعد، باب ۷: تأویل قوله تعالى جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ...، مراجعه فرمائید.

دانشمندان اسلامی خرافات «تورات» و بنی اسرائیل را این دو نفر به محیط اسلام کشاندند - هر چه باشد، مضمون روایت خود بهترین دلیل بر فساد و بطلان آن است؛ زیرا آدم که خلیفه الله و پیامبر بزرگ خدا و دارای علم اسماء بود هر چند با ترک اولی از بهشت به زمین آمد، اما کسی نبود که راه شرک را انتخاب کند و فرزند خود را «بنده شیطان»! نام بگذارد، این کار تنها در شأن یک بت پرست جاهل و نادان و بی خبر است.

و از آن عجیب تر این که حدیث مزبور متضمن معجزه یا کرامت شیطان است، که با نامگذاری این فرزند به نام او، بر خلاف همه فرزندان گذشته، زنده ماند!

و بسیار جای تأسف است که بعضی از مفسران گذشته تحت تأثیر این گونه احادیث مجعول قرار گرفته و آن را به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده اند.

به هر حال این حدیث را چون هم بر خلاف قرآن و هم بر خلاف عقل است باید به گوشه ای انداخت.

۱۹۴ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
۱۹۵ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ
يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ
كِيدُوا فَلَا تُنْظِرُونَ

ترجمه:

۱۹۴ - آنهایی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید)، بندگان همانند خود شما هستند؛ آنها را بخوانید، و اگر راست می گوئید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایان را بر آورند)!

۱۹۵ - آیا (آنها حداقل همانند خود شما) پاهائی دارند که با آن راه بروند؟! یا دست هائی دارند که با آن چیزی را بگیرند (و کاری انجام دهند)؟! یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟! یا گوش هائی دارند که با آن بشنوند؟! بگو: بت های خویش را که شریک خدا قرار داده اید (بر ضد من) بخوانید، و برای من نقشه بکشید، و لحظه ای مهلت ندهید!

تفسیر:

شرک در عبادت عملی سفیهانه

این دو آیه همچنان بحث های توحید و مبارزه با شرک را ادامه می دهد، و بحث هائی را که در این زمینه در آیات قبل بوده تکمیل می کند، شرک در عبادت و پرستش غیر خدا را عملی سفیهانه و دور از منطق و عقل معرفی می نماید.

دقت در مضمون این دو آیه نشان می دهد که: با چهار دلیل، منطق بت پرستان ابطال گردیده و سرّ این که قرآن با استدلال های مختلف، پیرامون این مسأله بحث می کند و هر زمان برهانی تازه ارائه می دهد این است که: «شرک» بدترین دشمن ایمان و سعادت فرد و جامعه است، و چون ریشه ها و شاخه های گوناگونی در افکار بشر دارد، و هر زمان به شکل تازه ای ظهور می کند و جوامع انسانی را مورد تهدید قرار می دهد، لذا قرآن از هر فرصتی برای قطع این ریشه خبیث و شاخه هایش استفاده می نماید.

نخست می گوید: «آنهایی را که شما جز خدا می خوانید و عبادت می کنید و از آنان یاری می طلبید بندگانِ همچون خود شما هستید!» (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ). بنابراین، معنی ندارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او است، به سجده بیفتد و دست نیاز به سوی او دراز کند و مقدرات و سرنوشتش را در دست او بداند.

به تعبیر دیگر: مفهوم آیه این است: اگر دقت کنید می بینید، آنها هم جسم دارند و اسیر زنجیر مکان و زمان هستند و محکوم قوانین طبیعتند و هم محدود از نظر عمر و زندگی و توانایی های دیگر، خلاصه هیچ امتیازی بر شما ندارند، تنها با خیال و وهم و امتیازی برای آنها ساخته اید.

در این که چرا در این آیه به معبودهای بت پرستان «عباد» جمع «عبد» به معنی بنده اطلاق شده در حالی که «عبد» را به «موجود زنده» می گویند، تفسیرهای متعددی وجود دارد. نخست این که: ممکن است اشاره به معبودهای انسانی، همچون مسیح (علیه السلام) برای مسیحیان، و فرشتگان برای بت پرستان عرب، و امثال آن بوده باشد.

دیگر این که ممکن است روی توهمی که آنها پیرامون بت ها داشتند با آنها سخن گفته باشد که اگر فرضاً آنها دارای عقل و شعوری هم باشند، موجودی برتر از شما نخواهند بود. سوم این که «عبد» در لغت گاهی به معنی موجودی که تحت تسلط و فرمان دیگری است و در برابر آن خاضع است - هر چند عقل و شعور نداشته باشد - نیز گفته شده، از جمله به جاده ای که مرتباً از آن رفت و آمد می کنند «مُعَبَّد» (بر وزن مَقْدَم) گفته شده است. پس از آن اضافه می کند اگر فکر می کنید آنها قدرت و شعوری دارند «اگر راست می گوئید آنها را بخوانید که می بایست جواب شما را بدهند» (فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

و این دومین دلیلی است که برای ابطال منطق آنها بیان شده و آن این که سکوت مرگبارشان نشانه بی عرضگی آنها و عدم قدرتشان بر هر چیز است.

در سومین بیان روشن می سازد که آنها حتی از بندگان خود پست تر و ناتوان ترند: خوب بنگرید «آیا آنها لااقل همانند شما پاهائی دارند که با آن راه بروند؟» (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا). «یا دست هایی دارند که با آن چیزی را بگیرند و کاری انجام دهند؟» (أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا). (۱)

«یا چشم هائی دارند که با آن ببینند؟» (أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا).

«یا گوش هائی دارند که با آن بشنوند؟» (أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا).

به این ترتیب، آنها به قدری ضعیفند، که حتی برای جا به جا شدن، نیاز به

۱ - «يَبْطِشُونَ» از ماده «بَطَشَ» (بر وزن عرش) به معنی گرفتن با قدرت و صولت و شدت است.

کمک شما دارند و برای دفاع از موجودیت خود، نیازمند به حمایت هستند، نه چشم بینا، نه گوش شنوا و نه هیچ احساس دیگری در آنها وجود ندارد.

سرانجام در پایان آیه ضمن تعبیر دیگری که در حکم چهارمین استدلال است می گوید: «بگو ای پیامبر! این معبودهائی را که شما شریک خدا قرار داده اید بر ضد من بخوانید و همگی دست به دست هم دهید و برای من تا آنجا که می توانید نقشه بکشید و در این کار هیچ گونه تأخیر روا مدارید، ببینیم با این حال کاری از همه شما ساخته است؟» (قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظَرُونَ).

یعنی، اگر من دروغ می گویم و آنها مقربان خدا هستند و من به حریم احترامشان جسارت کرده ام، پس چرا آنها مرا غضب نمی کنند؟ و نیروی آنها و شما کمترین تأثیری در وضع من ندارد؟

بنابراین، بدانید اینها موجودات غیر مؤثری هستند که توهمات شما به آنها نیرو بخشیده!

۱۹۶ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
 ۱۹۷ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ
 يَنْصُرُونَ
 ۱۹۸ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ
 لَا يُبْصِرُونَ

ترجمه:

۱۹۶ - ولیّ و سرپرست من، خدائی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را
 سرپرستی می کند.
 ۱۹۷ - و آنهایی را که جز او می خوانید، نمی توانند یاریتان کنند، و نه (حتی) خودشان را یاری
 دهند.
 ۱۹۸ - و اگر آنها را به هدایت فرا خوانید، سخنانتان را نمی شنوند؛ و آنها را می بینی به تو
 نگاه می کنند، اما در حقیقت نمی بینند!

تفسیر:

معبودهای بی ارزش

در تعقیب آیه گذشته که به مشرکان می گفت شما و بت هایتان نمی توانید کوچکترین زیانی
 به من برسانید، در نخستین آیه مورد بحث، به دلیل آن اشاره کرده، می گوید: «ولیّ و سرپرست
 و تکیه گاه من خدائی است که این کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است» (إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ
 الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ).

نه تنها من، «او همه صالحان و شایستگان را حمایت و سرپرستی می کند و مشمول لطف و عنایتش قرار می دهد» (وَ هُوَ يَتَوَكَّلِي الصَّالِحِينَ).

آنگاه بار دیگر بر دلایل بطلان بت پرستی تأکید کرده، می فرماید: «معبودهایی را که غیر از خدا می خوانید کاری از آنها ساخته نیست، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خودشان را» (وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتِطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ).

و از این بالاتر «اگر از آنها هدایت خویشتن را در مشکلات بخواهید، آنها حتی حرف شما را نمی شنوند!» (وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا).

و حتی با چشم های مصنوعیشان که دارند، «گویا به تو نگاه می کنند، ولی در حقیقت نمی بینند» (وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ).

چنان که سابقاً هم اشاره کردیم، آیه اخیر ممکن است اشاره به «بت ها» یا «بت پرستان» باشد، در صورت اول، مفهومی همان است که گفته شد، و در صورت دوم تفسیرش چنین است:

اگر شما مسلمان ها این بت پرستان و مشرکان لجوج را به راه صحیح توحید دعوت نمائید، از شما نمی پذیرند آنها با چشم های خود به سوی تو می نگرند و نشانه های صدق و درستی را در تو مشاهده می کنند، اما واقعیت ها را نمی بینند.

مضمون دو آیه اخیر در آیات گذشته نیز آمده بود، و این تکرار به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی و ریشه کن کردن نفوذ آن در روح و فکر مشرکان از طریق تلقین مکرر است.

- ۱۹۹ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ
- ۲۰۰ وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
- ۲۰۱ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ
- ۲۰۲ وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ
- ۲۰۳ وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَآيَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

- ۱۹۹ - (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!
- ۲۰۰ - و هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر؛ که او شنونده و داناست!
- ۲۰۱ - پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند.
- ۲۰۲ - و (ناپرهیزگاران را) برادرانشان (از شیاطین) پیوسته در گمراهی پیش می برند، و باز نمی ایستند!
- ۲۰۳ - هنگامی که (در نزول وحی تأخیر افتد، و) آیه ای برای آنان نیاوردی، می گویند: «چرا خودت آن را برنگزیدی؟! بگو: «من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود؛ این وسیله بینائی از طرف پروردگارتان، و مایه هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند».

تفسیر:

وسوسه های شیطان

در این آیات، شرائط تبلیغ، رهبری و پیشوائی مردم به طرز بسیار جالب و فشرده بیان شده و با آیات گذشته که اشاره به مسأله تبلیغ مشرکان داشت نیز تناسب دارد.

در نخستین آیه مورد بحث، اشاره به سه قسمت از وظائف رهبران و مبلغان - به صورت خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) - شده، در آغاز می گوید: «در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش و با آنها مدارا کن، عذرشان را بپذیر، و بیش از آنچه قدرت دارند از آنها مخواه» (خُذِ الْعَفْوَ).

«عَفْوَ»، گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده.

گاهی به معنی حد وسط و میانه.

گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او.

و گاه به معنی آسان گرفتن کارها.

قرائن آیات نشان می دهد آیه فوق ارتباط با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که بعضی از مفسران گفته اند، ندارد، بلکه مفهوم مناسب، همان «آسان گرفتن»، «گذشت» و «انتخاب حد وسط و میانه» است. (۱)

بدیهی است اگر رهبر و مبلغ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می شوند، و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد، همان طور که قرآن مجید می گوید: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ: «اگر سختگیر، بد اخلاق و سنگدل بودی به طور مسلم از گرد تو پراکنده

۱ - برای توضیح بیشتر درباره معنی «عَفْوَ» به جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۱۹ سوره «بقره» مراجعه شود.

می شدند» (۱).

آنگاه دومین دستور را به این صورت می دهد: «مردم را به کارهای نیک و آنچه را عقل و خرد، شایسته می شناسد و خداوند آن را نیک معرفی کرده، فرمان ده» (وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ). اشاره به این که ترک سختگیری مفهومش مجامله کاری نیست، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار ننمایند. در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده می فرماید: «از جاهلان روی برگردان و با آنها ستیزه مکن» (وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ). رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب، لجوج، جاهل و بی خبر، و افرادی که سطح فکر و اخلاق آنها بسیار پائین است، رو به رو می شوند، از آنها دشنام می شنوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند، سنگ در راهشان می افکنند. راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله، نادیده گرفتن و نشنیده گرفتن این گونه کارها است، و تجربه نشان می دهد، برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان، این بهترین راه است.

در آیه بعد، دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل می دهد، می فرماید: «اگر وسوسه های شیطانی، متوجه تو شد، به خدا پناه ببر، خود را به او بسپار، و از لطفش مدد بخواه؛ زیرا او سخن تو را می شنود، از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین با خبر است» (وَإِمَّا

۱ - آل عمران، آیه ۱۵۹.

يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

و این دستور از این جهت است که: بر سر راه آنها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت و امثال اینها خودنمایی می کند، و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آنها را از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان باز دارند.

در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را، به این صورت بیان می کند: «کسانی که پرهیزگاری را پیشه ساخته اند هنگامی که وسوسه های شیطانی، آنها را احاطه می کند به یاد خدا و نعمت های بی پایانش، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا، می افتند، در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند» (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ).

«طَائِفٌ» به معنی «طواف کننده» است، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

اصولاً هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال، گهگاه گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جاننش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند.

این وسوسه ها و تحریک ها، مسلماً در سنین جوانی بیشتر است، در محیط های آلوده، همچون محیط های امروز که خود مراکز فساد در آن فراوان و

۱ - «يَنْزَعَنَّكَ» از ماده «نَزَعَ» (بر وزن نزع) به معنی ورود در کاری، به قصد افساد و یا تحریک بر آن است.

آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل بی بند و باری همه جا را فرا گرفته و دستگاه های تبلیغاتی غالباً در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزون تر می باشد. (۱)

تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرائطی، نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوا» است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، و سپس «مراقبت»، و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمت های او، و مجازات های دردناک خطاکاران است.

در روایات کراراً به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است. حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت، همیشه در مقابل وسوسه های شیطانی احساس خطر می کردند، و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می جنگیدند.

اساساً وسوسه های نفس و شیطان همانند میکروب های بیماری زا است، که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند، تا در آنجا نفوذ کنند اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکروب ها را از خود دفع می کنند.

جمله فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ: «به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می شود و حق را می بینند» اشاره به این حقیقت است که: وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد.

۱ - با توجه به این که این جلد پیش از پیروزی انقلاب و در بحران های دوران انقلاب نوشته شده، عبارت بالا اشاره به وضع موجود کشور ما نیز بوده، ولی پس از پیروزی انقلاب وضع بالا با گذشته تفاوت بسیار کرده است. ۱۴ / ۱۱ / ۱۳۸۳

ولی یاد خدا به انسان بینائی و روشنائی می بخشد، و قدرت شناخت واقعیت ها به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه ها است.

کوتاه سخن این که: در آیه گذشته مشاهده کردیم چگونه پرهیزکاران در پرتو ذکر خدا از چنگال وسوسه های شیطانی رهایی می یابند، و این در حالی است که گناهکاران آلوده، که برادران شیطانند در دام او گرفتارند.

قرآن در آیه بعد در این باره چنین می فرماید: «برادرانشان - یعنی شیاطین - پیوسته آنها را در گمراهی پیش می برند، و از گمراه ساختن آنها باز نمی ایستند، بلکه بیرحمانه حملات خود را به طور مداوم بر آنها ادامه می دهند» (وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ). «إِخْوَان» کنایه از شیاطین است و ضمیر «هُمْ» به مشرکان و گنهکاران باز می گردد، چنان که در آیه ۲۷ سوره «اسراء» می خوانیم: إِنَّ الْمُبْدُرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ: «تبدیر کنندگان برادران شیطانند»!

«يَمُدُّوْنَهُمْ» از ماده «امداد» به معنی کمک دادن و ادامه دادن و افزودن است، یعنی پیوسته آنها را به این راه می کشانند و پیش می روند. جمله «لَا يُقْصِرُونَ» به معنی این است که شیاطین در گمراه ساختن آنها از هیچ چیز کوتاهی نمی کنند.

سپس حال جمعی از مشرکان و گنهکاران دور از منطق را شرح می دهد و می گوید: هنگامی که آیات قرآن را برای آنها بخوانی آن را تکذیب می کنند «و هنگامی که آیه ای برای آنها نیاوری و در نزول وحی تأخیر افتد می گویند: پس

این آیات چه شد؟ چرا از پیش خود آنها را تنظیم نمی کنی؟ مگر همه اینها وحی آسمانی است؟ (وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا). (۱)

«اما به آنها بگو: من تنها از آنچه به سویم وحی می شود پیروی می کنم، و جز آنچه خدا نازل می کند، چیزی نمی گویم» (قُلْ إِنَّمَا أُتِّعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي).

و می افزاید: «این قرآن و آیات نورانش وسیله بیداری و بینائی از طرف پروردگار است، که به هر انسان آماده ای دید و روشنائی و نور می دهد» (هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ).

«و مایه هدایت و رحمت برای افراد با ایمان و آنها که در برابر حق تسلیمند می باشد» (وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

ضمناً از این آیه روشن می شود همه سخنان و کردار پیامبر (صلی الله علیه و آله) از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد و آنها که غیر از این می گویند، از قرآن بیگانه اند.

نکته:

جامع ترین آیه اخلاقی

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که در قرآن مجید، آیه ای جامع تر در مسائل اخلاقی از آیه فوق (آیه نخست) نیست. (۲)

بعضی از دانشمندان، در تفسیر این حدیث، چنین گفته اند: اصول فضائل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که «عقل»، «غضب» و «شهوۃ» است در

۱ - «اجْتَبَاء» از ماده «جَبَّأَت» در اصل به معنی جمع کردن آب در حوض و مانند آن است، و از این جهت حوض، «جَبَائِيَّة» گفته می شود، جمع آوری خراج را نیز «جَبَائِيَّة» می گویند. سپس به جمع آوری کردن چیزی به عنوان انتخاب «اجْتَبَاء» گفته شده است، و جمله «لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا» به معنی چرا انتخاب نکردی است.

۲ - در «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۶، حدیثی بدین مضمون وارد شده: «...إِنَّ مَكَارِمَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ...».

سه قسمت خلاصه می شود.

فضائل عقلی که نامش «حکمت» است، و در جمله: «وَأْمُرُ بِالْعُرْفِ:» (به نیکی ها و شایستگی ها دستور ده) خلاصه شده.

و فضائل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش «عفت» است و در: «خُذِ الْعَفْوَ» خلاصه گردیده.

و تسلط بر نفس در برابر قوه غضبیه که نامش «شجاعت» است، در: «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» منعکس گردیده است.

حدیث فوق را خواه به صورتی که مفسران گفته اند و در بالا اشاره شد تفسیر کنیم، و خواه به صورت شرائط رهبر که ما عنوان کردیم، تفسیر شود، این واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق، متضمن یک برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است، به طوری که می توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضائل انسانی را در آن پیدا کرد، و به گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل «فشرده گوئی» آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

توجه به این نکته نیز لازم است که مخاطب در آیه گر چه شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود.

و نیز توجه به این نکته لازم است که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت بوده باشد وجود ندارد؛ زیرا پیامبران و معصومان هم در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچ کس از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست، حتی معصومان.

در بعضی از روایات نقل شده: هنگامی که نخستین آیه فوق نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه با مردم مدارا و ترک

سختگیری کند؟).

جبرئیل گفت: نمی دانم باید از آن که می داند سؤال کنم، سپس بار دیگر بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده، گفت:

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَغْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتُعْطِيَ مِنْ حَرَمِكَ وَتَصِلَ مِنْ قَطْعِكَ:

«ای محمد! خداوند به تو دستور می دهد از آنها که به تو ستم کرده اند (به هنگامی که قدرت پیدا کردی) انتقام نگیری و گذشت نمائی، و به آنها که تو را محروم ساخته اند، عطا کنی، و به آنها که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی».(۱)

و در حدیث دیگری نقل شده: هنگامی که آیه نخست نازل شد و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داد در برابر جاهلان تحمل کند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرضه داشت:

پروردگارا! با وجود خشم و غضب، چگونه می توان تحمل کرد؟

آیه دوم نازل شد و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داد: در چنین هنگامی خود را به خدا بسپارد.(۲)

ذکر این نکته نیز مناسب است که عین آیه دوم مورد بحث در سوره «فصلت» آیه ۳۶ آمده است، تنها تفاوتی که دارد به جای «إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» می باشد.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۲۴۳ - «عوالی اللئالی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۷، انتشارات سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۲ - نویسند «المنار» حدیث فوق را تحت عنوان: رُوِيَ عَنْ جَدِّنا الإمام جَعْفَرِ الصادقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «از جدّ ما امام صادق(علیه السلام) نقل شده» در جلد ۹، صفحه ۵۳۸ آورده است.

برخی کتب، این حدیث را از «عبد الرحمان بن زید بن أسلم» نقل کرده اند:

«جامع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۰۸، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ.ق - «زاد المسیر»، جلد ۳، صفحه ۲۰۹، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ.ق - «فتح القدير» شوکانی، جلد ۲، صفحات ۲۷۹ و ۲۸۱، عالم الکتب.

۲۰۴ وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
 ۲۰۵ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
 بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ
 ۲۰۶ اِنَّ الَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُوْنَهُ وَ لَهُ
 يَسْجُدُوْنَ

ترجمه:

۲۰۴ - هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید!
 ۲۰۵ - پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن! و از غافلان مباش!
 ۲۰۶ - قطعاً آنها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تو هستند، (هیچ گاه) از عبادتش تکبر نمی‌ورزند، و او را تسبیح می‌گویند، و برایش سجده می‌کنند.

تفسیر:

به هنگام شنیدن تلاوت قرآن خاموش باشید
 این سوره (سوره اعراف) با بیان عظمت قرآن آغاز شده، و با آیات مورد بحث که آن هم از قرآن سخن می‌گوید، پایان می‌پذیرد، هر چند بعضی از مفسران برای نزول نخستین آیه مورد بحث، شأن نزول هائی ذکر کرده اند از جمله این که:

«ابن عباس» و جمع دیگری گفته اند: مسلمانان در آغاز کار، گاهی در نماز صحبت می کردند، و گاهی شخص تازه وارد، به هنگامی که نماز را شروع می کرد، از دیگران سؤال می کرد، چند رکعت نماز خوانده اید؟ آنها هم جواب می دادند فلان مقدار، آیه بالا نازل شد و آنها را از این کار نهی کرد. (۱)

و نیز از «ژهری» نقل شده: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن تلاوت می کرد، جوانی از انصار همراه او بلند قرآن می خواند، آیه نازل شد و از این کار نهی کرد. (۲)

به هر صورت، قرآن در آیه فوق دستور می دهد: «هنگامی که قرآن تلاوت می شود، با توجه به آن گوش دهید و ساکت باشید، شاید مشمول رحمت خدا گردید» (وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

«أَنْصِتُوا» از ماده «انصات» به معنی سکوت توأم با گوش فرا دادن است.

در این که آیا این سکوت و استماع، به هنگام قرائت قرآن در تمام موارد است؟

یا منحصر به وقت نماز و هنگام قرائت امام جماعت؟

و یا به هنگامی که امام در خطبه نماز جمعه تلاوت قرآن می کند؟

در میان مفسران گفتگو بسیار است، و احادیث مختلفی در کتب حدیث و تفسیر در این زمینه نقل شده است.

آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود این است که: این حکم، عمومی و همگانی است و مخصوص به حال معینی نیست.

ولی روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده به اضافه اجماع و

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «جامع البیان» (تفسیر طبری)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۵۶، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ. ق.

۲ - «جامع البیان» (تفسیر طبری)، جلد ۹، صفحه ۱۱۰، ذیل آیه مورد بحث - «در المنثور»، جلد ۳،

صفحه ۱۵۶، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ. ق.

اتفاق علماء بر عدم وجوب استماع در همه حال، دلیل بر این است که این حکم به صورت کلی یک حکم استحبابی است، یعنی شایسته و مستحب است که در هر کجا و در هر حال کسی قرآن را تلاوت کند، دیگران به احترام قرآن سکوت کنند و گوش جان فرا دهند، پیام خدا را بشنوند و در زندگی خود از آن الهام گیرند، زیرا قرآن تنها کتاب قرائت نیست، بلکه کتاب فهم و درک و سپس عمل است، این حکم مستحب به قدری تأکید دارد که در بعضی از روایات از آن تعبیر به واجب شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **يَجِبُ الْإِنْصَاتُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ وَفِي غَيْرِهَا وَإِذَا قُرِئَ عِنْدَكَ الْقُرْآنُ وَجِبَ عَلَيْكَ الْإِنْصَاتُ وَالِاسْتِمَاعُ**؛

«واجب است در نماز و غیر نماز به هنگام شنیدن قرآن سکوت و استماع کرد و هنگامی که نزد تو قرآن خوانده شود، سکوت کردن و گوش فرا دادن لازم است» (۱).

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود: اگر امام جماعت مشغول قرائت باشد و فرد دیگری، آیه ای از قرآن تلاوت کند، مستحب است سکوت کند تا او آیه را پایان دهد، سپس امام قرائت را تکمیل کند، چنان که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: علی (علیه السلام) در نماز صبح بود و «ابن کوا» (همان مرد منافق تیره دل) در پشت سر امام (علیه السلام) مشغول نماز بود، ناگاه در نماز این آیه را تلاوت کرد:

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تبه می شود و از زیانکاران خواهی بود!» (۲)

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۵۷ (صفحه ۶۲۷، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۱۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۵، صفحه ۱۰۸ و

جلد ۸۹، صفحه ۲۲۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۴۴، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق. ۲ - زمر، آیه ۶۵.

و هدفش از خواندن آیه این بود که به طور کنایه به علی(علیه السلام) احتمالاً در مورد قبول حکمیت در میدان «صفین» اعتراض کند.

اما با این حال امام(علیه السلام) برای احترام قرآن سکوت کرد، تا وی آیه را به پایان رسانید، سپس امام(علیه السلام) به ادامه قرائت نماز بازگشت.

«ابن گَوَّاء» کار خود را دو مرتبه تکرار کرد، باز امام(علیه السلام) سکوت کرد.

«ابن گَوَّاء» برای سومین بار آیه را تکرار نمود، و علی(علیه السلام) مجدداً به احترام قرآن سکوت کرد.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ: «اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند (و از راه منحرف نکنند)!!» (۱) - (۲)

اشاره به این که مجازات دردناک الهی در انتظار منافقان و افراد بی ایمان است و در برابر آنها باید تحمل و حوصله به خرج داد، سرانجام امام(علیه السلام) سوره را تمام کرده و به رکوع رفت.

از مجموع این بحث روشن می شود استماع و سکوت به هنگام شنیدن آیات قرآن کار بسیار شایسته ای است ولی به طور کلی واجب نیست، و شاید علاوه بر اجماع و روایات جمله: لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: «شاید مشمول رحمت خدا بشوید» نیز اشاره به مستحب بودن این حکم باشد. تنها موردی که این حکم الهی شکل وجوب به خود می گیرد موقع نماز جماعت است که مأموم به هنگام شنیدن قرائت امام، باید سکوت کند و گوش فرا

۱ - روم، آیه ۶۰.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۵۶ (صفحه ۶۲۷، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۳۶۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحات ۳۴۴، ۴۲۹ و ۴۳۰.

دهد، حتی جمعی از فقهاء این آیه را دلیل بر سقوط قرائت حمد و سوره از مأوم دانسته اند. از جمله روایاتی که دلالت بر این حکم دارد حدیثی است که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فِي الْفَرِيضَةِ خَلَفَ الْإِمَامُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انْصَبُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: «هنگامی که قرآن در نماز فریضه و پشت سر امام خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت الهی شوید» (۱)

و اما در مورد کلمه لَعَلَّ: «شاید» که در این گونه موارد به کار می رود، سابقاً هم اشاره کرده ایم که منظور این است: برای این که مشمول رحمت خدا شوید، تنها سکوت و گوش فرا دادن کافی نیست، شرائط دیگری از جمله عمل به آن دارد.

ذکر این نکته نیز به مورد است که فقیه معروف «فاضل مقداد» در کتاب «کنز العرفان» تفسیر دیگری برای آیه ذکر کرده است و آن این که:

«مراد از آن، شنیدن آیات قرآن، درک مفاهیم آن و پی بردن به معجزه بودنش می باشد. ذکر این تفسیر شاید به خاطر آن است که: در آیه قبل، گفتگو از مشرکان بود که آنها درباره نزول قرآن بهانه جوئی می کردند، قرآن به آنها می گوید: خاموش شوید و گوش فرا دهید تا حقیقت را دریابید» (۲).

هیچ مانعی ندارد مفهوم آیه فوق را آن چنان وسیع بدانیم که مسلمان و کافر

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۵۷ (صفحه ۶۲۷، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۱، صفحه ۳۹۲، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۱۴ و جلد ۸، صفحه ۳۵۵، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۶، صفحه ۴۷۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه ۸۶ و جلد ۸۵، صفحات ۲۱، ۷۰ و ۱۰۸ و جلد ۸۹، صفحه ۲۲۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۴۴، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «مستطرفات السرائر»، صفحه ۵۸۵، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۱ هـ ق.

۲ - «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۱۹۵.

همه را در بر گیرد، غیر مسلمانان باید بشنوند و سکوت کنند و در آن بیندیشند تا ایمان بیاورند و مشمول رحمت خدا شوند، مسلمانان هم باید گوش فرا دهند و مفاهیم آن را دریابند و به آن عمل کنند، تا رحمت خدا آنها را نیز فرا گیرد؛ زیرا قرآن کتاب ایمان و علم و عمل است برای همگان نه برای یک گروه معین!

در آیه بعد، برای تکمیل دستور فوق، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمان می دهد: (توجه داشته باشید این یک حکم عمومی است اگر چه روی سخن در آن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) شده همانند بسیاری دیگر از تعبیرات قرآن) «پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن» (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً) (۱)

آنگاه اضافه می کند: «و آهسته و آرام نام او را بر زبان بیاور» (وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ).

و این کار را همواره «صبحگاهان و شامگاهان تکرار کن» (بِالْغَدُوِّ وَ الْأَصَالِ).

«أَصَال» جمع «اصیل» به معنی نزدیک غروب و شامگاه است.

«و هرگز از غافلان و بی خبران از یاد خدا مباش» (وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ).

یاد خدا در همه حال و در هر روز، در صبحگاهان و شامگاهان مایه بیداری دل ها و کنار رفتن ابرهای تاریک غفلت از دل آدمی است.

یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل ببارد گل های بیداری، توجه، احساس مسئولیت، روشن بینی و هر گونه عمل مثبت و سازنده ای را می رویاند.

۱ - «تَضَرُّع» در اصل از ماده «ضَرَع» به معنی «پستان» گرفته شده و به کار کسی که با نوک انگشتان شیر می دوشد تضرع می گویند، سپس به معنی اظهار خضوع و تواضع آمده است.

سپس با این سخن سوره را پایان می دهد که نه تنها شما باید در همه حال به یاد خدا باشید، «فرشتگان مقرب پروردگار و آنها که در مقام قرب، نزد پروردگار تواند هیچ گاه از عبادت او تکبر نمی ورزند، و همواره تسبیح او می گویند و ذات پاکش را از آنچه شایسته مقام او نیست منزّه می شمارند و در پیشگاه او سجده می نمایند» (إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ).

کلمه: عِنْدَ رَبِّكَ: «آنها که نزد پروردگار تواند» به معنی قرب مکانی نیست؛ زیرا خداوند مکانی ندارد، بلکه اشاره به قرب مقامی است، یعنی آنها با آن همه موقعیت و مقام، باز در بندگی و یاد خدا و سجده و تسبیح کوتاهی ندارند، شما هم باید کوتاهی نکنید. به هنگام تلاوت آیه فوق، سجده کردن مستحب است، ولی بعضی از اهل تسنن مانند پیروان «ابوحنیفه» آن را واجب می شمردند.

بار الها! قلب ما را به نور یاد خودت روشن فرما همان روشنائی که در پرتو آن، راه خویش را به سوی حقیقت بگشائیم و از آن در به پاداشتن پرچم حق و پیکار با ظالمان و ستمگران و درک مسئولیت ها و انجام رسالت ها مدد گیریم! (۱)

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره اعراف (۲)

۱ - این آیات معمولاً در ایام تبعیدی استاد و زمان درگیری جدی ملت مسلمان ایران با رژیم پهلوی به رشته تحریر آمده است.

۲ - تصحیح: ۱۴ / ۱۱ / ۱۳۸۳

سوره انفال

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۷۵ آیه است

محتوای سوره انفال

در هفتاد و پنج آیه ای که سوره «انفال» را تشکیل می دهد، مباحث بسیار مهمی مطرح شده است:

- ۱ - به بخش مهمی از مسائل مالی اسلام از جمله «انفال» و «غنائم» که پشتوانه مهمی برای «بیت المال» محسوب می گردد، اشاره شده است.
- ۲ - صفات و امتیازات مؤمنان واقعی، و داستان جنگ بدر، یعنی نخستین برخورد مسلحانه مسلمانان با دشمنان، و حوادث عجیب و عبرت انگیزی که در این جنگ واقع شد.
- ۳ - قسمت قابل ملاحظه ای از احکام جهاد و وظائف مسلمانان در برابر حملات پی گیر دشمن.
- ۴ - جریان هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و داستان آن شب تاریخی (لَيْلَةُ الْمَبِيتِ).
- ۵ - وضع مشرکان و خرافات آنها قبل از اسلام.
- ۶ - چگونگی ضعف و ناتوانی مسلمانان در آغاز کار و سپس تقویت آنها در پرتو اسلام.
- ۷ - حکم خمس و چگونگی تقسیم آن.
- ۸ - لزوم آمادگی رزمی، سیاسی و اجتماعی برای جهاد در هر زمان و مکان.
- ۹ - برتری نیروهای معنوی مسلمانان بر دشمن علی رغم کمبود ظاهری نفرات آنها.
- ۱۰ - حکم اسیران جنگی و طرز رفتار با آنها.
- ۱۱ - هجرت کنندگان و آنها که هجرت نکرده اند.

۱۲ - مبارزه و درگیری با منافقان و راه شناخت آنها.

و بالاخره یک سلسله مسائل اخلاقی و اجتماعی سازنده دیگر.

فضیلت تلاوت این سوره

در پاره ای از روایات، فضیلت بسیاری برای تلاوت این سوره وارد شده، مانند روایتی که از امام صادق (علیه السلام) به ما رسیده، که فرمود:

مَنْ قَرَأَ الْأَنْفَالَ وَ بَرَأْتَهُ فِي كُلِّ شَهْرٍ لَمْ يَدْخُلْهُ نِفَاقٌ أَبَدًا وَ كَانَ مِنَ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) حَقًّا وَ يَأْكُلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ مَعَهُمْ حَتَّى يَفْرُغَ النَّاسُ مِنَ الْحِسَابِ:

«کسی که سوره «انفال» و «برائت» را در هر ماه بخواند، هرگز روح نفاق در وجود او وارد نخواهد شد و از پیروان حقیقی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خواهد بود و در روز رستاخیز از مائده های بهشتی همراه آنها بهره می گیرد، تا مردم از حساب خویش فارغ شوند» (۱).

همان طور که سابقاً هم اشاره شد، فضائل سوره های قرآن و پاداش های بزرگی که به تلاوت کنندگان وعده داده شده، تنها در پرتو خواندن الفاظ آن به دست نمی آید، بلکه خواندن مقدمه ای است برای اندیشه، و اندیشه وسیله ای است برای فهم، و فهم مقدمه ای است برای عمل. و از آنجا که در سوره «انفال» و «برائت» صفات منافقان و همچنین مؤمنان راستین تشریح شده آنها که آن را بخوانند و در زندگی خود پیاده کنند هیچ گاه گرفتار روح نفاق نخواهند شد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۵۱۶، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۴۰، چاپ آل البیت - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۵۰، چاپ آل البیت (با تفاوت) - «مصابح کفعمی»، صفحه ۴۴۰ (با اندکی تفاوت)، انتشارات رضی قم، ۱۴۰۵ هـ.ق.

و همچنین از آنجا که در این دو سوره به صفات مجاهدان راستین و گوشه ای از فداکاری های سرور مجاهدان علی (علیه السلام) اشاره شده آنها که محتویات این دو سوره را درک و اجرا نمایند از شیعیان راستین امیرمؤمنان (علیه السلام) خواهند بود.

۱ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ
أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - از تو درباره انفال (غنایم)، سؤال می کنند؛ بگو: «انفال مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس، از (مخالفت) خدا بپرهیزید! و خصومت هائی را که در میان شماست، آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید!

شان نزول:

از «ابن عباس» چنین نقل شده: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روز جنگ «بدر» برای تشویق جنگجویان اسلام، جوایزی تعیین کرد؛ مثلاً فرمود:

کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آنها شعله‌ور بود) سبب شد سربازان جوان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در یک مسابقه افتخارآمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند. ولی پیرمردان و افراد سالخورده در زیر پرچم ها توقف کردند، هنگامی که جنگ «بدر» پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداش های افتخارآمیز خود، به

خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) شتافتند، اما پیرمردان به آنها گفتند: ما نیز سهمی داریم؛ زیرا ما تکیه گاه و مایه دلگرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می شد و عقب نشینی می کردید، حتماً به سوی ما می آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحاً غنائم را متعلق به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) معرفی کرد که هر گونه بخواهد با آن رفتار کند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم آن را به طور مساوی در میان همه جنگجویان تقسیم کرد، و دستور داد: میان برادران دینی صلح و اصلاح شود.(۱)

تفسیر:

اصلاح ذات البین

همان گونه که در شأن نزول خواندیم آیه فوق پس از جنگ «بدر» نازل شده و پیرامون غنائم جنگی صحبت می کند و به صورت قانون کلی، یک حکم وسیع اسلامی را بیان می دارد، خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده می فرماید: «از تو درباره انفال سؤال می کنند» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ).

«بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) است» (قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ).

بنابراین، «تقوا را پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و برادرانی را که با هم ستیزه کرده اند آشتی دهید!» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ).

و می افزاید: «و اطاعت خدا و پیامبرش کنید، اگر ایمان دارید» (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی: ایمان، تنها با سخن نیست، بلکه جلوه گاه ایمان، اطاعت بی قید و

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۱۱.

شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، نه تنها در غنائم جنگی در همه چیز باید گوش به فرمان و تسلیم اوامر آنها باشید.

نکته ها:

۱ - انفال چیست؟

«انفال» در اصل از ماده «نَفَلَ» (بر وزن نفع) به معنی زیادی است، و این که به نمازهای مستحب «نافِلَه» گفته می شود، به این دلیل است که اضافه بر واجبات است، و همچنین اگر «نوه» را «نافله» می گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می شود، «نَوْفَل» به کسی گفته می شود که بخشش زیاد داشته باشد.

و اگر به غنائم جنگی نیز «انفال» گفته شده است، یا به جهت این است که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می ماند و به دست جنگجویان می افتد، در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد.

و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن می جنگند، نه برای غنیمت، بنابراین غنیمت یک موهبت اضافی است که به دست آنها می افتد.

۲ - ثروت های عمومی

گر چه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است، و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده می بینیم مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است، در روایات معتبر از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) چنین می خوانیم:

إِنَّهَا مَا أَخَذَ مِنْ دَارِ الْحَرْبِ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ كَالَّذِي أَنْجَلَى عَنْهَا أَهْلُهَا وَهُوَ

الْمُسْمَىٰ فَيْثًا وَ مِيرَاثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ، وَ قَطَائِعُ الْمُلُوكِ إِذَا لَمْ تَكُنْ مَغْصُوبَةً وَ الْأَجَامُ، وَ بَطُونُ الْأَوْدِيَةِ، وَ الْمَوَاتُ، فَإِنَّهَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ لِمَنْ قَامَ مَقَامَهُ يَصْرِفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ مِنْ مَصَالِحِهِ وَ مَصَالِحِ عِيَالِهِ:

«انفال، اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می شود، همچنین سرزمینی که اهلس آن را ترک کرده و از آن هجرت می کنند - که فئیه نامیده می شود -

و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن بخشیده باشند - در صورتی که غصبی نباشد و صاحب آن شناخته نشود -

و بیشه زارها، جنگل ها، دره ها و سرزمین های موات، همه اینها انفال است و از آن خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد».(۱)

گر چه همه غنائم جنگی در حدیث بالا نیامده است، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: «إِنَّ غَنَائِمَ بَدْرٍ كَانَتْ لِلنَّبِيِّ خَاصَّةً فَقَسَمَهَا بَيْنَهُمْ تَفْضُلًا مِنْهُ»:

«غنائم بدر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و او به عنوان بخشش آنها را در میان جنگجویان تقسیم کرد».(۲)

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم: مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم

۱ - «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۲۵۴ - «عوالی اللئالی»، جلد ۲، صفحه ۷۸، انتشارات سید الشهداء قم، ۱۴۰۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۱۰ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «کنز العرفان»، جلد ۱، صفحه ۲۵۴ - «عوالی اللئالی»، جلد ۲، صفحه ۷۹، انتشارات سید الشهداء قم، ۱۴۰۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۱۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می شود و تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قائم مقام او است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می گردد.

منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار، به دست سربازان می افتد، قانون اسلام - چنان که در همین سوره شرح خواهیم داد - بر این قرار گرفته که چهار پنجم آن را به عنوان تشویق و جبران گوشه ای از زحمات جنگجویان به آنها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مصارفی که ذیل آیه ۴۱ اشاره خواهد شد مصرف گردد.

و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگجویان به عنوان عطیه و تفضل است (دقت کنید).

۳ - عدم تفاوت این آیه و آیه خمس

ممکن است تصور شود که: آیه فوق (بنا بر این که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می گوید: «تنها یک پنجم غنائم (خمس آنها) متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر مصارف است» منافات دارد؛ زیرا مفهوم آن این است که: چهار پنجم باقیمانده به جنگجویان متعلق است.

ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می شود که غنائم جنگی در اصل همه متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و این یک نوع بخشش و تفضل می باشد که چهار پنجم آن را در اختیار جنگجویان می گذارند.

و به تعبیر دیگر: حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می کند و به این ترتیب هیچ گونه منافاتی باقی

نمی ماند.

و از اینجا نیز روشن می شود: آیه خمس - آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند - آیه انفال را نسخ نمی کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند.

۴ - قطع ریشه اختلاف

همان گونه که در شأن نزول خواندیم در میان بعضی از مسلمانان مشاجره ای در مورد غنائم جنگی واقع شد و برای قطع این مشاجره، نخست ریشه آن که مسأله غنیمت بود زده شد و به طور در بست در اختیار پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، سپس دستور اصلاح میان مسلمانان و افرادی که با هم مشاجره کردند، به دیگران داد.

اصولاً «اصلاح ذات البین»، ایجاد تفاهم و زدودن کدورت ها و دشمنی ها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی، یکی از مهم ترین برنامه های اسلامی است.

«ذات» به معنی «خلقت و بنیه و اساس» چیزی است، و «بین» به معنی حالت ارتباطی و پیوند میان دو شخص یا دو چیز است، بنابراین «اصلاح ذات البین» به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است.

در تعلیمات اسلامی به اندازه ای به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آخرین وصایایش به هنگامی که در بستر شهادت بود به فرزندانش فرمود:

إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) يَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ: «من از جد شما پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: اصلاح

رابطه میان مردم از انواع نماز و روزه (مستحب) هم برتر است» (۱).

در کتاب «کافی» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که: صَدَقَهُ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا:

«عطیه و بخششی را که خداوند دوست می دارد اصلاح بین مردم است هنگامی که به فساد گرایند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از هم دور شوند» (۲).

و نیز در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که به «مفضل» (یکی از یاران خود) فرمود: إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً فَأَقْتَدِهَا مِنْ مَالِي:

«هنگامی که میان دو نفر از پیروان ما مشاجره ای ببینی (که مربوط به امور مالی است) از مال من غرامت بپرداز (و آنها را با هم صلح ده)» (۳).

و به همین دلیل، در یکی دیگر از روایات می خوانیم: مفضل روزی دو نفر از شیعیان را دید که در مورد ارث با هم نزاع دارند آنها را به منزل خود دعوت کرد، و چهارصد درهم که مورد اختلاف آنها بود به آنها پرداخت و غائله را ختم کرد، سپس به آنها گفت: بدانید این، از مال من نبود، بلکه امام صادق (علیه السلام) به من دستور داده است در این گونه موارد با استفاده از سرمایه امام، صلح و مصالحه در

۱ - «نهج البلاغه»، نامه شماره ۴۷ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۶، صفحه ۱۲۱، و جلد ۱۷، صفحه ۵، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۴۲، صفحات ۲۴۸ و ۲۵۶، و جلد ۷۲، صفحه ۲۴ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۵۱، دار الکتب الاسلامیه - «مستدرک»، جلد ۱۳، صفحات ۴۴۱ و ۴۴۲، چاپ آل البيت - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۴، صفحه ۱۹۰، انتشارات جامعه مدرسین قم،

۱۴۱۳ هـ ق - «روضه الواعظین»، جلد ۱، صفحه ۱۳۶، انتشارات رضی قم.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۹، باب اصلاح بین الناس، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۴۳۹، چاپ آل البيت - «مستدرک»، جلد ۷، صفحه ۲۶۳، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۴۴ - «امالی مفید»، صفحه ۱۲، کنگره شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «مشکاة الانوار»، صفحه ۱۹۰، کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۸۵ هـ ق.

۳ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۹، باب اصلاح بین الناس، حدیث ۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۴۴۰، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۴۴.

میان یاران ایجاد کنم. (۱)

علت این همه تأکید در زمینه این مسأله اجتماعی با کمی دقت روشن می شود؛ زیرا عظمت، توانائی و قدرت و سربلندی یک ملت، جز در سایه تفاهم و تعاون ممکن نیست. اگر مشاجره ها و اختلافات کوچک اصلاح نشود، ریشه عداوت و دشمنی تدریجاً در دل ها نفوذ می کند، و یک ملت متحد را به جمعی پراکنده مبدل می سازد: جمعی آسیب پذیر، ضعیف و ناتوان و زبون در مقابل هر حادثه و هر دشمن.

و حتی میان چنین جمعیتی بسیاری از مسائل اصولی اسلام همانند نماز و روزه و یا اصل موجودیت قرآن به خطر خواهد افتاد.

به همین دلیل بعضی از مراحل اصلاح ذات البین شرعاً واجب و حتی استفاده از امکانات بیت المال برای تحقق بخشیدن به آن مجاز است و بعضی از مراحل آن که با سرنوشت مسلمانان زیاد تماس ندارد مستحب مؤکد است.

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۹، باب اصلاح بین الناس، حدیث ۴، دار الکتب الاسلامیه
- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۴۴۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۴۵.

- ۲ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ
آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
- ۳ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
- ۴ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ

ترجمه:

- ۲ - مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل هاشان ترسان می گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.
- ۳ - آنها که نماز را بر پا می دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند.
- ۴ - (آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی بی نقص و عیب است.

تفسیر:

پنج صفت ویژه مؤمنان

در آیه گذشته به تناسب گفتگوئی که در امر غنائم میان بعضی از مسلمانان روی داده بود سخن از تقوا، پرهیزکاری و ایمان به میان آمد، برای تکمیل این موضوع در آیات مورد بحث صفات «مؤمنان راستین و حقیقی» در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان شده است.

در این آیات خداوند به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن، جنبه روحانی، معنوی و باطنی دارد و دو قسمت آن جنبه عملی و خارجی. سه قسمت اول عبارتند از: «احساس مسئولیت»، «تکامل ایمان» و «توکل». و دو قسمت دیگر عبارتند از: «ارتباط با خدا» و «ارتباط و پیوند با خلق خدا». نخست، می فرماید: «مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل های آنها به خاطر احساس مسئولیت در پیشگاهش ترسان می گردد» (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ). «وَجَلَّ» همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد و سرچشمه آن یکی از این دو چیز است:

گاهی به خاطر درک مسئولیت ها و احتمال عدم قیام به وظائف لازم در برابر خدا می باشد. و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است. توضیح این که: گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود.

شخص دیدارکننده گاهی آن چنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می گیرد، که احساس یک نوع وحشت در درون قلب خویش می نماید، تا آنجا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سر نزده است، این نوع ترس، بازتاب و

عکس العمل درک عظمت است.

قرآن مجید می گوید: لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: «اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خدا شکافته می شد». (۱) و نیز می خوانیم: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: «تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می ترسند». (۲)

و به این ترتیب، پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره برقرار است، بنابراین اشتباه است، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیت ها بدانیم. آنگاه، دومین صفت آنها را چنین بیان می کند: آنها همواره در مسیر «تکامل» پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند، «و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود» (وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا).

نمو و تکامل، خاصیت همه موجودات زنده است، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سراسیمگی مرگ قرار گرفته، مؤمنان راستین، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز به روز نمو بیشتر و گل ها و شکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کند، آنها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی زنند، و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می شود فکر و ایمان و صفات آنها هم نو می شود.

سومین صفت بارز آنها این است که: «تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می کنند» (وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

افق فکرشان آن چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف و

۱ - حشر، آیه ۲۱.

۲ - فاطر، آیه ۲۸.

ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند، ابا دارند، آنها آب را از سرچشمه می گیرند و هر چه می خواهند و می طلبند، از اقیانوس بی کران عالم هستی، از ذات پاک پروردگار می خواهند، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند، و تکیه گاهشان تنها خدا است. اشتباه نشود! مفهوم توکل آن چنان که بعضی از تحریف کنندگان پنداشته اند، چشم پوشی از عالم اسباب و دست و روی دست گذاشتن و به گوشه ای نشستن نیست، بلکه مفهومی خودسازی و بلندنظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف نگری است، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات، عین توکل بر خدا است؛ زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است.

* * *

پس از ذکر این سه قسمت از صفات روحانی و نفسانی مؤمنان راستین، می گوید: آنها در پرتو احساس مسئولیت و درک عظمت پروردگار و همچنین ایمان فزاینده و بلندنگری توکل، از نظر عمل دارای دو پیوند محکمند، پیوند و رابطه نیرومندی با خدا و پیوند و رابطه نیرومندی با بندگان خدا «آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در راه بندگان خدا انفاق می کنند» (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار همیشه و در همه جا بر پا باشد. و تعبیر: مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ: «از آنچه به آنها روزی داده ایم» تعبیر وسیعی است که

تمام سرمایه های مادی و معنوی را در بر می گیرد، آنها نه تنها از اموالشان که از علم و دانششان، از هوش و فکرشان، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی کنند.

در آخرین آیه مورد بحث، موقعیت و مقام والا و پاداش های فراوان این گونه مؤمنان راستین را بیان می کند.

نخست می گوید: «مؤمنان حقیقی تنها آنها هستند» (أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا).

سپس سه پاداش مهم آنها را بیان می کند:

می فرماید: «آنها درجات مهمی نزد پروردگارشان دارند» (لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

درجاتی که میزان و مقدار آن تعیین نشده و همین ابهام دلالت بر فوق العادگی آن دارد. (۱)

به علاوه آنها «مشمول مغفرت و رحمت و آمرزش او خواهند شد» (وَمَغْفِرَةٌ).

«و روزی های کریم» یعنی مواهب بزرگ، مستمر و همیشگی که نقص و عیبی در آن راه ندارد و حد و حسابی برای آن نیست در انتظارشان می باشد» (وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

به راستی ما مسلمانان که دم از اسلام می زنیم و گاهی آن چنان خود را طلبکار از اسلام و قرآن می دانیم که از روی نادانی گناه عقب ماندگی ها را به گردن

۱ - برای توضیح بیشتر در مورد «دَرَجَه و دَرَجَات» به جلد سوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۶۳ سوره «آل عمران» مراجعه فرمائید.

اسلام و قرآن می افکنیم؛

آیا اگر ما تنها مضمون این چند آیه را که روشنگر صفات مؤمنین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم، ضعف و زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سازیم و هر روزی که بر ما می گذرد، در مرحله تازه ای از ایمان و آگاهی گام بگذاریم و همواره در پرتو ایمان، احساس مسئولیت در برابر آنچه در اجتماعمان می گذرد داشته باشیم، رابطه ما با خدا و خلق آن چنان قوی باشد که از همه سرمایه های وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که امروز است؟! (۱)

ذکر این موضوع نیز لازم است، که ایمان مراحلی دارد و درجاتی، ممکن است در پاره ای از مراحل به قدری ضعیف باشد که جلوه های عملی قابل ملاحظه ای از خود نشان ندهد، و با بسیاری از آلودگی ها نیز بسازد.

ولی یک ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه های عملی و مثبت و سازنده خالی شود.

و این که بعضی ها عمل را جزء ایمان ندانسته اند تنها نظرشان به مرحله بسیار پائین ایمان بوده است.

۱ - به خاطر داشته باشیم که این جلد در دوران تبعید و مبارزه با طاغوت نوشته شده و هنوز شرایط عصر طاغوت حاکمیت داشته است.

- ۵ کَمَا أُخْرِجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
لَكَارِهُونَ
- ۶ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ
يَنْظُرُونَ

ترجمه:

- ۵ - همان گونه که خدا تو را به حق از خانه (به سوی میدان بدر)، بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند.
- ۶ - آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند؛ (و چنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود، که) گوئی به سوی مرگ رانده می شوند، و آن را با چشم خود می نگرند!

تفسیر:

ناخشنودی مؤمنان از پیش آمد جنگ

در نخستین آیه از این سوره خواندیم که پاره ای از مسلمانان تازه کار از چگونگی تقسیم غنائم «بدر» تا حدی ناراضی بودند، در آیات مورد بحث خداوند به آنها می گوید:

این تازگی ندارد که چیزی ناخوشایند شما باشد در حالی که صلاحتان در آن است، همان گونه که اصل جنگ «بدر» که فعلاً گفتگو بر سر غنائم آن است برای بعضی ناخوشایند بود و دیدید سرانجام چه نتایج درخشانی برای

مسلمانان در بر داشت.

بنابراین، نباید با دید محدود خود، احکام الهی را ارزیابی کنید، بلکه باید در برابر آنها سر تسلیم فرود آرید و از نتایج نهائی بهره مند شوید.

در آیه نخست می فرماید: این ناخشنودی پاره ای از افراد از طرز تقسیم غنائم بدر، «همانند آن است که خداوند تو را از خانه و جایگاهت در «مدینه» به حق بیرون فرستاد در حالی که بعضی از مؤمنان کراحت داشتند» (کَمَا أُخْرِجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ).

کلمه «بِالْحَقِّ» اشاره به این است که این فرمان خروج، طبق یک وحی الهی و دستور آسمانی صورت گرفت و نتیجه اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود.

و در دومین آیه می افزاید: «این گروه ظاهربین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتباً با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند، و با این که این واقعیت را دریافته بودند که این فرمان خدا است، ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی داشتند» (يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ).

و آن چنان ترس و وحشت سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود که «گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می بینند» (كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ).

ولی حوادث بعد، نشان داد: آنها چقدر گرفتار اشتباه، ترس و وحشت بی دلیل بودند، و این جنگ، چه پیروزی های درخشانی برای مسلمانان به بار آورد.

اما با دیدن چنین صحنه ای و آن پیروزی درخشان نمی بایست بعد از جنگ

«بدر»، در مورد غنائم زبان به اعتراض گشایند.
 دلیل این اعتراض را از تعبیر: فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ: «جمعی از مؤمنان» می توان دریافت:
 اولاً - این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی ایمانی نبود، بلکه بر اثر ضعف ایمان و
 نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود.
 و ثانیاً - تنها عده محدودی این چنین فکر می کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین
 بودند تسلیم فرمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اوامر او بودند و اعتراضی نداشتند.

* * *

- ۷ وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهَ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُريدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ
- ۸ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

ترجمه:

- ۷ - و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری، یا لشکر مسلح قریش) نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد؛ ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو آن پیروزی بزرگ نصیبتان شد).
- ۸ - تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

قبل از تفسیر بخوانید!

غزوه بدر، نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر در آیات گذشته اشاره ای به جنگ «بدر» شد، قرآن مجید فرازهای حساسی از آن را که هر کدام یک دنیا آموزندگی در بر دارد در آیات مورد بحث و آیات آینده تشریح می کند، تا مسلمانان این حقایق را که در گذشته نزدیک تجربه کرده بودند برای همیشه به خاطر بسپارند و در همه عمر از آن الهام بگیرند.

برای روشن شدن تفسیر این آیات، و آیات آینده، قبلاً باید فشرده ای از

جریان این جهاد اسلامی که نخستین درگیری مسلحانه مسلمانان با دشمنان سرسخت و خون آشام بود، از نظر بگذرانیم، تا ریزه کاری ها و اشاراتی که در این آیات هست کاملاً روشن گردد.

طبق آنچه تاریخ نویسان، محدثان و مفسران آورده اند، غزوه «بدر» از اینجا آغاز شد که: «ابوسفیان» بزرگ «مکه»، در رأس یک کاروان نسبتاً مهم تجارتي که از چهل نفر با ۵۰ هزار دینار مال التجاره تشکیل می شد، از «شام» به سوی «مدینه» باز می گشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی از سرمایه دشمن را با خود حمل می کرد بشتابند و با مصادره کردن این سرمایه، ضربه سختی بر قدرت اقتصادی و در نتیجه بر قدرت نظامی دشمن وارد کنند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یارانش حق داشتند دست به چنین حمله ای بزنند؛ زیرا: اولاً - با هجرت مسلمانان از «مکه» به «مدینه» بسیاری از اموالشان به دست مکیان افتاد و خسارت سنگینی به آنها وارد شد، و آنها حق داشتند چنین خسارتی را جبران کنند. از این گذشته، مردم «مکه» در طی ۱۳ سال اقامت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمین در آنجا کاملاً نشان داده بودند که از هیچ گونه ضربه و صدمه به مسلمانان فروگذار نخواهند کرد و حتی آماده کشتن شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز شدند. چنین دشمنی با هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به «مدینه» بی کار نخواهد نشست، و مسلماً نیروی خود را برای ضربه قاطع تری بسیج خواهد کرد، پس عقل و منطق ایجاب می کند، مسلمانان به عنوان یک اقدام پیشگیرانه با مصادره کردن سرمایه

عظیم کاروان تجارتی آنها ضربه سختی بر آنان وارد سازند، و هم بنیه اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشتن در آینده، تقویت کنند.

و این اقدامی است، که در همه برنامه های جنگی دنیا، در امروز و گذشته بوده و هست، و آنها که بدون در نظر گرفتن این جهات، سعی دارند حرکت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سوی قافله قریش را در شکل یک نوع غارتگری منعکس سازند یا افراد بی اطلاعی هستند، که از ریشه های مسائل تاریخی اسلام بی خبرند، و یا مغرضانی که سعی دارند واقعیت ها را دگرگون جلوه دهند.

به هر حال، «ابوسفیان» از یکسو به وسیله دوستان خود در «مدینه» از این تصمیم پیامبر(صلی الله علیه وآله) آگاه شد؛

و از سوی دیگر چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی «شام» می رفت نیز مورد چنین تعرض احتمالی قرار گرفته بود، قاصدی را به سرعت به «مکه» فرستاد، تا جریان را به اطلاع اهل «مکه» برساند.

قاصد در حالی که طبق توصیه «ابوسفیان» بینی شتر خود را دریده، گوش آن را بریده و خون به طرز هیجان انگیزی از شتر می ریخت و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده وارونه بر شتر نشسته بود تا توجه همه مردم را به سوی خود جلب کند، وارد «مکه» شد، و فریاد برآورد: «ای مردم پیروزمند، کاروان خود را دریابید! کاروان خود را دریابید! بشتابید و عجله کنید اما باور نمی کنم به موقع برسید؛ زیرا محمد و افرادی که از دین شما خارج شده اند برای تعرض به کاروان از «مدینه» بیرون شتافته اند».

در این موقع خواب عجیب و وحشتناکی که «عاتکه» دختر «عبدالمطلب» و عمه پیامبر(صلی الله علیه وآله) دیده بود دهان به دهان می گشت و بر هیجان مردم می افزود.

جریان خواب این بود: او سه روز قبل در خواب دیده بود: شخصی فریاد

می زند، مردم به سوی قتلگاه خود بشتابید و سپس این منادی بر فراز کوه «ابوقبیس» رفت و قطعه سنگ بزرگی را از بالا به حرکت در آورد، این قطعه سنگ متلاشی شد و هر قسمتی از آن به یکی از خانه های قریش اصابت کرد، و نیز از دره «مکه» سیلاب خون جاری شد. هنگامی که وحشت زده از خواب بیدار شد، و به برادرش «عباس» خبر داد، مردم در وحشت فرو رفتند.

اما هنگامی که داستان این خواب به گوش «ابوجهل» رسید، گفت: این زن، پیامبر دومی است که در فرزندان «عبدالمطلب» ظاهر شده، قسم به بت های «لات» و «عزى» که سه روز مهلت می دهیم اگر اثری از تعبیر خواب او ظاهر نشد، نامه ای را در میان خودمان امضاء می کنیم که «بنی هاشم» دروغگوترین طوائف عربند.

ولی روز سوم که از این خواب گذشت، همان روزی بود که فریاد قاصد «ابوسفیان» همه «مکه» را لرزان ساخت.

و از آنجا که بسیاری از مردم «مکه» در این کاروان سهمی داشتند مردم به سرعت بسیج شدند و حدود ۹۵۰ نفر مرد جنگی که جمعی از آنها بزرگان و سرشناسان «مکه» بودند با ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ رأس اسب به حرکت در آمدند، فرماندهی لشکر را «ابوجهل» بر عهده گرفت و به سرعت خود را به منطقه «بدر» رساندند.

از سوی دیگر «ابوسفیان» برای این که خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر خود را تغییر داد و به سرعت به سوی «مکه» گام بر می داشت.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با ۳۱۳ نفر که تقریباً مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می دادند به نزدیکی سرزمین «بدر» - بین راه «مکه» و «مدینه» -

رسیده بود که خبر تغییر مسیر حرکت سپاه قریش به او رسید.

در این هنگام، با یاران خود مشورت کرد که: آیا به تعقیب کاروان «ابوسفیان» و مصادره اموال کاروان پردازد و یا برای مقابله با سپاه دشمن آماده شود؟

جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند ولی گروهی از این کار اکراه داشتند، و ترجیح می دادند کاروان را تعقیب کنند.

دلیل آنها هم این بود که ما به هنگام بیرون آمدن از «مدینه» به قصد مقابله با سپاه «مکه» نبودیم و آمادگی رزمی برای درگیری با آنها را نداریم در حالی که آنها با پیش بینی قطعی و آمادگی کافی برای جنگ، به سوی ما می آیند.

این دودلی و تردید در این گروه، هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن تقریباً بیش از سه برابر نفرات مسلمانان و تجهیزات آنها چندین برابر تجهیزات مسلمانان است.

ولی با همه این حرف ها پیامبر (صلی الله علیه وآله) نظر گروه اول را پسندید، و دستور داد آماده حمله به سپاه دشمن شوند.

هنگامی که دو سپاه با هم رو به رو شدند، دشمن نتوانست باور کند مسلمانان با آن نفرات و تجهیزات کم به میدان آمده اند بلکه فکر می کرد: قسمت مهم سپاه اسلام در جایی مخفی شده اند تا به موقع حمله خود را به طور غافلگیرانه شروع کنند، از این جهت، شخصی را برای تحقیق فرستادند، اما به زودی فهمیدند جمعیت همان است که دیده بودند.

از طرفی - همان طور که گفتیم - جمعی از مسلمانان در وحشت و ترس فرو رفته بودند، و اصرار داشتند مبارزه با این گروه عظیم که هیچ گونه موازنه ای با آنها ندارد، صلاح نیست.

از طرف دیگر، پیامبر(صلی الله علیه وآله) با این وعده الهی آنها را دلگرم ساخت و گفت: «خداوند به من وعده داده که بر یکی از دو گروه پیروز خواهید شد، یا بر کاروان قریش یا بر لشکرشان، و وعده خداوند تخلف ناپذیر است، به خدا سوگند گویا محل کشته شدن ابوجهل و عده ای از سران قریش را با چشم خود می بینم، سپس به مسلمانان دستور داد: در کنار چاه بدر فرود آیند (بدر، در اصل، نام مردی از قبیله جُھینّه بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعداً آن چاه و آن سرزمین به نام سرزمین «بدر» و چاه «بدر» نامیده شد).

در این گیرودار «ابوسفیان» توانست خود را با قافله از منطقه خطر رهایی بخشد، و از طریق ساحل دریا (دریای احمر) از بیراهه به سوی «مکه» با عجله بشتابد، و به وسیله قاصدی به لشکر پیغام فرستاد که کاروان شما رهایی یافت، من فکر می کنم مبارزه با محمد در این شرائط لزوم ندارد چون دشمنانی دارد که حساب او را خواهند رسید.

ولی رئیس لشکر، «ابوجهل» به این پیشنهاد تن در نداد، و به بت های بزرگ «لات» و «عُزّی» قسم یاد کرد که ما نه تنها با آنها مبارزه می کنیم بلکه تا داخل «مدینه» آنها را تعقیب خواهیم کرد، اسیرشان می کنیم و به «مکه» می آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبائل عرب برسد.

سرانجام لشکر قریش نیز وارد سرزمین «بدر» شد، و غلامان خود را برای آوردن آب به سوی چاه فرستادند، یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنها را گرفته و برای بازجوئی به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آوردند.

حضرت از آنها پرسید: شما کیستید؟

گفتند: غلامان قریشیم.

فرمود: تعداد لشکر چند نفر است؟

گفتند: اطلاعی از این موضوع نداریم.

فرمود: هر روز چند شتر برای غذا می کشند؟

گفتند: نه تا ده شتر.

فرمود: جمعیت آنها از نهصد تا هزار نفر است (هر شتر خوراک یکصد مرد جنگی).

محیط، محیط رعب آور و به راستی وحشتناکی بود، لشکر قریش که با ساز و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تهییج یا سرگرمی لشکر قدم به میدان گذارده بودند، خود را با حریفی رو به روی می دیدند که باورشان نمی آمد، با آن شرائط قدم به میدان جنگ بگذارند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) که می دید یارانش ممکن است، از وحشت شب به آرامی ن خوابند، و روز و فردا با جسم و روحی خسته در برابر دشمن قرار بگیرند، طبق یک وعده الهی به آنها فرمود:

غم مخورید اگر نفراستان کم است، جمع عظیمی از فرشتگان آسمان به کمک شما خواهند شتافت، و آنها را کاملاً دلداری داده به پیروزی نهائی که وعده الهی بود، مطمئن ساخت به طوری که آنها شب را به آرامی خوابیدند.

مشکل دیگری که جنگجویان از آن وحشت داشتند، وضع میدان «بدر» بود که از شن های نرم - که پاها در آن فرو می رفت - پوشیده بود، در آن شب باران جالبی بارید، هم توانستند با آب آن وضو بسازند، خود را شستشو و صفا دهند و هم زمین زیر پای آنها سفت و محکم شد، و عجب این که این رگبار در سمت دشمن به طوری شدید بود که آنها را ناراحت ساخت. خبر تازه ای که به وسیله گزارشگران مخفی - که از لشکر اسلام شبانه به کنار اردوگاه دشمن آمده بودند - دریافت شد و به سرعت در میان مسلمانان انعکاس

یافت این بود که: آنها گزارش دادند، لشکر قریش با آن همه امکانات، سخت بیمناکند گوئی خداوند لشکری از وحشت در سرزمین قلب آنها فرو ریخته است.

فردا صبح لشکر کوچک اسلام با روحیه ای نیرومند در برابر دشمن صف کشیدند. قبلاً پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها پیشنهاد صلح کرد تا عذر و بهانه ای باقی نماند و نماینده ای به میان آنها فرستاد که: من دوست ندارم شما نخستین گروهی باشید که مورد حمله ما قرار می گیرید.

بعضی از سران قریش مایل بودند این دستی را که به عنوان صلح به سوی آنها دراز شده بفشارند و صلح کنند، ولی باز «ابوجهل» مانع شد.

بالاخره، آتش جنگ شعلهور گردید. «حمزه» عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و «علی»(علیه السلام) که جوان ترین افراد لشکر بودند، و جمعی دیگر از جنگجویان شجاع اسلام در جنگهای تن به تن که سنت آن روز بود، ضربات شدیدی بر پیکر حریفان خود زدند و آنها را از پای در آوردند. روحیه دشمن باز ضعیف تر شد.

«ابوجهل» فرمان حمله عمومی صادر کرد، و قبلاً دستور داده بود آن دسته از اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) را که از اهل مدینهاند به قتل برسانند و مهاجرین «مکه» را اسیر کنند و برای انجام یک سلسله از تبلیغات به «مکه» آورند.

لحظات حساسی بود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مسلمانان دستور داده بود: زیاد به انبوه جمعیت نگاه نکنند، تنها به حریفان خود بنگرند، دندان ها را روی هم فشار دهند، سخن کمتر بگویند، از خداوند مدد بخواهند، از فرمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) - در هر حال - سر نییچند، و به پیروزی نهائی امیدوار باشند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: یا رَبِّ اِنْ تُهْلِكْ

هَذِهِ الْعِصَابَةُ، لَمْ تُعَبِّدْ: «بار پروردگار! اگر این گروه کشته شوند کسی تو را پرستش نخواهد کرد».

باد به شدت به سوی لشکر قریش می‌وزید و مسلمانان پشت به باد به آنها حمله می‌کردند، استقامت و پایداری و دلاوری های آنها قریش را در تنگنا قرار داده بود، در نتیجه هفتاد نفر از سپاه دشمن که ابوجهل در میان آنها بود، کشته شدند و در خاک و خون غلطیدند و هفتاد نفر به دست مسلمانان اسیر گشتند.

ولی مسلمانان تعداد کمی کشته بیشتر نداشتند، و به این ترتیب نخستین پیکار مسلحانه مسلمانان با دشمن نیرومندشان با پیروزی غیر منتظره ای پایان گرفت. (۱)

تفسیر:

تثبیت حق

اکنون که چگونگی غزوه «بدر» را به طور فشرده دانستیم به تفسیر آیات سوره باز می‌گردیم، در نخستین آیه مورد بحث به وعده پیروزی اجمالی خداوند در جریان جنگ «بدر» اشاره شده، می‌فرماید: «به یاد بیاورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داد یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) در اختیار شما قرار خواهد گرفت» (وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ).

اما شما برای پرهیز از دردهای جنگ، تلفات و ناراحتی های ناشی از آن «دوست می داشتید کاروان، در اختیارتان قرار بگیرد، نه لشکر قریش» (وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهَ تَكُونُ لَكُمْ).

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، از صفحه ۱۲۱ تا ۱۳۶، مؤسسه اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۴، از صفحه ۵۲۱ تا ۵۲۳، ذیل آیات مورد بحث (با اختصار و تلخیص و در پاره ای از موارد با توضیح).

در روایات آمده است پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها فرمود: «إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ لَكُمْ إِمَّا الْعِيرُ وَ إِمَّا النَّفِيرُ» (۱)

«عیر» به معنی کاروان و «نفیر» به معنی لشکر است ولی همان طور که در آیه ملاحظه می کنید به جای لشکر، «ذات الشوکه» و به جای کاروان «غیر ذات الشوکه» تعبیر شده است. این تعبیر، نکته لطیفی در بر دارد؛ زیرا «شوکه» که به معنی قدرت و شدت است در اصل از «شوک» به معنی خار گرفته شده، سپس به سر نیزه های سربازان و بعد از آن به هر گونه اسلحه، «شوکه» گفته شده، و از آنجا که سلاح نشانه قدرت و شدت است به هر گونه قدرت و شدت نیز، «شوکه» اطلاق می شود.

بنابراین، «ذات الشوکه» به معنی سربازان مسلح، و «غیر ذات الشوکه» به معنی کاروان غیر مسلح است که اگر مردان مسلحی هم در آن بوده، مسلماً قابل ملاحظه نبوده اند. یعنی، گروهی از شما روی حسن راحت طلبی یا علاقه به منافع مادی، ترجیح می دادند با مال التجاره دشمن رو به رو شوند، نه با سربازان مسلح، در حالی که پایان جنگ نشان داد، صلاح و مصلحت قطعی آنها در این بود که قدرت نظامی دشمن را درهم بکوبند، تا راه برای پیروزی های بزرگ آینده هموار گردد.

لذا به دنبال آن می فرماید: «خدا می خواهد به این وسیله حق را با کلمات خود تثبیت کند، و آئین اسلام را تقویت نماید و ریشه کافران را قطع کند» (وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۱۴ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «فتح القدير» شوکانی، جلد ۲، صفحه ۲۸۷، عالم الکتب.

۲ - «دابر» به معنی دنباله و عقب چیزی است، بنابراین، «قطع دابر» کنایه از ریشه کن ساختن می باشد.

بر این اساس، این یک درس بزرگ عبرت برای همه شما مسلمانان بود که در حوادث مختلف، دورنگر و آینده ساز باشید، نه کوتاه بین و تنها به فکر امروز، هر چند دورنگری و مآل اندیشی مشکلات فراوانی در بر داشته باشد و کوتاه بینی توأم با آسایش و منافع مادی زودگذر؛ زیرا پیروزی نخست یک پیروزی ریشه دار و همه جانبه است، اما پیروزی دوم یک پیروزی سطحی و موقت است.

این تنها درسی برای مسلمانان آن روز نبود، بلکه مسلمانان امروز نیز باید از این تعلیم آسمانی الهام بگیرند، هرگز به خاطر مشکلات، ناراحتی ها و زحمات طاقت فرسا، از برنامه های اصولی چشم نپوشند و به سراغ برنامه های غیر اصولی ولی ساده و کم زحمت نروند.

در آخرین آیه باز هم به طور آشکارتر پرده از روی مطلب بر می دارد که «هدف اصلی این برنامه (درگیری مسلمانان با لشکر دشمن در میدان بدر) این بود که حق؛ یعنی توحید، اسلام، عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و اسارتها و مظالم، تثبیت و جای گیر شود و باطل؛ یعنی شرک و کفر و بی ایمانی و ظلم و فساد ابطال گردد و از میان برود، هر چند مشرکان مجرم و مجرمان مشرک مایل نباشند» (لِيُحَقَّ الْحَقُّ وَ يُبْطَلَ الْبَاطِلُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ). آیا این آیه تأکید همان مطلبی است که در آیه پیش گفته شد همان طور که در نظر ابتدائی به چشم می خورد؟

یا مطلب جدیدی را در بر دارد؟

بعضی از مفسران مانند «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» و نویسنده «المنار» در تفسیرش چنین گفته اند: حق در آیه قبل، اشاره به پیروزی مسلمانان در جنگ «بدر» بود، اما حق در آیه دوم، اشاره به پیروزی اسلام و قرآن است که نتیجه

پیروزی نظامی در جنگ «بدر» بود.

و به این ترتیب، پیروزی نظامی در آن شرائط خاص مقدمه پیروزی هدف و مکتب بود. این احتمال نیز هست که آیه قبل اشاره به اراده خدا (اراده تشریعی که در شکل فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) آشکار شد) بوده باشد، و آیه اخیر اشاره به نتیجه این حکم و فرمان (دقت کنید).

- ۹ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدَفِينَ
- ۱۰ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
- ۱۱ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفُّكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ
- ۱۲ إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ
- ۱۳ ذَلِكَ بَأْتُهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
- ۱۴ ذَلِكَمُ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ

ترجمه:

- ۹ - (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر)، از پروردگارتان کمک می خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک هزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می آیند، یاری می کنم.
- ۱۰ - ولی خداوند، این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد؛ و گر نه،

پیروزی جز از طرف خدا نیست؛ خداوند توانا و حکیم است!

۱۱ - و (یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود، شما را فرا گرفت؛ و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دل هایتان را محکم، و گام ها را با آن استوار دارد!

۱۲ - و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگانی وحی کرد: «من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم دارید! به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنم؛ ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید!

۱۳ - این به خاطر آن است که آنها با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند؛ و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی کند، (کیفر شدیدی می بیند؛ و) خداوند سخت کیفر است!

۱۴ - این (مجازات دنیا) را بچشید! و برای کافران، مجازات آتش (در جهان دیگر) خواهد بود!

تفسیر:

درس های آموزنده در میدان بدر

این آیات، به قسمت های حساسی از جنگ «بدر» و نعمت های گوناگونی که خداوند در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان کرد، اشاره می کند، تا حسن اطاعت و شکرگزاری آنها را برانگیزد و راه را به سوی پیروزی ها و پیشرفت های آینده در برابر آنها بگشاید.

نخست به نعمت یاری فرشتگان اشاره کرده می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت وحشت و اضطراب - که از کثرت نفرات دشمن و فزونی تجهیزات جنگی آنها برای شما پیش آمده بود - به خدا پناه می بردید، دست

حاجت به سوی او دراز می کردید و از وی تقاضای کمک می نمودید» (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ). در پاره ای از روایات آمده پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز با مسلمانان در استغاثه و یاری طلبیدن از خداوند هم صدا بود، دست خود را به سوی آسمان بلند کرده عرضه می داشت: اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلُكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لَا تُعْبِدُ فِي الْأَرْضِ: «خداوند! وعده ای را که به من داده ای تحقق بخش! پروردگارا، اگر این گروه مؤمنان نابود شوند، دیگر در روی زمین پرستش نمی شوی!» و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن قدر به این استغاثه و دعا ادامه داد که عبا از دوشش بر زمین افتاد. (۱)

و به دنبال آن می افزاید: در این هنگام «خداوند تقاضای شما را پذیرفت و فرمود: من شما را با یک هزار نفر از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند، کمک و یاری می کنم» (فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ). «مُرْدِفِينَ» از ماده «إِرْدَاف» به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است، بنابراین مفهوم این کلمه این می شود که فرشتگان پشت سر یکدیگر برای یاری مسلمانان فرود آمدند. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که: منظور این است: این گروه هزار نفری گروه های متعدد دیگری را پشت سر داشتند و به این ترتیب با آیه ۱۲۴ سوره «آل عمران» که می گوید: «هنگامی که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می گفتی: آیا کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار نفر از فرشتگان یاری کند»

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۵۲۵، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۵۶ و ۳۲۴ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۳، صفحه ۲۵۹، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق (با تفاوت).

تطبیق می نماید.

ولی ظاهر این است که: عدد فرشتگان در «بدر» یک هزار نفر بوده است، و «مُرْدِفِینَ» صفت آن یک هزار نفر است، و آیه سوره «آل عمران» وعده ای بوده است به مسلمانان که حتی اگر لازم شود خداوند عدد بیشتری را به یاری شما می فرستد.

آنگاه، برای این که کسی خیال نکند پیروزی به دست فرشتگان و مانند آنها است، می فرماید: «خداوند این کار را فقط بشارت و برای اطمینان قلب شما قرار داد» (وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ).

«و گرنه پیروزی جز از ناحیه خداوند نیست» (وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ)، و ما فوق همه این اسباب ظاهری و باطنی اراده و مشیت او است.

«زیرا خداوند آن چنان قادر و قوی است که هیچ کس نمی تواند در برابر اراده و ایستادگی کند و آن چنان حکیم و دانا است که یاری خود را جز در مورد افراد شایسته قرار نخواهد داد» (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

آیا فرشتگان جنگیدند؟

در این که آیا فرشتگان جنگیدند یا خیر، در میان مفسران در این زمینه گفتگوی بسیار شده است:

بعضی معتقدند: فرشتگان رسماً وارد صحنه نبرد شدند و با سلاح های مخصوص به خود به لشکر دشمن حمله کردند و عده ای از آنها را به خاک افکندند، پاره ای از روایات را نیز در این زمینه نقل کرده اند.

ولی قرائنی در دست است که نشان می دهد: نظر گروه دوم که می گویند:

فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه مؤمنان نازل شدند، به واقع نزدیک تر است؛ زیرا: اولاً: در آیه فوق خواندیم که: اینها تمام برای اطمینان قلب شما بوده است تا با احساس این پشت گرمی بهتر مبارزه کنید، نه این که آنها اقدام به جنگ کرده باشند. ثانیاً: اگر بنا شود فرشتگان، شجاعانه سربازان دشمن را به خاک افکنده باشند، چه فضیلتی برای مجاهدین «بدر» باقی خواهد ماند که این همه در روایات از آنها سخن به میان آمده است؟ ثالثاً: تعداد مقتولین «بدر»، هفتاد نفر بودند که قسمت مهمی از آنها با شمشیر علی (علیه السلام) به خاک افتادند، و قسمت دیگری به دست جنگجویان اسلام که غالباً قاتلین آنها در تاریخ به نام، ذکر شده اند.

بنابراین، برای فرشتگان چه چیز باقی می ماند؟ و چه کسی را آنها به خاک انداختند؟

پس از آن، دومین نعمت خود به مؤمنان را یادآور می شود و می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که خواب سبکی شما را فرو گرفت که مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما از ناحیه خداوند گردید» (إِذْ يُغَشِّيْكُمْ النَّعَاسَ أَمْنَةً مِنْهُ).

«يُغَشِّی» از ماده «غشيان» به معنی پوشاندن و احاطه کردن است، گوئی خواب همچون پرده ای بر آنها افکنده شد و آنها را پوشاند.

«نُعَاس» به ابتدای خواب و یا خواب کم، سبک و آرام بخش، گفته می شود، و شاید اشاره به این است که در عین استراحت آن چنان خواب عمیقی بر شما مسلط نشد که دشمن بتواند از موقعیت استفاده کرده، بر شما شیخون بزند.

و به این ترتیب، مسلمانان در آن شب پر اضطراب، از این نعمت بزرگی که

فردای آن روز در میدان مبارزه به آنها کمک فراوانی کرد، بهره گرفتند. سومین موهبتی را که در آن میدان به شما ارزانی داشت این بود: «آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد» (وَيُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً). «تا به وسیله آن شما را پاک و پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد» (لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ). این پلیدی ممکن است وسوسه های شیطانی بوده؛ و ممکن است پلیدی جسمانی بر اثر جنابت بعضی در آن شب؛ و یا هر دو. این آب حیات بخش که در گودالهای اطراف «بدر» جمع شده بود، و مسلمانان نیاز شدیدی برای شستشو و رفع عطش به آن داشتند، همه این پلیدی ها را شست و با خود برد. به علاوه «خدا می خواست با این نعمت دل های شما را محکم دارد» (وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ). و نیز «می خواست در آن شنزار که پای شما فرو می رفت، و لغزنده بود، به وسیله ریزش باران گام های شما را محکم کند» (وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأُقْدَامَ). این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «تثبیت اقدام» تقویت روحیه و افزودن میزان پایمردی و استقامت آنها در پرتو این نعمت و یا اشاره به هر دو قسمت بوده باشد.

چهارمین نعمت از نعمت های پروردگار بر مجاهدان جنگ «بدر»، ترس و وحشتی بود که در دل دشمنان افکند و روحیه آنها را سخت متزلزل ساخت در این باره می فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی فرستاد، که من با شما هستم و شما افراد با ایمان را تقویت کنید و ثابت قدم

بدارید» (إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا).
و «به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنم» (سَأَلِقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا
الرُّعْبَ).

و این راستی عجیب بود که ارتش نیرومند قریش در برابر سپاه کوچک مسلمانان - طبق نقل
تواریخ - آن چنان روحیه خود را باخته بود که جمعی از درگیر شدن با مسلمانان بسیار
وحشت داشتند.

گاه پیش خود فکر می کردند اینها افراد عادی نیستند.
بعضی می گفتند: مرگ را بر شترهای خویش حمل کرده و از «یثرب» (مدینه) برایتان سوغات
آورده اند.

شک نیست این رعب افکنی در دل دشمن، که از عوامل مؤثر پیروزی بود، بدون حساب نبود.
آن پایمردی مسلمانان.

آن نماز جماعت و شعارهای گرم و داغشان.

آن اظهار وفاداری مؤمنان راستین و سخنانی همچون سخنان «سعد بن معاذ» که به عنوان
نماینده از طرف انصار به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد:

پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا! ما به تو ایمان آورده ایم و به نبوت تو گواهی داده
ایم که هر چه می گوئی از طرف خدا است.

هر دستوری را می خواهی بده و از اموال ما هر چه می خواهی برگیر!

به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی که در این دریا (اشاره به دریای احمر که در آن نزدیکی
بود) فرو رویم، فرو خواهیم رفت، ما آرزو داریم خداوند به ما توفیق دهد خدمتی کنیم که مایه
روشنی چشم تو شود. (۱)

آری، این گونه سخنان که به هر حال در میان دوست و دشمن پخش می شد به اضافه آنچه قبلاً از استقامت مردان و زنان مسلمان در «مکه» دیده بودند، همگی دست به دست هم داد، و وحشت برای دشمنان آفرید.

باد شدیدی که به سوی جبهه دشمن می‌وزید و رگباری که بر آنها فرود آمد، و خاطره وحشتناک خواب «عاتکه» در «مکه» و مانند اینها عوامل دیگری برای وحشت و اضطراب آنها بودند.

سپس فرمانی را که در میدان «بدر» به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسلمانان داده بود، به یاد آنها می آورد، و آن این بود که هنگام نبرد با مشرکان از ضربه های غیر کاری پرهیزید و نیروی خود را در آن صرف نکنید، بلکه ضربه های کاری بر پیکر دشمن فرود آرید می فرماید: «ضربه بر بالاتر از گردن، بر مغزها و سرهای آنها فرود آرید» (فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ). «و دست و پای آنها را از کار ببندازید» (وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ).

«بَنَان» جمع «بَنَانَةٌ» به معنی سر انگشت دست یا پا و یا خود انگشتان است، و در آیه مورد بحث می تواند کنایه از دست و پا بوده باشد و یا به معنی اصلیش که انگشتان است؛ زیرا قطع شدن انگشتان و از کار افتادن آنها اگر در دست باشد قدرت حمل سلاح را از انسان می گیرد، و اگر در پا باشد، قدرت حرکت را.

این احتمال نیز وجود دارد که اگر دشمن مهاجم پیاده باشد، هدف را سر او قرار دهید و اگر سواره باشد دست و پای او.

همان طور که در سابق هم اشاره کردیم بعضی این جمله را خطاب به فرشتگان می دانند ولی قرائن نشان می دهد: مخاطب در این جمله مسلمانان هستند، و اگر فرشتگان هم مخاطب باشند، ممکن است هدف از ضربه زدن بر مغزها و دست و پا ایجاد رعب و وحشت در آنها باشد آن چنان که دست و

پایشان در کار بلغزد، و سرها به زیر آید. (البته این تفسیر بر خلاف ظاهر عبارت است و باید به کمک قرائنی که سابقاً درباره جنگ نکردن ملائکه گفتیم اثبات شود).

بعد از همه گفتگوها برای این که کسی این فرمان های شدید و دستورات قاطع و کوبنده را بر خلاف آئین جوانمردی و رحم و انصاف تصور نکند، می فرماید: «اینها استحقاق چنین چیزی را دارند؛ زیرا آنان از در عداوت، دشمنی، عصبیان و گردنکشی در برابر خدا و پیامبرش در آمدند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

«شاقوا» از ماده «شقاق» در اصل به معنی شکاف و جدائی است و از آنجا که شخص مخالف، دشمن و عصبانگر، صف خود را جدا می کند به عمل او شقاق گفته می شود. لذا می افزاید: «هر کس از در مخالفت و دشمنی با خدا و پیامبرش در آید، گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد شد؛ زیرا خداوند (همان گونه که رحمتش وسیع و بی انتها است) مجازاتش شدید و دردناک است» (وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

در آخرین آیه مورد بحث، برای تأکید این موضوع می فرماید: «این مجازات دنیا را بچشید - مجازات ضربه های سخت در میدان جنگ، کشته شدن، اسارت و شکست و ناکامی - و در انتظار مجازات سرای دیگر باشید؛ زیرا عذاب آتش در انتظار کافران است» (ذَلِكَمُ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ).

- ۱۵ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ
 ۱۶ وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ
 ۱۷ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَ يُبَلِّغُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلََاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
 ۱۸ ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ

ترجمه:

- ۱۵ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو به رو شوید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمائید)!
- ۱۶ - و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر آن که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد؛ و جایگاه او جهنم است، و چه بد جایگاهی است!
- ۱۷ - این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت! و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت! و خدا می خواست مؤمنان را به این وسیله امتحان خوبی کند؛ خداوند شنوا و داناست.
- ۱۸ - (سرنوشت مؤمنان و کافران)، همان بود (که دیدید!) و خداوند سست کننده نقشه های کافران است.

تفسیر:

فرار از جهاد ممنوع!

همان گونه که در تفسیر آیات گذشته اشاره شد بازگو کردن داستان جنگ «بدر» و نعمت های گوناگون خداوند بر «مسلمانان نخستین» در این جریان، به خاطر آن است که از گذشته برای آینده درس بیاموزند. بدین لحاظ در آیات مورد بحث روی سخن را به مؤمنان کرده و یک دستور کلی جنگی را به آنها توصیه و تأکید می کند و می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان جهاد رو به رو شدید به آنها پشت نکنید و فرار اختیار ننمائید!» (یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحَفُوا فَلَا تُوَلُّوهُمْ الْاُدْبَارَ).

«لَقِیْتُمُ» از ماده «لِقاء» به معنی اجتماع و رو به رو شدن است، ولی در بسیاری از موارد به معنی رو به رو شدن در میدان جنگ آمده است.

«زَحَف» در اصل به معنای حرکت کردن به سوی چیزی است آن چنان که پاها به روی زمین کشیده شود، همانند حرکت کودک قبل از آن که راه بیافتد و یا شتر به هنگام خستگی که پای خود را به روی زمین می کشد؛ سپس به حرکت لشکر انبوه نیز گفته شده است؛ زیرا از دور چنان به نظر می رسد که گوئی روی زمین می لغزند و به پیش می آیند.

در آیه فوق به کار بردن کلمه «زَحَف» اشاره به این است، که هر چند دشمن از نظر نفرات و تجهیزات فراوان، و شما در اقلیت قرار داشته باشید، نباید از میدان مبارزه فرار کنید همان گونه که نفرات دشمن در میدان «بدر» چند برابر شما بود، پایداری به خرج دادید و سرانجام پیروز شدید.

اصولاً فرار از جنگ، یکی از بزرگ ترین گناهان در اسلام محسوب می شود منتهی با توجه به بعضی از آیات قرآن، آن را مشروط به این دانسته اند که جمعیت

دشمن حداکثر دو برابر مسلمانان بوده باشد، که بحث آن به خواست خداوند در همین سوره، ذیل آیات ۶۵ و ۶۶ خواهد آمد.

به همین جهت، در آیه بعد مجازات دردناک فرارکنندگان از میدان جهاد را با ذکر استثنای آن شرح می دهد می فرماید: «کسانی که به هنگام مبارزه با دشمن به آنها پشت کنند - مگر در صورتی که هدف کناره گیری از میدان برای انتخاب یک روش جنگی بوده باشد و یا به قصد پیوستن به گروهی از مسلمانان و حمله مجدد - چنین کسی گرفتار غضب پروردگار خواهد شد» (وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ). همان گونه که مشاهده می کنیم: در این آیه، دو صورت از مسأله فرار، استثناء شده که در ظاهر شکل فرار دارد اما در باطن شکل مبارزه و جهاد.

نخست صورتی است که از آن تعبیر به «مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ» شده؛ «مُتَحَرِّفٌ» از ماده «تَحَرَّفٌ» به معنای کناره گیری از وسط به اطراف و کناره هاست، و منظور از این جمله این است که: جنگ جویان به عنوان یک تاکتیک جنگی از برابر دشمن بگریزند و به کناری بروند که او را به دنبال خود بکشانند و ناگهان ضربه غافل گیرانه را بر پیکر او وارد سازند و یا به صورت جنگ و گریز دشمن را خسته کنند که: جنگ گاهی حمله و گاهی عقب نشینی به عنوان حمله مجدد است؛ چرا که «الْحَرْبُ كَرٌّ وَفَرٌّ» (۱).

شکل دوم آن است که جنگجویی خود را در میدان تنها ببند و برای پیوستن

۱ - «جواهر الکلام»، جلد ۲۱، صفحه ۱۸۹، دار الکتب الاسلامیه، طبع سوم، ۱۳۶۲ هـ ش، تحقیق: شیخ عباس قوچانی - «منتهی المطلب»، جلد ۲، صفحه ۹۴۴، طبع قدیم، ناشر: حاج احمد، تبریز، ۱۳۳۳، مقابله حسن پیشنماز - «تذکره الفقهاء»، جلد ۱، صفحه ۴۳۲، طبع قدیم، مکتبه الرضویه لإحياء الآثار الجعفریه (جلد ۹، صفحه ۲۱۹، طبع جدید، چاپ آل البيت، ۱۴۱۷ هـ ق).

به گروه جنگجویان عقب نشینی کند و پس از پیوستن به آنها حمله را آغاز نماید. به هر حال، دستور تحریم فرار از میدان، نباید به شکل خشکی تفسیر شود که مانورها و تاکتیک های جنگی را از میان ببرد؛ همان مانورهائی که سرچشمه بسیاری از پیروزی هاست. و در پایان آیه می فرماید: نه تنها فرارکنندگان گرفتار خشم خدا می شوند بلکه «جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است» (وَمَا أَوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

جمله «بَاء» از ماده «بَوَاء» به معنای مراجعت و منزل گرفتن آمده، ولی ریشه آن به معنای صاف و مسطح کردن یک محل و مکان است، و از آنجا که انسان به هنگام منزل گرفتن محل خود را صاف و مسطح می کند این کلمه به این معنی آمده است، همچنین چون انسان به منزلگاه خویش مراجعت می کند به معنای بازگشت نیز آمده است و در آیه بالا اشاره به این است که آنها مشمول غضب مستمر و مداوم پروردگار می شوند، گوئی در خشم و غضب پروردگار منزل گرفته اند.

«مَأْوَى» در اصل، به معنای پناهگاه است و این که در آیه بالا می خوانیم: مأوای فرارکنندگان از جهاد جهنم است؛ اشاره به این است که آنها با فرار می خواهند پناهگاهی برای خود انتخاب کنند که از هلاکت مصون بمانند، ولی به عکس، پناهگاه آنها جهنم می شود، نه تنها در جهان دیگر بلکه در این جهان نیز در جهنمی سوزان از ذلت و بدبختی و شکست و محرومیت، پناه خواهند گرفت.

لذا در کتاب «عیون الاخبار» از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ یکی از دوستانش - که از فلسفه بسیاری از احکام سؤال می کند - در زمینه فلسفه تحریم فرار از جهاد نقل می کند: «خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم

کرده که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران، امامان و پیشوایان عادل می گردد و نیز سبب می شود آنها نتوانند بر دشمنان پیروز شوند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار و اجرای عدالت و ترک ستمگری و از میان بردن فساد، کیفر دهند. به علاوه سبب می شود: دشمنان در برابر مسلمانان جسور شوند و حتی مسلمانان به دست آنها اسیر و مقتول گردند و سرانجام آئین خداوند عزوجل برچیده شود». (۱)

در میان امتیازات فراوانی که علی (علیه السلام) داشت، و گاهی خودش به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می کند، همین مسأله عدم فرار از میدان جهاد است، آنجا که می فرماید: *فَإِنِّي لَمْ أَفِرَّ مِنَ الزَّخْفِ قَطُّ، وَلَمْ يُبَارِزْنِي أَحَدٌ إِلَّا سَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ!*

«من هیچ گاه از برابر انبوه دشمن فرار نکردم (با این که در طول عمرم در میدان های زیاد شرکت جستیم) و هیچ کس در میدان جنگ با من رو به رو نشد مگر این که زمین را از خونش سیراب کردم». (۲)

عجیب این است که: جمعی از مفسران اهل تسنن اصرار بر این دارند که: حکم آیه فوق مخصوص جنگ «بدر» بوده است و این تهدید و تشدید که در زمینه فرار از جهاد در آن بیان شده مربوط به جنگجویان «بدر» است، در حالی که نه تنها دلیلی در آیه بر اختصاص نیست بلکه مفهوم آیه یک مفهوم کلی درباره همه جنگجویان و همه مجاهدان است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۲، صفحه ۹۲، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۸۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۹۸ و جلد ۷۶، صفحه ۹. ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۳۹، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۳۱، صفحه ۴۴۵ - «خصال صدوق»، جلد ۲، صفحه ۵۸۰، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۳ هـ ق.

قرائن دیگر در آیات و روایات نیز این موضوع را تأیید می کند (البته این حکم اسلامی شرائطی دارد که در آیات آینده از همین سوره بیان خواهد شد).

سپس برای این که مسلمانان از پیروزی «بدر» مغرور نشوند و تنها بر نیروی جسمانی خودشان تکیه نکنند بلکه همواره دل و جان خود را به یاد خدا و مدد‌های او گرم و روشن نگاه دارند می فرماید:

«این شما نبودید که دشمنان را در میدان بدر کشتید بلکه خداوند آنها را به قتل رساند» (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ).

«و تو ای پیامبر! نیز خاک و ریگ در صورت آنها نپاشیدی بلکه خدا پاشید» (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى).

در روایات اسلامی و کلمات مفسران آمده است در روز «بدر» پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده، علی (علیه السلام) چنین کرد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: شَاهَتِ الْوُجُوهُ: «رویتان زشت و سیاه باد!» (۱)

نوشته اند: این کار اثر معجز آسایی داشت، از آن گرد و غبار و سنگ ریزه، در چشم دشمنان فرو ریخت و وحشتی از آن به همه دست داد.

شک نیست: در ظاهر همه این کارها را پیامبر و مجاهدان «بدر» انجام دادند اما این که می گوید: شما نبودید که این کار را کردید اشاره به این است که:

اولاً - قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان که سرچشمه این برنامه ها بود از ناحیه خدا به شما بخشیده شد و شما به نیروی خدا داد در راه او گام برداشتید.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۷۲ و جلد ۱۹، صفحات ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۸۳، ۳۱۵ و ۳۴۰.

ثانیاً - در میدان «بدر» حوادث معجزآسایی، که سابقاً به آن اشاره کردیم، تحقق یافت که مایه تقویت روحیه مجاهدان اسلام و موجب شکست روحیه دشمنان شد؛ این تأثیر فوق العاده نیز از ناحیه پروردگار بود.

در حقیقت آیه فوق، اشاره لطیفی است به مکتب: لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِیْضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أُمُورٍ: «نه اجبار است و نه واگذاری مطلق، بلکه چیزی است در میان این دو»؛ (۱)

زیرا در عین این که نسبت کشتن دشمنان را به مسلمانان و نسبت پاشیدن خاک را به پیامبر می دهد در عین حال، از آنها این نسبت را سلب می کند (دقت کنید).

بدون شک، در چنین عبارتی تناقضی وجود ندارد بلکه هدف این است که این کار، هم کار شما بود، و هم کار خدا، کار شما بود چون به اراده شما انجام گرفت و کار خدا بود چون نیرو و مدد از ناحیه او بود.

بنابراین، آنها که پنداشته اند: آیه فوق دلیل بر مکتب جبر است پاسخشان در خود آیه نهفته شده است.

و نیز این که قائلین به «وحدت وجود» آیه را دستاویزی برای مکتب خود قرار داده اند، پاسخ آن نیز در خود این آیه به طرز لطیفی منعکس است؛ زیرا اگر منظور، بیان این باشد که خدا و خلق یکی هستند نباید نسبت فعل را به صورتی برای آنها اثبات و به صورتی از آنها نفی کند. این نفی و اثبات خود دلیل بر تعدد مخلوق و خالق است و اگر فکر خود را از پیش داوری های نادرست و تعصب آمیز خالی کنیم، خواهیم دید آیه ارتباطی با

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۶۰، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۱۹۷ و جلد ۵، صفحات ۱۱، ۱۷، ۲۲، ۵۷ و ۸۲.

هیچ یک از مکتب های انحرافی ندارد، بلکه تنها به مکتب واسطه و «أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» اشاره می کند آن هم به خاطر یک هدف تربیتی؛ یعنی از میان بردن آثار غرور که معمولاً بعد از پیروزی ها، دامنگیر افراد می شود.

و در پایان آیه اشاره به نکته مهم دیگری می کند و آن این که: میدان «بدر» یک میدان آزمایش برای مسلمانان بود «و خدا می خواست مؤمنان را از سوی خود به وسیله این پیروزی بیازماید» (وَلِيُثَبِّتَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا).

«بلاء» در اصل به معنای آزمایش کردن است منتهی گاهی به وسیله نعمت هاست که آن را «بلاء حسن» می گویند؛

و گاهی به وسیله مصیبت ها و مجازات هاست که به آن «بلاء سیء» گفته می شود، چنان که درباره بنی اسرائیل می خوانیم: وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ: «آنها را به وسیله نعمت ها و مصائب آزمودیم». (۱)

خدا می خواست در این نخستین برخورد مسلحانه مؤمنان با دشمنان نیرومند، طعم پیروزی را به آنها بچشانند و نسبت به آینده امیدوار و دلگرم سازد.

این موهبت الهی آزمونی برای همه آنها بود، ولی هرگز نباید آنها از این پیروزی نتیجه منفی بگیرند و گرفتار غرور شوند، دشمن را کوچک بشمرند، خودسازی و آمادگی را فراموش کنند، و از اتکای به لطف پروردگار غفلت نمایند.

بدین جهت با این جمله آیه را تمام می کند که: «خداوند هم شنواست و هم داناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

یعنی، خدا صدای استغاثه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان را شنید، از صدق نیت و اخلاص آنها آگاه و با خبر بود، و به همین دلیل همگی را مشمول لطف قرار داد و

بر دشمن پیروز ساخت، و در آینده نیز خدا بر طبق نیت، و میزان اخلاص و اندازه پایمردی و استقامت مسلمانان با آنها رفتار خواهد کرد، مؤمنان مخلص و مجاهد، سرانجام پیروز می شوند و متظاهران ریاکار و سخن گویان بی عمل شکست خواهند خورد.

در آخرین آیه، برای تأکید و تعمیم این موضوع می فرماید: «سرنوشت مؤمنان و کافران و عاقبت کارشان همان بود که شنیدید» (ذَلِكُمْ). (۱)
سپس به عنوان ذکر علت می گوید: «خداوند نقشه های کافران را در برابر مؤمنان ضعیف و سست می کند تا نتوانند آسیبی به آنها و برنامه هایشان برسانند» (وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ).

۱ - این جمله در حقیقت «ذَلِكُمُ الَّذِي سَمِعْتُمْ هُوَ حَالُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ» می باشد.

۱۹ - إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۱۹ - اگر شما فتح و پیروزی می خواهید، پیروزی به سراغ شما آمد! و اگر (از مخالفت) خودداری کنید، برای شما بهتر است! و اگر بازگردید، ما هم باز خواهیم گشت!؛ و جمعیت شما هر چند زیاد باشد، شما را (از یاری خدا) بی نیاز نخواهد کرد؛ و خداوند با مؤمنان است!

تفسیر:

پیروزی نزدیک است

در این که روی سخن در آیه فوق به سوی چه اشخاصی است میان مفسران گفتگو است: گروهی معتقدند: مخاطب در این آیه مشرکانند؛ زیرا آنها پیش از آن که از «مکه» به سوی میدان «بدر» خارج شوند، کنار خانه کعبه آمدند و روی غروری که داشتند و خود را بر حق می پنداشتند، دست در پرده های خانه کعبه زدند و گفتند: اَللّٰهُمَّ اَنْصُرْ اَعْلٰى الْجُنْدَيْنِ وَ اَهْدِ الْفَيْتَيْنِ وَ اَكْرَمَ الْحِزْبَيْنِ: «خدایا! از میان این دو لشکر آن گروه که برتر و هدایت یافته تر و گرامی تر است پیروز

گردان»! (۱)

و نیز نقل شده: «ابوجهل» در دعای خود گفت: «خداوند! آئین ما یک آئین کهن و قدیمی است اما آئین محمد تازه و خام است هر کدام از این دو آئین نزد تو محبوب تر است پیروانش را پیروز بگردان»! (۲)

لذا بعد از پایان جنگ «بدر» آیه فوق نازل شد و به آنها چنین گفت: «اگر شما خواهان فتح و پیروزی آئین حق هستید پیروزی و حقانیت به سراغ شما آمد» (إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ).

«و اگر دست از آئین شرک و مخالفت فرمان خدا بردارید به سود شماست» (وَإِنْ تَتَّبِعُوا فُتُورًا خَيْرٌ لَّكُمْ).

«و اگر به سوی جنگ با مسلمانان باز گردید ما هم بار دیگر به سوی شما باز می گردیم» (وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدَّ).

یعنی: مسلمانان را پیروز و شما را مغلوب خواهیم ساخت.

و هرگز به فزونی جمعیت خود مغرور نشوید؛ زیرا «جمعیت شما هر چند زیاد باشد موجب بی نیازی شما نخواهد بود» (وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ).

«و خداوند با مؤمنان است» (وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ).

ولی چیزی که این تفسیر را از نظر دور می سازد، این است که: در آیات قبل و بعد، همگی روی سخن با مؤمنان بوده و مفهوم آیات نشان می دهد که در میان

- ۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۵، صفحه ۱۴۲ (صفحه ۴۶۷، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث - «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، صفحه ۱۵۷، مؤسسه الحلبی و شرکا، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه مورد بحث.
- ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۲۹ - «مجمع البیان»، تفسیر «صافی»، تفسیر «أصفی»، تفسیر «نور الثقلین» (جلد ۲۰، صفحه ۱۴۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق) و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

آنها یک نوع پیوند معنوی وجود دارد. بنابراین، اگر در این میان تنها در یک آیه روی سخن به کفار بوده باشد، بعید به نظر می رسد.

لذا گروهی از مفسران مخاطب را مؤمنان دانسته اند، و بهترین راه تفسیر آیه طبق این نظر چنین است:

بعد از جنگ «بدر» - چنان که دیدیم - میان بعضی از مسلمانان تازه کار و ضعیف الایمان بر سر تقسیم غنائم جنگی گفتگو واقع شد، آیات نازل گردید، آنها را توییح کرد و غنائم را درست در اختیار پیامبر گذارد، و او هم به طور مساوی در میان مسلمانان تقسیم کرد. سپس برای تعلیم و تربیت مؤمنان، حوادث جنگ «بدر» را به یاد آنها آورد که چگونه خداوند آنها را در برابر یک گروه نیرومند پیروز کرد.

این آیه نیز همان مطلب را دنبال می کند که اگر شما مسلمانان از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردید خدا دعای شما را مستجاب کرد و پیروز شدید.

اگر از اعتراض و گفتگو در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) خودداری کنید به سود شماست. و اگر به همان روش اعتراض آمیز خود باز گردید ما هم باز می گردیم و شما را در چنگال دشمن تنها رها می سازیم.

و جمعیت شما هر چند زیاد هم باشند بدون یاری خدا، کاری از پیش نخواهند برد.

و خداوند با مؤمنان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می باشد.

از آنجا که مخصوصاً آیات آینده نیز مسلمانان را در پاره ای از مخالفت ها مورد ملامت قرار می دهد و در آیات گذشته نیز همین معنا را خواندیم.

و نیز از آنجا که پیوند میان این آیات یک پیوند معنوی آشکار است، تفسیر دوم قوی تر به نظر می رسد.

۲۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

۲۱ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

۲۲ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

۲۳ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ

ترجمه:

۲۰ - ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ و سرپیچی ننمائید در حالی که (سخنان او را) می شنوید!

۲۱ - و همانند کسانی نباشید که می گفتند: «شنیدیم!» ولی در حقیقت نمی شنیدند!

۲۲ - بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند.

۲۳ - و اگر خداوند خیری در آنها می دانست، (حرف حق را) به گوش آنها می رساند؛ ولی اگر حق را به گوش آنها برساند، سرپیچی کرده و روگردان می شوند.

تفسیر:

شنندگان ناشنوا!

این آیات در تعقیب بحث های گذشته در زمینه دعوت مسلمانان به اطاعت کامل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در جنگ و صلح و در همه برنامه هاست. لحن آیات نشان می دهد: بعضی از مؤمنان از وظیفه خود در این زمینه

کوتاهی کرده بودند لذا در نخستین آیه می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ). و باز برای تأکید اضافه می کند: «هیچ گاه از اطاعت فرمان او روی گردان نشوید در حالی که سخنان او و اوامر و نواہیش را می شنوید» (وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ). شک نیست: اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤمنان و چه کافران، ولی از آنجا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه های تربیتی او، مؤمنان بودند روی سخن در اینجا با آنهاست.

در آیه بعد، بار دیگر روی همین مسأله تکیه کرده، می فرماید: «همانند کسانی نباشید که می گفتند: شنیدیم، ولی در حقیقت نمی شنیدند» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ). این تعبیر جالبی است که قرآن درباره کسانی که می دانند، ولی عمل نمی کنند؛ می شنوند، ولی ترتیب اثر نمی دهند و ظاهراً در صف مؤمنانند، ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است، می گوید: آنها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می شنوند و معانی آن را می فهمند، اما چون بر طبق آن عمل نمی کنند گوئی اصلاً کر هستند؛ زیرا شنیدن و فهمیدن مقدمه عمل است و هنگامی که عمل نباشد مقدمات بی فایده است.

درباره این که این افراد - که دارای چنین صفتی هستند و مسلمانان باید به هوش باشند و مثل آنها نشوند - چه اشخاصی می باشند؟ نظرات متعددی است: بعضی احتمال داده اند، منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسلمانان جا زده بودند.

بعضی گفته اند: اشاره به گروهی از یهود می باشد.

و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته اند.

ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل، از این گروه های سه گانه، در مفهوم آیه وارد باشند.

از آنجا که گفتار بدون عمل و شنیدن بدون ترتیب اثر، یکی از بزرگ ترین بلاهای جوامع انسانی و سرچشمه انواع بدبختی هاست بار دیگر در آیه بعد روی همین مسأله تکیه کرده و با بیان زیبای دیگری بحث را ادامه می دهد می فرماید: «بدترین جنبنندگان نزد خدا افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند، نه زبان گویا، و نه عقل و درک، کر و لال اند و اندیشه نمی کنند» (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ). (۱)

قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی، همه جا روی نتایج تکیه می کند، و اصولاً هر موجود بی خاصیتی را معدوم، هر زنده بی حرکت و بی اثری را مرده، و هر عضوی از اعضای انسان را که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می شمرد.

در این آیه نیز کسانی که ظاهراً گوش های سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا، سخنان حق و برنامه های سعادت بخش نیستند، آنها را فاقد گوش می داند و کسانی که زبان سالمی دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می کنند، نه مبارزه ای با ظلم و فساد، نه ارشاد جاهل، نه امر به معروف، نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق، بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گوئی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل

۱ - «صُمٌّ» جمع «أَصَمٌّ» به معنای کر و «بُكْمٌ» جمع «أَبْكَمٌ» به معنای لال است.

به کار می گیرند، همچون افراد لال و گنگ می داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره مندند اما درست نمی اندیشند را همچون دیوانگان می شمرد!

در آیه بعد می گوید: خداوند در دعوت آنها به سوی حق هیچ گونه مضایقه ای ندارد «اگر آنها آمادگی می داشتند و خدا از این نظر خیر و نیکی در آنها می دید حرف حق را به هر صورت بود به گوش آنها می رسانید» (وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ).

در پاره ای از روایات آمده است: جمعی از بت پرستان لجوج نزد پیامبر آمده گفتند: اگر جدّ بزرگ ما «قُصَى بْنُ كِلَابٍ» را از قبر زنده کنی و گواهی به نبوت تو دهد، ما همگی تسلیم خواهیم شد! آیه فوق نازل شد و گفت: اگر اینها همین سخن را از روی حقیقت می گفتند، خداوند به طرز معجزه آسائی این کار را برای آنها انجام می داد. (۱)

ولی آنها دروغ می گویند، بهانه می گیرند و هدفشان شانه خالی کردن از زیر بار حق است. سپس می افزاید: «و اگر با این حال خداوند خواسته آنها را بپذیرد و سخنان حق را بیش از این به گوش آنها بخواند (و یا جدّشان قصی بن کلاب را زنده کند و گواهی او را بشنوند) باز روگردان می شوند و اعراض می کنند» (وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ). این جمله ها درباره کسانی است که بارها سخنان حق را شنیده اند، آیات روح پرور قرآن به گوش آنها رسیده و محتوای عالی آن را فهمیده اند ولی باز بر

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۳۸۸، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق - «فتح القدیر» شوکانی، جلد ۲، صفحه ۲۹۸، ذیل آیه مورد بحث، عالم الکتب.

اثر تعصب و لجاجت در مقام انکار بر آمدند، چنین افرادی بر اثر اعمالشان شایستگی هدایت را از دست داده اند و دیگر خدا و پیامبرش را با آنها کاری نیست. این آیه جواب دندان شکنی است برای پیروان مکتب جبر، و نشان می دهد که سرچشمه همه سعادت ها از خود انسان شروع می شود و خداوند هم بر طبق آمادگی ها و شایستگی هائی که مردم از خود نشان می دهند با آنها رفتار می کند.

نکته ها:

۱ - برداشت نادرست

گاهی بعضی از افراد تازه کار با آیه فوق یک قیاس منطقی درست می کنند و از آن نتیجه گیج کننده ای برای خود می گیرند، می گویند: قرآن در آیه بالا می گوید: «اگر خدا خیری در آنها می دید حق را به گوش آنها می رساند». «اگر حق را به گوش آنها برساند سرپیچی می کنند».

نتیجه این دو این می شود: «اگر خداوند خیری در آنها می دید سرپیچی می کنند!» که این نتیجه، نتیجه درستی نیست.

اشتباه آنها در این است که جمله «حق را به گوش آنها می رساند» در قسمت اول سخن مفهومش این است که اگر آنها زمینه آماده ای می داشتند حق را به گوش آنها می رساند. ولی در قسمت دوم سخن، مفهومش این است که اگر با فراهم نبودن زمینه، چنین کاری را کند آنها سرپیچی می کنند.

بنابراین، جمله فوق در دو معنی مختلف و جداگانه به کار رفته است، بر این

اساس، نمی توان از آنها یک قیاس منطقی تشکیل داد (۱) (دقت کنید).
این درست به آن می ماند که کسی بگوید: من اگر می دانستم فلان کس دعوت مرا می پذیرد
از او دعوت می کردم، ولی در حال حاضر وضع طوری است که اگر دعوت کنم نخواهد
پذیرفت بنابراین دعوت نخواهم کرد.

۲ - شنیدن سخن حق مراحل دارد

گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می شنود، بدون این که در مفهوم آنها بیندیشد، اما گروهی
از افراد لجوج هستند که حتی حاضر به شنیدن این مقدار نیز نیستند.
چنان که قرآن می فرماید: وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ:
«کافران گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید؛ و سر و صدا ایجاد کنید شاید شما پیروز شوید» و
کسی سخن حق را نشنود. (۲)

گاه انسان حاضر به شنیدن الفاظ و سخنان و اندیشه در آنها هست ولی هیچ گاه تصمیم به
عمل ندارد، همچون منافقانی که در آیه ۱۶ سوره «محمد» (صلی الله علیه وآله) به آنها اشاره
شده است آنجا که می گوید: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا:

«بعضی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو بیرون
می روند از روی انکار و یا تمسخر به افراد آگاه می گویند: این چه سخنی بود که محمد (صلی
الله علیه وآله) می گفت».

۱ - و به اصطلاح منطق «حدّ وسط» در قیاس بالا وجود ندارد؛ زیرا در جمله اول «لَا سَمْعَهُمْ
حَالَ كَوْنِهِمْ يَعْلَمُ فِيهِمْ خَيْرًا» و در جمله دوم «لَوْ أَسْمَعَهُمْ حَالَ كَوْنِهِمْ لَا يَعْلَمُ فِيهِمْ خَيْرًا» است،
بنابراین، حدّ وسط مشترک در دو جمله فوق وجود ندارد تا بتوان از آن قیاس تشکیل داد و
این دو جمله، دو جمله مختلف و از هم جداست (دقت کنید).

۲ - فصلت، آیه ۲۶.

و گاه وضع آنها طوری است که حسّ تشخیص نیک و بد از آنها چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی کنند و این خطرناک ترین مرحله است. قرآن درباره همه این گروه های سه گانه می گوید: آنان در حقیقت افراد کر و ناشنوا هستند؛ زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا می دهد، هم درک می کند و می اندیشد و هم تصمیم بر عمل از روی اخلاص دارد.

و چه بسیارند در عصر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن (بلا تشبیه همانند شنیدن آهنگ های موسیقی) احساسات نشان می دهند و سر و صدا و جمله هائی که حاکی از شور و هیجان است ظاهر می سازند، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوائی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند.

۲۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

۲۵ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ

۲۶ وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ
يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه:

۲۴ - ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به
سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او
حائل می شود، و (همه شما در قیامت) نزد او گردآوری می شوید!

۲۵ - و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد؛ (بلکه همه را فرا خواهد
گرفت؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند.) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد!

۲۶ - و به خاطر بیاورید هنگامی را که شما در روی زمین، گروهی کوچک و اندک و زبون
بودید؛ آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد؛ و با یاری خود
تقویت کرد؛ و از روزی های پاکیزه بهره مند ساخت؛ شاید شکر نعمتش را به جا آورید!

تفسیر:

دعوت به سوی حیات و زندگی

در تعقیب آیات گذشته که مسلمانان را به علم، عمل، اطاعت و تسلیم دعوت می کرد در این آیات همان هدف از راه دیگری دنبال می شود.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که خدا و پیامبر، شما را به چیزی دعوت می کند که شما را زنده می کند اجابت نمائید» (یا أَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْیِیْكُمْ).

آیه فوق با صراحت می گوید: دعوت اسلام، دعوت به سوی حیات و زندگی است، به سوی: حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی بمعنای واقعی، حیات اخلاقی و اجتماعی، و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها.

این تعبیر، کوتاه ترین و جامع ترین تعبیری است که درباره اسلام و آئین حق آمده است. اگر کسی بپرسد اسلام هدفش چیست؟ و چه چیز می تواند به ما بدهد؟ در یک جمله کوتاه می گوئیم: هدفش حیات در تمام زمینه ها است و این را به ما می بخشد.

اما آیا مردم قبل از طلوع اسلام و دعوت قرآن، مرده بودند! که قرآن آنها را دعوت به حیات می کند؟!

پاسخ این سؤال این است: آری، آنها فاقد حیات به معنی قرآنیش بودند؛ زیرا حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آنها اشاره کرده است.

گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن چنان که می گوید: *إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا*: «بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می کند». (۱)

گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند: إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُخِي الْمَوْتِ: «خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند».(۱)

زمانی به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است مانند: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّنًا فَأَحْيَيْنَاهُ...: «آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هدایتش کردیم همانند گمراهان است؟».(۲)

گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده مانند: يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي: «ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم».(۳)

و زمانی به معنای علم و توانایی بی حد و انتها می آید آن چنان که درباره خدا می گوئیم: الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ: «او زنده ای است که برایش مرگ وجود ندارد».(۴)

با توجه به آنچه در اقسام حیات گفتیم روشن می شود: مردم عصر جاهلی گر چه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند قرآن آمد و آنها را دعوت به حیات و زندگی معنوی و عقلانی کرد.

و از این جا به خوبی معلوم می شود: آنها که دین و مذهب را در یک سلسله برنامه های خشک و بی روح، خارج از محدوده زندگی و در حاشیه برنامه های فکری و اجتماعی می پندارند، چقدر در اشتباهند؛ یک دین راستین آن است که: حرکت در همه زمینه های زندگی ایجاد کند روح بدمد فکر و اندیشه بدهد، احساس مسئولیت بیافریند، همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد کند و به تمام معنی حیات آفرین بوده باشد!

۱ - فصلت، آیه ۳۹.

۲ - انعام، آیه ۱۲۲.

۳ - فجر، آیه ۲۴.

۴ - فرقان، آیه ۵۸.

ضمناً این حقیقت نیز آشکار شد آنها که آیه فوق را تنها به «جهاد»، یا «ایمان»، یا «قرآن» و یا «بهشت» تفسیر کرده اند و این امور را به عنوان تنها عامل حیات در آیه فوق معرفی نموده اند، در حقیقت مفهوم آیه را محدود ساخته اند؛ زیرا مفهوم آیه همه اینها را در بر می گیرد و بالاتر از آنها را؛ هر چیز، هر فکر، هر برنامه، و هر دستوری که شکلی از اشکال حیات انسانی را بیافریند در آیه فوق مندرج است.

پس از آن می فرماید: «بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود، و این که همه شما نزد او در قیامت اجتماع خواهید کرد» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

شک نیست که منظور از قلب - همان گونه که سابقاً هم گفته ایم - روح و عقل است. و اما این که خدا چگونه میان انسان و روح و عقل او قرار می گیرد احتمالات فراوانی درباره آن داده شده است:

گاه گفته می شود: اشاره به شدت نزدیکی خداوند به بندگان است، آن چنان که گوئی در درون جان او و میان او و خودش قرار گرفته؛ همان گونه که قرآن می گوید: وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: «ما از رگ گردن به انسان نزدیک تریم». (۱)

گاه گفته می شود: اشاره به آن است که گردش دل ها و فکرها به دست خداست آن چنان که در دعا می خوانیم: يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ: «ای کسی که گردش دل ها و فکرها به دست تو است». (۲)

گاه گفته می شود: منظور این است که اگر لطف خدا نبود هرگز انسان به

۱ - ق، آیه ۱۶.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۶۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۷۸ و جلد ۵۲، صفحات ۱۴۸، ۱۴۹ و...

حقانیت حق، و باطل بودن باطل، پی نمی برد.

و نیز گفته اند: منظور این است که مردم باید تا فرصت دارند در انجام طاعات و کار نیک تلاش کنند؛ زیرا خداوند میان انسان و قلبش به وسیله مرگ حائل ایجاد می کند.

اما با یک نظر کلی می توان همه این تفسیرها را در یک تفسیر واحد جمع کرد و آن این که خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد در عین این که با موجودات این جهان یکی نیست از آنها هم جدا و بیگانه نمی باشد، مرگ و حیات، علم و قدرت، آرامش و امنیت، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست و به همین دلیل، نه انسان چیزی را می تواند از او مكتوم دارد، نه کاری را بی توفیق او انجام دهد، و نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از غیر او تقاضا کند؛ چرا که او مالک همه چیز است و محیط به تمام وجود انسان!

ارتباط این جمله با جمله قبل، از این نظر است که اگر پیامبر دعوت به سوی حیات می کند فرستاده کسی است که حیات و مرگ و هدایت و عقل همه به دست اوست.

لذا برای تأکید این موضوع می گوید: نه تنها امروز در محدوده قدرت او قرار دارید که در سرای دیگر نیز به سوی او خواهید رفت اینجا و آنجا همه در برابر او قرار دارید.

در آیه بعد، به عواقب شوم عدم پذیرش دعوت حیات بخش خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اشاره می کند و می فرماید: «از فتنه ای پرهیزید که تنها دامن ستمکاران شما را نمی گیرد بلکه همه را فرا خواهد گرفت» (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ

ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً).

«فِتْنَه» در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته:

گاهی به معنای آزمایش و امتحان.

و گاهی به معنای بلا و مصیبت و عذاب آمده است.

این کلمه در اصل به معنای داخل کردن طلا در کوره است تا خوبی و بدی آن آشکار شود، سپس به معنی آزمایش ها که نشان دهنده چگونگی صفات باطنی انسان هاست به کار برده شده است، و همچنین در مورد بلاها و مجازات ها که باعث تصفیه روح انسان و یا تخفیف گناه اوست به کار می رود.

در آیه مورد بحث «فِتْنَه» به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می سوزند.

و در حقیقت خاصیت حوادث اجتماعی چنین است: هنگامی که جامعه در ادای رسالت خود کوتاهی کند و بر اثر آن قانون شکنی ها و هرج و مرج ها و ناامنی ها و مانند آن به بار آید، نیکان و بدان در آتش آن می سوزند و این خطاری است که خداوند در این آیه به همه جوامع اسلامی می کند و مفهوم آن این است:

افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وادارند؛ زیرا اختلاف، پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه ها خواهد شد و دود آن به چشم همه می رود. کسی نمی تواند بگوید چون وظیفه خود را انجام داده ام از آثار شوم وظیفه شناسی های دیگران بر کنار خواهم ماند چه این که آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست.

این درست به آن می ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی، صد هزار نفر

سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده ای مثلاً پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند مسلماً کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می گیرد و هم وظیفه شناسان را، و همان طور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است. این حقیقت را با بیان دیگری نیز می توان روشن ساخت و آن این که: نیکان جامعه وظیفه دارند در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آنها نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود.

چنان که در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى يَرَوْا الْمُنْكَرَ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ وَهُمْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُنْكِرُوهُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَذَّبَ اللَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ:**

«خداوند عزوجل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی کند مگر آن زمان که منکرات در میان آنها آشکار گردد و توانائی بر انکار آن داشته باشند در عین حال سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد» (۱). از آنچه گفتیم روشن می شود: این حکم هم در زمینه مجازات های الهی در دنیا و آخرت صادق است، و هم در زمینه نتایج و آثار اعمال گروهی و دسته جمعی (۲).

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۹، صفحه ۶۳۸ - «مسند احمد»، جلد ۴، صفحه ۱۹۲، دار صادر بیروت - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۷، صفحه ۲۶۷، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق - «فتح الباری»، جلد ۱۳، صفحه ۳، دار المعرفة، طبع دوم - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳۰۲، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ - در این که کلمه «لَا تُصِيبَنَّ» صیغه نفی است یا نهی، در میان مفسران گفتگو است: جمعی آن را نهی می دانند و می گویند مفهومش این است از فتنه ها بهره یزد؛ زیرا نباید آنها تنها ظالمان را در برگیرد.

و بعضی آن را صیغه نفی می دانند. ولی چون به اعتقاد علمای ادبیات عرب نون تأکید جز در نهی و جواب قسم بیرون نمی آید، جمله را جواب قسم دانسته اند، گویا در آیه قسمی در تقدیر است.

در پایان آیه با زبان تهدیدآمیز می گوید: «بدانید خداوند مجازاتش شدید است» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

مبادا لطف و رحمت خدا آنها را غافل کند و شدت مجازات های الهی را به دست فراموشی بسپارید و آشوب ها و فتنه ها دامن شما را بگیرد همان گونه که دامن جامعه اسلامی را گرفت و بر اثر فراموش کردن این سنن الهی آنها را به قهقرا کشانید.

یک نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های «استعمار»، «صهیونیسم» و «الحاد» و مادی گری و مفساد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و سقوط جوانان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی، حقیقت و محتوای آیه را مجسم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچک و بزرگ، نیک و بد و عالم و جاهل را فرا گرفته است و اینها همچنان ادامه خواهد یافت تا آن زمان که مسلمانان روح اجتماعی پیدا کنند و نظارت همگانی را در جامعه عملاً بپذیرند و دو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلف ناپذیر عملی گردد.^(۱)

در آخرین آیه مورد بحث، بار دیگر قرآن دست مسلمانان را گرفته به گذشته تاریخشان باز می گرداند و به آنها حالی می کند که در چه پایه ای بودید و اکنون در چه مرحله ای قرار دارید تا درسی را که در آیات قبل به آنها آموخت به خوبی درک کنند.

۱ - این فراز زمانی نوشته شده که انقلاب اسلامی نشده بود، لذا از عبارت بالا شرایط اجتماعی آن روز کشور ما و دیگر کشورهای اسلامی را می توان دریافت.
و اکنون خدا را ستایش و سپاس می گوئیم. ۱۳۸۳ / ۷ / ۲۰

می فرماید: «به خاطر بیاورید آن زمان را که شما گروهی کوچک و ناتوان بودید و در چنگال دشمنان گرفتار، و آنها شما را به ضعف و ناتوانی کشانده بودند» (وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ).
 «آن چنان که می ترسیدید مشرکان و مخالفان شما را به سرعت بربایند» (تَخَافُونَ اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ).

این تعبیر، تعبیر لطیفی است که نهایت ضعف و کمی نفرات مسلمانان را در آن زمان آشکار می سازد، آن چنان که گوئی همانند یک جسم کوچک در هوا معلق بودند که دشمن به آسانی می توانست آنها را برباید و از بین ببرد و این اشاره به وضع مسلمانان در «مکه» قبل از هجرت در برابر مشرکان نیرومند و یا اشاره به مسلمانان بعد از هجرت، در مقابل قدرت های بزرگ آن روز همانند ایران و روم است.

آنگاه می افزاید: «ولی خداوند شما را پناه داد» (فَاَوَاكُم).

«و با یاری خود شما را تقویت کرد» (وَ اَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ).

«و از روزی های پاکیزه شما را بهره مند ساخت» (وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ).

«شاید شکر نعمت او را به جا آرید» (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

و اکنون به مرحله ای رسیده اید که قدرت در هم شکستن نیروهای مشرکان «مکه» را پیدا کرده اید و تهدیدی برای ستمگران و زورگویان قبایل «حجاز» شده اید.

۲۷ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

۲۸ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

۲۷ - ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید! و (نیز) در امانت های خود خیانت روا مدارید، در حالی که می دانید (این کار، گناه بزرگی است)!

۲۸ - و بدانید اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است؛ و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند، پاداش عظیمی نزد خداست!

شأن نزول:

درباره شأن نزول آیات فوق، روایاتی نقل شده، از جمله امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فرموده اند: پیامبر دستور داد: یهود «بنی قریظه» (طایفه ای از یهود مدینه) را محاصره کنند. این محاصره بیست و یک شب ادامه یافت، از این جهت یهودیان ناچار شدند پیشنهاد صلحی - همانند صلحی که برادرانشان از طایفه «بنی نضیر» (گروه دیگری از یهود مدینه) کرده بودند - بکنند به این ترتیب که: از سرزمین «مدینه» کوچ کرده به سوی «شام» بروند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) از پذیرش این پیشنهاد امتناع کرد شاید به این جهت که صداقتشان در این پیشنهاد مشکوک بود.

فرمود: باید حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرید.

آنها تقاضا کردند پیامبر «ابولبابه» را (که یکی از یاران پیامبر در مدینه بود)

نزد آنها بفرستد، «ابوالبابه» با آنها سابقه دوستی داشت و خانواده و فرزندان و اموالش نزد آنها بود.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این پیشنهاد را قبول کرد، و «ابوالبابه» را نزد آنها فرستاد آنها با «ابوالبابه» مشورت کردند که آیا صلاح است حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرند؟ «ابوالبابه» اشاره به گلوی خود کرد؛ یعنی اگر بپذیرید کشته خواهید شد، تن به این پیشنهاد ندهید. پیک وحی خدا جبرئیل این موضوع را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر داد. «ابوالبابه» می گوید: هنوز نخستین گام را برنداشته بودم که متوجه شدم: من به خدا و پیامبر خیانت کرده ام. آیه های فوق درباره او نازل شد.

در این هنگام «ابوالبابه» سخت پریشان گشت به طوری که خود را با طنابی به یکی از ستون های مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بسته گفت: به خدا سوگند! نه غذا می خورم و نه آب می نوشم تا مرگ من فرا رسد، مگر این که خداوند توبه مرا بپذیرد.

هفت شبانه روز گذشت، نه غذا خورد و نه آب نوشید آن چنان که بی هوش به روی زمین افتاد. خداوند توبه او را پذیرفت.

این خبر به وسیله مؤمنان به اطلاع او رسید ولی او سوگند یاد کرد که من خود را از ستون باز نمی کنم تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیاید و مرا بگشاید.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و او را گشود.

«ابوالبابه» گفت: برای تکمیل توبه خود خانه ام را که در آن مرتکب گناه شده ام رها خواهم ساخت و از تمام اموالم صرف نظر می کنم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: کافی است یک سوم از اموالت را در راه خدا صدقه

بدهی. (۱)

همین مضمون در کتب اهل تسنن نیز درباره شأن نزول آیه آمده است ولی از آنجا که آیات گذشته مربوط به حادثه «بدر» بود، بعضی بعید دانسته اند این آیه درباره داستان یهود «بنی قریظه» باشد؛ زیرا این جریان مدت ها بعد واقع شد.

از این رو گفته اند: منظور از روایات فوق، این است که: داستان «ابو لُبابه» یکی از مصادیق آیه می تواند باشد نه این که در این موقع نازل گردیده باشد و این تعبیر در مورد شأن نزول آیات سابقه دارد.

مثلاً در بعضی از کتب، از پاره ای از صحابه نقل شده که فلان آیه در مورد قتل «عثمان» نازل گردیده در حالی که می دانیم قتل عثمان سالیان دراز بعد از وفات پیامبر بود. این احتمال نیز هست که آیه در حادثه «بنی قریظه» نازل شده باشد اما چون تناسب با آیات «بدر» داشته به فرمان پیامبر به آنها ملحق شده است.

تفسیر:

خیانت و سرچشمه آن

در نخستین آیه، خداوند روی سخن را به مؤمنان کرده می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر خیانت نکنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ). خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را در اختیار دیگران بگذارند.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۴۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۳۶.

یا دشمنان را در مبارزه خود تقویت کنند.

و یا به طور کلی واجبات و محرمات و برنامه های الهی را پشت سر بیفکنند، بدین جهت از «ابن عباس» نقل شده: هر کس چیزی از برنامه های اسلامی را ترک کند یک نوع خیانت نسبت به خدا و پیامبر مرتکب شده است. (۱)

آنگاه می افزاید: «در امانات خود نیز خیانت نکنید» (وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ). (۲)
«خیانت» در اصل، به معنای خودداری از پرداخت حقی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و آن ضد «امانت» است.

«امانت» گر چه معمولاً به امانت های مالی گفته می شود، ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی، سیاسی و اخلاقی را در بر می گیرد، لذا در حدیث وارد شده: اَلْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ: «گفتگوهائی که در جلسات خصوصی می شود امانت است». (۳)
و در حدیث دیگری می خوانیم: إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ ثُمَّ اَلْتَفَتَ فَهُوَ أَمَانَةٌ: «هنگامی که کسی برای دیگری سخنی نقل کند سپس به اطراف خود بنگرد (که آیا کسی آن را شنید یا نه) این سخن امانت است». (۴)

روی این جهت آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است، فرزندان آنها امانت هستند، و از همه بالاتر قرآن مجید و تعلیماتش امانت بزرگ پروردگار محسوب می شود.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - تفسیر «طبری»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «تَخُونُوا» در اصل «لَا تَخُونُوا» است که «لا» به قرینه جمله سابق حذف گردیده است.

۳ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۶۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۱۰۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحات ۴۶۵ و ۴۶۷.

۴ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۷، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی،

۱۴۰۴ هـ ق - «سنن ترمذی»، جلد ۳، صفحه ۲۳۰، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۷، دار الفکر بیروت - «کنز العمال» متقی هندی، جلد ۹، صفحه ۱۳۶، مؤسسه الرساله بیروت.

بعضی گفته اند: امانت خدا آئین اوست، امانت پیامبر سنت اوست و امانت مؤمنان اموال و اسرار آنها می باشد، ولی امانت در آیه فوق همه را شامل می شود.

به هر حال، خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت ترین گناهان است، کسی که در امانت خیانت می کند در حقیقت منافق است، چنان که در حدیث از پیامبر نقل شده: آیهُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اتَّعَمِنَ خَانَ، وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ.

«نشانه منافق سه چیز است: هنگام سخن دروغ می گوید، به هنگامی که وعده می دهد تخلف می کند و به هنگامی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می نماید، چنین کسی منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند» (۱).

اصولاً ترک خیانت، در امانت، از وظائف و حقوق انسانی است، یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد، نمی توان در امانت او خیانت کرد.

و در پایان آیه می گوید: ممکن است از روی اشتباه و بی اطلاعی چیزی را که خیانت است مرتکب شوید ولی هرگز «آگاهانه اقدام به چنین کاری نکنید» (وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

البته اعمالی همچون اعمال «ابولبابه» مصداق جهل و اشتباه نیست، چرا که عشق و علاقه به مال و فرزند و حفظ منافع شخصی، گاهی در یک لحظه حساس چشم و گوش انسان را می بندد و مرتکب خیانت به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) می شود این در حقیقت خیانت آگاهانه است.

ولی مهم این است که: انسان زود همچون «ابولبابه» بیدار شود و گذشته را

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحات

۳۳۹ و ۳۴۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحات ۱۰۶، ۱۰۸، ۲۰۶ و ۲۰۷.

جبران کند.

در آیه بعد، به مسلمانان هشدار می دهد مواظب باشند علاقه به امور مادی و منافع زودگذر شخصی پرده بر چشم و گوش آنها نیفکند و مرتکب خیانت هائی شوند که سرنوشت جامعه آنها را به خطر می افکند می گوید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش و امتحان شما هستند» (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ).

«فِتْنَةٌ» - همان طور که سابقاً هم اشاره کردیم - در این گونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم ترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیت، و میزان ارزش انسانی اشخاص، همین دو موضوع است.

چگونگی به دست آوردن اموال، چگونگی خرج کردن آنها، طرز نگاهداری آن، و میزان دلبستگی و علاقه به آن، همگی میدان های آزمایش بشر است.

بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب، و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سخت گیرند و وفا دارند، اما به هنگامی که پای یک مسأله مالی به میان می آید، همه چیز کنار می رود و تمام قوانین الهی، مسائل انسانی، و حق و عدالت، به دست فراموشی سپرده می شود.

در مورد فرزندان، که میوه های قلب انسان و شکوفه های حیات او هستند نیز غالباً چنین است.

بسیاری از کسانی که به ظاهر پای بند به امور دینی، مسائل انسانی و اخلاقی هستند را می بینیم به هنگامی که پای فرزندشان به میان می آید گوئی پرده ای بر

افکارشان می افتد و همه این مسائل را فراموش می کنند، عشق به فرزند سبب می شود حرام را حلال، و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او، تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند.

باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند، سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند. باید اگر یک روز لغزشی از ما سر زد «ابولبابه» وار، در مقام جبران لغزش برائیم و حتی اموالی که سبب چنین لغزشی شده است در این راه فدا کنیم. و در پایان آیه به آنها که از این دو میدان امتحان، پیروز بیرون می آیند بشارت می دهد که: «پاداش بزرگ نزد پروردگار است» (وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

هر قدر عشق به فرزند بزرگ جلوه کند، و هر اندازه اموالی که مورد نظر است زیاد و مهم و جالب باشد، باز اجر و پاداش پروردگار از آنها برتر، عالی تر و بزرگ تر است. در اینجا سؤالاتی است از قبیل این که: چرا خداوند با آن احاطه علمی که دارد مردم را آزمایش می کند؟

و این که چرا آزمایش خدا عمومی است و حتی پیامبران را شامل می شود؟ و این که مواد آزمایش الهی و راه پیروزی در آنها چیست؟

پاسخ همه این سؤالات را در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۱۵۵ - ۱۵۷ سوره «بقره» بیان کرده ایم.

۲۹ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه:

۲۹ - ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله ای برای جدائی حق از باطل قرار می دهد و گناهان شما را می پوشاند و شما را می آمرزد و خداوند صاحب فضل و بخشش عظیم است.

تفسیر:

ایمان و روشن بینی

در آیات گذشته یک سلسله دستورات حیات بخش، که ضامن سعادت مادی و معنوی بود بیان شد ولی به کار بستن آنها جز در سایه تقوا میسر نیست، بدین جهت در این آیه، اشاره به اهمیت تقوا و آثار آن در سرنوشت انسان می کند.

در این آیه چهار نتیجه و ثمره برای تقوا و پرهیزکاری بیان شده است.

نخست، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید به شما نورانیت و روشن بینی خاصی می بخشد که بتوانید حق را از باطل به خوبی تشخیص دهید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا).

«فُرْقَان» صیغه مبالغه از ماده «فَرَّق» است و در اینجا به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می کند.

این جمله کوتاه و پر معنا یکی از مهم ترین مسائل سرنوشت ساز انسان را بیان کرده و آن این که:

در مسیر راهی که انسان به سوی پیروزی ها می رود، همیشه پرتگاه ها و بیراهه هائی وجود دارد که اگر آنها را به خوبی نبیند و شناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می کند که اثری از او باقی نماند.

در این راه مهم ترین مسأله، شناخت حق و باطل، شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان بخش، و شناخت عوامل سعادت و یا بدبختی است. اگر به راستی انسان این حقائق را به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است. مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می شود، باطل را به جای حق می پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می کند، و بیراهه را جاده صاف و مستقیم.

در اینجا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیت و روشن بینی فوق العاده. آیه فوق می گوید: این دید و درک، ثمره درخت تقوا است، اما چگونه تقوا، پرهیز از گناه و هوا و هوس های سرکش به انسان چنین دید و درکی می دهد شاید برای بعضی مبهم باشد، اما کمی دقت پیوند میان این دو را روشن می سازد.

توضیح این که:

اولاً - نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است، ولی پرده هائی از حرص، طمع، شهوت، خودبینی، حسد و عشق های افراطی به مال، همسر، فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار

می گردد، و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می پوشاند و پیداست در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی تواند بنگرد. اما اگر با آب تقوا این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره حق آسان است. به گفته شاعر:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
و یا به گفته شاعر دیگری:

حقیقت سرائی است آراسته هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی که هر جا که برخاست گرد *** نبیند نظر، گر چه بیناست مرد!

ثانیاً - می دانیم: هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود، پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق در وجود او انعکاس خواهد یافت. روی این حساب، همه علم و دانش ها از علم و دانش او سرچشمه می گیرد و هر گاه انسان در پرتو تقوا و پرهیز از گناه و هوا و هوس به او نزدیک تر شود، و قطره وجود خود را به اقیانوس بی کران هستی او پیوند دهد، سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت. و به تعبیر دیگر: قلب آدمی همچون آئینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالم تاب، اگر این آئینه را زنگار هوا و هوس، تیره و تار کند، نوری در آن منعکس نخواهد شد. اما هنگامی که در پرتو تقوا و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود نور خیره کننده آن آفتاب پر فروغ در آن منعکس می گردد و همه جا را

روشن می سازد.

بدین رو در طول تاریخ در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن بینی هائی مشاهده شده که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست.

آنها بسیاری از حوادث را که در لابلای آشوب های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود به خوبی می شناختند و چهره های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده فریبده می دیدند!

این اثر عجیب تقوا در شناخت واقعی و دید و درک انسان ها در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است، از جمله در سوره «بقره» آیه ۲۸۲ می خوانیم:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ: «تقوا پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم می دهد».

در حدیث معروف آمده است: الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ: «انسان با ایمان با نور خدا می بیند». (۱)
و در «نهج البلاغه» در کلمات قصار می خوانیم: أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ: «زمین خوردن عقل ها غالباً به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می اندازد و پرتگاه ها و لغزش گاه ها را نمی بیند». (۲)

ثالثاً - از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوا و درک حقایق قابل فهم است؛ زیرا مثلاً جوامعی که بر محور هوا و هوس می گردد و دستگاه های تبلیغاتی آنها در مسیر دامن زدن به همین هوی و هوس ها گام بر می دارد،

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۲۳، ۲۴ و ۲۵ و جلد ۵، صفحه ۸۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۸، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۳۸ و ۱۲۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۳۲۳ و جلد ۲۴، صفحات ۱۲۳، ۱۲۸ و ۱۳۱ و جلد ۶۴، صفحه ۷۳ به بعد.

۲ - «نهج البلاغه»، حکمت ۲۱۹.

روزنامه ها مروج فساد می شوند، رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می گردند، و تلویزیون ها در خدمت هوا و هوسند، در چنین جوامعی تمیز حق از باطل، و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل است.

بنابراین آن بی تقوائی سرچشمه این فقدان تشخیص و یا سوء تشخیص است. و یا فی المثل در خانواده ای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می یابند و از همان طفولیت به فساد و بی بندوباری خو می گیرند در آینده که بزرگ می شوند تشخیص نیکی ها از بدی ها برای آنها مشکل می شود.

اصولاً به کار افتادن نیروها، انرژی ها و هدر رفتن این سرمایه ها در راه گناه موجب می شود که مردم از نظر درک و اطلاع، در سطحی پائین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند، هر چند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند.

بنابراین، به خوبی می بینیم هر بی تقوائی سرچشمه یک نوع نا آگاهی و یا سوء تشخیص است، به همین جهت در دنیای ماشینی امروز، جوامعی را مشاهده می کنیم که از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته اند ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نابسامانی ها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجب فرو می برد اینها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می سازد.

با توجه به این که تقوا منحصر به تقوای عملی نیست، بلکه تقوای فکری و عقلی را نیز شامل می شود، این حقیقت آشکارتر خواهد شد.

تقوای فکری در برابر بی بندوباری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقت لازم در هیچ مسأله ای اظهار عقیده نکنیم.

آنها که تقوای فکری را به کار می بندند بدون شک بسیار آسانتر از

بی بندوبارها به نتایج صحیح می رسند ولی آنها که در انتخاب مدارک و طرز استدلال بی بند و بارند اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است.

اما مطلب مهمی که باید جداً به آن توجه داشت، و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دستخوش تحریف شده، این است: بسیاری کسانی که خیال می کنند آدم با تقوا کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بداند، و در مسائل اجتماعی به انزوا در آید و دست به سیاه و سفید نزند، و در برابر هر مسأله ای سکوت اختیار کند.

این گونه تفسیرهای غلط برای تقوا و پرهیزکاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می گردد چنین تقوائی نه آگاهی می آفریند و نه روشن بینی و فرقان و جدائی حق از باطل!

اکنون که نخستین پاداش پرهیزکاران روشن شد به تفسیر بقیه آیه و سایر پاداش های چهارگانه آنها می پردازیم.

قرآن می گوید: علاوه بر تشخیص حق از باطل، نتیجه پرهیزکاری این است که: «خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از وجود شما بر می دارد» (وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ). به علاوه «شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد» (وَيَغْفِرْ لَكُمْ).

و پاداش های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی داند؛ زیرا «خداوند فضل و بخشش عظیم دارد» (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

این چهار اثر، میوه های درخت تقوا و پرهیزکاری هستند و وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره ای از این آثار، مانع از آن نمی شود که همه آنها را به خدا نسبت بدهیم؛ زیرا کراراً در این تفسیر گفته ایم: هر موجودی هر اثری دارد به

خواست خداست و بدین رو هم می توان آن اثر را به خدا نسبت داد و هم به آن موجود. در این که میان «تکفیر سیئات» و «غفران» چه تفاوتی است، بعضی از مفسران معتقدند: ولی اشاره به پرده پوشی در دنیا و دومی اشاره به رهائی از مجازات در آخرت است. ولی احتمال دیگری در اینجا وجود دارد که «تکفیر سیئات» اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان دارد که در پرتو تقوا و پرهیزکاری از میان می رود، ولی «غفران» اشاره به مسأله عفو و بخشش خداوند و رهائی از مجازات است.

* * *

۳۰ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ
وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

ترجمه:

۳۰ - (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بيفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از «مکه») خارج سازند، آنها چاره می اندیشیدند و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین تدبیر کنندگان و چاره جویان است.

شأن نزول:

مفسران و محدثان، آیه فوق را اشاره به حوادثی می دانند که منتهی به هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) از «مکه» به «مدینه» شد.

این حوادث که با تعبیراتی مختلف نقل شده همگی یک حقیقت را تعقیب می کنند و آن این که: خداوند به طرز اعجاز آمیزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از دام یک خطر بزرگ و قطعی رهایی بخشید، جریان حادثه طبق نقل «در المنثور» چنین است:

گروهی از قریش و اشراف «مکه» از قبائل مختلف جمع شدند تا در «دَارُ النَّدْوَةِ» (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان «مکه») اجتماع کنند، و درباره خطری که از ناحیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنها را تهدید می کرد بیندیشند.

(می گویند: در اثناء راه پیر مرد خوش ظاهری به آنها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند: کیستی؟
گفت: پیر مردی از اهل «نجد» هستم، چون از تصمیم شما با خبر شدم،

خواستم در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیر خواهی خود را از شما دریغ ندارم. گفتند: بسیار خوب، داخل شو! او هم همراه آنها به دار الندوة وارد شد. یکی از حاضران رو به جمعیت کرده، گفت: درباره این مرد (اشاره به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)) باید فکری کنید؛ زیرا به خدا سوگند بیم آن می رود که بر شما پیروز گردد (و آئین و عظمت شما را در هم پیچد).

از آن میان یکی پیشنهاد کرد او را «حبس» کنید تا در زندان جان بدهد... پیر مرد نجدی این نظر را رد کرده، گفت: بیم آن می رود که طرفدارانش بریزند و در یک فرصت مناسب او را از زندان آزاد کنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسی تری کنید.

دیگری گفت: او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید؛ زیرا همین که از میان شما بیرون برود هر کار کند، ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است. پیر مرد نجدی گفت: به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست، مگر شیرینی گفتار و طلاق زبانی و نفوذ او را در دل ها نمی بینید، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می رود، گرد او را می گیرند، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما باز می گردد، شما را از شهرهای خود می راند و بزرگان شما را به قتل می رساند!

جمعیت گفتند: به خدا راست می گوید، فکر دیگری کنید.

«ابوجهل» که تا آن وقت ساکت بود به سخن در آمده، گفت: من عقیده ای دارم که غیر از آن را صحیح نمی دانم!

گفتند: چه عقیده ای؟

گفت: از هر قبیله ای جوانی شجاع و شمشیرزن را انتخاب می کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده ای می دهیم تا در فرصتی مناسب دسته جمعی به او حمله کنند، هنگامی که به این صورت او را به قتل برسانید، خونس در همه قبائل پخش می شود، و باور نمی کنم طایفه «بنی هاشم» بتوانند با همه طوائف قریش بجنگند و مسلماً در این صورت به خون بها راضی می شوند، و ما هم از آزار او راحت خواهیم شد.

پیر مرد نجدی (با خوشحالی) گفت: به خدا رأی صحیح همین است که این جوانمرد گفت، من هم غیر از آن عقیده ای ندارم (و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق پذیرفته شد) و آنها با این تصمیم پراکنده شدند.

جبرئیل فرود آمد، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد: شب را در بستر خویش ن خوابد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) شبانه به سوی غار «ثور» (۱) حرکت کرد و سفارش نمود علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد (تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند خیال کنند او در بستر است و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود).

هنگامی که صبح شد، به خانه ریختند و جستجو کردند علی (علیه السلام) را در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب کرد. صدا زدند: پس محمد (صلی الله علیه و آله) کجاست؟

فرمود: نمی دانم.

آنها به دنبال رد پای پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرکت کردند تا به کوه رسیدند و به نزدیکی غار اما (با تعجب دیدند تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است و درب غار را پوشانده، به یکدیگر گفتند: اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر

۱ - غار ثور، غاری است در نزدیکی مکه.

در غار وجود نداشت، و به این ترتیب باز گشتند).
پیامبر (صلی الله علیه وآله) سه روز در غار ماند (و هنگامی که دشمنان همه بیابان های «مکه» را جستجو کردند، خسته و مأیوس باز گشتند، او به سوی «مدینه» حرکت کرد). (۱)

تفسیر:

سر آغاز هجرت

بعضی معتقدند: این آیه و پنج آیه بعد از آن، در «مکه» نازل شده است، زیرا به جریان هجرت «پیامبر» (صلی الله علیه وآله) اشاره می کند. ولی طرز بیان آیه گواهی می دهد بعد از هجرت نازل گردیده است چون به شکل بازگوئی حادثه گذشته است.
بنابراین، آیه اگر چه اشاره به جریان هجرت دارد، ولی مسلماً در «مدینه» نازل شده و بازگو کننده یک خاطره بزرگ و نعمت عظیم پروردگار بر پیامبر و مسلمانان است، نخست می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که مشرکان مکه نقشه می کشیدند که تو را یا به زندان بیفکنند و یا به قتل رسانند و یا تبعید کنند» (وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ).
کلمه «مکر» - همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم - در لغت عرب به معنی تدبیر، چاره اندیشی و طرح نقشه است، نه معنی معروفی که در فارسی امروز دارد، همان طور که «حیله» نیز در لغت به معنی چاره اندیشی است. ولی در فارسی امروز به معنی نقشه های مخفیانه زیانبخش به کار می رود.

آنگاه اضافه می کند: «آنها نقشه می کشند، چاره می اندیشند، و خداوند هم

۱ - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۷۹، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه فوق - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۸ به بعد، باب ۶: الهجرة و مبادیها و... و صفحه ۴۷.

چاره جوئی و تدبیر می کند و او بهترین چاره جویان و مدبران است» (وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

اگر در حادثه هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) درست بیندیشیم به این نکته برخورد می کنیم که آنها حداکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به کار بردند، و حتی پس از آن که پیامبر از چنگال آنها بیرون رفت یکصد شتر - که در آن روز سرمایه عظیمی بود - برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار به خاطر تعصب مذهبی و یا به دست آوردن این جایزه بزرگ کوه ها و بیابان های اطراف «مکه» را زیر پا گذاردند، و حتی تا دم در غار آمدند.

ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک - چند تار عنکبوت - همه این طرح ها را نقش بر آب کرد، و با توجه به این که هجرت سر آغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود، نتیجه می گیریم که خداوند به وسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد!

این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می دهد همواره خداوند برای در هم کوبیدن گردنکشان از ساده ترین وسائل استفاده می کرده:

گاهی از ورزش باد.

زمانی از انبوه پشه ها.

گاهی از پرنده کوچک ابابیل، و مانند اینها، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی پایانش آشکار سازد، و او را از فکر طغیان و سرکشی باز دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که توسل به این سه موضوع: «زندان»، «تبعید»، و «کشتن» منحصر به مشرکان «مکه» در برابر پیامبر نبود، بلکه همیشه جباران برای کوتاه کردن زبان مصلحان و از میان بردن نفوذ آنها در میان توده های

رنج‌دیده اجتماع، به یکی از این سه موضوع توسل می‌جستند. ولی همان گونه که اقدام مشرکان «مکه» در مورد پیامبر نتیجه معکوس داد و مقدمه تحرک و جنبش تازه ای در اسلام شد، این گونه سخت‌گیری‌ها در موارد دیگر نیز معمولاً نتیجه معکوس بخشیده است. (۱) - (۲)

۱ - جالب این که نوشتن تفسیر «نمونه» قبلاً با سرعت کمتری پیش می‌رفت، ولی هم اکنون که این آیات و قبل و بعد آن در تبعیدگاه «مهاباد» نوشته می‌شود، با سرعت بیشتری پیش می‌رود، سرانجام تمام جلد هفتم در دو تبعیدگاه «مهاباد» و «انارک» به پایان رسید!

۲ - این جلد همان گونه که در بالا آمد، در اوج مبارزه با طاغوت نوشته شد، شدت مبارزه سبب شد دستگاه طاغوت جمعی از بزرگان و اساتید قم را تبعید کند، و حضرت استاد را نخست به «چابهار»، بعد از آن به «مهاباد» و سرانجام به «انارک» تبعید نمود، همکاران تفسیر، طبق تقسیم، هر دو نفر ده روز به محل تبعید می‌رفتند و کار تفسیر را ادامه می‌دادند، و تبعیدگاه اخیر بود که شرایط بر طاغوت سخت شد و توان نگهداری تبعیدیان را نداشت، لذا همه به قم و محل سکونت خود بازگشتند و انقلاب به پیروزی رسید.

۱۳۸۳ / ۷ / ۲۱

- ۳۱ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
- ۳۲ وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
- ۳۳ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ
- ۳۴ وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنِ أَوْلِيَائُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
- ۳۵ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

ترجمه:

- ۳۱ - و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود می گویند شنیدیم (چیز مهمی نیست!) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم اینها افسانه های پیشینیان است (ولی دروغ می گویند و هرگز مثل آن را نمی آورند).
- ۳۲ - و (به خاطر بیایور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این حق است و از طرف تو است بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست.
- ۳۳ - ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد، و (نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند.

۳۴ - چرا خدا آنها را مجازات نکند با این که از (عبادت موحدان در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند، سرپرست آن فقط پرهیزکارانند ولی بیشتر آنها نمی دانند.

۳۵ - نماز آنها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه (خدا) چیزی جز صوت کشیدن و کف زدن نبود، پس بچشد عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان!

تفسیر:

بیهوده گویان

در آیه گذشته نمونه ای از منطق عملی «مشرکان» خرافی «مکه» بیان شد، در آیات مورد بحث نمونه ای از منطق فکری آنها منعکس شده است تا روشن شود آنها نه دارای سلامت فکر بودند و نه درستی عمل، بلکه همه برنامه هایشان بی اساس و ابلهانه بود! در آیه نخست می گوید: «هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده شود می گویند آن را شنیدیم (اما چیز مهمی نیست) اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم!» (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا).

«اینها که محتوای مهمی ندارد، همان افسانه های پیشینیان است!» (إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ). این سخن را در حالی می گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده، و از آن عاجز گشته بودند.

آنها به خوبی می دانستند توانائی معارضه با قرآن را ندارند، ولی از روی تعصب و کینه توزی و یا برای اغفال مردم می گفتند: این آیات مهم نیست ما هم مثل آن را می توانیم بیاوریم اما هیچ گاه نیاوردند.

این یکی از منطق های نادرستشان بود که با ادعاهای تو خالی و بی اساس - مانند همه جباران تاریخ - سعی داشتند کاخ قدرتشان را چند روزی بر پا دارند.

در آیه بعد منطق عجیب دیگری را بازگو می کند و می گوید: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که (دست به دعا بر می داشتند و) می گفتند: خداوندا، اگر این (آئین و این قرآن) حق است و از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بر سر ما فرود آور!» (وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ).

«یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار کن» (أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

این سخن را به خاطر آن می گفتند که: بر اثر شدت تعصب و لجاجت، چنان می پنداشتند که آئین اسلام صددرصد بی اساس است و گرنه کسی که احتمال حقانیت آن را می دهد چنین نفرینی به خود نمی کند.

این احتمال نیز وجود دارد که سرکردگان مشرکان برای اغفال مردم، گاهی چنین سخنی را می گفتند تا به افراد ساده لوح نشان دهند آئین محمد(صلی الله علیه وآله) به کلی باطل است، در حالی که در دلشان چنین نبود.

گویا مشرکان با این سخن می خواستند این مطلب را وانمود کنند که تو درباره انبیای پیشین می گوئی خداوند دشمنانشان را گاهی به وسیله بارانی از سنگ مجازات کرد (همانند قوم لوط) اگر راست می گوئی تو نیز چنین کن!

در «مجمع البیان» از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده: «پس از آن که پیامبر(صلی الله علیه وآله) علی(علیه السلام) را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد، فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» این مسأله در همه جا منتشر شد.

«نعمان بن حارث فهری» (که از منافقان بود) خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، گفت:

به ما گفتی: شهادت به توحید و نفی بت ها، و گواهی به رسالت تو بدهیم، و دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی، همه را پذیرفتیم، ولی به این قناعت نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابی طالب (علیه السلام) است!) را خلیفه کردی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» آیا این سخن از تو است یا دستوری از طرف خداست؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: به خدائی که جز او معبودی نیست از ناحیه خداست. «نعمان» برگشت در حالی که می گفت: اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأُطِِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةٌ مِنَ السَّمَاءِ: «خداوندا! اگر این سخن از ناحیه توسست بارانی از سنگ از آسمان بر ما بفرست».

چیزی نگذشت که سنگی بر او سقوط کرد و کشته شد.^(۱) این حدیث، منافات با آن ندارد که آیه پیش از داستان غدیر نازل شده باشد؛^(۲) زیرا شأن نزول آیه جریان «نعمان» نبوده، بلکه «نعمان» در نفرین خود از آیه ای که قبلاً نازل شده بود، اقتباس کرد.

و این نظیر آن است که ما در دعای خود از قرآن اقتباس می کنیم و می گوئیم: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ: «پروردگارا! به ما در دنیا نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما».^(۳)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۵۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۶ و جلد ۳۵، صفحات ۳۲۰ و ۳۲۳ و جلد ۳۷، صفحات ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴ و ۱۷۵ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۵۷، دار الکتب الاسلامیه (در اخبار و روایات، نام شخص مزبور «نعمان بن حارث فهری»، «حارث بن نعمان فهری»، «عمرو بن حارث فهری»، اعرابی و... گفته شده است).

۲ - شرح بیشتر درباره حدیث فوق و مدارک فراوانی که از کتب اهل سنت برای آن داریم در ذیل آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» در آغاز سوره «معارج» به خواست خداوند بزرگ خواهد آمد.

۳ - بقره، آیه ۲۰۱.

در آیات گذشته دو ایراد از ناحیه مخالفان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد که یکی از آنها باطل بودنش واضح بوده، لذا قرآن به پاسخ آن نپرداخته، و آن این که گفتند: ما اگر بخواهیم می توانیم مثل قرآن را بیاوریم. مسلماً این یک ادعای کاذب و تو خالی بود و اگر می توانستند حتماً آورده بودند، بنابراین نیازی به پاسخ نداشته است.

ایراد دوم آنها این بود که: اگر این آیات حق است و از طرف خدا است پس ما را مجازات کند و بلا بر ما فرود آرد. قرآن در سومین آیه مورد بحث به آنها چنین پاسخ می دهد: «هیچ گاه خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آنها هستی» (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ).

در حقیقت وجود پر برکت تو که «رحمة للعالمین» (۱) است، مانع از آن خواهد بود که بر این گناهکاران بلا نازل گردد، و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی و یا انفرادی با وسائل مختلف از میان رفتند، نابود گردند.

پس از آن اضافه می کند: «همچنین خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند» (وَأَزِيزٌ لِّتَقَاضَىٰ عَفْوُهُمْ) (وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

در تفسیر این جمله، مفسران احتمالاتی داده اند:

بعضی گفته اند: منظور این است که: بعضی از مشرکان بعد از گفتن جمله آیه قبل از گفتار خود پشیمان شده اند و عرضه داشته اند: غُفْرَانُكَ رَبَّنَا: «خدایا ما را بر این گفتار ببخش!» و همین سبب شد که حتی بعد از خروج پیامبر از «مکه» گرفتار بلا و نابودی نشوند.

جمع دیگری گفته اند: این جمله اشاره به باقیمانده مؤمنان در «مکه» است؛

۱ - انبیاء، آیه ۱۰۷.

زیرا پس از هجرت پیامبر جمعی که قادر بر هجرت نبودند همچنان در «مکه» باقی ماندند و وجود آنها که پرتوی از وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود مانع از نزول عذاب بر مشرکان «مکه» شد.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله، مفهوم یک جمله شرطیه را دارد، یعنی اگر آنها از کردار خود پشیمان شوند و به درگاه خدا روی آرند و استغفار کنند مجازات الهی از آنها برداشته خواهد شد.

در عین حال جمع میان این احتمالات در تفسیر آیه نیز بعید نیست، یعنی ممکن است آیه اشاره به همه اینها باشد.

در هر حال، مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد، بلکه یک قانون کلی درباره همه مردم است. از این جهت در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی (علیه السلام) و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی (علیه السلام)، «ابن عباس» نقل شده می خوانیم: *كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَذُوقُوا الْآخَرَ فَمَسَّكُوا بِهِ... وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ:*

«در روی زمین دو وسیله امنیت از عذاب الهی بود: یکی از آنها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد. هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جوئید... سپس آیه فوق را تلاوت فرمود». (۱)
از آیه فوق و این حدیث، روشن می شود: وجود پیامبران وسیله مؤثری برای امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین، و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق، عامل دیگری است.

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، حکمت ۸۸ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۷ و جلد ۹۰، صفحه ۲۸۴ و همچنین صفحات ۲۷۹ و ۲۸۱ (مشابه حدیث) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۶۸، چاپ آل البیت (مشابه حدیث) - «کنز العمال»، جلد ۱، صفحه ۴۷۹، مؤسسه الرسالة بیروت، لبنان - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۸۲، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۴، صفحات ۳۹۳ و ۴۰۳، دار صادر بیروت - «سنن ترمذی»، جلد ۴، صفحه ۳۳۴، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق.

اما اگر عامل دوم نیز بر چیده شود جوامع بشری هیچ گونه مصونیتی در برابر مجازات های دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آنهاست نخواهند داشت.

این مجازات ها در شکل حوادث دردناک طبیعی، و یا جنگ های خانمانسوز و ویرانگر، یا اشکال دیگر، آشکار می شوند، همان گونه که انواع مختلف آن را تا کنون دیده یا شنیده ایم. در دعای «کمیل» که از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: **اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ**؛ «خداوند! گناهای را که مایه نزول بلاها می شود بر من ببخش»! (۱) این تعبیر نشان می دهد اگر استغفار نباشد بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار، گفتن و تکرار جمله «خدایا مرا ببخش» یا **اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي** نیست، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

در آیه بعد، می گوید: اینها استحقاق عذاب الهی را دارند: «چرا خداوند آنها را عذاب نکند و حال آن که مانع از رفتن مؤمنان به مسجدالحرام می شوند» **(وَ مَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)**.

و این اشاره به زمانی است که مسلمانان در «مکه» بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه خدا اقامه نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت ها و شکنجه ها رو به رو می شدند.

۱ - «اقبال الأعمال» سید بن طاوس، صفحه ۷۰۷، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ هـ ق و سایر کتب ادعیه.

و یا اشاره به ممانعت هائی است که بعد از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می آوردند.

عجیب این که: این مشرکان آلوده، خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می پنداشتند، ولی قرآن اضافه می کند: «آنها هرگز سرپرستان این مرکز مقدس نبودند» (وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ).

هر چند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه خدا می پنداشتند، «تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحد و پرهیزکار باشند» (إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ). «ولی غالب آنها از این واقعیت بی خبرند» (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

گر چه این حکم درباره مسجدالحرام گفته شده است، ولی در واقع شامل همه کانون های دینی، مساجد و مراکز مذهبی می شود. «متولیان» و «متصدیان» آنها باید از پاک ترین، پرهیزکارترین و فعال ترین مردم باشند که این کانون ها را پاک، زنده، مرکز تعلیم، تربیت، بیداری و آگاهی قرار دهند، نه مشتی افراد کثیف، وابسته، خود فروخته و آلوده، که این مراکز را تبدیل به «دکه تجارتی» و «مرکز تخدیر افکار» و «بیگانگی از حق» سازند.

به عقیده ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را درباره مساجد و کانون های مذهبی اجرا می کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت.

عجیب تر این که آنها مدعی بودند نماز و عبادتی دارند و به کارهای احمقانه خود، نعره زدن ها و کف زدن های در اطراف خانه خدا، نام نماز می گذاشتند، بدین رو قرآن اضافه می کند: «نماز آنها در کنار خانه کعبه، چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود» (وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَ تَصْدِيَةٌ).

در تاریخ می خوانیم: گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می شدند، سوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را عبادت می گذاشتند. (۱)
و نیز نقل شده: هنگامی که پیامبر در کنار حجر الاسود (رو به سوی شمال می ایستاد که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس!) و مشغول نماز می شد، دو نفر از طایفه «بنی سهم» در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند یکی صبحه می کشید و دیگری کف می زد، تا نماز پیامبر را مشوش کنند. (۲)

در تعقیب این جمله می گوید: اکنون که همه کارهای شما حتی نماز و عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم آور است مستحق مجازاتید «پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان» (فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ).

نکته:

هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمت هائی را که از آن در قرآن آمده، مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز هست کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند.

آیات قرآن و گاهی اشعاری که در مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) است با نغمه های موسیقی توأم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست های خود می دهند، و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند.

-
- ۱ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۹، صفحه ۴۰۸، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۷ و جلد ۱۸، صفحه ۱۶۰ و جلد ۳۵، صفحات ۲۹۲ و ۳۰۱ و جلد ۸۰، صفحه ۱۶۹.
 - ۲ - «مواقف الشیعه» احمدی میانجی، جلد ۳، صفحه ۳۷۸، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۸۵۷ انتشارات جامعه مدرسین قم - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۸۳، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

این اعمال گاهی به نام وَجَد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام های دیگر در خانقاه ها و غیر خانقاه ها انجام می گیرد.

در حالی که اسلام از همه این کارها بیزار است و این اعمال، نمونه دیگری از اعمال جاهلی است.

در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن این که: در آیه سوم مورد بحث مجازات و عذاب از آنها (البته با دو شرط) نفی شده است، ولی در آیه چهارم اثبات عذاب گردیده، آیا این دو با هم تضاد ندارند؟

پاسخ این است: آیه اول اشاره به مجازات های دنیوی است، و آیه دوم ممکن است اشاره به مجازات های جهان دیگر باشد و یا اشاره به این باشد که این گروه استحقاق مجازات در همین دنیا دارند و زمینه آن برای آنها فراهم است و اگر پیامبر از میان برود و توبه نکنند دامن آنها را خواهد گرفت.

۳۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
 فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى
 جَهَنَّمَ يُخْشَرُونَ

۳۷ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ
 فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه:

۳۶ - آنها که کافر شدند اموالشان را برای باز داشتن (مردم از راه خدا) انفاق می کنند، آنها این اموال را (در این راه) مصرف می کنند اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد و سپس شکست خواهند خورد. و (در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.

۳۷ - (اینها همه) به خاطر آن است که خداوند (می خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکها را روی هم بگذارد و همه را مترکم سازد و یکجا در دوزخ قرار دهد و اینها زیانکارانند.

شان نزول:

در تفسیر «علی بن ابراهیم» و بسیاری دیگر از تفاسیر چنین آمده است: آیه فوق در مورد جنگ بدر و کمک های مالی مردم «مکه» نازل شده است؛ زیرا هنگامی که مشرکان «مکه» به وسیله قاصد «ابوسفیان» از جریان آگاه شدند، اموال فراوانی جمع و جور کردند تا به جنگجویان خود کمک کنند، اما سرانجام

شکست خورده، کشته شدند و به سوی آتش دوزخ شتافتند و آنچه را در این راه مصرف کرده بودند مایه حسرت و اندوهشان شد. (۱)

البته در آیه نخست اشاره به سایر کمک های آنها در مبارزاتشان بر ضد اسلام نیز هست و مسأله به طور کلی مطرح شده است.

بعضی نیز گفته اند: آیه درباره کمک های «ابوسفیان» برای استخدام دو هزار مزدور در جنگ اُحد نازل شده است. (۲)

ولی از آنجا که آیات در ردیف آیات مربوط به جنگ بدر قرار گرفته شأن نزول اول صحیح تر به نظر می رسد.

تفسیر:

انفاق برای بازداشتن از راه خدا

شأن نزول آیه هر چه باشد، مفهوم آیه، یک مفهوم جامع است که تمام کمک های مالی دشمنان حق و عدالت برای پیشرفت مقاصد شومشان را در بر می گیرد.

نخست می گوید: «کافران و دشمنان حق اموالشان را انفاق می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

اما این صرف اموال، هیچ گاه پیروزی برای آنها نمی آفریند «به زودی این اموال را انفاق می کنند اما سرانجام مایه حسرت و اندوهشان خواهد بود» (فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً).

«سپس مغلوب طرفداران حق می شوند» (ثُمَّ يُغْلَبُونَ).

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۲۰۵ و جلد ۱۹، صفحات ۲۳۱ و ۲۴۳.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۱۸۰ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

نه تنها در زندگی این جهان گرفتار حسرت و شکست می شوند؛ که در سرای دیگر این «کافران دسته جمعی به سوی دوزخ می روند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُخْشَرُونَ).

پس از آن که در آیه گذشته سه نتیجه شوم انفاق های مالی دشمنان حق بازگو شد در آیه بعد می فرماید: این حسرت و شکست و بدبختی «برای آن است که خداوند می خواهد ناپاک را از پاک در این جهان و جهان دیگر جدا سازد» (لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ).

این یک سنت الهی است که برای همیشه، «پاک» و «ناپاک»، «مخلص» و «ریاکار»، «مجاهد راستین» و «دروغین»، «کارهای الهی» و «شیطانی»، «برنامه های انسانی» و «ضد انسانی» ناشناخته نمی مانند.

بلکه سرانجام صفوف از یکدیگر مشخص می گردد، و حق جلوه خود را نشان خواهد داد، و البته این در صورتی است که طرفدارانش همانند مسلمانان راستین «بدر» از آگاهی و فداکاری کافی برخوردار باشند.

سپس اضافه می کند: و برای آن است که «خداوند ناپاک ها را به یکدیگر ضمیمه کند و همه را متراکم سازد، و در جهنم قرار دهد» (وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ).

خبیث و ناپاک از هر گروه و در هر شکل و لباس سرانجام شکل واحدی خواهند داشت، و پایان کار همه آنها زیان و خسران خواهد بود چنان که قرآن می گوید: «آنها زیانکارانند» (أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

نکته ها:

۱ - از این آیه استفاده می شود که: آنها حتی قبل از شکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صرف کرده اند نمی بینند گرفتار رنج و اندوه می گردند، و این یکی از مجازات های آنها در دنیا است.

مجازات دیگرشان شکست برنامه هایشان است؛ زیرا افراد زرخیر و مزدور و آنها که به عشق مال و ثروت نبرد می کنند هرگز نمی توانند در برابر افراد با ایمانی که به خاطر هدف مقدسی می جنگند بایستند.

حوادث دنیای معاصر ما نیز بارها نشان داده دولت های نیرومند که سربازانشان را با پول و وسائل شهوت به جنگ تشویق می کردند، در برابر ملت های کوچکی که از روی ایمان می جنگیدند با رسوائی مغلوب شدند.

علاوه بر این دو مجازات دنیا، مجازات سومی نیز در جهان دیگر در پیش دارند که همان گرفتاری آتش خشم و غضب الهی است.

۲ - آنچه در آیه فوق آمده، در جهان امروز ما نیز نمونه های فراوانی دارد، نیروهای اهریمنی استعمار، و طرفداران ظلم و فساد و ستمگری، و حامیان مذاهب خرافی و باطل، سرمایه های کلانی برای پیشبرد اهدافشان و باز داشتن انسان ها از راه حق به اشکال مختلفی مصرف می کنند:

گاهی در لباس مزدوران جنگی،

زمانی در شکل کمک های ظاهراً انسانی، مانند ساختن بیمارستان ها و درمانگاه ها،

و زمان دیگری به شکل کمک های فرهنگی و مانند آن.

اما ماهیت و هدف نهائی همه یکی است و آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است و اگر مؤمنان راستین همانند مجاهدان «بدر» صفوف متشکل و پرمقاومتی داشته باشند، می توانند همه این نقشه ها را نقش بر آب کنند و حسرت این سرمایه ها را به دلشان بگذارند، و سرانجام جمعشان را به دوزخ بفرستند!

۳ - بعضی از مفسران گفته اند: این آیه یکی از نشانه های صدق دعوت پیامبر است؛ زیرا از حوادث بعد که شکست دشمنان اسلام است خبر می دهد، گر چه آنها برای پیروزی اموال زیادی مصرف کردند.

و اگر ما آیه را یک اخبار غیبی مربوطه به حوادث آینده هم ندانیم حداقل نشانه محتوای دقیق و حساب شده قرآن درباره مبارزه حق و باطل است و عظمت قرآن و تعلیمات اسلام را روشن می سازد.

۳۸ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ

مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ

۳۹ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ

اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

۴۰ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مُوَلَّاكُمْ نِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرِ

ترجمه:

۳۸ - به آنها که کافر شدند بگو: «چنان چه از مخالفت بازایستند، (و ایمان آورند)، گذشته آنها بخشوده خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق باز گردند، سنت (خداوند در مورد) گذشتگان، (درباره آنها) جاری می شود».

۳۹ - و با آنها پیکار کنید، تا فتنه (شرک و سلب آزادی) برچیده شود، و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد! و اگر آنها (از اعمال نادرست) خودداری کنند، (خداوند آنها را می پذیرد؛) خدا به آنچه انجام می دهند بیناست.

۴۰ - و اگر سرپیچی کنند، بدانید (ضرری به شما نمی رسانند؛) خداوند سرپرست شماست! چه سرپرست خوبی! و چه یاور خوبی!

تفسیر:

غفران اعمال گذشته

می دانیم روش قرآن این است که: بشارت و انذار را با هم توأم می کند؛ یعنی همان گونه که دشمنان حق را تهدید به مجازات های سخت و دردناک می نماید،

راه بازگشت را نیز به روی آنها باز می گذارد.

آیه نخست از آیات مورد بحث، همین روش را تعقیب می کند، و به پیامبر دستور می دهد: «به افرادی که کافر شده اند بگو: اگر از مخالفت و لجاجت و طغیان و سرکشی بازایستند و به سوی آئین حق باز گردند گذشته آنها بخشوده خواهد شد» (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّهَوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ).

از این آیه استفاده می شود با قبول اسلام، گذشته هر چه باشد مورد عفو قرار می گیرد، و این همان چیزی است که در روایات اسلامی به عنوان یک قانون کلی آمده است.

گاهی به عبارت: اَلْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ: «اسلام ما قبل خود را می پوشاند» (۱) و گاهی به تعبیر دیگر، که از طرق اهل سنت از پیامبر نقل شده: إِنْ الْإِسْلَامَ يَهْدُمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ، وَ إِنْ الْهَجْرَةَ يَهْدُمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا وَ إِنْ الْحَجَّ يَهْدُمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ: «اسلام آنچه را که قبل از آن است از میان می برد، و هجرت کردن نیز ما قبل خود را از میان می برد، و حج خانه خدا ما قبل خود را محو می کند» (۲).

منظور این است: اعمال و کارهای خلاف، و حتی ترک فرائض و واجبات قبل از اسلام، به خاطر پذیرش اسلام، مورد عفو قرار خواهد گرفت و مجازات آنها از میان خواهد رفت و این قانون عطف به گذشته نمی شود. از این جهت در کتب فقه اسلامی می خوانیم: بر شخصی که مسلمان می شود حتی قضاء عبادات گذشته لازم نیست.

آنگاه اضافه می کند: اما اگر از روش نادرست خود باز نایستند «و به اعمال

۱ - «مستدرک»، جلد ۷، صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹ و جلد ۱۱، صفحه ۳۶۵ و جلد ۱۸، صفحه ۲۲۱، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۳ و جلد ۹، صفحه ۲۲۲ و جلد ۲۱، صفحه ۱۱۴ و...

۲ - «صحیح مسلم»، جلد ۱، صفحه ۷۸، دار الفکر بیروت، ۸ جلدی - «کنز العمال»، جلد ۱، صفحه ۶۷، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان - «در المثنور»، جلد ۱، صفحه ۲۱۰ و جلد ۳، صفحه ۱۸۴، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

سابق باز کردند سنت خداوند در پیشینیان درباره آنها انجام می شود» (وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ).

منظور از این سنت، همان سرنوشتی است که دشمنان حق در برابر انبیاء، و حتی خود مشرکان «مکه» در برابر پیامبر در جنگ «بدر» به آن گرفتار شدند.

در سوره «غافر» آیه ۵۱ می خوانیم: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ:

«ما رسولان خود و کسانی که ایمان آورده اند را در زندگی دنیا و روز رستاخیز که گواهان بر می خیزند، یاری می کنیم».

همچنین در سوره «اسراء» آیه ۷۷ پس از ذکر در هم پیچیده شدن زندگی دشمنان اسلام می خوانیم: سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا:

«این سنت ما درباره پیامبران پیشین است و این سنت هرگز دگرگون نمی شود».

از آنجا که در آیه قبل دشمنان را برای بازگشت به سوی حق دعوت کرده بود و این دعوت ممکن بود این فکر را برای مسلمانان ایجاد کند که دیگر دوران جهاد پایان یافته و هیچ راهی جز انعطاف و نرمش در پیش نیست، برای رفع این اشتباه اضافه می کند: «با این دشمنان سرسخت مبارزه کنید و پیکار را همچنان ادامه دهید تا فتنه بر چیده شود و دین یکپارچه برای خدا باشد» (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ).

«فِتْنَةٌ» همان گونه که در تفسیر آیه ۱۹۳ سوره «بقره» گفته ایم، مفهوم وسیعی دارد که هر گونه اعمال فشار را شامل می شود، لذا گاهی در قرآن کلمه فتنه به

معنی شرک و بت پرستی که انواع محدودیت ها و فشارها را برای جامعه در بر دارد گفته شده. همچنین به فشارهایی که از ناحیه دشمنان برای جلوگیری از گسترش دعوت اسلام و به منظور خفه کردن ندای حق طلبان و حتی باز گرداندن مؤمنان به سوی کفر به عمل می آید «فتنه» اطلاق شده است.

در آیه فوق بعضی از مفسران فتنه را به معنی شرک و بعضی به معنی کوشش های دشمنان برای سلب آزادی فکری و اجتماعی از مسلمانان گرفته اند.

ولی حق این است که مفهوم آیه، مفهوم وسیعی است که هم شرک را شامل می شود و (به قرینه جمله «وَ يَكُونُ الَّذِينَ كُفُّوا لِلَّهِ») و هم سایر فشارهایی که از طرف دشمنان به مسلمانان وارد می شد.

در ذیل آیه بار دیگر در برابر شدت عمل دست دوستی و محبت را به سوی آنها دراز می کند و می گوید: «اگر از راه و روش خود دست بردارند خداوند به آنچه عمل می کنند آگاه است و با لطف و مرحمت خاص خویش با آنان رفتار خواهد کرد» (فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

اما اگر باز به سرپیچی خود ادامه دهند و در برابر دعوت حق تسلیم نشوند بدانید پیروزی برای شما و شکست در انتظار آنهاست، زیرا خداوند مولا و سرپرست شماست» (وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ).

«او بهترین مولا و رهبر و بهترین یار و یاور است» (نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ).

نکته:

هدف جهاد و یک بشارت

آیه فوق به دو قسمت از اهداف مقدس جهاد اسلامی اشاره می کند:

۱ - برچیدن بساط بت پرستی و از میان بردن بتکده ها؛ زیرا همان طور که در بحث اهداف جهاد گفته ایم: آزادی دینی مخصوص کسانی است که از یکی از ادیان آسمانی پیروی کنند، و در برابر آنها اعمال فشار برای تغییر عقیده صحیح نیست. ولی بت پرستی نه دین است و نه مکتب، بلکه خرافه است و انحراف، و حکومت اسلامی باید نخست از طریق تبلیغ و اگر ممکن نشد از طریق توسل به زور، بساط بت پرستی را از همه جا برچیند و بتخانه ها را ویران کند.

۲ - به دست آوردن آزادی بیان و تبلیغ و نشر اسلام.

در این قسمت نیز اسلام اجازه می دهد اگر کسانی با اعمال خود جلو آزادی عمل مسلمانان را در نشر و تبلیغ و دعوت به اسلام بگیرند آنها حق دارند متوسل به جهاد آزادی بخش شوند، و راه را برای تبلیغ منطقی بکشایند (برای توضیح بیشتر به تفسیر «نمونه»، جلد دوم، ذیل آیه ۱۹۳ سوره «بقره» مراجعه فرمائید).

در تفسیرهای اهل سنت مانند تفسیر «روح المعانی»، تفسیر «روح البیان» و تفاسیر مختلف شیعه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده: لَمْ يَجِءْ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَوْ قَامَ قَائِمُنَا بَعْدُ سِيرَى مَنْ يُدْرِكُهُ مَا يَكُونُ مِنْ تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ وَكَيْبُلُغْنِ دِينُ مُحَمَّدٍ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ حَتَّى لَا يَكُونَ مُشْرِكٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ:

«تأویل و تفسیر نهائی این آیه هنوز فرا نرسیده است، و هنگامی که قائم ما قیام کند کسانی که زمان او را درک کنند تأویل این آیه را خواهند دید، به خدا سوگند که در آن موقع دین محمد (صلی الله علیه وآله) به تمام نقاطی که شب پوشش آرام بخش

خود را بر آن می افکند خواهد رسید تا در سراسر روی زمین مشرک و بت پرستی باقی نماند» (۱).

نویسنده تفسیر «المنار»، روی تعصّب خاصی که در مسأله قیام حضرت مهدی (علیه السلام) دارد، این حدیث را انکار کرده است و این به خاطر پیش داوری غلطی است که او در زمینه مسأله قیام حضرت مهدی (علیه السلام) دارد.

عجیب این است که او طبق تصریحات تفسیرش تمایل خاصی به مکتب «وهابیت» دارد، در حالی که وهابیان سخت گیر نیز با صراحت تمام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) را امر مسلم و روایات آن را متواتر می دانند که اسناد و مدارک آن در ذیل آیه ۳۳ سوره «توبه» (در همین جلد) خواهد آمد و نیز به نقطه اصلی اشتباه مفسر مزبور و پاسخ آن اشاره خواهیم کرد، و مطالب مشروح تری در کتاب «مصلح بزرگ جهانی» نیز آورده ایم.

و اگر پاره ای از روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) نادرست و یا مشتمل بر خرافاتی باشد سبب نمی شود که این همه روایات صحیح و متواتر را نادیده بگیریم.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۵۴۳، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۵۱، صفحه ۵۵ و جلد ۵۲، صفحه ۳۷۸ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۲۰۱، دار الکتب الاسلامیه.

آغاز جزء ۱۰ قرآن مجید

آیه ۴۱ سوره «انفال»

۴۱ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَتَقَىٰ الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۴۱ - بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدائی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!

تفسیر:

خمس، یک دستور مهم اسلامی

در آغاز این سوره دیدیم که پاره ای از مسلمانان بعد از جنگ «بدر»، بر سر تقسیم غنائم جنگی مشاجره کردند و خداوند برای ریشه کن ساختن ماده اختلاف، غنائم را درست در اختیار پیامبر گذاشت، تا هر گونه صلاح می داند آن را مصرف کند و پیامبر آنها را در میان جنگجویان به طور مساوی تقسیم کرد.

این آیه، در حقیقت بازگشت به همان مسأله غنائم است به تناسب آیاتی که درباره جهاد، قبل از این گفته شد؛ زیرا در چند آیه قبل، اشارات مختلفی به موضوع جهاد گردید.

و از آنجا که جهاد غالباً با مسأله غنائم آمیخته است تناسب با ذکر حکم غنائم دارد (بلکه چنان که خواهیم گفت قرآن در اینجا حکم را از مسأله غنائم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است).

در آغاز آیه، می فرماید: «بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر و ذی القربی (امامان اهل بیت (علیهم السلام)) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر) می باشد» (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ).

و برای تأکید اضافه می کند: «اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (روز جنگ بدر) روز جدائی حق از باطل - روزی که دو گروه مؤمن و کافر در مقابل هم قرار گرفتند - نازل کردیم، ایمان آورده اید، باید به این دستور عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید» (إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ).

در اینجا توجه به این نکته لازم است: با این که روی سخن در این آیه به مؤمنان است؛ - زیرا پیرامون غنائم جهاد اسلامی بحث می کند - و معلوم است مجاهد اسلامی مؤمن است، ولی با این حال می گوید: «اگر ایمان به خدا و پیامبر آورده اید» اشاره به این که: نه تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست، که شرکت در میدان جهاد نیز ممکن است نشانه ایمان کامل نباشد، بلکه، به خاطر اهداف دیگری انجام گیرد.

مؤمن کامل کسی است که در برابر همه دستورات مخصوصاً دستورات مالی تسلیم باشد و تبعیضی در میان برنامه های الهی قائل نگردد.

و در پایان آیه اشاره به قدرت نامحدود الهی کرده می فرماید: «و خدا بر

همه چیز قادر است» (وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ).

یعنی، با این که در میدان «بدر» از هر نظر شما در اقلیت قرار داشتید و دشمن ظاهراً از هر نظر برتری چشمگیری داشت، خداوند قادر و توانا آنها را شکست داد و شما را یاری کرد تا پیروز شدید.

نکته ها:

۱ - روز جدائی حق از باطل

نام روز جنگ «بدر» در این آیه روز جدائی حق از باطل (یَوْمَ الْفُرْقَانِ) و روز درگیری گروه طرفداران کفر با گروه طرفداران ایمان ذکر شده؛ اشاره به این که:

اولاً - روز تاریخی «بدر» روزی بود که نشانه های حقانیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظاهر گشت؛ زیرا قبلاً وعده پیروزی به مسلمانان داده بود، در حالی که ظاهراً هیچ نشانه ای از آن وجود نداشت، و چنان عوامل مختلف غیر منتظره برای پیروزی دست به دست هم داد که نمی شد آن را بر تصادف حمل کرد.

بنابراین، صدق آیاتی که بر این پیامبر (صلی الله علیه وآله) در چنین روزی نازل شده دلیل آن در خودش نهفته است.

ثانیاً - درگیری «بدر» (یَوْمَ التَّقِی الْجَمْعَانِ) در واقع یک نعمت بزرگ الهی برای مسلمانان بود که گروهی در آغاز از آن پرهیز داشتند، اما همین درگیری و پیروزی سال ها آنها را جلو برد، اسم و آوازه آنها در پرتو آن در سراسر جزیره عرب پیچید، و همه را به اندیشه در آئین جدید و قدرت حیرت انگیزی که در پرتو آن در جزیره عرب تولد یافته بود وادار نمود.

ضمناً در آن روز که روز وا نفسا برای امت کوچک اسلام بود، مؤمنان

راستین اسلام، از مدعیان کاذب شناخته شدند، پس این روز، از هر نظر روز جدائی حق از باطل بود.

۲ - در آغاز سوره گفتیم، میان آیه آغاز سوره «انفال» و این آیه تضادی وجود ندارد و لزومی ندارد یکی را ناسخ دیگری بدانیم؛ زیرا به مقتضای آیه آغاز سوره «انفال»، غنائم جنگی نیز متعلق به پیامبر است.

ولی پیامبر چهار پنجم آن را به جنگجویان می بخشد و یک پنجم آن را برای مصارفی که در آیه تعیین شده نگاه می دارد (برای توضیح بیشتر به ذیل آیه نخست همین سوره مراجعه کنید).

۳ - منظور از «ذی القربی» چیست؟

منظور از «ذی القربی» در این آیه نه همه خویشاوندان افراد است، و نه همه خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، بلکه امامان اهل بیت (علیهم السلام) هستند. دلیل بر این موضوع روایات متواتری است که از طرق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است. (۱) و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد. (۲)

بنابراین، آنها که یک سهم از خمس را متعلق به همه خویشاوندان پیامبر می دانند، در برابر این سؤال قرار می گیرند: این چه امتیازی است که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر (صلی الله علیه وآله) قائل شده است، در حالی که می دانیم اسلام مافوق نژاد و قوم و قبیله است؟

-
- ۱ - به کتاب «وسائل الشیعه»، جلد ۶، بحث خمس مراجعه شود (جلد ۱۵، صفحه ۱۱۴، باب ۱۴: باب کیفیة قسمة الغنائم و نحوها، حدیث ۱۲۶۱۸، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۲۹۴، ۴۱۴، ۵۳۹ و...، دار الکتب الاسلامیة - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحه ۱۹۸ و...
 - ۲ - به کتاب «در المثنوی»، جلد ۳، صفحات ۱۶۰، ۱۸۵ و ۱۸۶، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق مراجعه فرمائید.

ولی اگر آن را مخصوص امامان اهل بیت (علیهم السلام) بدانیم، با توجه به این که آنها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند، علت دادن این یک سهم از خمس به آنها روشن می گردد.

به تعبیر دیگر، «سهم خدا» و «سهم پیامبر» و «سهم ذی القربی» هر سه سهم، متعلق به «رهبر حکومت اسلامی» است، او زندگی ساده خود را از آن اداره می کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است مصرف خواهد نمود، یعنی: در نیازهای جامعه و مردم.

بعضی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده «المنار» چون «ذی القربی» را همه خویشاوندان دانسته است، برای پاسخ اشکال فوق، به دست و پا افتاده و برای حکومت اسلامی پیامبر (صلی الله علیه وآله) تشریفاتی قائل شده و او را موظف دانسته که قوم و قبیله خویش را به وسیله اموال، گرد خود نگاه دارد!

روشن است: چنین منطقی به هیچ وجه با منطق حکومت جهانی و انسانی و حذف امتیازات قبیله‌گی سازگار نیست (در این زمینه توضیح دیگری داریم که در بحث های آینده خواهد آمد).

۴ - منظور از «یتیمان»، «مسکینان» و «واماندگان در راه» تنها ایتام و مساکین و ابناء سبیل «بنی هاشم» و سادات می باشند.

اگر چه ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی شود، اما دلیل ما بر این تقييد، روایات زیادی است که در تفسیر آیه از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده (۱).

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحات ۵۰۹، ۵۱۰ و ۵۱۶، باب ۶: باب انه یقسم سته اقسام، حدیث ۱۲۶۱۱ و جلد ۱۵، صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴، چاپ آل البیت - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۴۲، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ هـ ق - «تهذیب»، جلد ۴، صفحه ۱۲۵ - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۴۶ و جلد ۹۳، صفحات ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹ و ۲۰۲.

و می دانیم بسیاری از احکام در متن قرآن به طور مطلق آمده ولی «شرائط و قیود» آن به وسیله «سنت» بیان شده است و این منحصر به آیه مورد بحث نیست تا جای تعجب باشد. به علاوه، با توجه به آن که زکات غیر بنی هاشم، بر نیازمندان بنی هاشم به طور مسلم حرام است، باید احتیاجات آنها از طریق دیگری تأمین گردد، و این خود، قرینه می شود بر این که منظور از آیه فوق، خصوص نیازمندان بنی هاشم است. لذا، در احادیث می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) می فرموده: «خداوند هنگامی که زکات را بر ما حرام کرد خمس را برای ما قرار داد. بنابراین، زکات بر ما حرام است و خمس حلال». (۱)

۵ - آیا غنائم، منحصر به غنائم جنگی است؟

موضوع مهم دیگری که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد، و در حقیقت قسمت عمده بحث در آن متمرکز می گردد، این است که: لفظ «غَنِمْتُ» که در آیه آمده است تنها شامل غنائم جنگی می شود، یا هر گونه درآمدی را در بر می گیرد؟! در صورت اول، آیه تنها خمس غنائم جنگی را بیان می کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنت، اخبار و روایات صحیح و معتبر استفاده کرد و هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم خمس و به تناسب مسائل جهاد اشاره کند و قسمت های دیگری در سنت بیان شود.

مثلاً در قرآن مجید نمازهای پنجگانه روزانه صریحاً آمده است، و همچنین

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶ (جلد ۹، صفحات ۲۷۰ و ۲۷۱، چاپ آل البیت) بحث خمس - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

از طرق اهل سنت نیز در این زمینه روایاتی نقل شده که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

به نمازهای طواف که از نمازهای واجبه است اشاره شده. ولی از نماز آیات که مورد اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است ذکری به میان نیامده است، و هیچ مسلمانی را نمی یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده نباید به آن عمل کرد.

و یا این که چون در قرآن به بعضی از غسل ها اشاره شده و سخن از دیگر غسل ها به میان نیامده است باید از آن صرف نظر کرد، این منطقی است که هیچ مسلمانی آن را نمی پذیرد. بنابراین، هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد و بقیه را موکول به سنت نماید و نظیر این مسأله در فقه اسلام بسیار زیاد است.

با این حال باید ببینیم «غنیمت» در لغت و در نظر عرف چه معنی می دهد؟! آیا راستی منحصر به غنائم جنگی است و یا هر گونه درآمدی را شامل می شود؟ آنچه از کتب لغت استفاده می شود، این است که: در ریشه معنی لغوی این کلمه عنوان جنگ و آنچه از دشمن به دست می آید، نیفتاده است، بلکه هر درآمدی را شامل می شود، به عنوان شاهد به چند قسمت از کتب معروف و مشهور لغت که مورد استناد دانشمندان و ادبای عرب است اشاره می کنیم:

در کتاب «لسان العرب» می خوانیم:

وَالْغَنِمُ الْفَوْزُ بِالشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ... وَالْغَنِمُ، الْغَنِيمَةُ وَالْمَغْنَمُ الْفَيْءُ... وَفِي الْحَدِيثِ الرَّهْنُ لِمَنْ رَهْنَهُ لَهُ غَنِمُهُ وَعَلَيْهِ غُرْمُهُ، غَنِمُهُ زِيَادَتُهُ وَنِمَائُهُ وَفَاضِلُ قِيَمَتِهِ... وَغَنِمَ الشَّيْءُ فَازَ بِهِ...: «غنم؛ یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت، و غنم و غنیمت و مغنم

به معنی فِئء است (فِئء را نیز در لغت به معنی چیزهائی که بدون زحمت به انسان می رسد ذکر کرده اند...) (۱)

و در حدیث وارد شده: گروگان در اختیار کسی است که آن را به گرو گرفته، غنیمت و منافعی برای اوست و غرامت و زیانش نیز متوجه اوست؛ و نیز غنم به معنی زیادی و نمو و اضافه قیمت است، و فلان چیز را به غنیمت گرفت؛ یعنی به او دسترسی پیدا کرد. (۱)

و در کتاب «تاج العروس» می خوانیم: وَالْغَنَمُ الْقَوْرُ بِالشَّيْءِ بِلَامٍ مَشَقَّةٌ:

«غنیمت آن است که انسان بدون زحمت به چیزی دست یابد». (۲)

در کتاب «قاموس» نیز غنیمت به همان معنی فوق ذکر شده است.

و در کتاب «مفردات راغب» می خوانیم: غنیمت از ریشه «غَنَمَ» به معنی گوسفند گرفته شده و سپس می گوید:

ثُمَّ اسْتُعْمِلَ فِي كُلِّ مَظْفُورٍ بِهِ مِنْ جَهَةِ الْعَدَى وَغَيْرِهِمْ:

«سپس در هر چیزی که انسان از دشمن و یا غیر دشمن به دست می آورد به کار رفته است». (۳)

حتی کسانی که یکی از معانی غنیمت را غنائم جنگی ذکر کرده اند انکار نمی کنند که معنی اصلی آن معنی وسیعی است که به هر گونه خیری که انسان بدون مشقت به آن دست یابد گفته می شود.

در استعمالات معمولی نیز «غنیمت» در برابر «غرامت» ذکر می شود، همان طور که «غرامت» دارای معنی وسیعی است و هر گونه غرامت را شامل می شود، «غنیمت» نیز معنی وسیعی دارد و به هر گونه درآمد قابل ملاحظه ای گفته

۱ - «لسان العرب»، جلد ۱۲، صفحه ۴۴۵، نشر ادب الحوزة، طبع اول، ۱۴۰۵ هـ ق، ماده غنم.

۲ - «تاج العروس»، جلد ۹، صفحه ۷، المكتبة الحیاء بیروت، ماده غنم.

۳ - «مفردات راغب».

می شود.

این کلمه در «نهج البلاغه» در موارد زیادی به همین معنی آمده است، در خطبه ۷۶ می خوانیم: **إِغْتَنَمَ الْمُهْلَ: «فرصت ها و مهلت ها را غنیمت شمرد».**

در خطبه ۱۲۰ می فرماید:

مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحَقٍّ وَغَنِمَ: «کسی که به آئین خدا عمل کند به سر منزل مقصود می رسد و بهره می برد».

در نامه ۵۳ به «مالک اشتر» می فرماید:

وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ: «در برابر مردم مصر همچون حیوان درنده ای مباش که خوردن آنها را غنیمت و درآمدی برای خود فرض کنی».

در نامه ۴۵ به «عثمان بن حنیف» می فرماید:

فَوَ اللَّهُ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا ادْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا: «به خدا سوگند از دنیای شما طلائی نیاندوختم و از غنائم و درآمدهای آن اندوخته ای فراهم نکردم».

در کلمات قصار، جمله ۳۳۱ می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأُكْيَاسِ: «خداوند اطاعت را غنیمت و بهره هوشمندان قرار داده است».

و در نامه ۳۱ می خوانیم:

وَاعْتَنِمَ مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالٍ غِنَاكَ: «هر کس در حال بی نیازیت از تو قرضی بخواهد غنیمت بشمار!»

و نظیر این تعبیرات بسیار فراوان است که همگی نشان می دهد «غنیمت»

منحصر به غنائم جنگی نیست.

و اما مفسران:

بسیاری از مفسران که در زمینه این آیه به بحث پرداخته اند، صریحاً اعتراف کرده اند که: غنیمت در اصل، معنی وسیعی دارد و شامل غنائم جنگی و غیر آن و به طور کلی هر چیزی را که انسان به دون مشقت فراوانی به آن دست یابد می شود. حتی آنها که آیه را به خاطر فتوای فقهای اهل تسنن مخصوص غنائم جنگی دانسته اند باز معترفند: در معنی اصلی آن این قید وجود ندارد بلکه به خاطر قیام دلیل دیگری این قید را به آن زده اند.

«قرطبی» مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر خود، ذیل آیه چنین می نویسد:

«غنیمت در لغت، خیری است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می آورند... و بدان که اتفاق (علمای تسنن) بر این است که مراد از غنیمت در آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) اموالی است که با قهر و غلبه در جنگ به مردم می رسد، ولی باید توجه داشت که این قید همان طور که گفتیم در معنی لغوی آن وجود ندارد، ولی در عرف شرع، این قید وارد شده است».(۱)
«فخر رازی» در تفسیر خود تصریح می کند: اَلْغَنِمُ الْفَوْزُ بِالشَّيْءِ: «غنیمت این است که انسان به چیزی دست یابد».

و پس از ذکر این معنی وسیع از نظر لغت می گوید: «معنی شرعی غنیمت (به عقیده فقهای اهل تسنن) همان غنائم جنگی است».(۲)

و نیز در تفسیر «المنار»، «غنیمت» را به معنی وسیع ذکر کرده و اختصاص

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۴، صفحه ۲۸۴۰ (جلد ۸، صفحه ۱، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ.ق).

۲ - تفسیر «کبیر»، جلد ۱۵، صفحه ۱۶۴ (صفحه ۴۸۴، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

به غنائم جنگی نداده، اگر چه معتقد است باید معنی وسیع آیه فوق را به خاطر قید شرعی مقید به غنائم جنگی کرد.^(۱)

در تفسیر «روح المعانی» نوشته «آلوسی» مفسر معروف اهل تسنن نیز چنین آمده است: «غنم در اصل به معنی هر گونه سود و منفعت است».^(۲)

در تفسیر «مجمع البیان» نخست غنیمت را به معنی غنائم جنگ تفسیر کرده، ولی به هنگام تشریح معنی آیه چنین می گوید:

قال أصحابنا: إنَّ الْخُمْسَ وَاجِبٌ فِي كُلِّ فَائِدَةٍ تَحْصُلُ لِلْإِنْسَانِ مِنَ الْمَكَايِبِ وَ أَرْبَاحِ التَّجَارَاتِ، وَ فِي الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْغَوْصِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ مَذْكُورٌ فِي الْكُتُبِ وَ يُمَكِّنُ أَنْ يُسْتَدَلَّ عَلَى ذَلِكَ بِهَذِهِ الْآيَةِ فَإِنَّ فِي عَرَفِ اللَّغَةِ يُطْلَقُ عَلَى جَمِيعِ ذَلِكَ اسْمُ الْغَنَمِ وَ الْغَنِيمَةِ:

«علمای شیعه معتقدند خمس در هر گونه فایده ای که برای انسان فراهم می گردد واجب است؛ اعم از این که از طریق کسب و تجارت باشد، یا از طریق گنج و معدن، و یا آن که با غوص از دریا خارج کنند، و سایر اموری که در کتب فقهی آمده است، و می توان از آیه بر این مدعی استدلال کرد، زیرا در عرف لغت به تمام اینها غنیمت گفته می شود».^(۳)

شگفت آور این که بعضی از مغرضان که گویا برای سم پاشی در افکار عمومی مأموریت خاصی دارند در کتابی که در زمینه خمس نوشته اند دست به تحریف رسوائی در عبارت تفسیر «مجمع البیان» زده، قسمت اول گفتار او را که متضمن تفسیر غنیمت به غنائم جنگی است ذکر کرده ولی توضیحی را که درباره عمومیت معنی لغوی و معنی آیه در آخر بیان کرده است، به کلی نادیده گرفته و

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحات ۳ - ۷، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۱۰، صفحه ۲، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحات ۵۴۳ و ۵۴۴، ذیل آیه مورد بحث.

یک مطلب دروغین به این مفسر بزرگ اسلامی نسبت داده اند، گویا فکر می کرده اند تفسیر «مجمع البیان» تنها در دست خود آنها است و دیگری آن را مطالعه نخواهد کرد، و عجیب این است که: این خیانت را تنها در این مورد مرتکب نشده، بلکه در موارد دیگر نیز آنچه به سود بوده گرفته، و آنچه به زیان بوده است نادیده گرفته اند. (۱)

در تفسیر «المیزان» نیز با استناد به سخنان علمای لغت تصریح شده که غنیمت، هر گونه فایده ای است که از طریق تجارت یا کسب و کار و یا جنگ به دست انسان می افتد و مورد نزول آیه، گر چه غنائم جنگی است ولی می دانیم که هیچ گاه خصوصیتِ مورد، عمومیت مفهوم آیه را تخصیص نمی زند. (۲)

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته می شود که:

آیه غنیمت، معنی وسیعی دارد و هر گونه درآمد، سود و منفعتی را شامل می شود؛ زیرا معنی لغوی این لفظ عمومیت دارد و دلیل روشنی بر تخصیص آن در دست نیست. تنها چیزی که جمعی از مفسران اهل تسنن روی آن تکیه کرده اند این است که: آیات قبل و بعد در زمینه جهاد وارد شده است و همین موضوع قرینه می شود که آیه غنیمت نیز اشاره به غنائم جنگی باشد.

در حالی که می دانیم شأن نزول ها و سیاق عمومیت آیه را تخصیص نمی زنند و به عبارت روشن تر، هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه یک معنی کلی و عمومی باشد و در عین حال مورد نزول آیه، غنائم جنگی، که یکی از موارد این

۱ - اشاره به نوشته ای که «حیدرعلی قلمداران» در مورد خمس نوشته بود و با همکاری «سید ابوالفضل برقعی» در مسجد «گذر وزیر دفتر» تبلیغات می کردند، تمام تلاش آنها با پشتیبانی طاغوت و ارتباط با حکومت سعودی این بود که دو اصل در تشیع را خدشه دار سازند: یکی «تقلید» و دیگری «خمس»، یعنی درست دو پایگاه مهم در تشیع که در طول تاریخ آن را استوار و سربلند نگه داشته است.

۲ - «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۸۹، ذیل آیه مورد بحث.

حکم کلی است، بوده باشد، و این گونه احکام در قرآن و سنت فراوان است که حکم، کلی است و مصداق جزئی است:

مثلاً در آیه ۷ سوره «حشر» می خوانیم: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا:» هر چه پیامبر برای شما می آورد بگیرید و هر چه از آن نهی می کند خودداری کنید».

این آیه یک حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمان های پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیان می کند، در حالی که مورد نزول آن اموالی است که از دشمنان بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد (و اصطلاحاً به آن «فَیء» گفته می شود).

و نیز در آیه ۲۳۳ سوره «بقره» یک قانون کلی به صورت: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا:» هیچ کس بیش از آنچه قدرت دارد تکلیف نمی شود» بیان شده، در حالی که مورد آیه درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد دستور داده شده است به اندازه توانائی خود به آنها اجرت بدهد. ولی آیا ورود آیه در چنین مورد خاصی می تواند جلو عمومیت این قانون (عدم تکلیف به ما لایطاق) را بگیرد؟!

خلاصه این که: درست است که آیه در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می گوید: هر درآمدی از هر موردی عاید شما شود، که یکی از آنها غنائم جنگی است، خمس آن را بپردازید مخصوصاً «ما» موصوله و «شئ» که دو کلمه عام و بدون هیچ گونه قید و شرطند این موضوع را تأیید می کنند.

۶- آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟

بعضی چنین تصور می کنند: این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می شود و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) شود

دارد، یک نوع امتیاز نژادی محسوب می شود؛ و ملاحظات جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می خورد، و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن، سازگار نیست.

پاسخ:

کسانی که چنین فکر می کنند، شرائط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملاً بررسی نکرده اند؛ زیرا جواب این اشکال به طور کامل در این شرائط نهفته شده است. توضیح این که:

اولاً - نیمی از خمس، که مربوط به سادات و بنی هاشم است، منحصرأ باید به نیازمندان آنان داده شود، آن هم به اندازه احتیاجات یک سال، و نه بیشتر. بنابراین، تنها کسانی از آن می توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده اند، و بیمارند، و یا کودک و یتیم و یا کسان دیگری که به علتی در بن بست از نظر هزینه زندگی قرار دارند. اما، کسانی که قادر به کار کردن هستند، (بالفعل و یا بالقوة) می توانند درآمدی که زندگی آنها را بگرداند داشته باشند، هرگز نمی توانند از این قسمت خمس استفاده کنند. و جمله ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می گویند: «سادات می توانند خمس بگیرند، هر چند نودان خانه آنها طلا باشد»، گفتار عوامانه ای بیش نیست، و هیچ گونه پایه و اساسی ندارد. ثانیاً - مستمندان و نیازمندان سادات و بنی هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند، و به جای آن می توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند. (۱)

۱ - محروم بودن «بنی هاشم» از زکات، امری مسلم است که در بسیاری از کتب حدیث و کتب فقهی ۲ آمده است.

آیا می توان باور کرد اسلام برای از کار افتاده ها و ایتام و محرومان غیر بنی هاشم فکری کرده باشد اما نیازمندان «بنی هاشم» را بدون هیچ گونه تأمین رها ساخته باشد؟

ثالثاً - اگر سهم سادات، که نیمی از خمس است، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد، باید آن را به بیت المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود. همان طور که اگر سهم سادات کفایت آنها را ندهد باید از بیت المال و یا سهم «زکات» به آنها داد.

با توجه به جهات سه گانه فوق، روشن می شود در حقیقت هیچ گونه تفاوت از نظر مادی میان سادات و غیر سادات گذارده نشده است.

نیازمندان غیر سادات می توانند مخارج سال خود را از محل زکات بگیرند ولی از خمس محرومند، و نیازمندان سادات تنها می توانند از محل خمس استفاده کنند، اما حق استفاده از زکات را ندارند.

در حقیقت دو صندوق در اینجا وجود دارد: «صندوق خمس» و «صندوق زکات»، و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این دو صندوق استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی؛ یعنی به اندازه نیازمندی یک سال (دقت کنید).

ولی کسانی که در این شرائط و خصوصیات دقت نکرده اند، چنین می پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت المال قرار داده شده است و یا از امتیاز ویژه ای برخوردارند. تنها سؤالی که باقی می ماند این است که: اگر هیچ گونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نبوده باشد این برنامه چه ثمره ای دارد؟

پاسخ این سؤال را نیز با توجه به یک مطلب می توان دریافت، و آن این که:

میان خمس و زکات تفاوت مهمی وجود دارد و آن این است که «زکات» از مالیات هائی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می شود، لذا مصارف آن عموماً در همین قسمت می باشد.

ولی «خمس» از مالیات هائی است که مربوط به حکومت اسلامی است؛ یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این دستگاه از آن تأمین می شود.

بنابراین، محروم بودن سادات از دست یابی به اموال عمومی (زکات) در حقیقت برای دور نگه داشتن خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) از این قسمت است، تا بهانه ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط ساخته است.

و از سوی دیگر، نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تأمین شوند، این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش بینی شده که آنها از بودجه حکومت اسلامی بهره مند گردند، نه از بودجه عمومی. در حقیقت خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست بلکه یک نوع کنار زدن آنها، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر این که هیچ گونه سوء ظنی تولید نشود می باشد. (۱)

جالب این که به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است:

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «جمعی از بنی هاشم به خدمت

۱ - و اگر ملاحظه می کنیم در بعضی از روایات این عنوان آمده است: كَرَامَةٌ لَهُمْ عَنْ أُوسَاخِ النَّاسِ: «هدف این است که سادات از زکات - که یک نوع چرک اموال مردم محسوب می شود - بر کنار مانند» به خاطر آن است که از یک سو «بنی هاشم» را به این ممنوعیت و محرومیت قانع سازد.

و از سوی دیگر، به مردم حالی کند که تا می توانند سر بار بیت المال نشوند؛ و زکات را برای آنها که استحقاق شدید دارند واگذارند.

«کافی»، جلد ۱، صفحه ۵۴۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۵۱۳، چاپ آل البیت - «تهذیب»، جلد ۴، صفحه ۱۲۹، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ هـ. ش.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیدند و تقاضا کردند که آنها را مأمور جمع آوری زکات چهارپایان نمایند؛ و گفتند: این سهمی را که خداوند برای جمع آوری کنندگان زکات تعیین کرده است، ما به آن سزاوارتریم! پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای «بنی عبدالمطلب» زکات نه برای من حلال است، و نه برای شما، ولی من به جای این محرومیت به شما وعده شفاعت می دهم... شما به آنچه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده راضی باشید (و کار به امر زکات نداشته باشید) آنها گفتند: راضی شدیم». (۱)

از این حدیث، به خوبی استفاده می شود: بنی هاشم این را یک نوع محرومیت برای خود می دیدند، و پیامبر در مقابل آن به آنها وعده شفاعت داد!

در «صحیح مسلم» که از معروف ترین کتب اهل تسنن است، حدیثی می خوانیم که خلاصه اش این است: «عباس و ربیعۀ ابن حارث خدمت پیامبر رسیدند، و تقاضا کردند فرزندان آنها یعنی عبدالمطلب ابن ربیعۀ و فضل بن عباس که دو جوان بودند، مأمور جمع آوری زکات شوند، و همانند دیگران سهمی بگیرند تا بتوانند هزینه ازدواج خود را از این راه فراهم کنند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این موضوع امتناع ورزید و دستور داد از راه دیگر، وسائل ازدواج آنها فراهم گردد، و از محل خمس مهریه همسران آنها پرداخته شود». (۲)

از این حدیث، که شرح آن طولانی است، نیز استفاده می شود که پیامبر(صلی الله علیه وآله) اصرار داشت خویشاوندان خود را از دست یافتن به زکات (اموال عمومی مردم) دور نگه دارد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن شد: خمس نه تنها امتیازی برای سادات

-
- ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۸۶ (جلد ۹، صفحه ۲۶۸، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۵۸، دار الکتب الاسلامیة - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۴۷ و جلد ۹۳، صفحه ۷۵.
 - ۲ - «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۷۵۲ (جلد ۳، صفحه ۱۱۸، دار الفکر بیروت) - «سنن نسائی»، جلد ۵، صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۳۴۸ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۴، صفحه ۱۶۶، دار صادر بیروت.

محسوب نمی شود که یک نوع محرومیت برای حفظ مصالح عمومی بوده است.

۷ - منظور از سهم خدا چیست؟

ذکر سهمی برای خدا به عنوان «لِلَّهِ» به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسأله خمس و تأکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است، یعنی همان گونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است، پیامبر و امام را نیز به همان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده، و گرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امام (علیه السلام) صلاح می داند صرف می گردد، و خداوند نیاز به سهمی ندارد.

۴۲ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

۴۳ إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

۴۴ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَقُّتُمْ فِي أُغْيَانِكُمْ قَلِيلًا وَيَقُلُّكُمْ فِي أُغْيَانِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

ترجمه:

۴۲ - در آن هنگام که شما در طرف پائین بودید، و آنها در طرف بالا؛ (و دشمن بر شما برتری داشت؛ و کاروان (قریش)، پائین تر از شما بود؛ (و وضع چنان سخت بود که) اگر با یکدیگر وعده می گذاشتند (که در میدان نبرد حاضر شوید)، در انجام وعده خود اختلاف می کردید؛ ولی (همه اینها) برای آن بود که خداوند، کاری را که می بایست انجام شود، تحقق بخشد؛ تا آنها که هلاک می شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می شوند (و هدایت می یابند)، از روی دلیل روشن باشد؛ و خداوند شنوا و داناست.

۴۳ - در آن هنگام که خداوند تعداد آنها را در خواب به تو کم نشان داد؛ و اگر فراوان نشان می داد، مسلماً سست می شدید؛ و (درباره شروع به جنگ با آنها) کارتان به اختلاف می کشید؛ ولی خداوند (شما را از شرّ اینها) سالم نگه داشت؛ خداوند به آنچه درون سینه هاست، داناست.

۴۴ - و در آن هنگام که با هم رو به رو شدید، آنها را به چشم شما کم نشان می داد؛ و شما را (نیز) به چشم آنها کم می نمود؛ تا خداوند، کاری را که می بایست انجام گیرد، صورت بخشد؛ (و سرانجام شکست بخورند!) و همه کارها به خداوند باز می گردد.

تفسیر:

کاری که می بایست انجام گیرد

قرآن بار دیگر در آیات به تناسب سخنی که از «یوم الفرقان» (روز جنگ بدر) در آیه قبل آمده بود، و پیروزی هائی که در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان شد، جزئیات دیگری از این جنگ را به خاطر مسلمانان می آورد تا به اهمیت این نعمت پیروزی واقف تر شوند.

نخست می فرماید: «آن روز شما در طرف پائین و نزدیک مدینه قرار داشتید و آنها در طرف بالا و دورتر» (إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى).

«عُدْوَة» از ماده «عَدُو» (بر وزن سرو) در اصل، به معنی تجاوز کردن است ولی به حاشیه و اطراف هر چیز نیز «عَدُو» گفته می شود؛ زیرا از حد وسط به یک جانب تجاوز کرده است، و در آیه مورد بحث، به همین معنی طرف و جانب آمده است.

«دنیا» از ماده «دُنُو» (بر وزن علو) به معنی پائین تر و نزدیک تر می آید و نقطه مقابل آن «اقصى» و «قصوى» به معنی دورتر است.

در این میدان مسلمانان در سمت شمالی که نزدیک تر به «مدینه» است، قرار داشتند، و دشمنان در سمت جنوبی که دورتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که محلی را که مسلمانان به حکم ناچاری برای مبارزه با دشمن انتخاب کرده بودند پائین تر و محل دشمن مرتفع تر بوده و این

یک امتیاز برای دشمن محسوب می شد.

پس از آن می گوید: «کاروانی را که شما در تعقیب آن بودید (کاروان تجارتی قریش و ابوسفیان) در نقطه پائین تری قرار داشت» (وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ). زیرا همان گونه که سابقاً گفتیم، هنگامی که «ابوسفیان» از حرکت مسلمانان آگاه شد، مسیر کاروان را عوض کرد و از بیراهه از حاشیه دریای «احمر» با سرعت خود را به «مکه» نزدیک ساخت، و اگر مسلمانان مسیر کاروان را گم نمی کردند، ممکن بود به تعقیب کاروان بپردازند و از درگیری با لشکر دشمن - که سرانجام باعث آن فتح و پیروزی عظیم شد - خودداری کنند.

از همه اینها گذشته، تعداد نفرات و امکانات جنگی مسلمانان در مقابل دشمن از هر نظر کمتر و ضعیف تر بود، و در سطح پائین تری قرار داشتند و دشمن در سطح بالاتر. از این جهت قرآن اضافه می کند: «شرائط چنان بود که اگر از قبل آگاهی داشتید و می خواستید در این زمینه با یکدیگر وعده و قراردادی بگذارید حتماً گرفتار اختلاف در این میعاد می شدید» (وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ).

زیرا بسیاری از شما تحت تأثیر وضع ظاهری و موقعیت ضعیف خود در مقابل دشمن قرار می گرفتید، و با چنین جنگی اصولاً مخالفت می کردید.

ولی خداوند شما را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد «تا کاری را که می بایست انجام گیرد تحقق بخشد» (وَلَكِنْ لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا).

تا در پرتو این پیروزی غیر منتظره و معجزآسا حق از باطل شناخته شود «و آنها که همراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار» (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ).

منظور از «حیات» و «هلاکت» در اینجا همان «هدایت» و «گمراهی» است؛ زیرا روز «بدر» که نام دیگرش «یوم الفرقان» است به روشنی تقویت مسلمانان را با یاری خداوند به همه نشان داد و ثابت کرد که این گروه، با خدا راهی دارند و حق با آنهاست.

و در پایان می گوید: «خداوند شنوا و داناست» (وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ). فریاد استغاثه شما را شنید و از نیاتتان با خبر بود و به همین دلیل شما را یاری کرد تا بر دشمن پیروز شدید.

* * *

تمام قرائن نشان می دهد لااقل عده ای از مسلمانان اگر از چگونگی قدرت و سپاه دشمن با خبر بودند تن به این درگیری نمی دادند، هر چند گروه دیگری از مؤمنان مخلص در برابر همه حوادث تسلیم اراده پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند، به همین دلیل، خداوند جریان هائی پیش آورد که هر دو گروه خواه ناخواه در برابر دشمن قرار گیرند، و تن به این پیکار سرنوشت ساز در دهند.

از جمله این که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبلاً صحنه ای از نبرد را در خواب دید که تعداد کمی از دشمنان در مقابل مسلمانان حاضر شده اند و این اشاره و بشارتی به پیروزی بود، عین این خواب را برای مسلمانان نقل کرد و موجب تقویت روحیه و اراده آنها در پیشروی به سوی میدان «بدر» گردید.

البته پیامبر (صلی الله علیه و آله) این خواب را درست دیده بود؛ زیرا نیرو و نفرات دشمن اگر چه در ظاهر بسیار زیادتر بود، ولی در باطن اندک، ضعیف و ناتوان بودند، و می دانیم خواب ها معمولاً جنبه اشاره و تعبیر دارند، و در یک خواب صحیح چهره باطنی مسأله خودنمایی می کند.

این خواب را پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مسلمانان شرح داد، ولی بالاخره این سؤال در

اعماق ذهن ها شاید باقی مانده بود که چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خواب چهره ظاهری آنها را ندید و برای مسلمانان شرح نداد؟

دومین آیه مورد بحث، اشاره به فلسفه این موضوع، و نعمتی که خداوند از این طریق به مسلمانان ارزانی داشت می کند و می گوید:

«در آن زمان خداوند در خواب، عدد دشمنان را به تو کم نشان داد و اگر آنها را زیاد نشان می داد مسلماً به سستی می گرائیدید» (إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلاً وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ). و نه تنها سست می شدید بلکه «کارتان به اختلاف می کشید، گروهی موافق رفتن به میدان و گروهی مخالف می شدید» (وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ).

«ولی خداوند شما را از این سستی و اختلاف کلمه و تنازع و آشفتگی با این خوابی که چهره باطنی را نشان می داد، نه ظاهری را، رهائی بخشید و سالم نگه داشت» (وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ).

چرا که خداوند از روحیه و باطن همه شما آگاه بود «و او از آنچه در درون سینه هاست با خبر است» (إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

در آیه بعد، مرحله دیگری از مراحل جنگ «بدر» را یادآور می شود که با مرحله قبل تفاوت بسیار دارد، در این مرحله مسلمانان در پرتو بیانات گرم پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و توجه به وعده های الهی، و مشاهده حوادثی از قبیل باران به موقع، برای رفع تشنگی، و سفت شدن شن های روان در میدان نبرد، روحیه تازه ای پیدا کردند و به پیروزی نهائی امیدوار و دلگرم گشتند آن چنان که انبوه لشکر دشمن در نظر آنها کوچک شد و کم جلوه کرد، لذا می فرماید:

«و این نعمت را یاد آورید که خداوند آنها را به هنگام آغاز نبرد در نظر شما کم جلوه داد» (وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ

إِذِ التَّقِيَّتُمْ فِي أُعْيُنِكُمْ قَلِيلًا).

ولی دشمن چون از روحیه و این موقعیت مسلمانان آگاه نبود به همین دلیل به ظاهر جمعیت نگاه می کرد و ناچیز در نظرش جلوه می نمود، حتی کمتر از آنچه بودند، لذا می گوید: «و شما را در نظر آنها کم جلوه می داد» (وَيَقَلُّكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ).

به اندازه ای که از «ابوجهل» نقل شده که می گفت: إِنَّمَا مُحَمَّدٌ وَأَصْحَابُهُ أَكْلَةُ جَزُورٍ! «محمد و یاران او فقط به اندازه یک خوراک شترند» (۱).

کنایه از کمی فوق العاده آنها و یا اشاره به این بود که از یک صبح تا به شام کار آنها را یک سره خواهند کرد؛ زیرا در اخبار جنگ «بدر» آمده سپاه قریش هر روز حدود ده شتر ذبح می کردند و خوراک یک روزه لشکر یک هزار نفری آنها بود.

به هر حال این دو موضوع، اثر عمیقی در پیروزی مسلمانان داشت؛ زیرا از یک سو عدد دشمن در نظر آنها کم جلوه می کرد، تا از اقدام به جنگ، ترس واهمه ای به خود راه ندهند. و از سوی دیگر، نفرات مسلمانان در نظر دشمن کم جلوه می نمود تا از اقدام به جنگی که سرانجامش شکست آنها بود منصرف نشوند.

به علاوه نیروی زیادتری در این راه کسب نکنند و بر آمادگی جنگی خود -

-
- ۱ - «المصنف» ابن ابی شیبہ کوفی، جلد ۸، صفحه ۴۷۲، دار الفکر، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «کنز العمال»، متقی هندی، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۷، مؤسسه الرساله بیروت - تفاسیر «جوامع الجامع»، «صافی» و «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث - «در المثنور»، جلد ۳، صفحه ۱۶۷، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۳۸، صفحه ۲۵۳، دار الفکر، طبع ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری - «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۱۴۷، مؤسسه اعلمی بیروت، تحقیق: نخبه من العلماء الأجلاء - «سبل الهدی و الرشاد»، جلد ۴، صفحات ۳۲ و ۳۶، و جلد ۵، صفحه ۳۴، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۴ هـ ق (کلام فوق با تفاوت در مدارک دیگری آمده است).

به گمان این که ارتش اسلام اهمیتی ندارد - نیفزایند.

لذا قرآن به دنبال جمله های فوق می گوید: «همه اینها به خاطر آن بود که خداوند موضوعی را که در هر حال می بایست تحقق یابد انجام دهد» (لَيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا).
نه تنها این جنگ طبق آنچه خداوند می خواست پایان گرفت، «همه کارها و همه چیز در این عالم به فرمان و خواست او بر می گردد» و اراده او در همه چیز نفوذ دارد (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

در آیه ۱۳ سوره «آل عمران» که اشاره به مرحله سوم از نبرد روز «بدر» شده است می خوانیم: دشمنان پس از شروع جنگ و مشاهده ضربات کوبنده سپاه اسلام که مانند صاعقه بر سر آنها فرود می آمد بوحشت افتادند، و این بار احساس کردند ارتش اسلام زیاد شده است حتی دو برابر آنچه بودند و به این ترتیب روحیه آنان متزلزل گشت و به شکستشان کمک نمود.

از آنچه گفتیم روشن می شود: تضادی نه میان آیات فوق وجود دارد، و نه میان آنها با آیه سیزدهم سوره «آل عمران»؛ زیرا هر کدام از این آیات اشاره به یک مرحله از جنگ است.
مرحله اول، مرحله قبل از حضور در میدان نبرد بود که در خواب عدد آنها به پیامبر کم نشان داده شد.

مرحله دوم، به هنگام ورود در سرزمین «بدر» بود که مسلمانان از عدد زیاد لشکر دشمن آگاه و بعضی به ترس و وحشت افتادند.

مرحله سوم، هنگام آغاز مبارزه بود که به لطف پروردگار و با مشاهده مقدمات امیدبخش، عدد دشمن در نظرشان کم جلوه کرد (دقت کنید).

۴۵ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

۴۶ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

۴۷ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

ترجمه:

۴۵ - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با گروهی (در میدان نبرد) رو به رو می شوید ثابت قدم باشید و خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

۴۶ - و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید و نزاع (و کشمکش) نکنید تا سست نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمائید که خداوند با استقامت کنندگان است.

۴۷ - و مانند کسانی نباشید که از روی هواپرستی و غرور و خودنمایی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان «بدر») بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

تفسیر:

شش دستور دیگر در زمینه جهاد!

مفسران نوشته اند: «ابوسفیان» هنگامی که با تردستی خاصی کاروان تجارتی قریش را از قلمرو مسلمانان به سلامت بیرون برد، کسی را به سراغ ارتش قریش که عازم میدان «بدر» بود فرستاد که دیگر نیازی به مبارزه شما نیست باز گردید.

ولی «ابوجهل» که غرور، تکبر و تعصب خاصی داشت سوگند یاد کرد که ما هرگز باز نمی گردیم تا این که به سرزمین «بدر» برویم (و «بدر» قبل از این جریان یکی از مراکز اجتماع عرب بود که در هر سال یک بازار تجارتی در آن تشکیل می شد) و سه روز در آنجا خواهیم ماند، شترانی ذبح می کنیم و غذای مفصلی راه می اندازیم، شراب می نوشیم، خوانندگان برای ما می خوانند و می نوازند تا صدای ما به گوش عرب برسد و قدرت و قوت ما تثبیت گردد. اما سرانجام کارشان به شکست کشید و به جای جام شراب جام های مرگ نوشیدند، و در عوض «خوانندگان»، «نوحه گران» بر عزای آنها نشستند!

آیات فوق، هم اشاره ای به این موضوع دارد و مسلمانان را از این گونه کارها نهی می کند، و هم به دنبال دستورهای گذشته در مورد جهاد یک سلسله دستورهای دیگر به آنها می دهد.

روی هم رفته در آیات فوق، شش دستور مهم به مسلمانان داده شده است:

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد ببینید ثابت قدم باشید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا).

یعنی، یکی از نشانه های بارز ایمان ثابت قدم بودن در همه زمینه ها

مخصوصاً در پیکار با دشمنان حق است.

دستور دوم این که: «خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید» (وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

شک نیست منظور از یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست، بلکه خدا را در درون جان حاضر دیدن و به یاد علم و قدرت بی پایان و رحمت و سیعش بودن است.

این توجه به خدا روحیه سرباز مجاهد را تقویت می کند و در پرتو آن احساس می نماید در میدان مبارزه تنها نیست، تکیه گاه نیرومندی دارد که هیچ قدرتی در برابر آن مقاومت نمی کند، و اگر هم کشته شود به بزرگترین سعادت، یعنی سعادت شهادت رسیده، و در جوار رحمت حق رستگار خواهد بود، خلاصه، یاد خدا به او نیرو، آرامش، قوت، قدرت و پایداری می بخشد.

به علاوه، یاد و عشق خدا، عشق همسر، فرزند، مال و مقام را از دل بیرون میراند و توجه به خدا آنها را که باعث سستی در امر مبارزه و جهاد می شود از خاطر می برد، چنان که امام سجاد زین العابدین (علیه السلام) در دعای معروف «صحیفه سجادیه»، که برای مرزبانان اسلام و مدافعان سرحدات مسلمین خوانده به پیشگاه خدا چنین عرض می کند:

وَ اَنْسِبِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمْ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعَةِ الْغُرُورِ وَ امْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصَبًا اَعْيُنِهِمْ.

«پروردگارا! (در پرتو یاد خویش) یاد دنیای فریبنده را از دل این پاسداران مبارز بیرون کن، و توجه به زرق و برق اموال را از قلب آنها دور ساز، و بهشت را در برابر چشمان فکر آنها قرار ده». (۱).

سومین دستور که از مهم ترین برنامه های مبارزه است توجه به مسأله رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است، همان دستوری که اگر انجام نمی گرفت جنگ «بدر» به شکست کامل مسلمانان منتهی می شد، لذا در آیه بعد می گوید: «خدا و پیامبرش را اطاعت کنید» (وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ).

و چهارمین دستور این که: «و از پراکندگی و نزاع بپرهیزید» (وَ لَا تَنَازَعُوا). «زیرا کشمکش، نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن نخستین اثرش سستی، ناتوانی و ضعف در مبارزه است» (فَتَفَشَلُوا).

«و نتیجه این سستی و فتور از میان رفتن قدرت و قوت و هیبت و عظمت شماس» (وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ).

«ریح» به معنی باد است و این که می گوید: اگر به نزاع با یکدیگر برخیزید سست می شوید و به دنبال آن باد شما را از میان خواهد برد، اشاره لطیفی به این معنی است که قوت و عظمت و جریان امور بر وفق مراد و مقصودتان از میان خواهد رفت؛ زیرا همیشه وزش بادهای موافق سبب حرکت کشتی ها به سوی منزل مقصود بوده است، و در آن زمان که تنها نیروی محرک کشتی وزش باد بود، این مطلب، فوق العاده اهمیت داشت.

به علاوه، وزش باد به پرچم ها نشانه بر پا بودن پرچم که رمز قدرت و حکومت است می باشد و تعبیر فوق، کنایه ای از این معنی است.

و در پنجمین فرمان، دستور به استقامت در برابر دشمنان و در مقابل حوادث سخت می دهد و می گوید: «استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است» (وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ).

تفاوت میان «ثبات قدم» (دستور اول) و «استقامت و صبر» (دستور پنجم) از این نظر است که ثبات قدم بیشتر جنبه جسمانی و ظاهری دارد، در حالی که

استقامت و صبر بیشتر جنبه های روانی و باطنی را شامل می شود.

در ششمین و آخرین دستور، مسلمانان را از پیروی کارهای ابلهانه و اعمال غرور آمیز و بی محتوا و سر و صداهای تو خالی و بی معنی باز می دارد، و با اشاره به جریان کار «ابوجهل» و طرز افکار او و یارانش می فرماید: «مانند کسانی که از سرزمین خود از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی خارج شدند، نباشید» (وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ).

«همان ها که هدفشان جلوگیری مردم از راه خدا بود» (وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ). هم هدفشان نامقدس بود و هم وسائل رسیدنشان به این هدف، و دیدید که سر انجام با آن همه نیرو و ساز و برگ جنگی، در هم کوبیده شدند و به جای عیش و طرب، گروهی در خاک و خون غلطیدند و گروهی در عزای آنها اشک ریختند. و سرانجام می فرماید: «و خداوند به کارهایی که این گونه افراد انجام می دهند محیط است و از اعمالشان با خبر» (وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ).

- ۴۸ وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ
وَ إِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي
بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ
- ۴۹ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَ مَنْ
يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
- ۵۰ وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ
وَ أَذْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ
- ۵۱ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ

ترجمه:

- ۴۸ - و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان اعمال آنها (مشرکان) را در نظرشان جلوه داد، و گفت امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد و من همسایه (و پناه دهنده) شمایم، اما هنگامی که دو گروه (کافران و مومنان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند و پایمردی مسلمانان را مشاهده کرد به عقب بازگشت و گفت من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم! من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم و خداوند شدید العقاب است!
- ۴۹ - به هنگامی که منافقان و آنها که در دل هایشان بیماری بود می گفتند این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته و هر کس بر خدا توکل کند (پیروز می گردد) خداوند عزیز و حکیم است.
- ۵۰ - و اگر ببینی کافران را به هنگامی که فرشتگان (مرگ) جان آنها را می گیرند و بر

صورت و پشت آنها می زنند و (می گویند) بچشید عذاب سوزنده را (به حال آنها تاسف خواهی خورد).

۵۱ - این در مقابل کارهایی است که از پیش فرستاده اید و خداوند نسبت به بندگان هرگز ستم روا نمی دارد.

تفسیر:

مشرکان و منافقان و وسوسه های شیطانی

باز در این آیات، صحنه دیگری از جنگ بدر، به تناسب آیاتی که قبلاً در این زمینه گذشت و یا به تناسب آیه اخیر که سخن از اعمال شیطانی مشرکان در جنگ «بدر» می گفت ترسیم شده است.

همان گونه که مردان حق، در مسیری که در پیش دارند مورد تأیید پروردگار و فرشتگان او هستند، باطل گرایان و بداندیشان در زیر چتر وسوسه های شیطانی و اغوای شیاطین خواهند بود.

در بعضی از آیات گذشته (آیه ۹ به بعد) چگونگی حمایت فرشتگان از جنگجویان «بدر» با تفسیرش گذشت، در اینجا در اولین آیه مورد بحث سخن از حمایت نافرجام شیطان نسبت به مشرکان به میان آمده است.

نخست می گوید: «و به یاد آور هنگامی که شیطان اعمال آنها را در برابرشان آرایش و زینت داد» تا به کرده های خود خوشبین و دلگرم و امیدوار باشند (وَ إِذْ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).
تزیین و آرایش شیطان این چنین است که: از طریق تحریک شهوات، هوس ها و صفات زشت و ناپسند، چهره عمل انسان را در نظرش آن چنان جلوه می دهد که سخت مجذوب آن می شود و آن را از هر جهت عملی عاقلانه، منطقی

و دوست داشتنی می بیند.

«و به آنها چنین فهماند که با داشتن این همه نفرات و ساز و برگ جنگی هیچ کس از مردم امروز بر شما غالب نخواهد شد» و شما ارتشی شکست ناپذیرید (وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ).

به علاوه «من نیز همسایه شما و در کنار شما هستم» (وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ) و همچون یک همسایه وفادار و دلسوز به موقع لزوم، از هیچ گونه حمایتی دریغ ندارم. این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که: منظور از کلمه «جار» همسایه نیست، بلکه کسی است که امان و پناه می دهد؛ زیرا عادت عرب بر این بود که: افراد و طوایف نیرومند در موقع لزوم به دوستان خود پناهندگی می دادند، و در این موقع با تمام امکانات خویش از وی دفاع می نمودند، طبق این معنی «شیطان» به دوستان مشرک خود پناهندگی و امان نامه داد.

«اما به هنگامی که دو لشکر رویاروی هم قرار گرفته، با هم در آویختند و فرشتگان به حمایت لشکر توحید برخاستند و نیروی ایمان و پایمردی مسلمانان را مشاهده کرد، به عقب بازگشت و صدا زد من از شما - یعنی مشرکان - بیزارم» (فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ).

و برای این عقب گرد وحشتناک خویش دو دلیل آورد: نخست این که: «من چیزی می بینم که شما نمی بینید» (إِنِّي أُرَى مَا لَا تَرَوْنَ).

من به خوبی آثار پیروزی را در این چهره های خشمگین مسلمانان با ایمان می نگرم، و آثار حمایت الهی و امدادهای غیبی و یاری فرشتگان را در آنها مشاهده می کنم. اصولاً آنجا که پای مدددهای خاص پروردگار و نیروهای غیبی او به میان

آید، من عقب نشینی خواهم کرد.
 دیگر این که: «من از مجازات دردناک پروردگار در این صحنه می ترسم» و آن را به خود نزدیک می بینم (إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ).
 مجازات خداوند چیز ساده ای نیست که بتوان در برابرش مقاومت کرد بلکه «کیفر او شدید و سخت است» (وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

* * *

در آیه بعد، اشاره به روحیه جمعی از طرفداران لشکر شرک و بت پرستی در صحنه «بدر» می کند و می گوید: «در آن هنگام منافقان و آنهایی که در دل آنها بیماری بود می گفتند: این مسلمانان به آئین خود مغرور شده اند و با این گروه کم و اسلحه ناچیز بگمان پیروزی، و یا به خیال شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان، در این صحنه خطرناک - که به مرگ منتهی می شود - گام نهاده اند!» (إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ).
 ولی آنها بر اثر عدم ایمان، و عدم آگاهی از الطاف پروردگار و امدادهای غیبی او، از این حقیقت آگاهی ندارند که «هر کس بر خدا توکل کند و پس از بسیج تمام نیروهایش خود را به او بسپارد، خداوند او را یاری خواهد کرد، چه این که خداوند قادری است که هیچ کس در مقابل او یارای مقاومت ندارد، و حکیمی است که ممکن نیست دوستان و مجاهدان راهش را تنها بگذارد» (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).
 در این که منظور از «منافقان» و «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» چه کسانی بوده اند؟ مفسران گفتگوی بسیاری کرده اند.

ولی بعید نیست هر دو عبارت اشاره به گروه منافقان «مدینه» باشد؛ زیرا قرآن مجید درباره منافقان که شرح حال آنها در آغاز سوره «بقره» آمده است

می گوید: فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا: «در دل های آنان بیماری است و خدا نیز بر بیماری آنها می افزاید».(۱)

و این گروه، یا منافقانی هستند که در «مدینه» به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می کردند، اما در باطن با آنها نبودند.

و یا آنها که در «مکه» ظاهراً ایمان آورده اند، ولی از هجرت به «مدینه» سرباز زدند و در میدان «بدر» به صفوف مشرکان پیوسته، و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند در تعجب فرو رفتند و گفتند:

این جمعیت مسلمانان فریب دین و آئین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند و در هر حال خداوند از نیت باطنی آنها خبر می دهد و اشتباه آنان و همفکرانشان را روشن می سازد.

در سومین آیه، صحنه مرگ کفار و پایان زندگی شومشان را مجسم می کند. نخست روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده می فرماید: «اگر وضع عبرت انگیز کفار را به هنگامی که فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنها می زدند و به آنها می گفتند: عذاب سوزنده را بچشید، مشاهده می کردی، از سرنوشت رقت بار آنان آگاه می شدی (و تأسف می خوردی)» (وَلَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأُذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

گر چه «تری» فعل مضارع است ولی با وجود «لو» معنی ماضی می بخشد. بنابراین، آیه فوق اشاره به وضع گذشته کافران و مرگ دردناک آنان است، به همین جهت، جمعی از مفسران اشاره به مرگ آنها در میدان «بدر» به دست فرشتگان می دانند، و بعضی از روایات تأیید نشده نیز در این زمینه نقل کرده اند.

ولی همان گونه که سابقاً اشاره کردیم قرائنی در دست است که فرشتگان در میدان «بدر» مستقیماً در جنگ دخالت نکردند، بر این اساس، آیه فوق اشاره به فرشتگان مرگ، و لحظه قبض روح و مجازات دردناکی است که در این لحظه بر دشمنان حق و گنهکاران بی ایمان وارد می سازند.

«عذاب الحریق» اشاره به مجازات روز قیامت است؛ زیرا در آیات دیگر قرآن مانند آیات ۹ و ۲۲ سوره «حج»، و ۱۰ «بروج» نیز به همین معنی آمده است.

سپس در آخرین آیه این قسمت می گوید: به آنها گفته می شود: «این مجازات دردناک که هم اکنون می چشید به خاطر اموری است که از پیش فرستاده اید» (ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيْدِيكُمْ). تعبیر به اُیدی: «دست ها» به خاطر آن است که انسان غالب اعمال خویش را به کمک دست انجام می دهد، و گرنه آیه فوق همه اعمال بدنی و روحی را شامل می گردد. و در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند هیچ گاه ظلم و ستم به بندگان روا نمی دارد» (وَأَنَّ اللَّهَ كَيْسٌ بِظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ) و هر گونه مجازات و کیفری در این جهان و جهان دیگر دامن آنها را بگیرد از ناحیه خود آنها است.

واژه «ظلام» صیغه مبالغه و به معنی بسیار ظلم کننده است، علت انتخاب این واژه در اینجا و مانند آن و هم چنین بحث های دیگری پیرامون ظلم، در جلد سوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۸۲ سوره «آل عمران» آمده، و در ذیل آیه ۴۶ سوره «فصلت» توضیح بیشتری خواهد آمد.

نکته:

شیطان از چه طریق ظاهر شد؟ وسوسه یا تشکل؟
در این که نفوذ شیطان در دل مشرکان و طرح این گفتگوها با آنها در صحنه جنگ بدر به چه صورت بوده، در میان مفسران پیشین و امروز گفتگو است، و روی هم رفته دو عقیده وجود دارد:

۱ - جمعی معتقدند: این کار از طریق وسوسه های باطنی صورت گرفته است، او با وسوسه های خویش و استفاده از صفات منفی و زشت شیطانی مشرکان، اعمالشان را در نظرشان جلوه داد و به آنها چنین وانمود کرد که نیروی شکست ناپذیری در اختیار دارند، و یک نوع پناهگاه و اتکاء باطنی در آنها تولید کرد.

اما پس از مجاهده سرسختانه مسلمانان و حوادث اعجاز آمیزی که سبب پیروزی آنها گردید آثار این وسوسه ها از دل آنان بر چیده شد، و احساس کردند شکست در برابر آنها قرار گرفته و هیچ تکیه گاهی برای آنها نیست بلکه کیفر و مجازات سختی از طرف خدا در انتظار آنهاست.

۲ - جمع دیگری معتقدند: شیطان به شکل انسانی مجسم شد و در برابر آنها آشکار گردید، در روایتی که در بسیاری از کتب نقل شده می خوانیم:

قریش به هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان «بدر» گرفت از حمله طایفه «بنی کنانه» بیمناک بود؛ زیرا قبلاً نیز با هم خصومت داشتند، در این موقع ابلیس در چهره «سُرَاقَةُ بن مالک» که از سرشناس های قبیله «بنی کنانه» بود، به سراغ آنها آمد و به آنها اطمینان داد: با شما موافق و هماهنگم و کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان «بدر» شرکت کرد. اما به هنگامی که نزول ملائکه را مشاهده کرد عقب نشینی نموده، فرار کرد،

لشکر نیز به دنبال ضربت های سختی که از مسلمانان خورده بودند و با مشاهده کار ابلیس پا به فرار گذاشتند و به هنگامی که به «مکه» باز گشتند گفتند:

«سُرَاقَةُ بن مالک» سبب فرار قریش شد، این سخن به گوش «سراقه» رسید و سوگند یاد کرد که من به هیچ وجه از این موضوع آگاهی ندارم، و به هنگامی که نشانه های مختلف وضع او را در میدان «بدر» به او یادآوری کردند همه را انکار کرد و قسم خورد که چنین چیزی نبوده و او از «مکه» خارج نشده، به این ترتیب معلوم شد آن شخص «سراقَةُ بن مالک» نبوده است. (۱)

دلیل طرفداران تفسیر اول، این است که: ابلیس نمی تواند در شکل انسانی ظاهر گردد. در حالی که طرفداران تفسیر دوم می گویند: دلیلی بر محال بودن این موضوع در دست نیست، به خصوص که نظیر آن را در داستان هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آمدن پیر مردی در شکل مردم «نَجْد» در «دار الندوة» نیز نقل کرده اند، به علاوه ظاهر تعبیرات و گفتگوهائی که در آیه فوق گذشت با مجسم شدن ابلیس سازگارتر است.

آنچه می توان استفاده کرد این است: آیه فوق نشان می دهد مخصوصاً در برنامه های گروهی، و جمعی، در صورتی که در مسیر حق یا باطل باشد یک سلسله امدادها و نیروهای الهی و یا نیروهای شیطانی فعالیت می کنند و آنها در هر چهره ای خودنمایی می نمایند و پویندگان راه خدا باید مراقب این موضوع باشند.

۱ - «مجمع البیان» و «نور الثقلین» و سایر تفاسیر در ذیل آیه فوق - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۵ و ۲۵۶، و جلد ۳۹، صفحه ۹۹، و جلد ۵۶، صفحه ۱۹۸، و جلد ۶۰،

صفحات ۱۵۹، ۱۶۰ و ۲۸۲.

- ۵۲ کَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ
- ۵۳ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
- ۵۴ كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ

ترجمه:

- ۵۲ - (حال این گروه مشرکان)، همانند حال نزدیکان فرعون، و کسانی است که پیش از آنان بودند؛ آنها آیات خدا را انکار کردند؛ خداوند هم آنان را به گناهانشان کیفر داد؛ خداوند قوی، و کیفرش شدید است!
- ۵۳ - این، به خاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد؛ جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند؛ و خداوند، شنوا و داناست!
- ۵۴ - این، (درست) شبیه (حال) فرعونیان و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات پروردگارشان را تکذیب کردند؛ ما هم به خاطر گناهانشان، آنها را هلاک کردیم، و فرعونیان را غرق نمودیم؛ و همه آنها ظالم (و ستمگر) بودند!

تفسیر:

یک سنت تغییرناپذیر!

در این آیات به یک «سنت همیشگی الهی» درباره اقوام و ملت ها اشاره

شده تا این تصوّر پیش نیاید که آنچه درباره سرنوشت مشرکان میدان «بدر» و سرانجام شوم آنها گذشت، یک حکم استثنائی و اختصاصی بوده است، بلکه این اعمال از هر کس در گذشته سر زده، و یا در آینده سر زند، چنان نتایجی به بار خواهد آورد.

نخست می فرماید: «چگونگی حال مشرکان قریش همانند دودمان فرعون و آنها که پیش از او بودند می باشد» (كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

«همان ها که آیات خدا را انکار کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت» (كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ).

«زیرا خداوند قوی و با قدرت است و کیفر او نیز سخت و شدید است» (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

بنابراین، تنها قریش، مشرکان و بت پرستان «مکه» نبودند که با انکار آیات الهی و لجاجت در برابر حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت، گرفتار کیفر گناهانشان شدند، این یک قانون جاودانی است که اقوام نیرومندتر و قوی تر همچون فرعونیان، و اقوام ضعیف تر را نیز در بر می گیرد.

آنگاه، این موضوع را با ذکر ریشه اساسی مسأله، روشن تر می سازد و می گوید: «اینها همه به خاطر آن است که برنامه خداوند این نیست که هر نعمت و موهبتی را به قوم و ملتی ببخشد آن را دگرگون سازد مگر این که آنها وضع درونی و روحی خود را دگرگون سازند و تغییر دهند و خداوند شنوا و داناست» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

به تعبیر دیگر، فیض رحمت خدا بی کران، عمومی و همگانی است ولی به

تناسب شایستگی ها و لیاقت ها به مردم می رسد، در ابتدا خدا نعمت های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می کند، چنان چه نعمت های الهی را وسیله ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند، و شکر آن را - که همان استفاده صحیح است - به جا آوردند، نعمتش را پایدار، بلکه افزون می سازد.

اما هنگامی که این مواهب وسیله ای برای طغیان، سرکشی، ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در این هنگام نعمت ها را می گیرد و یا آن را تبدیل به بلا و مصیبت می کند.

بنابراین، دگرگونی ها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است.

در تعقیب این هدف، بار دیگر قرآن به حال قدرتمندانی همانند فرعونیان و گروهی دیگر از اقوام پیشین اشاره می کند و می گوید: «وضع و حال و عادت بت پرستان در مورد سلب نعمت ها و گرفتاری در چنگال کیفرهای سخت، همچون وضع و حالت فرعونیان و اقوام پیشین بود» (كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

«آنها نیز آیات پروردگارشان را که به منظور هدایت، تقویت و سعادت آنان نازل شده بود تکذیب کرده و زیر پا گذاشتند» (كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ).

«ما هم به خاطر گناهانشان هلاکشان کردیم» (فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ).

«و فرعونیان را در میان امواج آب غرق ساختیم» (وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ).

«و تمام این اقوام و افرادشان ظالم و ستمگر بودند» (وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ) هم نسبت به خویشان و هم نسبت به دیگران.

نکته ها:

۱ - پاسخ به یک سوال

در اینجا پرسشی پیش می آید که: چرا در این فاصله کوتاه آیه (كَذَّابٍ آلٍ فِرْعَوْنَ...) با مختصر تفاوتی تکرار شده است؟

در جواب این سؤال به این نکته باید توجه داشت، گر چه تکرار و تأکید در مسائل حساس و حیاتی یکی از اصول بلاغت است و در گفته های فصیحان و بلیغان همواره دیده می شود، ولی در آیات فوق، تفاوت مهمی نیز وجود دارد که عبارت را از صورت تکرار خارج می سازد.

و آن این که آیه نخست، اشاره به مجازات های الهی در مقابل انکار آیات حق می کند، و سپس حال آنها را در این قسمت به فرعونیان و اقوام پیشین تشبیه می نماید. اما در آیه دوم اشاره به دگرگونی های نعمت های دنیا و از میان رفتن مواهب الهی؛ یعنی پیروزی ها، امنیت ها، قدرت ها، و سایر افتخارات شده، سپس حالشان به حال فرعونیان و اقوام گذشته تشبیه گردیده.

در حقیقت، در یک مورد، سخن از سلب نعمت ها و مجازات های ناشی از آن است و در مورد دیگر بحث از تغییر نعمت ها و دگرگونی های آن.

۲ - عوامل حیات و مرگ ملت ها

آئینه تاریخ، اقوام و ملت های گوناگونی را به ما نشان می دهد:

گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند.

گروهی را که به پائین ترین مرحله انحطاط رسیدند.

گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز

دیگر نیرومند و سربلند شدند.

و گروه چهارمی که به عکس از عالی ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

بسیارند کسانی که از برابر صحنه های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند بدون این که کمترین اندیشه ای در آن کنند.

و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنائی حیات و مرگ ملت ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیت که نقش اساسی را بر عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می اندازند.

بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست های مخرب آنها نسبت می دهند.

و عده ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می پندارند.

و سرانجام عده ای دست به دامن قضا و قدر - به مفهوم تحریف یافته اش - و یا شانس و طالع و اقبال می زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می کنند.

همه اینها برای این است که: از درک علل واقعی وحشت دارند.

قرآن در آیات فوق، انگشت روی نقطه اصلی «دردها»، «درمان ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده، می گوید:

برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان ها و زمین ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید، کافی است تنها در وجود، در فکر، روحیه و اخلاق خود، و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است!

ملت هائی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی، تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند، و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع، پیروز شدند.

اما هنگامی که رکود، سستی و تنبلی؛ جای سعی و کوشش را گرفت،

غفلت و بی خبری؛ جای آگاهی و تردید،

دودلی؛ به جای تصمیم،

محافظه کاری؛ جای شهامت،

نفاق و تفرقه؛ جای اتحاد،

تن پروری و خودخواهی؛ جای فداکاری،

و تظاهر و ریاکاری؛ جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد.

در حقیقت جمله «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسان ها را بیان می کند، و روشن می سازد که: مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه ها، اصیل ترین و روشن ترین مکتب هاست.

حتی به آنها که در عصر اتم، و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می پندارند اعلام می کند: شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود انسان و دگرگونی انسان هاست فراموش کرده اید، به شاخه چسبیده اید - آن هم فقط یک شاخه - و ریشه اصلی را از خاطر برده اید!

راه دور نرویم تاریخ اسلام، و یا صحیح تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی های درخشانی در آغاز کار و شکست های تلخ و دردناکی به دنبال آن

است.

در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می رفت، و در همه جا نور علم و آزادی می پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد، نیروآفرین، قدرت بخش، تکان دهنده و آبادکننده بود، و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت.

اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرائید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی، جای آن همه ترقی را گرفت، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسائل ابتدائی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فرا گرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه های مسلمانان برترین دانشگاه های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود.

ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادرکننده علم، صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدائی غذائی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند!

سرزمین «فلسطین» آنها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون ها کشته و مجروح در طی دویست سال! نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند! در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماه ها و سال ها چانه بزنند چانه ای که معلوم نیست پایش به کجا بیانجامد؟! (۱)

آیا این وعده الهی که می فرماید: وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ: «یاری

۱ - هم اکنون فلسطینیان هر روز ده ها کشته و زخمی می دهند و اگر از زمان شروع «انتفاضه» تا کنون بیش از صد هزار کشته و مجروح داده اند اما هنوز فلسطین تحت اشغال رژیم صهیونیستی است. ۸۳/۸/۱۳

مؤمنان بر عهده ماست» (۱) تخلف پذیرفته؟
یا این که می گوید: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ: «عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است» (۲) منسوخ گشته؟!
و یا این که می گوید: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: «در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست» (۳) دگرگون شده است؟
آیا خداوند - العیاذ باللّه - از انجام وعده های خود عاجز است؟
یا وعده های خویش را به دست فراموشی سپرده؟
و یا تغییر داده؟!...

اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟!
قرآن مجید در آیه کوتاه فوق، به همه این سؤال ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی گوید و آن این که: سری به اعماق قلبتان بزنید، و نگاهی به زوایای اجتماعاتان بیفکنید، ببینید دگرگونی ها از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شمائید که شایستگی ها و لیاقت ها را از میان برده اید و به چنین روز غم انگیزی افتاده اید!

این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوئیم گذشته با همه تلخی و شیرینی هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد، و سخن از آن بیهوده است.
بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آئید، پایه های ایمان را محکم کنید، اندیشه ها را بیدار سازید، تعهدها و

۱ - روم، آیه ۴۷.

۲ - منافقون، آیه ۸.

۳ - انبیاء، آیه ۱۰۵.

مسئولیت هایتان را به یاد آرید، دست ها را به یکدیگر بفشارید، بپاخیزید و و فریاد کشید، و بخروشید، و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید، و تلاش و کوشش را در همه زمینه ها به کار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد، و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی تر تجدید خواهد شد.

بیائید عوض شوید: دانشمندانتان بگویند و بنویسند، جنگجویانتان پیکار کنند، تجار و زحمتکشانتان تلاش نمایند، جوانانتان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاک شوند و تلاش کنند آگاهی بیاندوزند، تا خون تازه ای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آن چنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز یک وجب زمین را با خواهش پس نمی دهد تمام زمین ها را با التماس به شما برگرداند!

ولی می دانیم اینها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باور کردنش مشکل، و عمل کردن به آن مشکل تر است، اما به هر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله رهبری نقش بسیار مؤثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد ولی نباید فراموش کرد که ملت های بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می پذیرند و رهبران نالایق و زورگو و ستمکار در برابر خشم و اراده آهنین ملت ها در هم کوبیده می شوند.

این را نیز نباید فراموش کرد که ماورای اسباب و عوامل ظاهری یک سلسله مدد های غیبی و الطاف الهی است که در انتظار بندگان با ایمان، پرجوش و باخلاص است، ولی آنها را هم بی حساب به کسی نمی دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد.

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می دهیم.
 نخست این که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِلَّا هَؤُلَاءِ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ.
 «خداوند هیچ نعمتی که به بنده ای بخشیده از او نمی گیرد مگر این که گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود» (۱).

در حدیث دیگری از آن امام (علیه السلام) می خوانیم: «خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید: هیچ جمعیت و گروهی - که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده اند - از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده، و به آنچه من آن را ناپسند می دانم نپیوسته اند، مگر این که من هم آنها را از آنچه دوست می داشتند به آنچه ناخوش داشتند تغییر حالت داده ام.

و هر گروه و خانواده ای که به خاطر معصیت، گرفتار ناراحتی بوده اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده، و به آنچه مورد پسند من است پیوسته اند، من هم آنها را به آنچه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده ام» (۲).

۳ - جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع!
 موضوع مهم دیگری که از آیات فوق به روشنی استفاده می شود این است: انسان سرنوشت خاصی از پیش تعیین شده ندارد و تحت تأثیر «جبر تاریخ» و

۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۷۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۳۳۹ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۷۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۶، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۴۵۸، و جلد ۷۰، صفحات ۳۳۹ و ۳۵۷ - «نور الثقلین»،

جلد ۲، صفحه ۱۶۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق.

«جبر زمان» و «محیط» نیست، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی هائی است که در روش، اخلاق و فکر و روح او، به اراده خودش پیدا می شود. بنابراین، آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می گویند: همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می شوند.

و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرائز تغییرناپذیر و اصل وراثت می داند، و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرائط تولید می داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی ارزش و نادرست است، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می سازد.

انسان - با توجه به اصلی که در آیات فوق خواندیم - زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می آفریند، اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می سازد، درد او از خود اوست و دواى او به دست خودش، تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد!

- ۵۵ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 ۵۶ الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ
 ۵۷ فَإِذَا تَثَقَفَتْهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ
 ۵۸ وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
 الْخَائِنِينَ
 ۵۹ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

- ۵۵ - به یقین، بدترین جنبندها نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند.
 ۵۶ - همان کسانی که با آنها پیمان بستنی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت،) پرهیز ندارند.
 ۵۷ - اگر آنها را در (میدان) جنگ بیابی، آن چنان به آنها حمله کن که جمعیت هائی که پشت سر آنها هستند، پراکنده شوند؛ شاید عبرت گیرند!
 ۵۸ - و هر گاه (با ظهور نشانه هائی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی به طور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد!
 ۵۹ - آنها که راه کفر پیش گرفتند، گمان نکنند (با این اعمال)، پیش برده اند آنها هرگز ما را ناتوان نخواهند کرد!

تفسیر:

شدت عمل در برابر پیمان شکنان

در این آیات، به گروه دیگری از دشمنان اسلام که در طول تاریخ پر ماجرای پیامبر(صلی الله علیه وآله) ضربات سختی بر مسلمین وارد کردند و سرانجام نتیجه دردناک آن را چشیدند اشاره می کند.

این گروه، همان یهود «مدینه» بودند که مکرر با پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند.

این آیات، روش محکمی را که پیامبر با این گروه پیمان شکن باید در پیش گیرد بیان می کند، روشی که مایه عبرت دیگران و رفع خطر این گروه گردد.

نخست آنها را بی ارزش ترین موجودات زنده این جهان معرفی کرده می گوید: «بدترین جنبندهگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و همچنان به آن ادامه می دهند و به هیچ رو ایمان نمی آورند» (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

تعبیر به «الَّذِينَ كَفَرُوا» شاید اشاره به این باشد که بسیاری از یهود مدینه قبل از ظهور پیامبر اسلام طبق آنچه در کتب خود دیده بودند نسبت به وی اظهار علاقه و ایمان می کردند، بلکه مبلغ او بودند و مردم را برای ظهورش آماده می ساختند.

ولی پس از ظهورش چون منافع مادی خویش را در خطر دیدند به کفر گرائیدند و آن چنان در این راه سرسختی نشان دادند که هیچ امیدی به ایمان آنها نبود، آن چنان که قرآن می گوید: «فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

پس از آن می گوید: «اینها همان کسانی بودند که با آنها عهد و پیمان بستی

که لااقل بی طرفی را رعایت کنند و در صدد آزار مسلمانان و کمک به دشمنان اسلام نباشند، ولی آنها هر بار پیمان خود را می شکستند» (الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ). (۱)

نه از خدا شرم می کردند «و نه از مخالفت فرمان او پرهیز داشتند» و نه از زیر پا گذاردن اصول انسانی پروا می نمودند (وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ).

تعبیر به «يَنْقُضُونَ» و «لَا يَتَّقُونَ» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد؛ و همچنین تعبیر به «فِي كُلِّ مَرَّةٍ» دلیل بر این می باشد که آنها کراراً پیمان خود را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکستند.

در آیه بعد طرز برخورد با این گروه پیمان شکن، بی ایمان و لجوج را چنین بیان می کند که: «اگر آنها را در میدان جنگ بیابی، اسلحه به دست گیرند و در برابر تو بایستند آن چنان آنها را در هم بکوب که جمعیت هائی که در پشت سر آنها قرار دارند عبرت گیرند، پراکنده شوند و عرض اندام نکنند» (فَإِمَّا تَثَقَفَنَّاهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ).

«تَثَقَفَنَّاهُمْ» از ماده «ثَقَفَ» (بر وزن سقف) به معنی درک کردن چیزی از روی دقت و با سرعت است، اشاره به این که باید از موضع گیری های آنها به سرعت و با دقت آگاه شوی و پیش از آن که تو را در یک جنگ غافلگیرانه گرفتار کنند، مانند صاعقه بر سر آنها فرود آئی! «شَرِّدْ» از ماده «تَشَرَّيد» به معنی پراکنده ساختن توأم با اضطراب است، یعنی آن چنان به آنها حمله کن که گروه های دیگر از دشمنان و پیمان شکنان

۱ - «مِنْ» در جمله «عَاهَدْتَ مِنْهُمْ» یا به معنی تبعیض است؛ یعنی با گروهی از یهود جزیره عرب، و یا با سران یهود مدینه پیمان بسته بودی. و یا زائده و جمله به معنی «أَخَذْتَ الْعَهْدَ مِنْهُمْ» می باشد.

متفرق گردند و فکر حمله را از سر بیرون کنند. این دستور به خاطر آن است که: دشمنان دیگر و حتی دشمنان آینده، عبرت گیرند، و از دست زدن به جنگ خودداری کنند. و همچنین آنها که با مسلمانان پیمانی دارند و یا در آینده پیمانی خواهند بست از نقض پیمان خودداری کنند «و شاید همگی متذکر شوند» (لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ).

* * *

و در آیه بعد می افزاید: «و اگر آنها در برابر تو در میدان حاضر نشدند ولی قرائن و نشانه هائی از آنها ظاهر شده است که در صدد پیمان شکنی هستند و بیم آن می رود که دست به خیانت بزنند و پیمان خود را بدون اعلام قبلی یک جانبه نقض کنند، تو پیشدستی کن، و به آنها اعلام نما که پیمانشان لغو شده است» (وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ). مبدا بدون اعلام الغاء پیمانشان به آنها حمله کنی؛ «زیرا خداوند خائنان و کسانی که در پیمان خویش، راه خیانت در پیش می گیرند دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ). گر چه در آیه فوق به پیامبر اجازه داده شده که در زمینه ترس از خیانت و پیمان شکنی دشمن، پیمان آنها را لغو کند ولی روشن است این ترس بدون دلیل نخواهد بود، حتماً در زمینه ای است که آنها مرتکب اعمالی می شوند که نشان می دهد در فکر پیمان شکنی و زد و بند با دشمن و حمله غافلگیرانه هستند، این مقدار از قرائن و علائم اجازه می دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیمان آنها را لغو شده اعلام کند.

جمله «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ» از ماده «نَبَذَ» به معنی افکندن و یا به معنی اعلام کردن

است؛ یعنی: پیمان آنها را بسوی آنها بیفکن و الغا کن و لغو آن را اعلام نما! تعبیر به «علی سَوَاء» یا به این معنی است: همان گونه که آنها پیمان خویش را عملاً لغو کرده اند تو هم از طرف خودت آن را لغو کن، این یک حکم عادلانه و متساوی است. و یا این که به معنی اعلام کردن به یک روش واضح، بی پیرایه و خالی از هر گونه خدعه و نیرنگ است.

به هر حال آیه فوق در عین این که به مسلمانان هشدار می دهد: سعی کنند مورد حمله پیمان شکنان قرار نگیرند رعایت اصول انسانی را در حفظ تعهدات و یا الغای پیمان ها به آنها گوشزد می نماید.

در آخرین آیه مورد بحث، به این گروه پیمان شکن هشدار می دهد و می گوید: «مبادا آنها که راه کفر پیش گرفته اند تصور کنند با اعمال خیانت آمیز خود پیروز شده اند و از قلمرو قدرت و کفر ما بیرون رفته اند» (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا).

«آنها هرگز ما را عاجز نخواهند کرد و از محیط قدرت ما بیرون نخواهند رفت» (إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ).

۶۰ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

ترجمه:

۶۰ - هر نیروئی در قدرت دارید برای مقابله با آنها (دشمنان) آماده سازید و اسب های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید به طور کامل به شما باز گردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد.

تفسیر:

افزایش قدرت جنگی و هدف آن

به تناسب دستورات گذشته در زمینه جهاد اسلامی، در آیه مورد بحث، به یک اصل حیاتی که در هر عصر و زمان باید مورد توجه مسلمانان باشد، اشاره می کند، و آن لزوم آمادگی رزمی کافی در برابر دشمنان است.

نخست می فرماید: «و در برابر دشمنان هر قدر توانائی دارید از نیرو و قدرت آماده سازید!» (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ).

یعنی: در انتظار نمانید تا دشمن به شما حمله کند و آنگاه آماده مقابله شوید، بلکه از پیش باید به حد کافی آمادگی در برابر هجوم های احتمالی دشمن داشته باشید.

آنگاه اضافه می کند: «و همچنین به اندازه کافی اسب های ورزیده برای میدان جهاد فراهم سازید» (وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ).

«رباط» به معنی بستن و پیوند دادن است، و بیشتر به معنی بستن حیوان در نقطه ای برای نگهداری و محافظت به کار رفته، سپس به همین تناسب به معنی محافظت و مراقبت به طور کلی آمده است.

و «مُرابَطَه» به معنی محافظت مرزها و همچنین به معنی مراقبت از هر چیز دیگر می آید، و به محل بستن و نگهداری حیوانات «رباط» گفته می شود و به همین تناسب کاروانسرا را عرب «رباط» می گوید.

پس از آن به هدف از این افزایش قدرت جنگی اشاره کرده، می فرماید: «هدف این است، با فراهم ساختن این ابزار، دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید» (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ).

و می افزاید: همچنین «گروه دیگری غیر از اینها که شما آنها را نمی شناسید ولی خدا آنها را می شناسد» (وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ).

این گروه نیز باید از شما حساب ببرند و بترسند.

و از آنجا که فراهم ساختن این وسائل به هزینه و بودجه کافی نیاز دارد، عموم مسلمانان را در این راه فرا می خواند و می فرماید: «و آنچه در راه خدا اتفاق کنید به شما پس داده خواهد شد و هیچ ستمی بر شما وارد نمی گردد» (وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ).

بر اساس آنچه خواندیم، هدف از فرمان افزایش توان نظامی، ایجاد ترس در دل دشمن، دشمنان خدا، دشمنان مسلمانان، شناخته ها و ناشناخته ها و پرداخت هزینه تهیه سلاح است، با این اشاره ضمن نکته هائی مفهوم آیه را توضیح می دهیم.

نکته ها:

۱ - اصل اساسی در جهاد اسلامی

در آغاز آیه، یک اصل اساسی در زمینه جهاد اسلامی و حفظ موجودیت مسلمانان، و مجد و عظمت و افتخارات آنان بیان شده است، و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می کند.

کلمه «قُوَّة» چه کلمه کوچک و پر معنایی است، نه تنها وسائل جنگی و سلاح های مدرن هر عصری را در بر می گیرد، که تمام نیروها و قدرت هائی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد شامل می شود، اعم از نیروهای مادی و معنوی.

آنها که گمان می کنند راه پیروزی بر دشمن و حفظ موجودیت خویش تنها بستگی به کمیت سلاح های جنگی دارد، سخت در اشتباهند؛ زیرا ما در همین میدان های جنگ عصر خود ملت هائی را دیدیم که با نفرات و اسلحه کمتر در برابر ملت های نیرومندتر و با سلاحی پیشرفته تر پیروز شدند، مانند ملت مسلمان «الجزائر» در برابر دولت نیرومند «فرانسه»!

بنابراین، علاوه بر این که باید از پیشرفته ترین سلاح های هر زمان - به عنوان یک وظیفه قطعی اسلامی - بهره گیری کرد، باید به تقویت روحیه و ایمان سربازان که قوه و نیروی مهم تری است پرداخت.

از قدرت های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، که آنها نیز در مفهوم «قُوَّة» مندرج هستند و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد.

جالب این است که: در روایات اسلامی برای کلمه «قُوَّة» تفسیرهای گوناگونی شده که از وسعت مفهوم این کلمه حکایت می کند، مثلاً در بعضی از

روایات می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: منظور از «قوة»، «تیر» است. (۱)
و در روایت دیگری که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده می خوانیم که منظور از آن هر گونه
اسلحه است. (۲)

و باز در روایتی که در تفسیر «عیاشی» آمده می خوانیم: منظور از آن شمشیر و سپر است. (۳)
و بالاخره در روایت چهارمی که در کتاب «من لایحضره الفقیه» آمده می خوانیم: مِنْهُ الْخَضَابُ
بِالسَّوَادِ: «یکی از مصداق های قوة در آیه، موهای سفید را به وسیله رنگ سیاه کردن است!» (۴)
یعنی اسلام حتی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال چهره جوان تری می دهد تا دشمن
مرعوب گردد از نظر دور نداشته است، و این نشان می دهد: چه اندازه مفهوم «قوة» در آیه
فوق وسیع است.

بنابراین، آنها که تنها پاره ای از روایات را دیده اند و کلمه «قوة» را به یک مصداق، محدود
ساخته اند گرفتار اشتباه عجیبی شده اند.

-
- ۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۲۷، و جلد ۱۵، صفحه ۱۴۰، و جلد ۱۹، صفحه ۲۵۲، چاپ آل البیت - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۹، حدیث ۱۲، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۱۵۳ و ۱۸۵، و جلد ۶۱، صفحه ۱۵۹، و جلد ۱۰۰، صفحه ۱۹۱ - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۹۲، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.
 - ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۱۵۳، و جلد ۶۱، صفحه ۱۵۸ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۷۹، مؤسسه دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۹۲، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.
 - ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۵، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۲۷، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۱، صفحه ۱۵۸، و جلد ۱۰۰، صفحه ۱۹۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۶۶، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۹۲، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.
 - ۴ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۲، صفحه ۸۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۱، صفحه ۱۵۸ - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۱، صفحه ۱۲۳، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق.

ولی افسوس که مسلمانان با داشتن چنین دستور صریح و روشنی گویا همه چیز را به دست فراموشی سپرده اند، نه از فراهم ساختن نیروهای معنوی و روانی برای مقابله با دشمن در میان آنها خبری هست، و نه از نیروهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی، و عجب این است که: با این فراموشکاری بزرگ و پشت سر انداختن چنین دستور صریحی، باز خود را مسلمان می دانیم، و گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می افکنیم و می گوئیم اگر اسلام آئین پیشرفت و پیروزی است پس چرا ما مسلمان ها عقب افتاده ایم؟!

به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ، عالم و غیر عالم، نویسنده و گوینده، سرباز و افسر، کشاورز و بازرگان، در زندگی خود آن را به کار بندند، برای جبران عقب ماندگیشان کافی است. (۱)

سیره عملی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می دهد که آنها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی کردند، در تهیه سلاح و نفرات، تقویت روحیه سربازان، انتخاب محل اردوگاه، و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن، و به کار بستن هر گونه تاکتیک جنگی، هیچ مطلب کوچک و بزرگی را از نظر دور نمی داشتند. معروف است در ایام جنگ «حنین» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر دادند: سلاح تازه و مؤثری در «یمن» اختراع شده است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فوراً کسانی را به «یمن» فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند! (۲)

۱ - هم اکنون که مشغول ویرایش این اوراق هستم، «جمهوری اسلامی ایران» به این دستور عمل کرده، به انرژی هسته ای دست یافته و تمام دول قدرتمند را به وحشت انداخته، همه آنها تلاش می کنند ایران را از «غنی سازی اورانیوم» منع کنند و ایران اسلامی همچنان ایستاده است. لطف خداوند را در آینده مشاهده خواهیم کرد.

۱۳۸۳ / ۸ / ۱۳

۲ - این که مسلمین از مسیحیان نجران سلاح هائی را به عاریت و غیر عاریت گرفته اند، در مدارک ۲ ذیل آمده است:

«سبل السلام» ابن حجر عسقلانی، جلد ۴، صفحات ۶۶ و ۶۷، شرکه مکتبه و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده بمصر، طبع چهارم، ۱۳۷۹ هـ ق - «نیل الاوطار» شوکانی، جلد ۸، صفحه ۲۱۵، دار الجلیل بیروت - «سنن» ابی داود ابن اشعث سجستانی، جلد ۲، صفحه ۴۳، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ ق - «عون المعبود» عظیم آبادی، جلد ۸، صفحه ۲۰۲، دار الکتب العلمیه، طبع دوم، ۱۴۱۵ هـ ق.

در حوادث جنگ «احد» می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مقابل شعار بت پرستان: اُغْلُ هُبْلَ، اُغْلُ هُبْلَ: «سربلند باد بت بزرگ هبل...» شعار کوبنده تر و نافذتری به مسلمانان تعلیم داد تا بگویند: اللّهُ اُغْلَى وَ اُجَلُّ: «خدا برتر و بالاتر از همه چیز است». (۱)

و در برابر شعار: اِنَّا لَنَا الْعُزَى وَ لَا عُزَى لَكُمْ: «بت بزرگ عزّی برای ماست و شما عزّی ندارید» بگویند: اللّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ: «خداوند ولیّ و سرپرست و تکیه گاه ماست و شما تکیه گاهی ندارید». (۲)

این نشان می دهد که پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان حتی از تأثیر یک شعار قوی در برابر دشمن غافل نبودند، و بهترین آن را برای خود انتخاب می کردند.

دستور مهم فقهی اسلام در زمینه مسابقه تیراندازی و اسب سواری که حتی برد و باخت مالی را در زمینه آن تجویز کرده، و مسلمانان را به این مسابقه دعوت نموده است، نمونه دیگری از بینش عمیق اسلام در زمینه آمادگی در برابر دشمن است.

۲ - رمز جهانی و جاودانی بودن اسلام

نکته مهم دیگری که از این بخش از آیه فوق استفاده می شود رمز جهانی و جاودانی بودن آئین اسلام است؛ زیرا مفاهیم و محتویات این آئین آن چنان

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحات ۲۳، ۴۴، ۵۶ و ۹۱.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحات ۲۳ و ۴۴، و جلد ۳۱، صفحه ۵۲۱، و جلد ۴۴، صفحه ۷۷.

گسترده است که با گذشت زمان به کهنگی و فرسودگی نمی گراید، جمله (وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) هزار سال پیش مفهوم زنده ای داشت، و امروز هم چنین است، و ده هزار سال دیگر هم مفهوم آن همچنان زنده باقی خواهد ماند؛ زیرا هر سلاح و قدرتی در آینده نیز پیدا شود در کلمه جامع «قُوَّة» نهفته است، چرا که جمله «مَا اسْتَطَعْتُمْ» «عام» و کلمه «قُوَّة» که به صورت «نکره» آمده است، عمومیت آن را تقویت کرده و هر گونه نیروئی را شامل می شود. اما پاسخ این سؤال که: چرا بعد از ذکر کلمه «قُوَّة» که مفهومی چنین گسترده دارد، مسأله اسب های ورزیده جنگی مطرح شده است؟

با یک جمله روشن می شود و آن این که: آیه فوق در عین این که یک دستور وسیع برای همه قرون و اعصار بیان نموده، دستور خاصی هم برای عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، عصر نزول قرآن نیز بیان داشته است.

در حقیقت این مفهوم کلی را با ذکر یک مثال روشن برای نیاز آن عصر و زمان پیاده کرده است؛ زیرا اسب اگر چه در میدان های جنگ امروز، با وجود تانک ها، زره پوش ها، هواپیماها و هلی کوپترها نقش چندانی ندارد ولی در آن عصر برای رزمندگان شجاع و پیشرو وسیله چابک و سریعی محسوب می شد.

۳- هدف انسانی و منطقی

به دنبال دستور بالا، اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع می کند و توجه می دهد: هدف این نیست که مردم جهان و حتی ملت خود را با انواع سلاح های مخرب و ویرانگر درو کنید، و آبادیها و زمین ها را به ویرانی بکشانید هدف این نیست که سرزمین ها و اموال دیگران را تصاحب کنید، و هدف این نیست که اصول بردگی و استعمار را در جهان گسترش دهید، بلکه هدف این

است: «با این وسائل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید» (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ). زیرا غالب دشمنان گوششان بدهکار حرف حساب، منطق و اصول انسانی نیست، آنها چیزی جز منطق زور نمی فهمند!

اگر مسلمانان ضعیف باشند به آنها هر گونه تحمیلی می شود، اما هنگامی که کسب قدرت کافی کنند دشمنان حق و عدالت، و دشمنان استقلال و آزادی به وحشت می افتند و سر جای خود می نشینند.

هم اکنون که تفسیر این آیه را می نویسیم قسمت مهمی از سرزمین های اسلامی در «فلسطین» و کشورهای دیگر در زیر چکمه های سربازان رژیم اشغالگر اسرائیل است.

هجوم ناجوانمردانه ای که اخیراً به جنوب لبنان شد و هزاران خانواده را آواره کردند، و صدها نفر را بکشتن دادند، و آبادیها را به ویرانه های وحشتناکی مبدل ساختند، بر این ماجرای غم انگیز فصل تازه ای افزود.

در حالی که افکار عمومی مردم جهان به طور دربست این عمل را محکوم کرده و حتی دوستان اسرائیل در این موضوع با دیگران هم صدا شده اند، قطعنامه های سازمان ملل اسرائیل را به تخلیه همه این سرزمین ها مأمور می کند، ولی این ملت چند میلیونی گوششان بدهکار هیچ یک از این مسائل نیست؛ چرا که زور دارند، اسلحه، قدرت و آمادگی جنگی کافی و پشتیبان قوی و از سالیان دراز پیش از این خود را آماده برای چنین تجاوزهایی کرده اند، تنها منطقی که میتواند جوابگوی آنها باشد منطق «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... تَرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» می باشد.

گوئی این آیه در عصر ما و برای وضع امروز ما نازل شده است و می گوید:

آن چنان نیرومند شوید که دشمن به وحشت بیفتد، زمین های غصب شده را پس بدهد و در سر جای خود بنشیند.

جالب توجه این که کلمه «عَدُوَّ اللَّهِ» را با «عَدُوَّكُمْ» قرین ساخته، اشاره به این که: در موضوع جهاد و دفاع اسلامی اغراض شخصی مطرح نیست، بلکه هدف حفظ مکتب انسانی اسلام است، آنها که دشمنیشان با شما شکلی از دشمنی با خدا، یعنی دشمنی با حق، عدالت، ایمان، توحید و برنامه های انسانی دارد، باید در این زمینه ها هدف حملات یا دفاع شما باشند. در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیر «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و یا «جهاد فی سبیل الله» است که نشان می دهد: جهاد و دفاع اسلامی نه به شکل کشورگشائی سلاطین پیشین، نه توسعه طلبی استعمارگران و امپریالیست های امروز، و نه به صورت غارتگری قبائل عرب جاهلی است، بلکه همه برای خدا، و در راه خدا، و در مسیر احیای حق و عدالت است.

۴ - دشمنان ناشناخته

نکته دیگری که در آیه مورد توجه است، این است که می گوید: «علاوه بر این دشمنانی که می شناسید، دشمنان دیگری نیز دارید که آنها را نمی شناسید ولی خدا آنها را می شناسد» (وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ).

و با افزایش آمادگی جنگی شما آنها نیز می ترسند و بر سر جای خود می نشینند.

گرچه مفسران درباره این گروه احتمالات گوناگونی داده اند:

بعضی آن را اشاره به گروهی از یهود «مدینه» دانسته اند که عداوت خود را مخفی می داشتند.

و بعضی دیگر آن را اشاره به دشمنان آینده مسلمانان همچون امپراطوری روم و دربار ساسانیان که در آن روز مسلمانان احتمال درگیری با آنها را نمی دادند، دانسته اند.

ولی آنچه صحیح تر به نظر می رسد آن است که منظور منافقانند؛ زیرا آنها در میان صفوف مسلمین به طور ناشناخته وجود داشتند و در صورت آمادگی کامل سپاه اسلام آنان نیز به وحشت می افتادند و دست و پای خود را جمع می کردند.

شاهد این موضوع آیه ۱۰۱ سوره «توبه» است که می گوید: وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِیْنَةِ مَرَدُّوا عَلَی الْنِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ: «بعضی از اهل مدینه در نفاق و دورویی جسور و سرکش هستند تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم».

این احتمال نیز وجود دارد که تمام گروه های دشمنان ناشناخته اسلام اعم از منافقان و غیر آنها در مفهوم آیه جمع باشند.

علاوه بر این، آیه متضمن دستوری برای امروز مسلمانان نیز هست و آن این که تنها نباید روی دشمنان شناخته شده خود تکیه کنند و آمادگی خویش را در سر حدّ مبارزه با آنها محدود سازند، بلکه دشمنان احتمالی و بالقوه را نیز باید در نظر بگیرند و حداکثر نیرو و قدرت لازم را فراهم کنند و اگر به راستی مسلمانان چنین نکته ای را در نظر می داشتند، هیچ گاه گرفتار حملات غافلگیرانه دشمنان نیرومند نمی شدند.

۵ - امکانات و تهیه ابزار نظامی

نکته دیگر مسأله سرمایه و امکانات برای تهیه ابزار است که به آن اشاره می کند و آن این که: تهیه نیرو و قوه کافی و ابزار و اسلحه جنگی، و وسائل

مختلف دفاعی، نیاز به سرمایه مالی دارد، بدین رو به مسلمانان دستور می دهد: باید با همکاری عموم، این سرمایه را فراهم سازند، و بدانید هر چه در این راه بدهید در راه خدا داده اید و هرگز گم نخواهد شد، می فرماید: «و آنچه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد» (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ).
و تمام آن و بیشتر از آن به شما می رسد «و هیچ گونه ستمی بر شما وارد نمی گردد» (وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ).

این پاداش، هم در زندگی این جهان از طریق پیروزی اسلام و شوکت و عظمت آن به شما می رسد؛ زیرا یک ملت ضعیف و مغلوب سرمایه های مالی او نیز بخطر خواهد افتاد و امنیت و آرامش و استقلال خویش را نیز از دست خواهد داد، بنابراین ثروت هائی که در این راه صرف می شود از طریق دیگر و در سطحی بالاتر عائد انفاق کنندگان خواهد شد.
و هم پاداش بزرگتری در جهان دیگر در جوار رحمت پروردگار در انتظار شماست، با این حال، نه تنها ظلم و ستمی بر شما نخواهد رفت، که بالاترین سود و بهره را خواهید برد.
جالب توجه این که در جمله بالا کلمه «شئی» که مفهوم وسیعی دارد به کار رفته، یعنی هر گونه چیزی اعم از جان، مال و قدرت فکری یا نیروی منطق و یا هر گونه سرمایه دیگری را در راه تقویت بنیه دفاعی و نظامی مسلمانان در برابر دشمن انفاق کنید، از خدا پنهان نخواهد ماند و آن را محفوظ داشته و به موقع به شما می دهد.
در تفسیر جمله «وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ» این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که: جمله عطف به جمله «تُرْهَبُونَ» باشد، یعنی اگر نیروی کافی برای

مقابله با دشمنان فراهم سازید آنها از حمله به شما وحشت می کنند و توانائی بر ظلم و ستم کردن به شما نخواهند داشت. بنابراین ظلم و ستمی بر شما واقع نمی شود.

۶ - برنامه جهاد اسلامی

آخرین نکته که از آیه فوق استفاده می شود و پاسخگوی بسیاری از سؤالات و ایرادهای خرده گیران و افراد ناآگاه خواهد بود، شکل و هدف و برنامه جهاد اسلامی است. آیه به روشنی می گوید: هدف این نیست که انسان ها را به کشتن دهید و هدف این نیست که به حقوق دیگران تجاوز کنید، بلکه همان طور که گفتیم هدف اصلی این است که دشمنان بترسند و به شما تجاوز نکنند و زور نگویند، و تمام تلاش و کوشش شما باید در کوتاه کردن شرّ دشمنان خدا و حق و عدالت خلاصه شود.

آیا مخالفان یک چنین تصویری از جهاد اسلامی را که قرآن با صراحت در آیه فوق آورده، در ذهن خود ترسیم کرده اند که پشت سر هم به این قانون اسلامی حمله می کنند؟ گاهی می گویند: اسلام آئین شمشیر است.

گاهی می گویند: اسلام برای تحمیل عقیده متوسل به اسلحه شده است. و گاهی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را با سایر کشورگشایان تاریخ مقایسه می کنند! به عقیده ما جواب همه این گونه ایرادها آن است که به قرآن بازگردند و در هدف نهائی این برنامه بیاندیشند تا همه چیز بر آنها روشن شود.

- ۶۱ وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
- ۶۲ وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ
- ۶۳ وَ أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
- ۶۴ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

- ۶۱ - و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی، و بر خدا توکل کن که او شنوا و داناست.
- ۶۲ - و اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.
- ۶۳ - و در میان دل های آنها الفت ایجاد نمود، اگر تمام آنچه روی زمین است را صرف می کردی که میان دل های آنها الفت دهی نمی توانستی ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد او توانا و حکیم است.
- ۶۴ - ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی است (فقط بر آنها تکیه کن).

تفسیر:

آمادگی برای صلح

با این که آیه گذشته به قدر کافی هدف جهاد اسلامی را مشخص می ساخت، ولی این آیه که پیرامون صلح با دشمن بحث می کند این حقیقت را روشن تر می سازد، می فرماید: «اگر آنها تمایل به صلح نشان دادند تو نیز دست آنها را عقب زن و تمایل نشان ده» (وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا).

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود دارد که اگر آنها به سوی صلح پر و بال بکشایند تو هم به سوی آن پر و بال بگشای؛ زیرا «جَنَحُوا» از ماده «جُنُوح» به معنی «تمایل» آمده و به پر و بال پرندگان نیز جناح گفته می شود؛ زیرا هر یک از بال های آنها به یک طرف متمایل است. بنابراین، در تفسیر آیه، هم از ریشه لغت می توان استفاده کرد و هم از مفهوم ثانوی آن. و از آنجا که به هنگام امضای پیمان صلح غالباً افراد گرفتار تردیدها و دو دلی ها می شوند به پیامبر دستور می دهد، در قبول پیشنهاد صلح تردیدی به خود راه مده، و چنانچه شرایط آن منطقی، عاقلانه و عادلانه باشد آن را بپذیر «و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند هم گفتگوهای شما را می شنود و هم از نیت شما آگاه است» (وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

ولی با این حال به پیامبر و مسلمانان هشدار می دهد ممکن است در پیشنهادهای صلح، خدعه و نیرنگی در کار باشد و صلح را مقدمه ای برای ضربه غافلگیرانه ای قرار دهند یا هدفشان تأخیر جنگ برای فراهم کردن نیروی بیشتر باشد.

اما از این موضوع نیز نگرانی به خود راه مده؛ زیرا خداوند کفایت کار تو را می کند و در همه حال پشتیبان تو است، می فرماید: «و اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است» (وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ).

سابقه زندگی تو نیز گواه بر این حقیقت است؛ زیرا «اوست که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان پاکدل تقویت کرد» (هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ).

بارها خطرات بزرگی برای تو فراهم ساختند و نقشه های خطرناکی طرح کردند که از طریق عادی غلبه بر آن ممکن نبود، اما او تو را در برابر همه اینها حفظ کرد.

به علاوه، این مؤمنان مخلصی که گرد تو را گرفته اند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه ندارند، قبلاً مردمی از هم پراکنده و با یکدیگر دشمن بودند خداوند نور هدایت بر آنها پاشید «و در میان دل های آنها الفت ایجاد کرد» (وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ).

سالیان دراز در میان طایفه «اوس» و «خزرج» در «مدینه» جنگ و خون ریزی بود و سینه های آنها مالا مال کینه و عداوت، آن چنان که هیچ کس باور نمی کرد روزی آنها دست دوستی و محبت به سوی هم دراز کنند و در یک صف قرار گیرند.

ولی خداوند قادر متعال این کار را در پرتو اسلام و در سایه نزول قرآن انجام داد، نه تنها «اوس» و «خزرج» که از طایفه انصار بودند، چنین کشمکش را داشتند، یاران مهاجر پیامبر که از «مکه» آمده بودند نیز پیش از اسلام با هم الفت و دوستی نداشتند و چه بسا سینه هایشان از کینه های یکدیگر پر بود، اما خداوند

همه آن کینه ها را شست و از میان برد به طوری که از سیصد و سیزده نفر رزمندگان «بدر» که حدود هشتاد نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند ارتشی کوچک اما یک پارچه و نیرومند، متحد و متفق به وجود آمد که دشمن قوی پنجه خود را، در هم شکستند.

سپس اضافه می کند: فراهم ساختن این الفت و پیوند دل ها از طرق مادی و عادی امکان پذیر نبود «اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنان الفت دهی، نمی توانستی!» (لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ).

«ولی این خدا بود که در میان آنها به وسیله ایمان الفت ایجاد کرد» (وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ).

آنها که به وضع روحیه افراد لجوج و کینه توز مخصوصاً اقوام بی خبری همچون مردم عصر جاهلیت، آشنا هستند، می دانند این گونه کینه ها و عداوت ها را نه به وسیله مال و ثروت می شود شستشو کرد، نه با جاه و مقام، تنها راه فرو نشانیدن آن انتقام است همان انتقامی که به صورت زنجیره ای تکرار خواهد شد و در هر بار چهره زشت آن هولناک تر و دامنه آن وسیع تر خواهد گردید.

تنها چیزی که می تواند آن کینه های راسخ و ریشه دار را از میان ببرد ایجاد یک نوع انقلاب و دگرگونی در افکار، اندیشه ها و جان ها است، آن چنان انقلابی که شخصیت ها را دگرگون سازد، طرز تفکرها را عوض کند و در سطحی بسیار بالاتر از آنچه بودند قرار گیرند، به طوری که اعمال گذشته در نظرشان پست، ناچیز و ابلهانه جلوه کند و به دنبال آن دست به یک خانه تکانی در اعماق وجود خود بزنند، و زباله های کینه، قساوت، انتقام جوئی و تعصب های قبیله ای و مانند آن را بیرون بریزند و این کاری است که از پول و ثروت هرگز ساخته نیست، تنها در سایه ایمان و توحید واقعی امکان پذیر است.

و در پایان آیه می افزاید: «خداوند عزیز و حکیم است» (إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). عزت او ایجاب می کند، هیچ کس را یارای مقاومت در مقابل او نباشد و حکمتش سبب می شود، همه کارهایش روی حساب باشد و لذا برنامه حساب شده او دل های پراکنده را متحد ساخت و در اختیار پیامبرش گذاشت تا نور هدایت اسلام را به وسیله آنها در همه جهان پخش کند.

در آخرین آیه مورد بحث، برای تقویت روحیه پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی سخن را به او کرده، می گوید: «ای پیامبر! خداوند و این مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی هستند» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) با کمک آنها می توانی به هدف خود نائل شوی.

بعضی از مفسران نقل کرده اند: این آیه هنگامی نازل شد که طایفه یهود «بنی قریظه» و «بنی نضیر» به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: ما حاضریم تسلیم تو شویم و از تو پیروی کنیم (و تو را یاری خواهیم کرد). آیه بالا نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشدار داد که به آنها اعتماد و تکیه نکند، بلکه تکیه گاه خود را تنها خدا و مؤمنان قرار دهد. (۱)

«حافظ ابونعیم» که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب «فضائل الصحابه» به اسناد خود نقل کرده که این آیه درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده و منظور از مؤمنین، علی (علیه السلام) است. (۲)

۱ - تفسیر «تبیان»، جلد ۵، صفحه ۱۵۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «موسوعة التاريخ الاسلامی» محمد هادی یوسفی، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، مجمع الفكر الاسلامی، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

۲ - «الغدير»، جلد ۲، صفحه ۵۱، دار الكتاب العربی، بیروت، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق - «بحار الانوار»،

جلد ۳۶، صفحات ۵۱، ۵۲، ۵۳ و ۵۴ - «خصائص الوحي المبين» حافظ بن بطریق، صفحه ۱۹۰، دار القرآن الکریم، قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - «شواهد التنزيل» حاکم حسکانی، جلد ۱، صفحه ۳۰۱، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

کراراً گفته ایم این گونه تفسیرها و شأن نزول ها آیه را منحصر و محدود نمی کند، بلکه منظور این است شخصی مانند علی (علیه السلام) که در صف اول مؤمنان قرار دارد نخستین تکیه گاه پیامبر بعد از خدا از میان مسلمین است هر چند که دیگر مؤمنان نیز در صفوف بعد یار و یاور پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند.

نکته ها:

۱ - بعضی از مفسران آیه فوق را تنها اشاره به اختلافات «اوس» و «خزرج» که از انصار بودند دانسته اند.

ولی با توجه به این که مهاجران و انصار هر دو در یک صف به یاری پیغمبر برخاستند روشن می شود مفهوم آیه یک مفهوم وسیع است.

شاید آنها چنین فکر کرده اند تنها اختلاف در میان اوس و خزرج بود در حالی که هزار گونه اختلاف و شکاف اجتماعی میان طبقه فقیر و غنی بوده و آقا، کوچک و بزرگ، این قبیله و آن قبیله وجود داشت شکافهایی که در سایه اسلام پر شد و آثار آن برطرف گشت آن چنان که قرآن در جای دیگر می گوید: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا:

«این نعمت بزرگ خدا را به خاطر داشته باشید که شما با هم دشمن بودید او در میان دل هایتان الفت ایجاد کرد و در پرتو نعمتش برادر یکدیگر شدید».(۱)

۲ - این قانون تنها مربوط به مسلمانان نخستین نبوده، امروز هم که اسلام سایه خود را بر سر هشتصد میلیون مسلمان جهان گسترده و از نژادهای مختلف، اقوام کاملاً متفاوت و گروه های اجتماعی متنوع پیروانی دارد، هیچ

۱ - آل عمران، آیه ۱۰۳.

حلقه اتصالی نمی تواند آنها را به هم متحد و مربوط سازد (جز حلقه اتصال ایمان و توحید) اموال، ثروت ها، تشویق های مادی، کنگره ها و کنفرانس ها به تنهایی کاری از آنها ساخته نیست، باید همان شعله ای در دل ها افروخته شود که در قلوب مسلمانان نخستین بود و نصرت و پیروزی نیز تنها از همین راه اخوت اسلامی، میسر است.

۶۵ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

۶۶ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

ترجمه:

۶۵ - ای پیامبر! مومنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن، هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!

۶۶ - هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی است؛ بنابراین، هر گاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می شوند و اگر یک هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است!

تفسیر:

منتظر برابری قوا نباشید!

در این دو آیه نیز دستورات نظامی و احکام جهاد اسلامی تعقیب می شود. در نخستین آیه به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «ای پیامبر! مسلمانان را

تحریص و تشویق به جهاد با دشمن کن!» (یا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَی الْقِتَالِ). جنگجویان و رزمندگان هر اندازه آمادگی داشته باشند، باز قبل از شروع به جنگ باید آنها را از نظر روحی تقویت و به اصطلاح شارژ کرد، و این در برنامه تمام ارتش های آگاه جهان گنجانیده شده است که فرماندهان و افسران سپاه، قبل از حرکت به سوی میدان جنگ، و یا در میدان، قبل از آغاز حمله، با ذکر مطالب مناسبی روح جنگی آنان را تقویت می کنند و از خطر شکست بر حذر می دارند.

منتها دامنه این تشویق و تحریص، در مکتب های مادی و مشابه آن محدود است، ولی در مکتب های آسمانی بسیار گسترده تر است، توجه به فرمان پروردگار، و تأثیر ایمان به خدا، و یادآوری مقام شهدای راه حق، فضیلت و پاداش های بی حسابی که در انتظار آنها است و افتخارها و مواهب معنوی که در پیروزی بر دشمن در صحنه جهاد وجود دارد، بهترین وسیله برای تشویق، تحریک روح سلحشوری و استقامت و پایداری در سربازان می باشد. در جنگ های اسلامی گاهی تلاوت چند آیه از قرآن مجید آن چنان سربازان مجاهد را آماده می ساخت که سر از پا نمی شناختند و یک پارچه عشق و شور و هیجان می شدند. در هر حال این جمله از آیه اهمیت تبلیغ و تقویت هر چه بیشتر روحیه سربازان را به عنوان یک دستور اسلامی روشن می سازد.

و به دنبال آن دستور دومی می دهد، می فرماید: «اگر از شما بیست نفر با استقامت باشند بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می کند» (إِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَإِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الدِّینِ کَفَرُوا).

گر چه تعبیر آیه به صورت اخبار از غلبه یک نفر بر ده نفر است، ولی به قرینه آیه بعد، که می گوید: **الْآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ...** «هم اکنون خدا این تکلیف را بر شما تخفیف داد...» روشن می شود که منظور از آن تعیین وظیفه و برنامه و دستور است نه تنها یک خبر ساده. و به این ترتیب، مسلمانان نباید منتظر این باشند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند، بلکه حتی اگر عدد آنها یک دهم نفرات دشمن باشد باز وظیفه جهاد بر آنها فرض است.

سپس اشاره به علت این حکم کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که دشمنان بی ایمان شما جمعیتی هستند که نمی فهمند» **(بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)**.

این تعلیل در آغاز، عجیب و شگفت آور به نظر می رسد که چه ارتباطی میان «آگاهی» و «پیروزی»، یا «عدم آگاهی» و «شکست» وجود دارد؟

ولی در واقع رابطه میان این دو بسیار نزدیک و محکم است؛ چه این که مؤمنان، راه خود را به خوبی می شناسند، هدف آفرینش و وجود خود را درک می کنند، و از نتایج مثبتی که در این جهان و پاداش های فراوانی که در جهان دیگر در انتظار مجاهدان است باخبرند.

آنها می دانند برای «چه» می جنگند؟ برای «که» پیکار می کنند و در راه «چه هدف» مقدسی فداکاری می نمایند؟ و اگر در این راه قربانی و شهید شوند حسابشان با «کیست»؟

این مسیر روشن و این آگاهی، به آنان صبر و استقامت و پایداری می بخشد.

اما افراد بی ایمان و یا بت پرستان، درست نمی دانند برای چه می جنگند؟ و برای چه کسی مبارزه می کنند؟

و اگر در این راه کشته شدند، خون آنها را چه کسی جبران خواهد کرد؟

تنها روی یک عادت و تقلید کورکورانه و یا تعصب خشک و بی منطق به دنبال این مکتب افتاده اند و این تاریکی راه و نا آگاهی از هدف و ندانستن پایان کار و نتیجه مبارزه، اعصاب آنها را سست می کند، و توان و استقامتشان را می گیرد، و از آنها موجودی ضعیف می سازد.

اما به دنبال دستور سنگین فوق، خداوند آن را چند درجه تخفیف می دهد، می فرماید: «هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی است» (الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلَّمَ أَنْ فِیْكُمْ ضَعْفًا).

سپس می فرماید: «در این حال، اگر از شما صد نفر با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا پیروز می شوند» (فَإِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ). ولی در هر حال فراموش نکنید که «خداوند با صابران است» (وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِیْنَ).

نکته ها:

۱ - آیا آیه نخست منسوخ شده؟

همان طور که مشاهده کردیم، آیه نخست، به مسلمانان دستور می دهد که حتی اگر لشگر دشمن ده برابر آنها باشد از مقابله با آنها سرباز نزنند، در حالی که در آیه دوم نسبت را به دو برابر تنزل داده است.

این اختلاف ظاهری سبب شده که بعضی حکم آیه اول را به وسیله آیه دوم منسوخ بدانند.

و یا آیه اول را بر یک حکم مستحب و آیه دوم را بر یک حکم واجب حمل کنند. یعنی اگر تعداد دشمنان حداکثر دو برابر تعداد مسلمانان باشد وظیفه دارند از میدان جهاد عقب نشینی نکنند، اما اگر بیش از دو برابر باشد تا ده برابر می توانند از جهاد خودداری کنند، اما بهتر آن است که باز هم دست از جهاد بر ندارند.

ولی جمعی از مفسران را عقیده بر این است که: اختلاف ظاهری بین دو آیه، نه دلیل بر نسخ است و نه دلیل بر استحباب، بلکه هر یک از این دو حکم، مورد معینی دارد. به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آنها افراد تازه کار، نا آزموده و ساخته نشده بوده باشند، مقیاس سنجش همان نسبت دو برابر است. ولی به هنگامی که افراد، ساخته شده، ورزیده و قوی الایمان - همانند بسیاری از رزمندگان «بدر» - بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقی می کند.

بنابراین، دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرائط متفاوت است، و به این ترتیب نسخی در اینجا وجود ندارد و اگر می بینیم در بعضی از روایات، تعبیر به نسخ شده است، باید توجه داشته باشیم که نسخ در لسان روایات مفهوم وسیعی دارد که «تخصیص» را هم شامل می شود.

۲ - افسانه موازنه قوا

آیات فوق - به هر صورت - این حکم مسلم را در بر دارد که مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه ظاهری قوا با دشمن بنشینند، بلکه گاهی با دو برابر

جمعیت خود، و گاهی حتی با ده برابر باید به مقابله برخیزند و به عذر کمبود نفرات از برابر دشمن فرار نکنند.

و جالب این که در بیشتر میدان های جنگی اسلام، تعادل قوا به سود دشمن به هم خورده بود و مسلمین غالباً در اقلیت بوده اند، نه تنها در جنگ هائی که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اتفاق افتاد، مانند «بدر» و «احد» و «احزاب»، و یا جنگ هائی مثل «موته» که تعداد مسلمانان سه هزار نفر و حداقل عددی که از نفرات دشمن نوشته اند، یکصد و پنجاه هزار نفر بود، بلکه در جنگ هائی که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) رخ داد این تفاوت به نحو حیرت انگیزی وجود داشت، مثلاً تعداد نفرات ارتش آزادی بخش اسلام را در جنگ با سپاه «ساسانی» پنجاه هزار نفر، در حالی که تعداد سپاهیان خسرو پرویز را پانصد هزار نفر نوشته اند.

در واقعه «یَرْمُوک» که برخورد بزرگ ارتش اسلام با سپاهیان روم بود مورخان نقل کرده اند لشگری را که «هرقل» گردآوری کرد حدود دویست هزار نفر بود، ولی ارتش اسلام از بیست و چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد.

و عجیب تر این که نوشته اند: تعداد نفراتی که از دشمن در این میدان به خاک افتادند، بالغ بر هفتاد هزار نفر می شد.

شک نیست که موازنه و برتری قوا به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است، ولی چه چیز سبب می شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمان ها جبران گردد؟

پاسخ این سؤال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است:

در یک جا می گوید: عِشْرُونَ صَابِرُونَ: «بیست نفر با استقامت» و مَائَةٌ صَابِرَةٌ: «یکصد نفر با استقامت».

یعنی، روح استقامت و پایداری که ثمره درخت ایمان است، سبب می شد که

هر یک نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آنها پیروز گردند. و در جای دیگر می گوید: «بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» یعنی، عدم آگاهی آنها از هدفشان و آگاهی شما نسبت به هدف مقدستان، کمبود نفرات را جبران می کند. و در جای سوم تعبیر به «بِإِذْنِ اللَّهِ» می کند، یعنی امدادهای الهی و کمک های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان با ایمان و پر استقامت است. امروز نیز مسلمانان در برابر دشمنان نیرومندی قرار دارند، اما عجب این است که در بسیاری از میدان های جنگ، نفرات مسلمین از دشمن برتری دارند، ولی باز هم اثری از پیروزی نیست و درست در جهت عکس «مسلمین نخستین» گام بر می دارند. اینها به خاطر آن است که: آگاهی کافی - متأسفانه - در مسلمانان امروز نیست، روح استقامت را به خاطر تسلیم شدن، در برابر عوامل فساد و زرق و برق مادی از دست داده اند، حمایت های الهی نیز به خاطر آلودگی به گناه از آنها سلب شده است در نتیجه به چنین سرنوشتی گرفتار شده اند!

ولی راه بازگشت هنوز باز است و امیدواریم روزی فرا رسد که مفهوم آیات فوق بار دیگر در مسلمین زنده شود و به وضع ذلت بار کنونی پایان دهند.

۳ - جالب توجه این که: در آیه اول که سخن از نسبت یک و ده است برای مثال: «عَشْرُونَ» یعنی بیست نفر در برابر «مِائَتَيْنِ» یعنی دویست نفر و «مِائَةٌ» یعنی صد نفر در برابر «أَلْفًا» یعنی هزار نفر انتخاب شده.

اما در آیه دوم که سخن از نسبت یک به دو است، برای مثال «مِائَةٌ» یعنی یکصد نفر در برابر «مِائَتَيْنِ» یعنی دویست نفر و «أَلْفًا» یعنی هزار نفر در برابر

«الْفَيِّن» یعنی دو هزار نفر انتخاب شده.

این تفاوت مثال، گویا به خاطر بیان این حقیقت است که افراد قوی الاراده و با ایمان حتی می توانند از بیست نفر یک لشکر بسازند در حالی که افراد ضعیف از چنین عدد کمی نمی توانند یک لشکر تهیه کنند، بلکه باید از چندین برابر آن لشکر فراهم سازند.

- ۶۷ ما كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ
عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
- ۶۸ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
- ۶۹ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۷۰ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنَّ يَظْلَمِ اللَّهُ فِي
قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ
- ۷۱ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

- ۶۷ - هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند قادر و حکیم است.
- ۶۸ - اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، امتی را کیفر ندهد) مجازات بزرگی به خاطر چیزی (از اسیران) که گرفتید به شما می رسید.
- ۶۹ - از آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاکیزه بخورید؛ و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ خداوند آمرزنده و مهربان است!
- ۷۰ - ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: «اگر خداوند خیری در

دل های شما بداند (و نیت نیک و پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد؛ و شما را می بخشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است!»
 ۷۱ - اما اگر بخواهند با تو خیانت کنند (تازگی ندارد) آنها پیش از این (نیز) به خدا خیانت کردند؛ و خداوند (شما را) بر آنها پیروز کرد؛ و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

اسیران جنگی

در آیات گذشته قسمت های مهمی از احکام جهاد و درگیری با دشمنان بیان شد، در آیات مورد بحث با ذکر قسمتی از احکام اسرای جنگی این بحث تکمیل می شود؛ زیرا جنگ ها معمولاً با مسأله گرفتن اسیر توأمند، و طرز رفتار با اسرای جنگی از نظر جنبه های انسانی و هم چنین هدف های جهاد، فوق العاده اهمیت دارد.

نخستین مطلب مهمی را که در این زمینه بیان می کند، این است که می فرماید: «هیچ پیامبری حق ندارد اسیران جنگی داشته باشد، تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند، و ضربه های کاری و اطمینان بخش بر پیکر دشمن وارد سازد» (مَا كَانَ لِنبیِّ أَنْ یَكُونَ لَهُ أُسْرٰی حَتّٰی یُثَخِّنَ فِی الْأَرْضِ).

«یُثَخِّنَ» از ماده «اثخان» و از ریشه «ثخن» (بر وزن شِکَن) در اصل، به معنی ضخامت، غلظت و سنگینی آمده است، سپس به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و قوت و قدرت و شدت اطلاق شده است.

گروهی از مفسران «حَتّٰی یُثَخِّنَ فِی الْأَرْضِ» را به معنی مبالغه و شدت در کشتار دشمن گرفته، می گویند:

معنی این جمله این است که: گرفتن اسیران جنگی باید بعد از کشتار فراوان

دشمن باشد، ولی با توجه به کلمه فی الأرض: «در زمین» و با توجه به ریشه این لغت، که به معنی شدت و غلظت است، روشن می شود معنی اصلی جمله چنین نیست. بلکه منظور اصلی، تفوق کامل بر دشمن و نشان دادن قوت، قدرت و محکم کردن سیطره خود بر منطقه است.

ولی از آنجا که گاهی در هم کوبیدن و کشتار دشمن، سبب تحکیم موقعیت مسلمانان می شود، می تواند یکی از مصادیق این جمله در شرایط خاصی، کشتار دشمن بوده باشد، نه مفهوم اصلی جمله!

به هر حال، آیه مورد بحث، مسلمانان را به یک نکته حساس جنگی توجه می دهد، و آن این که:

هیچ گاه مسلمانان پیش از شکست کامل دشمن، نباید به فکر گرفتن اسیر باشند؛ زیرا چنان که از پاره ای از روایات استفاده می شود، بعضی از مسلمانان تازه کار در میدان «بدر» سعی داشتند دشمن را تا ممکن است اسیر کنند؛ برای این که طبق معمول جنگ های آن روز، پس از خاتمه جنگ، مبلغ قابل ملاحظه ای به نام «فدیه» یا «فداء» می گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می کردند. (۱)

این کار ممکن است بعضی از مواقع کار خوبی محسوب شود، ولی قبل از اطمینان کامل از شکست دشمن، کار خطرناکی است؛ زیرا مشغول شدن به گرفتن اسیران و بستن دستهای آنها و انتقال آنان به یک محل مناسب در بسیاری از اوقات، جنگجویان را از اصل هدف جنگ باز می دارد، و چه بسا به «دشمن زخم خورده» امکان می دهد، حملات خود را تشدید و جنگجویان را در هم بکوبند.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۳۹.

همان گونه که در حادثه «جنگ احد» توجه به جمع آوری غنائم گروهی از مسلمانان را به خود مشغول ساخت، و دشمن از فرصت استفاده کرد و ضربه نهائی خود را بر آنها وارد کرد! بنابراین، گرفتن اسیر، تنها در صورتی مجاز است که اطمینان کامل از پیروزی بر دشمن حاصل شود، در غیر این صورت باید با ضربات قاطع، کوبنده و پی در پی قدرت و نیروی دشمن مهاجم را از کار بیندازد.

اما به محض حصول اطمینان از این موضوع، هدف انسانی ایجاب می کند دست از کشتن بردارند و به اسیر کردن قناعت کنند.

این دو نکته مهم «نظامی» و «انسانی» در آیه فوق در عبارت کوتاهی بیان شده است. سپس آن گروه که بر خلاف این دستور رفتار کردند را مورد ملامت قرار داده، می فرماید: «شما تنها به فکر جنبه های مادی هستید و متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، در حالی که خداوند سرای جاویدان و سعادت همیشگی را برای شما می خواهد» (تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ).

«عَرَضَ» به معنی «امور ناپایدار» است و از آنجا که سرمایه های مادی این جهان پایدار نمی مانند «عَرَضَ الدُّنْيَا» به آنها گفته شده.

البته همان طور که گفتیم، توجه به جنبه های مادی اسیران جنگی و غفلت از اهداف نهائی، یعنی پیروزی بر دشمن، نه تنها به سعادت و پاداش اخروی لطمه می زند، که از نظر زندگی این جهان، سربلندی، عزت و آرامش نیز زیان بخش است، و هرگز نباید به خاطر منافع آنی و زودگذر، منافع مستمر آینده را به خطر افکند!

و در پایان آیه می فرماید: دستور فوق در واقع آمیخته ای از «عزت و

پیروزی» و «حکمت و تدبیر» است، چون از ناحیه خداوند صادر شده «و خداوند عزیز و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

در آیه بعد، بار دیگر به ملامت و توبیخ کسانی که برای تأمین منافع زود گذر مادی، مصالح مهم اجتماعی را به خطر افکندند، پرداخته، می فرماید: «اگر فرمان سابق خدا نبود، عذاب و کیفر بزرگی به خاطر اسیرانی که گرفتید به شما می رسید» (لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

درباره جمله «لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ» مفسران، احتمالات گوناگونی داده اند، ولی آنچه مناسب تر با تفسیر مجموع آیه است، این است که:

اگر نه این بود که خداوند از پیش مقرر داشته، تا حکمی را به وسیله پیامبرش برای بندگان بیان نکرده، آنها را مجازات نکند، شما را به خاطر این که به دنبال گرفتن اسیران به منظور جلب منافع مادی رفتید و موقعیت ارتش اسلام و پیروزی نهائی آن را به خطر افکندید، سخت کیفر می داد، ولی همان گونه که در آیات دیگر قرآن تصریح شده، «سنت پروردگار این است که نخست احکام را تبیین می کند سپس متخلفین را کیفر می دهد» مانند: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (۱).

در آیه بعد اشاره به یکی دیگر از احکام اسیران جنگی یعنی مسأله گرفتن «فداء» شده است. به طوری که در بعضی از روایات که در «شأن نزول» آیات مورد بحث وارد شده، می خوانیم: بعد از پایان جنگ «بدر» و گرفتن اسیران جنگی و پس از آن که

پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داد: دو نفر از اسیران خطرناک «عقبه» و «نضر» را گردن بزنند، گروه انصار به وحشت افتادند که نکند این دستور درباره سایر اسیران اجرا شود (و از گرفتن فدا محروم بمانند) به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) عرض کردند:

ما هفتاد نفر را کشته و هفتاد نفر را اسیر کردیم و اینها از قبیله تو و اسیران تواند، آنها را به ما ببخش تا در برابر آزادی آنها «فداء» بگیریم (پیامبر(صلی الله علیه وآله) در انتظار نزول وحی آسمانی در این باره بود) آیات مورد بحث نازل شد و اجازه گرفتن «فداء» در مقابل آزادی اسیران را داد.(۱)

و نیز در روایتی نقل شده: بیشترین مبلغی که برای آزادی اسیران تعیین شده بود، چهار هزار درهم و کمترین مبلغ هزار درهم بود. هنگامی که این موضوع به گوش قریش رسید، یکی پس از دیگری مبلغ «فداء» را فرستادند تا اسیران خود را آزاد کنند.

عجیب این که: داماد پیامبر(صلی الله علیه وآله) «ابوالعاص» نیز در میان اسیران بود، دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) یعنی «زینب» همسر «ابوالعاص» گردن بندی را که «خدیجه» در عروسی اش به او داده بود به عنوان «فداء» نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاد.

هنگامی که چشم پیامبر(صلی الله علیه وآله) به گردن بند افتاد، خاطره «خدیجه»، آن زن فداکار و مجاهد در نظرش مجسم شد، فرمود:

خدا رحمت کند «خدیجه» را، این گردن بندی است که جهیزیه دخترم «زینب» قرار داد (و طبق بعضی دیگر از روایات به احترام خدیجه از پذیرفتن گردن بند خودداری کرد، و برای رعایت حقوق مسلمانان آنها را در این کار جلب نمود).(۲)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۶۰ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۱، صفحه ۲۷۰، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۲ - چنان که در «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۴ آمده است: «فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) رَقَّ ۲

لَهَا رَقَّةً شَدِيدَةً وَقَالَ: إِنْ رَأَيْتُمْ أَنْ تُطْلِقُوا لَهَا أُسِيرَهَا، وَ تَرُدُّوا عَلَيْهَا الَّذِي لَهَا، فَافْعَلُوا، فَاطْلِقُوا لَهَا أُسِيرَهَا وَ رُدُّوا الْقِلَادَةَ» - «نیل الاوطار»، جلد ۸، صفحه ۱۴۴، دار الجلیل بیروت - «تحف العقول»، صفحه ۴۵۵، انتشارات جامعه مدرسین، طبع دوم، ۱۳۶۳ هـ ق، تحقیق: علی اکبر غفاری - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۳۴۹ - «مناقب اهل بیت» مولی حیدر شیروانی، صفحه ۴۴۴، مطبعه منشورات اسلامیة، ۱۴۱۴ هـ ق، تحقیق: شیخ محمد الحسون - «در المنثور»، جلد ۳، صفحه ۲۰۴، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) «ابوالعاص» را آزاد کرد، به شرط این که: دخترش «زینب» را (که قبل از اسلام به همسری «ابوالعاص» در آورده بود) به «مدینه» نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بفرستد، او نیز این شرط را پذیرفت و بعداً هم به آن وفا کرد.(۱)

به هر حال، آیه فوق به مسلمانان اجازه می دهد از این غنیمت جنگی (یعنی مبلغی را که در برابر آزادی اسیران می گرفتند) استفاده کنند، می فرماید: «از آنچه به غنیمت گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و بهره گیرید» (فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا). این جمله ممکن است معنی وسیعی داشته باشد، و علاوه بر موضوع «فداء» سایر غنائم را نیز شامل شود.

سپس به آنها دستور می دهد: «تقوا را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ).

اشاره به این که مباح بودن این گونه غنائم نباید سبب شود، هدف مجاهدین در میدان جهاد جمع غنیمت و یا گرفتن اسیر به خاطر «فداء» باشد. و اگر در گذشته چنین نیت زشتی در دل داشتند، بیرون کنند، و نسبت به گذشته وعده عفو و آمرزش می دهد، می فرماید: «خداوند غفور و رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۹، انتشارات جامعه مدرسین - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۴۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

مسئله مهم دیگری که در مورد اسیران جنگی وجود دارد موضوع اصلاح، تربیت و هدایت آنها است، این موضوع در مکتب های مادی ممکن است مطرح نباشد، ولی در جهادی که برای آزادی و اصلاح انسان ها و تعمیم حق و عدالت صورت می گیرد، حتماً مطرح است.

لذا در چهارمین آیه مورد بحث به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد که اسیران را با بیان دلگرم کننده ای به سوی ایمان و اصلاح روش خود دعوت و تشویق کند، می فرماید: «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دل های شما خیر و نیکی بداند بهتر از آنچه از آنچه شما گرفته شده، به شما می بخشد» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَٰعْلَمُ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ).

منظور از کلمه «خَيْرًا» در جمله «إِنَّ يَٰعْلَمُ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا» همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از «خَيْرًا» در جمله بعد، پاداش های مادی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عاید آنها می شود، و به مراتب بالاتر از مبلغی است که به عنوان «فداء» پرداخته اند.

علاوه بر این پاداش ها، لطف دیگری نیز درباره شما کرده «و گناہانی را که در سابق و قبل از پذیرش اسلام مرتکب شدید، می بخشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و از آنجا که ممکن بود بعضی از اسیران از این برنامه سوء استفاده کنند و با اظهار اسلام به قصد خیانت و انتقامجویی در صفوف مسلمانان در آیند، در آیه بعد هم به آنها اخطار می کند، و هم به مسلمانان هشدار می دهد، می فرماید: «و اگر بخواهند به تو خیانت کنند چیز تازه ای نیست، آنها پیش از این هم به خدا

خیانت کردند» (وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ). چه خیانتی از این بالاتر که ندای فطرت را نشنیده گرفته و حکم عقل را پشت سر انداختند، و برای خدا شریک و شبیه قائل شدند، و آئین خرافی بت پرستی را جانشین توحید ساختند. ولی اینها نباید فراموش کنند که: «خداوند تو و یارانت را بر آنها پیروز کرد» (فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ). در آینده نیز اگر راه خیانت را بپویند به پیروزی نخواهند رسید، باز هم گرفتار شکست خواهند شد.

خداوند از نیت آنها آگاه است و دستوراتی را که درباره اسیران داده است بر طبق حکمت می باشد؛ زیرا «خداوند علیم و حکیم است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

در تفسیرهای شیعه و اهل سنت، در ذیل دو آیه فوق، نقل شده که: گروهی از انصار از پیامبر(صلی الله علیه وآله) اجازه خواستند از عباس عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) که در میان اسیران «بدر» بود - به احترام آن حضرت - فدیة گرفته نشود، ولی پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: وَاللَّهِ لَا تَذَرُونَّ مِنْهُ دِرْهَمًا: «به خدا سوگند، حتی از یک درهم آن نیز صرف نظر نکنید». (اگر گرفتن فداء قانون خدا است باید درباره همه - حتی عموی من - اجرا شود، و فرقی میان او و سایرین نباشد).

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «عباس» فرمود: از طرف خودت و فرزند برادرت (عقیل بن ابی طالب) باید فداء دهی.

عباس (که علاقه خاصی به مال داشت) گفت: ای محمد! می خواهی مرا چنان فقیر کنی که دست پیش روی طایفه قریش دراز کنم؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: از همان ذخیره ای که نزد همسرت «ام الفضل» گذاردی و گفتی: اگر من در میدان جنگ کشته شدم، این مال را مخارج خود و فرزندان

قرار ده، فدیة را پرداز!

عباس از این موضوع سخت در تعجب فرو رفت.

گفت: چه کسی این خبر را به تو داده؟ (در حالی که کاملاً محرمانه بوده است).

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: جبرئیل از طرف خداوند.

عباس گفت: سوگند به کسی که محمد(صلی الله علیه وآله) به آن سوگند یاد می کند، هیچ کس جز من و همسرم از این راز آگاهی نداشت، سپس گفت: «أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» و مسلمان شد.

همه اسیران «بدر»، پس از آزادی به «مکه» باز گشتند، جز «عباس»، «عقیل» و «نوفل» که قبول اسلام کردند، در «مدینه» ماندند، و آیات فوق اشاره به وضع آنها می کند. (۱)

در مورد اسلام آوردن «عباس» در بعضی از تواریخ چنین آمده که: پس از قبول اسلام به «مکه» بازگشته، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به وسیله نامه از توطئه های مشرکان آگاه می ساخت سپس قبل از سال هشتم هجرت (سال فتح «مکه») به «مدینه» هجرت نمود.

در کتاب «قرب الاسناد» از امام باقر(علیه السلام) از پدرش امام سجاد(علیه السلام) چنین نقل شده: روزی اموال قابل ملاحظه ای نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آوردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) رو به «عباس» کرده، فرمود:

عبایت را بگشا، و قسمتی از این مال را بگیر.

«عباس» چنین کرد، سپس پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۲۰۲، دار الکتب الاسلامیه - تفسیر «قرطبی» و تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحات ۱۰۵ و ۱۳۰ و جلد ۱۹، صفحات ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۰۱، ۳۰۲ و ۳۱۱.

این از همان است که خداوند فرموده، و آیه «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ...» را تلاوت کرد. (۱)

اشاره به این که وعده خدا راجع به جبران اموالی که از شما گرفته شده هم اکنون عملی شد. و از این حدیث معلوم می شود پیامبر (صلی الله علیه وآله) در صدد بود اسیرانی را که اسلام آوردند به نحو احسن تشویق و اموالی را که پرداخته اند به طرز بهتری جبران کند.

نکته ها:

۱ - ظاهر آیات فوق - همان گونه که گفتیم - بحث پیرامون گرفتن اسیران جنگی است، نه مسأله گرفتن «فدیه» بعد از جنگ، و به این ترتیب، بسیاری از اشکالات که در فهم تفسیر آیه برای جمعی از مفسران پیدا شده خود به خود حل خواهد شد.

و نیز ملامت و سرزنش متوجه گروهی است که قبل از پیروزی کامل به منظور هدف های مادی مشغول گرفتن اسیر شدند، و هیچ گونه ارتباطی با شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آن دسته از مؤمنان که هدف جهاد را تعقیب می کردند، ندارد.

بنابراین، بحث هائی از قبیل این که: آیا پیامبر (صلی الله علیه وآله) در اینجا مرتکب گناهی شده و چگونه با مقام عصمت او سازگار است؟ همگی بی مورد است.

همچنین احادیثی که در بعضی از کتب اهل تسنن در تفسیر آیه وارد شده و می گوید: آیه مربوط به اقدام پیامبر و مسلمانان به گرفتن فدیة در مقابل اسیران جنگی بعد از جنگ بدر و قبل از اجازه خداوند است، و این که: تنها کسی که

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۲۶۵ و ۲۸۶ و جلد ۲۲، صفحه ۲۸۴ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۶۹، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «قرب الإسناد»، صفحه ۱۲، انتشارات کتابخانه نینوی، تهران.

مخالف با فدیة و طرفدار کشتن اسیران جنگی بود «عمر» یا «سعد بن معاذ» بود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) درباره او فرمود:

اگر عذابی از طرف خدا نازل می شد هیچ کس از ما جز «عمر» و یا «سعد بن معاذ» نجات نمی یافت! (۱) همه این بحث ها بی اساس و این گونه روایات از تفسیر آیه به کلی بیگانه است. به خصوص این که نشانه جعل در این احادیث کاملاً ظاهر است؛ زیرا مقام «عمر» یا «سعد بن معاذ» را حتی بالاتر از مقام پیامبر قرار داده است!

۲ - آیات فوق (۶۷ و ۶۸)، هیچ گونه مخالفتی با گرفتن «فداء» و آزاد ساختن اسیران جنگی در صورتی که مصلحت جامعه اسلامی ایجاب کند، ندارد بلکه می گوید: نباید مجاهدین به این منظور دست به گرفتن اسیر بزنند.

بنابراین، با آیه ۴ سوره «محمد» از هر نظر موافق است. آنجا که می فرماید: فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْبَتْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءُ:

«هنگامی که با کافران (و دشمنانی که حق حیات برای شما قائل نیستند) در میدان جنگ رو به رو شدید، ضربات خود را بر گردن آنان فرود آرید تا هنگامی که بر آنها غلبه کنید، در این هنگام دیگر آنها را نکشید بلکه ببندید و اسیر سازید، سپس یا آنها را بدون گرفتن «فداء» و یا با گرفتن «فداء» آزاد کنید».

ولی در اینجا به یک نکته باید توجه داشت و آن این که هر گاه در میان

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۹۰، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۵، صفحه ۱۹۸، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۳۴، صفحه ۳۹۴ و جلد ۵۰، صفحات ۸۲ و ۸۳ - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۲، صفحات ۱۷۸ و ۱۸۱ و جلد ۱۴، صفحه ۱۷۵، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

اسیران جنگی افراد خطرناکی وجود داشته باشند که آزادی آنها، موجب برافروخته شدن مجدد آتش جنگ و به خطر افتادن پیروزی گردد، مسلمانان حق دارند این گونه افراد خطرناک را نابود کنند، دلیل این موضوع در خود آیه و در تعبیر «يُثْخِنَ» و «أَثْخَتُمُوهُمْ» نهفته شده است. به همین دلیل در پاره ای از روایات وارد شده پیامبر دستور داد دو نفر از اسیران جنگ «بدر» را به نام های «عقبه ابن ابی معیط» و «نضر بن حارث» را به قتل برسانند، و هیچ گونه فدائی از آنان نپذیرند. (۱)

* * *

۳ - در آیات بالا (۶۷ و ۶۸)، بار دیگر تأکیدی پیرامون مسأله آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر دیده می شود؛ زیرا می گوید: خداوند برای شما سرای جاویدان می خواهد در حالی که گروهی از شما در بند منافع مادی زودگذر هستید.

* * *

۴ - آیا گرفتن فداء منطقی و عادلانه است؟

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این که: آیا گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران با اصول عدالت سازگار می باشد؟

و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست؟

ولی با کمی دقت، پاسخ این سؤال روشن می شود که: «فداء» در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است؛ زیرا در هر جنگی مقدار زیادی از سرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود، گروهی که به حق می جنگند حق دارند

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۳۵، موسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «تهذیب»، جلد ۶، صفحه ۱۷۳، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ هـ ش - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۴۸، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۲۴۱، ۲۵۹ و ۳۴۷.

پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند، یکی از طرق گرفتن خسارت مسأله «فداء» است.

و با توجه به این که مبلغ «فداء» در آن روز درباره اسیران ثروتمند چهار هزار درهم و درباره افراد کم ثروت یک هزار درهم، تعیین شده بود، معلوم می شود مجموع اموالی که از این راه از قریش گرفته شد چندان قابل ملاحظه نبود حتی پاسخگوی خسارتهای مالی و انسانی که بر سپاه اسلام وارد شده بود، محسوب نمی شد.

از این گذشته اموال زیادی از مسلمانان در «مکه» به هنگامی که مجبور شدند بر اثر فشار قریش، به «مدینه» هجرت کنند در دست دشمن باقی مانده بود، و از این نظر نیز مسلمانان حق داشتند آن را جبران کنند.

توجه به این نکته نیز لازم است که گرفتن «فداء» جنبه الزامی ندارد، و حکومت اسلامی می تواند در صورتی که صلاح ببیند، اسیران جنگی را مبادله کند، و یا بدون گرفتن هیچ گونه امتیازی آزاد سازد، چنان که در آیه ۴ سوره «محمد» به آن اشاره شده و تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد.

- ۷۲ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
- ۷۳ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فُسَادٌ كَبِيرٌ
- ۷۴ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ
- ۷۵ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

۷۲ - کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنها یاران یکدیگرند، و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند هیچ گونه ولایت (دوستی و تعهدی) در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شما است که آنها را یاری کنید جز بر ضد گروهی که میان شما و آنها پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند

به آنچه عمل می کنید بینا است.

۷۳ - و کسانی که کافر شدند اولیاء (و یاران و مدافعان) یکدیگرند، اگر (این دستور را) انجام ندهید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد.

۷۴ - و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی اند، برای آنها آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته ای است.

۷۵ - و کسانی که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند از شما هستند و خویشاوندان، نسبت به یکدیگر (از دیگران) در احکامی که خدا مقرر داشته سزوارترند خداوند به همه چیز دانا است

تفسیر:

چهار گروه مختلف

این آیات، که آخرین فصل سوره «انفال» است، بحثی را درباره «مهاجرین»، «انصار» و گروه های دیگر مسلمین و ارزش وجودی هر یک از آنان، مطرح کرده و بحث های گذشته پیرامون جهاد و مجاهدان را بدین وسیله تکمیل می کند.

به تعبیر دیگر: در این آیات، نظام جامعه اسلامی از نظر پیوندهای مختلف بیان شده است؛ زیرا برنامه «جنگ» و «صلح» مانند سایر برنامه های عمومی بدون در نظر گرفتن یک پیوند صحیح اجتماعی ممکن نیست.

در این آیات سخن از پنج گروه، که چهار گروه آن از مسلمانان و یک گروه از غیر مسلمانانند به میان آمده است. آن چهار گروه عبارتند از:

۱ - مهاجران نخستین

۲ - انصار و یاران مدینه

۳ - آنها که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند.

۴ - آنها که بعداً ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند.

در نخستین آیه مورد بحث، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند، اولیاء، هم پیمان و مدافعان یکدیگرند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

در این قسمت از آیه، اشاره به دو گروه «اول» و «دوم» شده است، یعنی: مؤمنانی که در «مکه» ایمان آورده بودند و پس از آن به «مدینه» هجرت کردند.

و مؤمنانی که در «مدینه» به پیامبر ایمان آوردند و به یاری و حمایت او و مهاجران برخاستند، و آنها را اولیاء، حامیان و متعهدان در برابر یکدیگر معرفی می کند.

جالب توجه این که برای گروه نخست، چهار صفت بیان کرده:

۱ - ایمان؛ ۲ - هجرت؛ ۳ - جهاد مالی و اقتصادی (از طریق صرف نظر کردن از اموال خود در «مکه» و یا صرف کردن از اموال خویش در غزوه «بدر» و مانند آن)؛ ۴ - جهاد با خون و جان خویش در راه خدا.

و در مورد «انصار» دو صفت ذکر شده: نخست «ایواء» (پناه دادن)، دوم «نصرت» (یاری کردن). و با ذکر جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» همه را در برابر یکدیگر متعهد و مسئول می داند.

در حقیقت این دو گروه، در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله «تار» و

دیگری به منزله «پود» بود و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نبود.

سپس به گروه سوم اشاره کرده، می فرماید: «آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما نپیوستند، هیچ گونه ولایت، تعهد و مسئولیتی در برابر آنها ندارید تا اقدام به هجرت کنند» (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا).

و در جمله بعد، تنها یک نوع حمایت و مسئولیت را استثناء کرده و آن را درباره این گروه اثبات می کند، می فرماید: «هر گاه این گروه (مؤمنان غیر مهاجر) از شما به خاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند) بر شما لازم است که به یاری آنها بشتابید» (وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ).

«مگر زمانی که مخالفان آنها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک مخاصمه بسته شده» (إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ).

و به تعبیر دیگر، لزوم دفاع از آنان در صورتی است که، در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند، اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته اند واقع شوند احترام به پیمان، از دفاع از این گروه بی حال، لازم تر است!

و در پایان آیه، برای رعایت حدود این مسئولیت ها و دقت در انجام این مقررات، می فرماید: «و خداوند به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

همه اعمال شما را می بیند و از تلاش ها، کوشش ها، مجاهدت ها و احساس مسئولیت ها آگاه است، همچنین از بی اعتنائی، سستی، تبلی و عدم احساس مسئولیت در برابر این وظائف بزرگ با خبر می باشد!

* * *

در آیه دوم به نقطه مقابل جامعه اسلامی، یعنی جامعه کفر و دشمنان اسلام اشاره کرده، می فرماید: «آنها که کافر شدند بعضی اولیای بعضی دیگرند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ). یعنی، پیوند آنها تنها با خودشان است، و شما حق ندارید با آنها پیوندی داشته باشید، و از آنها حمایت کنید و یا آنها را به حمایت خود دعوت نمائید، نه به آنها پناه دهید و نه از آنها پناه بخواهید.

به طور خلاصه، نه آنها در تار و پود جامعه اسلامی داخل باشند، و نه شما در تار و پود جامعه آنها.

سپس به مسلمانان هشدار می دهد: «اگر این دستور مهم اسلامی را انجام ندهید (و آن را نادیده بگیرید) فتنه و فساد عظیمی در زمین و در محیط جامعه شما به وجود خواهد آمد» (إِلَّا تَفْعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ).

چه فتنه و فساد از این بالاتر که خطوط پیروزی شما محو می گردد و دسائس دشمنان در جامعه شما کارگر می شود، و نقشه های شوم آنها در راه برانداختن آئین حق و عدالت از نو جان می گیرد.

در سومین آیه مورد بحث، بار دیگر روی اهمیت مقام مهاجران، انصار، موقعیت، تأثیر و نفوذ آنها در پیشبرد اهداف جامعه اسلامی تکیه کرده و از آنها به این گونه تقدیر می کند:

«آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و آنها که پناه دادند و یاری کردند، مؤمنان حقیقی و راستین هستند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا).

زیرا در روزهای سخت و دشوار و ایام غربت و تنهائی اسلام، هر یک به نوعی به یاری آئین خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) شتافتند.

«آنها به خاطر این فداکاری های بزرگ، آمرزش و روزی شایسته ای خواهند داشت» (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

هم در پیشگاه خدا و جهان دیگر از مواهب بزرگی برخوردارند و هم بهره ای شایسته از عظمت، سربلندی، پیروزی، امنیت و آرامش در این جهان خواهند داشت.

در آخرین آیه، به چهارمین گروه مسلمانان، یعنی «مهاجران بعدی» اشاره کرده، می فرماید: «آنها که بعد از این ایمان بیاورند و هجرت کنند و با شما در جهاد شرکت جویند، آنها نیز از شمايند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ).

یعنی، جامعه اسلامی یک جامعه مدار بسته و انحصاری نیست، بلکه درهائش به سوی همه مؤمنان، مهاجران و مجاهدان آینده نیز گشوده است، هر چند مهاجران نخستین مقام و منزله خاصی دارند.

ولی این برتری به آن معنی نیست که مؤمنان و مهاجران آینده که در زمان نفوذ و پیشرفت اسلام به آن گرویدند و به سوی آن آمدند، جزء بافت جامعه اسلامی نباشند.

و در پایان آیه اشاره به ولایت و اولویت خویشاوندان نسبت به یکدیگر کرده، می فرماید: «خویشاوندان (نیز) نسبت به یکدیگر و در احکامی که خداوند بر بندگانش مقرر داشته، اولویت دارند» (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ).

در حقیقت در آیات گذشته، سخن از ولایت و اولویت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر بود، و در این آیه تأکید می‌کند که این ولایت و اولویت در مورد خویشاوندان به صورت قوی تر و جامع تری است؛ زیرا خویشاوندان مسلمان علاوه بر ولایت ایمان و هجرت، ولایت خویشاوندی نیز دارند.

به همین جهت آنها از یکدیگر ارث می‌برند، در حالی که غیر خویشاوندان از یکدیگر ارث نمی‌برند.

بنابراین، آیه اخیر، تنها حکم ارث را بیان نمی‌کند، بلکه معنی وسیعی دارد که ارث هم جزء آن است، و اگر مشاهده می‌کنیم که در احکام ارث در روایات اسلامی و در تمام کتب فقهی به این آیه و آیه مشابه آن در سوره «احزاب» استدلال شده، دلیل بر این نیست که منحصر به مسأله ارث باشد، بلکه می‌تواند روشنگر یک قانون کلی که ارث هم بخشی از آن است، بوده باشد.

از این جهت می‌بینیم در مسأله جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در مفهوم ارث مالی داخل نیست به این آیه - در بعضی از روایات اسلامی - استدلال شده است، (۱) و نیز در مسأله غسل میت، و مانند آن به همین آیه برای اولویت خویشاوندان استدلال کرده اند. (۲)

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می‌شود: اصرار جمعی از مفسران بر این که آیه اخیر منحصرأً مسأله ارث را بیان می‌کند، بی دلیل است، و اگر بخواهیم چنین تفسیری را انتخاب کنیم، تنها راهش این است که آن را به صورت یک استثناء از «ولایت مطلقه» ای که در آیات گذشته برای عموم مهاجران و انصار

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحات ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲ و ۳۷۹، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۵، صفحات ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷ و...

۲ - به «جواهر الکلام»، جلد ۴، صفحه ۳۳ به بعد (دار الکتب الاسلامیه، طبع دوم، ۱۳۶۷ هـ - ش، تحقیق: شیخ عباس قوچانی) مراجعه فرمائید.

بیان شده است، بدانیم، و بگوئیم آیه اخیر می گوید: ولایت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر، شامل ارث نمی شود.

و اما احتمال این که آیات گذشته شامل ارث هم بشود، و سپس آیه اخیر این حکم را نسخ کرده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا ارتباط مفهومی و پیوستگی این آیات با یکدیگر، از نظر معنوی، و حتی شباهت لفظی، نشان می دهد که: همه با هم نازل شده است، و از این رو نمی تواند ناسخ و منسوخ بوده باشد.

به هر حال، مناسب ترین تفسیر با مفهوم آیات، همان است که در آغاز گفتیم. و در آخرین جمله این آیه که آخرین جمله سوره «انفال» است، می فرماید: «خداوند به هر چیزی دانا است» (إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

تمام احکامی را که در زمینه «انفال»، «غنائم جنگی»، «نظام جهاد»، «صلح» و «احکام اسیران جنگی» و مسائل مربوط به «هجرت» و مانند آن در این سوره نازل کرده است، همه را روی حساب و برنامه دقیقی بیان نموده که با روح جامعه انسانی و عواطف بشری و مصالح همه جانبه آنها کاملاً منطبق است.

نکته ها:

۱ - هجرت و جهاد

بررسی تاریخ اسلام نشان می دهد: این دو موضوع دو عامل اصیل در پیروزی اسلام در برابر دشمنان نیرومند بوده.

اگر هجرت نبود، اسلام در محیط خفقان آور «مکه» از میان می رفت.
و اگر جهاد نبود اسلام هیچ گاه رشد و نمو نمی کرد.

هجرت، اسلام را از شکل منطقه ای بیرون آورد، و در شکل جهانی قرار داد. و جهاد، به مسلمانان آموخت که اگر تکیه بر قدرت نکنند، دشمنانی که پایبند منطق و حرف حساب نیستند، هیچ گونه حقی برای آنها قائل نخواهند شد! هم اکنون برای نجات اسلام از بن بست ها و شکستن موانع مختلفی که دشمنان از هر سو در برابر آن ایجاد کرده اند، راهی جز احیای اصل «هجرت» و «جهاد» نیست. هجرت، صدای آنها را به گوش جهانیان می رساند و دل های آماده و نیروهای سازنده و اقوامی را که تشنه حق و عدالتند در اختیار آنها می گذارد. و جهاد، به آنها حرکت و حیات می بخشد و مخالفان لجوجی را که جز منطق زور بگوششان فرو نمی رود از سر راه خود بر می دارد. در اسلام چند هجرت واقع شده: هجرت مسلمانان «مکه» به «حبشه» که هم بذر اسلام را در بیرون جزیره عرب پاشید و هم سنگری برای مسلمانان معدود نخستین در برابر فشار شدید دشمن بود. هجرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مسلمانان نخستین به «مدینه». این مهاجران که گاهی از آنها به مهاجرین بدر تعبیر می شود، اهمیت فوق العاده ای در تاریخ اسلام دارند؛ زیرا به ظاهر به سوی یک آینده کاملاً تاریک حرکت کردند، و در حقیقت برای خدا از همه سرمایه های مادی خود چشم پوشیدند. این مهاجران که از آنها به «المهاجرون الأولون» تعبیر می شود، در حقیقت سنگ زیر بنای کاخ پر شکوه اسلام را تشکیل داده بودند، و قرآن از آنها با عظمت خاصی سخن می گوید؛ چرا که از فداکارترین مسلمان ها محسوب

می شدند.

هجرت ثانیه، به هجرت گروهی از مسلمانان گفته می شود که بعد از صلح حدیبیه و به دست آمدن یک محیط نسبتاً امن به دنبال این صلح، صورت گرفت، و گاهی به هجرت تمام کسانی که بعد از واقعه بدر تا زمان فتح «مکه» به «مدینه» مهاجرت کردند، نیز گفته می شود.

پس از فتح «مکه»، هجرت به آن صورت سابق، یعنی حرکت از «مکه» به «مدینه» از میان رفت؛ زیرا «مکه» تبدیل به یک شهر اسلامی شد و حدیث «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده، اشاره به همین موضوع است.

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که مسأله هجرت در اسلام به کلی منتفی شد، - آن چنان که بعضی پنداشته اند - بلکه موضوع هجرت، از «مکه» به «مدینه» منتفی گشت.

و گر نه هر گاه شرائطی همانند شرائط زندگی مسلمانان نخستین پیدا شود، قانون هجرت درباره آنها به قوت خود باقی است و تا آن روز که اسلام سراسر جهان را بگیرد، برقرار خواهد بود. متأسفانه امروز مسلمانان بر اثر فراموش کردن این اصل مهم اسلامی غالباً در لاک خود فرو رفته اند، در حالی که مبشران مسیحی، مبلغان فرق ضالّه و مذاهب استعماری به شرق، غرب، شمال و جنوب دنیا مهاجرت می کنند حتی به میان قبائل وحشی و آدمخوار و حتی به مناطق قطب شمال و جنوب زمین می روند، در واقع این دستور از آن مسلمان ها است، اما عملش از دیگران!

عجب تر این که در اطراف شهرهای بزرگ اسلامی روستاهای زیادی گاهی با فاصله چند فرسخ وجود دارد که از مسائل اسلامی بی خبر و گاهی حتی رنگ یک مبلغ اسلامی را به خود ندیده اند، و محیط آنها محیط آماده ای است برای

نشو و نمای جرثومه های فساد و مذاهب ساختگی و استعماری، و معلوم نیست مسلمانان امروز که وارث مهاجران اولین هستند، چه پاسخی در برابر خدا برای این وضع فراهم ساخته اند؟!۱

گر چه اخیراً حرکتی در این زمینه دیده می شود. ولی هرگز کافی نیست. به هر حال، موضوع هجرت و نقش آن در تاریخ و سرنوشت مسلمانان مهم تر از آن است که با این مختصر بتوان تمام جوانب آن را بررسی کرد. (۱)

۲ - مبالغه و اغراق در تنزیه صحابه

جمعی از برادران اهل سنت از احترام و اهمیتی که قرآن برای مهاجران اولین قائل شده خواسته اند، چنین استفاده کنند که: آنها تا پایان عمر مرتکب هیچ گونه خلافی نشدند، و باید بدون چون و چرا، همه را بدون استثناء محترم بشماریم، سپس این موضوع را به همه «صحابه»، به خاطر تمجیدی که قرآن از آنها در جریان «بیعت رضوان» و غیر آن کرده، تعمیم داده اند، و عملاً صحابه را بدون در نظر گرفتن اعمالشان، انسان های استثنائی شمرده و اجازه هر گونه نقد و و بررسی در کارهایشان را از خود سلب کرده اند.

از جمله مفسر معروف، نویسنده «المنار» ذیل آیات مورد بحث، حمله شدیدی به شیعه کرده که: چرا آنها روی بعضی از مهاجران اولین انگشت می گذارند و انتقاد می کنند؟ در حالی که توجه ندارند این گونه اعتقاد درباره صحابه، چه تضادی با روح اسلام و تاریخ آن دارد!

۱ - در جلد چهارم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۰۰ سوره «نساء» نیز در این باره سخنانی داشتیم، در آینده نیز ذیل آیات مناسب به خواست خدا باز سخن خواهیم گفت.

شک نیست، «صحابه»، مخصوصاً مهاجران نخستین احترام خاصی دارند، ولی این احترام تا آن زمانی بوده است که در مسیر صحیح گام بر می داشتند و فداکاری به خرج می دادند. اما از آن روز که گروهی از صحابه از مسیر واقعی اسلام منحرف شدند، مسلماً قضاوت قرآن درباره آنها چیز دیگری خواهد بود.

فی المثل ما چگونه می توانیم «طلحه» و «زبیر» را در برابر شکستن بیعت و مخالفت با پیشوائی که گذشته از تصریح پیامبر (صلی الله علیه وآله) از طرف عموم مسلمانان و حتی خودشان انتخاب شده بود، تبرئه کنیم؟

ما چگونه می توانیم دامن آنها را از خون هفده هزار مسلمان که در میدان جنگ جمل به خاک ریخته شد بشوئیم؟

کسی که خون یک نفر بی گناه را به زمین بریزد، هیچ عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت، هر کس که باشد، چه رسد به این عده زیاد!

اصولاً مگر می توان هم «علی (علیه السلام) و یارانش» را در میدان جنگ جمل بر حق دانست و هم «طلحه و زبیر» و بعضی دیگر از صحابه را که به آنها پیوسته بودند؟

آیا هیچ منطق و عقلی این تضاد روشن را می پذیرد؟

آیا می توانیم با عنوان «تنزیه صحابه» چشم روی هم بگذاریم و آنها را «تافته جدا بافته» بدانیم و سراسر تاریخ اسلام را بعد از پیامبر به دست فراموشی بسپاریم و ضابطه اسلامی: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ**: «گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست» (۱) را زیر پا بگذاریم؟!

این چه قضاوت غیر منطقی است؟

چه مانعی دارد که شخص، یا اشخاصی یک روز در صف بهشتیان و

طرفداران حق باشند و روز دیگری در صف دوزخیان و دشمنان حق قرار گیرند؟

مگر همه معصومند؟

مگر این همه دگرگونی در حالات اشخاص با چشم خود ندیده ایم؟

داستان «اصحاب رَدّه»، یعنی مرتد شدن جمعی از مسلمانان بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را همه، اعم از شیعه و اهل سنت، در کتاب های خود نقل کرده اند که خلیفه اول به جنگ با آنها برخاست و آنها را بر سر جای خود نشاند.

آیا هیچ یک از «اصحاب رَدّه» پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ندیده و در صف صحابه نبودند؟! شگفت انگیزتر این که برای نجات از این تضاد و بن بست عجیب، بعضی موضوع «اجتهاد» را دستاویز قرار داده، می گویند:

افرادی مانند «طلحه»، «زبیر» و «معاویه»! و همکاران آنها مجتهد بودند و اشتباه کردند، اما گناهی از آنها سر نزد، بلکه اجر و پاداش در برابر همین اعمالشان از خداوند خواهند گرفت!! راستی چه منطق رسوائی است؟

مگر قیام بر ضد جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و شکستن پیمان، و ریختن خون هزاران بی گناه آن هم به خاطر جاه طلبی، و رسیدن به مال و مقام، موضوع پیچیده و نامعلومی است که کسی از زشتی آن با خبر نباشد؟

آیا ریختن آن همه خون بی گناهان در پیشگاه خداوند اجر و پاداش دارد؟!

اگر ما بخواهیم گروهی از صحابه را، که مرتکب جنایاتی شدند، این چنین تبرئه کنیم، به طور مسلم هیچ گنهکاری در دنیا وجود نخواهد داشت و با این منطق، همه قاتلان، جانیان و جباران را تبرئه خواهیم کرد.

این گونه دفاع های بی رویه از صحابه، سبب بدبینی به اصل اسلام خواهد شد. بنابراین، چاره ای جز این نداریم که: برای همه، مخصوصاً صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) احترام قائل شویم ولی تا آن روز که از مسیر حق و عدالت و برنامه های اسلام منحرف نشده باشند! (۱)

۳- ارث در نظام قوانین اسلام

همان گونه که در تفسیر سوره «نساء» اشاره کردیم، در زمان جاهلیت عرب، ارث از یکی از سه راه بود:

از طریق «نَسَب» (نسب در نزد آنها تنها منحصر به فرزندان پسر بود و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند)!

و از طریق «تَبَنی»، یعنی «پسر خواندگی».

از طریق «عهد» و «پیمان» که از آن تعبیر به «ولاء» می کردند. (۲)

در آغاز اسلام، که هنوز قانون ارث نازل نشده بود، به همین روش عمل می شد.

اما به زودی مسأله «اخوت اسلامی» جای آن را گرفت، و تنها مهاجران و انصار که با یکدیگر پیمان اخوت بسته بودند، از یکدیگر ارث می بردند.

پس از مدتی که اسلام گسترش بیشتری پیدا کرد، ارث انتقال به خویشاوندان نسبی و سببی پیدا کرد، و حکم اخوت اسلامی در زمینه ارث منسوخ گشت و قانون نهائی ارث نازل گشت، که در آیات فوق و آیه ۶ سوره

۱- در جلد ۸، در مورد عدالت و تنزیه صحابه، ذیل آیه ۱۰۰ سوره «توبه» بحث شده است.

۲- درباره ارث از طریق ولاء در جلد سوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۱ سوره «نساء» مشروحاً بحث کرده ایم.

«احزاب» به آن اشاره شده است، آنجا که می فرماید: (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ).

اینها همه از نظر تاریخ مسلم است، ولی همان گونه که گفتیم، جمله «وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ» که در آیات مورد بحث آمده، اختصاص به مسأله ارث ندارد، بلکه معنی وسیعی را می رساند که ارث جزء آن است. (۱)

۴ - منظور از «فِتْنَةٌ» و «فَسَادٌ كَبِيرٌ» چیست؟

مفسران در تفسیر این دو کلمه که در آیات مورد بحث آمده است، احتمالات گوناگونی داده اند، اما آنچه با مفهوم آیه سازگارتر است، این است که منظور از «فِتْنَةٌ» اختلاف، پراکندگی و تزلزل مبانی عقیده ای مسلمانان بر اثر وسوسه های دشمنان است.

و «فساد» هر گونه نابسامانی و خرابی نظامات مختلف اجتماعی را شامل می شود، مخصوصاً ریخته شدن خون بی گناهان و ناامنی و مانند آنها.

در حقیقت قرآن مجید به مسلمانان هشدار می دهد: اگر پیوند ارتباط و تعاون و برادری را با هم محکم نکنند، و از دشمنان قطع پیوند و همکاری ننمایند روز به روز تشتت و پراکندگی در صفوف آنها بیشتر می شود، و با نفوذ دشمنان در مجتمع اسلامی، و وسوسه های اغواگر آنان پایه های ایمان سست و متزلزل می گردد، و از این راه فتنه عظیمی دامانشان را خواهد گرفت. همچنین بر اثر نبودن پیوند محکم اجتماعی، و رخنه دشمن در صفوف آنها، انواع مفسد، ناامنی، خونریزی و تباهی اموال، فرزندان و نابسامانی ها در اجتماع آنها آشکار خواهد شد، و فساد کبیر همه جا را فرا خواهد گرفت.

۱ - در جلد سوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۱۱ و ۱۲ سوره «نساء» بحث مشروحی در زمینه ارث گذشت.

پروردگارا! جامعه اسلامی ما را به لطف بیدار کن!
 از خطرات پیوند و همکاری با دشمنان آگاه ساز!
 و در پرتو خود آگاهی و وحدت کلمه، اجتماعمان را از «فتنه» و «فساد» پاک فرما!

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره انفال (۱)

۱ - تصحیح: ۱۶ / ۸ / ۱۳۸۳

سوره توبه

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۲۹ آیه است

چند نکته:

قبل از ورود به تفسیر سوره، توجه به چند نکته لازم است:

۱ - نام های این سوره

مفسران برای این سوره نام های زیادی که بالغ بر «ده» نام می شود، ذکر کرده اند، که از همه معروف تر «برائت»، «توبه» و «فاضحه» است، و هر یک از این نام ها دلیل روشنی دارد، نام «برائت» به این جهت بر این سوره گذارده شده که آغاز آن برائت و بیزاری خداوند از مشرکان پیمان شکن است.

و «توبه» به این خاطر است که در این سوره سخن از «توبه» فراوان به میان آمده، و نامگذاری به «فاضحه» به جهت آن است که آیات مختلفی از آن موجب رسوائی و فضاحت منافقان و پرده برداری از روی اعمالشان بوده است.

۲ - تاریخچه نزول سوره

این سوره آخرین سوره یا از آخرین سوره هائی است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «مدینه» نازل گردیده، و همان گونه که گفتیم دارای ۱۲۹ آیه است.

آغاز نزول آن را در سال نهم هجرت می دانند، و مطالعه آیات سوره نشان می دهد: قسمتی از آن پیش از جنگ «تبوک»، و قسمتی به هنگام آمادگی برای جنگ، و بخش دیگری از آن پس از مراجعت از جنگ نازل شده است.

از آغاز سوره تا آیه ۲۸ قبل از فرا رسیدن مراسم حج نازل گردیده، و همان طور که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد، آیات آغاز این سوره که پیرامون وضع باقیمانده مشرکان بود در مراسم حج به وسیله امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به مردم

ابلاغ شد.

۳ - محتوای سوره توبه

از آنجا که این سوره به هنگام اوج گرفتن اسلام در جزیره عرب و پس از در هم شکسته شدن آخرین مقاومت مشرکان، نازل گردیده، محتوای آن دارای اهمیت ویژه و فرازهای حساسی است.

الف - قسمت مهمی از آن پیرامون باقیمانده مشرکان و بت پرستان و قطع رابطه با آنها، و الغاء پیمان هائی است که با مسلمانان داشتند (به خاطر نقض مکرر این پیمان ها از طرف آنان) تا بقایای بت پرستی برای همیشه از محیط اسلام بر چیده شود.

ب - و از آنجا که با گسترش اسلام و در هم شکسته شدن صفوف دشمنان، عده ای تغییر چهره داده، خود را در صفوف مسلمانان جای دادند، تا در فرصت مناسب به اسلام ضربه کاری زنند، قسمت مهم دیگری از این سوره از منافقان و سرنوشت آنان سخن می گوید، و به مسلمانان شدیداً هشدار می دهد و نشانه های منافقان را بر می شمرد.

ج - بخش دیگری از این سوره پیرامون اهمیت جهاد در راه خدا است؛ زیرا در این موقع حساس غفلت از این موضوع حیاتی باعث ضعف و عقب نشینی و یا شکست مسلمانان می شد.

د - بخش مهم دیگری از این سوره به عنوان تکمیل بحث های گذشته از انحراف اهل کتاب (یهود و نصاری) از حقیقت توحید، و انحراف دانشمندان از وظیفه رهبری و روشنگری سخن می گوید.

ه - و نیز در آیات دیگری به تناسب بحث های مربوط به جهاد، مسلمانان

را به اتحاد و فشردگی صفوف دعوت می کند و متخلفین یعنی افراد سست و تنبلی که به بهانه های مختلف شانه از زیر بار وظیفه جهاد تهی می کردند شدیداً سرزنش و ملامت و به عکس از مهاجرین نخستین و سایر مؤمنان راستین مدح و ستایش می کند.

و - و از آنجا که جامعه گسترده اسلامی در آن روز نیازهای مختلفی پیدا کرده بود، که می بایست برطرف گردد، به همین مناسبت بحثی از زکات، و پرهیز از تراکم و کنز ثروت، و لزوم تحصیل علم، و وجوب تعلیم افراد نادان را یاد آور می شود.

ز - علاوه بر مباحث فوق، مباحث دیگری مانند داستان هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مسأله ماه های حرام که جنگ در آن ممنوع است، موضوع گرفتن جزیه از اقلیت ها و امثال آن به تناسب مطرح گردیده است.

* * *

۴ - چرا این سوره «بسم الله» ندارد؟

پاسخ این سؤال را چگونگی شروع این سوره به ما می دهد؛ زیرا این سوره در واقع با اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن، و اظهار برائت و بیزاری و پیش گرفتن یک روش محکم و سخت در مقابل آنان آغاز شده است، و روشنگر خشم خداوند نسبت به این گروه است و با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که نشانه صلح و دوستی و محبت و بیان کننده صفت رحمانیت و رحیمیت خدا است، تناسب ندارد.

این موضوع در روایتی از علی (علیه السلام) نقل شده است. (۱)

۱ - مرحوم «طبرسی» از علی (علیه السلام) چنین نقل می کند: «لَمْ يَنْزِلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَلَى رَأْسِ سُورَةِ بَرَاءَةِ، لِأَنَّ بِسْمِ اللَّهِ لِلْأَمَانِ وَالرَّحْمَةِ وَنَزَلَتْ بَرَاءَةُ لِرَفْعِ الْأَمَانِ بِالسَّيْفِ!» - «مجمع البيان»، ابتدای سوره «توبه» - «مستدرک الوسائل»، جلد ۴، صفحه ۲۲۹، آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه ۵۳، ۲

و جلد ۹۰، صفحه ۱۴۵ - «سعد السعود»، صفحات ۷۱ و ۷۲، انتشارات دار الذخائر، قم.

گروهی نیز معتقدند: چون این سوره در حقیقت دنباله سوره «انفال» است؛ زیرا در سوره «انفال» پیرامون پیمان ها سخن گفته شده، و در این سوره پیرامون الغای پیمان های پیمان شکنان بحث شده، لذا «بسم الله» در میان این دو ذکر نشده است. روایتی نیز در این باره از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (۱) و هیچ مانعی ندارد که علت ترک «بسم الله» هر دو موضوع باشد، که به یکی در روایت نخست و به دیگری در روایت دوم اشاره شده است.

* * *

۵ - فضیلت تلاوت این سوره

در روایات اسلامی اهمیت خاصی به تلاوت این سوره و سوره «انفال»، داده شده است. از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

مَنْ قَرَأَ بَرَاءَةً وَالْأَنْفَالَ فِي كُلِّ شَهْرٍ لَمْ يَدْخُلْهُ نِفَاقٌ أَبَدًا وَكَانَ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا:

«کسی که سوره براءت و انفال را در هر ماه بخواند روح نفاق در او داخل نمی شود و از پیروان راستین علی (علیه السلام) خواهد بود». (۲)

بارها گفته ایم اهمیت فوق العاده ای که در روایات به خواندن سوره های مختلف داده شده، نه به این معنی است که خواندن بدون اندیشه و عمل سبب

-
- ۱ - مرحوم «طبرسی» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند که فرمود: «الْأَنْفَالُ وَالْبَرَاءَةُ وَاحِدَةٌ» - «مجمع البیان»، ابتدای سوره «توبه» - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۷۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۷۷ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۷۳، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.
 - ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۵۰، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۴، صفحات ۳۳۹ و ۳۴۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۷۷ و جلد ۹۴، صفحه ۱۳۳.

میشود که به طرز خارق العاده ای این آثار آشکار شود، و فی المثل کسی که الفاظ برائت و انفال را بدون کمترین فهم معنی آنها بخواند از نفاق بیگانه و در صف شیعیان راستین قرار خواهد گرفت.

بلکه اینها در حقیقت اشاره به محتوای سوره و اثر سازنده آن در تربیت فرد و اجتماع است، که آن هم بدون فهم معنی و آمادگی برای عمل ممکن نیست.

و از آنجا که صفوف مؤمنان راستین و منافقان و خطوط اصلی زندگی آنان در این دو سوره به طرز واضحی مشخص شده، و برای آنها که مرد عملند، نه سخن، راه را کاملاً روشن ساخته است، بنابراین تلاوت آنها به ضمیمه فهم محتوا و پیاده کردن آن در زندگی، این اثر فوق العاده را دارد و آنها که به قرآن و آیات نورانش همانند یک افسون می نگرند در حقیقت از روح این کتاب تربیتی و انسان ساز بیگانه اند.

اهمیت نکات مختلفی که در این سوره به آن اشاره شده بقدری زیاد است که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده:

«سوره برائت و توحید با هفتاد هزار صف از صفوف ملائکه بر من نازل گردید و هر کدام اهمیت این دو سوره را توصیه می کردند!»(۱)

۶ - درک یک واقعیت تاریخی

تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند هنگامی که این سوره - یا آیات نخستین آن - نازل شد و پیمان هائی را که مشرکان با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) داشتند لغو کرد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) برای ابلاغ این فرمان آن را به «ابوبکر» داد تا در موقع

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱، ذیل آیه مورد بحث - «بحوث فی تاریخ القرآن»، صفحه ۴۸، انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۲۰ هـ ق - تفسیر «ابی السعود»، پایان تفسیر سوره «توبه» - تفسیر «بیضاوی»، پایان تفسیر سوره «توبه» - تفسیر «کشاف»، پایان سوره «توبه».

حج در «مکه» برای عموم مردم بخواند.
سپس آن را گرفت و به علی (علیه السلام) داد و علی (علیه السلام) مأمور ابلاغ آن گردید و در مراسم حج به همه مردم ابلاغ کرد.
گرچه جزئیات و شاخ و برگ آن را متفاوت نقل کرده اند ولی توجه به چند نکته زیر می تواند حقیقتی را برای ما روشن سازد:

الف - «احمد حنبل» پیشوای معروف اهل سنت در کتاب «مسند» خود از «ابن عباس» چنین نقل می کند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فلان شخص را (منظور «ابوبکر» است که از روایات آینده روشن می شود) فرستاد و سوره «توبه» را به او داد (تا به مردم به هنگام حج ابلاغ کند).
سپس علی (علیه السلام) را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود: لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِّنِّي وَأَنَا مِنْهُ: «ابلاغ این سوره تنها به وسیله کسی باید باشد که او از من است و من از اویم». (۱)

ب - و نیز در همان کتاب از «انس بن مالک» نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) سوره «برائت» را با «ابوبکر» فرستاد اما هنگامی که به «ذی الحُلَیْفَه» (نام دیگرش مسجد شجره است که در یک فرسخی «مدینه» قرار دارد) رسید فرمود:

لَا يُبَلِّغُهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي فَبَعَثَ بِهَا مَعَ عَلِيٍّ: «این سوره را جز خودم یا کسی که از خاندان من است نباید ابلاغ کند. سپس آن را با علی (علیه السلام) فرستاد». (۲)

ج - و نیز در همان کتاب به سند دیگر از علی (علیه السلام) نقل می کند پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگامی که سوره «برائت» را با او فرستاد علی (علیه السلام) عرض کرد ای پیامبر خدا! من

۱ - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۳۳۱، دار صادر بیروت، ۶ جلدی.

۲ - «مسند احمد»، جلد ۳، صفحه ۲۱۲، دار صادر بیروت، ۶ جلدی.

خطیب و سخنور نیستم، پیامبر فرمود چاره ای جز این نیست، یا من آن را باید ببرم یا تو. علی(علیه السلام) گفت: اکنون که چنین است من می برم. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: **إِنْ طَلِقَ فَإِنَّ اللَّهَ يُثَبِّتُ لِسَانَكَ وَيَهْدِي قَلْبَكَ**: «برو که خداوند زبان تو را ثابت می دارد و قلب تو را هدایت می کند».

سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستش را بر دهان علی(علیه السلام) گذارد (تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد). (۱)

د - «نسائی» پیشوای مشهور اهل سنت در کتاب «خصائص» از «زید بن یثیع» از علی(علیه السلام) چنین نقل می کند: پیامبر(صلی الله علیه وآله) سوره «برائت» را با «ابوبکر» به سوی اهل «مکه» فرستاد، سپس او (علی(علیه السلام)) را به دنبال وی اعزام داشت و گفت: نامه را از او بگیر و به سوی «مکه» برو.

علی(علیه السلام) در راه به «ابوبکر» رسید، نامه را از او گرفت، «ابوبکر» محزون بازگشت و به پیامبر عرض کرد:

أَنْزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟ «آیا درباره من آیه ای نازل شده؟» (که مرا از این کار عزل کردی). پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: نه، **إِلَّا أَنِّي أَمَرْتُ أَنْ أُبَلِّغَهُ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي**: «من مأمور شدم یا خودم آن را ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم آن را ابلاغ کند». (۲)

ه - و نیز به سند دیگر از «عبدالله ابن رقیم» چنین نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) سوره «برائت» را با «ابوبکر» فرستاد، هنگامی که قسمتی از راه را پیمود، علی(علیه السلام) را فرستاد، سوره را از او گرفت و آن را با خود (به «مکه») برد.

۱ - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۱۵۰، دار صادر بیروت، ۶ جلدی.

۲ - «خصائص نسائی»، صفحه ۲۸ (صفحات ۹۱ و ۹۲، مکتبه نینوی الحديثه، تحقیق: محمد هادی امینی).

«ابوبکر» در دل یک نوع ناراحتی احساس کرد (به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد) پیامبر فرمود: «لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنِّي» (۱).

و - دانشمند معروف «ابن کثیر» در تفسیر خود از «احمد حنبل» از «حنس» از علی(علیه السلام) چنین نقل می کند، هنگامی که ده آیه از سوره «برائت» بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شد، «ابوبکر» را خواند و او را برای تلاوت این آیات برای اهل «مکه» مبعوث نمود. سپس به دنبال من فرستاد، و فرمود: به دنبال «ابوبکر» برو، هر کجا به او رسیدی نامه را از او بگیر...

«ابوبکر» به سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بازگشت، و پرسید: آیا درباره من چیزی نازل شده؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: نه، «وَلَكِنْ جَبْرِئِلُ جَاءَنِي فَقَالَ لَنْ يُؤَدِّيَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِّنْكَ» (۲).

ز - عین همین مضمون را «ابن کثیر» از «زید بن یثیع» نقل کرده است. ۳.
ح - و نیز همان دانشمند اهل سنت این حدیث را به سند دیگر از «ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن علی» (امام باقر)(علیه السلام)، در تفسیر خود آورده است. ۴.
ط - علامه «ابن اثیر» دانشمند دیگر اهل سنت در «جامع الاصول» از «ترمذی» از «انس بن مالک» چنین نقل کرده است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) سوره «برائت» را با «ابوبکر» فرستاد، سپس او را خواست و فرمود: لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذِهِ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِي، فَدَعَا عَلِيًّا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا: «برای هیچ کس سزاوار نیست این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی(علیه السلام) را خواست و سوره را به

۱ - «خصائص نسائی»، صفحه ۲۸ (صفحات ۹۱ و ۹۲، مکتبه نینوی الحديثه، تحقیق: محمد هادی امینی).

۲ و ۳ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۳۳۲ (جلد ۲، صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ.ق).

او داد». (۱)

ی - «محب الدین طبری» اهل سنت در کتاب «ذخائر العقبی» از «ابوسعید» یا «ابوهریره» چنین نقل می کند: رسول الله (صلی الله علیه وآله) «ابوبکر» را مأمور نظارت بر امر حج کرد هنگامی که به سرزمین «ضَجَنان» رسید، صدای شتر علی (علیه السلام) را شنید، آن را شناخت، و به سراغ او آمده و گفت: برای چه آمدی؟

گفت: خیر است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) سوره «برائت» را با من فرستاده است، هنگامی که «ابوبکر» بازگشت (و از تغییر این رسالت اظهار نگرانی کرد) پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَا يُبْلَغُ عَنِّي غَيْرِي أَوْ رَجُلٌ مِّنِّي يَغْنِي عَلَيَّ: «هیچ کس از طرف من جز خودم نباید ابلاغ کند، مگر کسی که از من است، منظورش علی (علیه السلام) بود». (۲)

در روایات دیگر تصریح شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) شتر مخصوص خود را به علی سپرد تا بر آن سوار شود و به «مکه» برود و این دعوت را ابلاغ کند، در وسط راه هنگامی که «ابوبکر» صدای شتر را شنید شناخت.

این حدیث با آنچه در بالا ذکر شد، در واقع یک مطلب را می رساند، و آن این که شتر، شتر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود که در آن موقع در اختیار علی (علیه السلام) قرار داده بود، زیرا مأموریت او مأموریت مهمی بود.

در بسیاری دیگر از کتب معروف اهل سنت این حدیث گاهی به صورت مسند، و گاهی به صورت مرسل نقل شده است، و از احادیثی است که هیچ کس در اصل آن ایرادی ندارد. مطابق بعضی از روایات که از طرق اهل تسنن وارد شده «ابوبکر» پس از آن

۱ - «جامع الاصول»، جلد ۹، صفحه ۴۷۵ - «سنن ترمذی»، جلد ۴، صفحه ۳۳۹، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان.

۲ - «ذخائر العقبی»، صفحه ۶۹، مکتبه القدسی، لحسام الدین قدسی، از روی نسخه دار الکتب المصریه و نسخه الخزانة التیموریه، ۱۳۵۶ هـ. ق.

که از منصب ابلاغ این آیات عزل شد، به عنوان امیر الحاج به «مکه» آمد، و بر امر حج نظارت داشت.

توضیح و بررسی:

این حدیث به روشنی فضیلت بزرگی را برای علی (علیه السلام) اثبات می کند، ولی متأسفانه مانند سایر احادیثی که از این گونه است، مورد بی مهری قرار گرفته، و جمعی تلاش و کوشش می کنند آن را یا به کلی از ارزش بیاندازند، و یا از اهمیت آن بکاهند، و برای این کار راه هائی انتخاب کرده اند!

۱ - گاهی مانند، نویسنده «المنار» از میان احادیث مربوط به این قسمت، تنها آن احادیثی را انتخاب کرده اند که درباره نظارت «ابوبکر» بر مراسم حج سخن می گوید، ولی درباره گرفتن سوره «برائت» از او و گفتاری که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) درباره علی (علیه السلام) فرمود سکوت اختیار کرده اند!

در حالی که سکوت قسمتی از احادیث از این موضوع، دلیل بر آن نمی شود که آن همه احادیث را که در این باره بحث می کند، نادیده بگیرند، روش تحقیقی ایجاب می کند که همه احادیث را مورد توجه قرار دهند، هر چند بر خلاف میل و پیش داوری های آنها باشد.

۲ - زمان دیگری به تضعیف سند بعضی از احادیث مانند حدیثی که به «سیماک» و «حَنَش» منتهی می شود، پرداخته اند (همانند همان مفسر مذکور).

در حالی که این حدیث یک طریق و دو طریق ندارد، و راوی آن منحصر به «سیماک» و «حَنَش» نیست، بلکه به طرق متعدد در کتب معتبر آنان آمده است.

۳ - و زمانی به توجیه های شگفت انگیزی درباره متن حدیث پرداخته اند، مثل این که گفته اند: اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأموریت ابلاغ سوره را به علی (علیه السلام) داد، به خاطر این بوده که بنا به عادت عرب لغو پیمان ها باید به وسیله خود شخص یا

یکی از خاندان او ابلاغ گردد.

در حالی که:

اولاً - در طرق متعددی تصریح شده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: جبرئیل برای من این دستور را آورده، و یا چنین مأموریتی پیدا کرده ام.

ثانیاً - در بعضی از طرق این احادیث که در بالا ذکر شد می خوانیم که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: اگر تو این کار را نکنی من خودم باید اقدام به این کار کنم مگر «عباس» عموی پیغمبر یا یکی دیگر از بستگان او در میان مسلمانان وجود نداشتند که اگر علی(علیه السلام) نرود باید شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) اقدام به این کار کند؟

ثالثاً - برای اصل این موضوع که عادت عرب چنین بوده است هیچ گونه مدرکی ذکر نکرده اند، و چنین به نظر می رسد: حدس، تخمین و گمانی برای توجیه حدیث فوق، طبق میل خود بوده است.

رابعاً - در بعضی از طرق معتبر این حدیث جمله «لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ» یا مانند آن آمده است که نشان می دهد: پیامبر علی(علیه السلام) را همچون خودش و خویش را همچون او می دانست (همان مضمونی که در آیه مباهله آمده است). (۱)

از آنچه در بالا آوردیم چنین نتیجه می گیریم: اگر تعصب ها و پیش داوری ها را کنار بگذاریم پیامبر با این کار، برتر بودن مقام علی(علیه السلام) را از همه صحابه مشخص ساخته است، «إِنْ هَذَا إِلَّا بَلَاغٌ»!

۱ - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۳۳۱، دار صادر بیروت، ۶ جلدی - «المستدرک حاکم نیشابوری»، جلد ۳، صفحه ۱۳۳، دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق، تحقیق: دکتر یوسف مرعشلی - «مجمع الزوائد هیثمی»،

جلد ۹، صفحه ۱۱۹، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع ۱۴۰۸ هـ ق - «سنن کبرای نسائی»، جلد ۵، صفحه ۱۱۳، دار الکتب العلمیه بیروت، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق و...

- ۱ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 ۲ فَسَيَحْضُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ
 وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ

ترجمه:

- ۱ - (این اعلام) بیزاری از سوی خدا و پیامبر او به کسانی از مشرکان است که با آنها عهد بسته اید.
 ۲ - با این حال چهار ماه (مهلت دارید که آزادانه) در زمین سیر کنید (و هر جا می خواهید بروید!) و بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان سازید (و از قدرت او فرار کنید! و بدانید) خداوند خوار کننده کافران است!

تفسیر:

پیمان های مشرکان الغاء می شود

در محیط دعوت اسلام، گروه های مختلفی وجود داشتند، که پیامبر(صلی الله علیه وآله) با هر یک از آنها طبق موضع گیری هایشان رفتار می کرد.
 گروهی با پیامبر(صلی الله علیه وآله) هیچ گونه پیمانی نداشتند، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مقابل آنها نیز هیچ گونه تعهدی نداشت.
 گروه های دیگری در «حدیبیه» و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بسته بودند، این پیمان ها بعضی دارای مدت معین بود، و بعضی مدتی نداشت.
 در این میان بعضی از طوائفی که با پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیمان بسته بودند، یک جانبه و

بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند، و یا در صدد از میان بردن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر آمدند، همانند یهود «بنی نضیر» و «بنی قریظه»، پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم در مقابل آنها شدت عمل به خرج داد، و همه را از «مدینه» طرد کرد، ولی قسمتی از پیمان ها هنوز به قوت خود باقی بود، اعم از پیمان های مدت دار و بدون مدت.

اولین آیه مورد بحث به تمام مشرکان (بت پرستان) اعلام می کند: هر گونه پیمانی که با مسلمانان داشته اند، لغو خواهد شد، و می فرماید: «این اعلام براءت و بیزارى خداوند و پیامبرش از مشرکانی که با آنها عهد بسته اید، می باشد» (بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

* * *

سپس برای آنها یک مهلت چهارماهه قائل می شود، که در این مدت بیاندايشند، و وضع خود را روشن سازند، و پس از انقضای چهار ماه یا دست از آئین بت پرستی بکشند و یا آماده پیکار گردند، می فرماید: «چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می خواهید بروید» (ولى بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد) (فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ). (۱)
«اما بدانید که شما نمی توانید خداوند را ناتوان سازید، و از قلمرو قدرت او بیرون روید» (وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ).
«و نیز بدانید که خداوند کافران مشرک و بت پرست را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت» (وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ).

* * *

۱ - «سیحوا» از ماده «سیاحت» به معنی گردش توأم با آرامش و مهلت است.

نکته ها:

۱ - آیا الغای یک جانبه پیمان صحیح است؟

می دانیم در اسلام مخصوصاً اهمیت فوق العاده ای به مسأله وفای به عهد و پایبند بودن به پیمان ها - حتی در برابر کافران و دشمنان - داده شده است، با این حال این سؤال پیش می آید: چگونه قرآن دستور می دهد پیمان مشرکان یک جانبه لغو گردد؟

پاسخ این سؤال با توجه به امور زیر روشن می شود:

اولاً - به طوری که در آیات ۷ و ۸ همین سوره (چند آیه بعد) تصریح شده، این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است، بلکه از آنها قرائن و نشانه هائی بر نقض پیمان آشکار شده بود، و آنها آماده بودند در صورت توانائی بدون کمترین اعتنا به پیمان هائی که با مسلمان ها دارند، ضربه کاری را وارد سازند.

از این جهت، این کاملاً منطقی است اگر انسان ببیند، دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می خورد، پیش از آن که غافلگیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او به پا خیزد.

ثانیاً - در پیمان هائی که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می شود، و آنها خود را ناگزیر از پذیرش آن می بینند، چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانائی این گونه پیمان ها را به طور یک جانبه لغو کنند.

آئین بت پرستی نه یک مذهب بود و نه یک مکتب عاقلانه، بلکه یک روش خرافاتی، موهوم و خطرناک بود، که می بایست سرانجام از جامعه انسانی برچیده شود، و اگر قدرت و قوت بت پرستان در جزیره عرب به قدری در آغاز کار زیاد بود، که پیغمبر(صلی الله علیه و آله) مجبور شد تن به صلح و پیمان با آنها در دهد، دلیل این

نخواهد بود که به هنگام کسب نیرو و قدرت به چنین پیمان تحمیلی که بر خلاف منطق و عقل و درایت است، وفادار بماند، این درست به آن می ماند که یک مصلح بزرگ در میان گاو پرستان بعضی از کشورها ظهور کند، و برای برجیدن این برنامه دست به تبلیغات وسیعی بزند، و به هنگامی که تحت فشار قرار گیرد، به ناچار با آنها پیمان ترک مخاصمه ببندد، ولی به هنگامی که پیروان کافی پیدا کرد، قیام کند و برای جارو کردن این افکار پوسیده دست به کار شود، و پیمان خود را با آنها ملغی شده اعلام نماید.

لذا می بینیم این حکم مخصوص مشرکان بوده و اهل کتاب و سایر اقوامی که در اطراف «جزیره حجاز» وجود داشتند، و به نوعی با پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیمان بسته بودند، پیمانشان تا پایان عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) محترم شمرده شد.

به علاوه می بینیم لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت، بلکه چهار ماه به آنها مهلت داده شد، و در مرکز اجتماع عمومی حجاز، یعنی روز عید قربان در کنار خانه «کعبه» این موضوع به آگاهی همه رسانده شد، تا فرصت کافی برای فکر و اندیشه بیشتر پیدا کنند، شاید دست از این آئین خرافی که مایه عقب ماندگی، پراکندگی و جهل و خباثت است، بردارند، خداوند هرگز راضی نشد آنها را غافلگیر سازد و مجال تفکر را از آنها سلب کند حتی اگر آماده پذیرش اسلام نشوند مجال کافی برای تهیه نیرو بمنظور دفاع از خود داشته باشند تا در یک جنگ غیر عادلانه درگیر نشوند!

اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نظر تربیتی و رعایت اصول انسانی نداشت هرگز نباید با دادن مهلت چهارماهه دشمن را از خواب بیدار کند و مجال کافی برای تهیه نیرو و آمادگی جنگی به او بدهد، بلکه باید در یک روز معین پس از الغای یک جانبه پیمان، بدون مقدمه، به آنها حمله کند و بساط آنان را برجیند.

به همین دلیل می بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهارماهه استفاده کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن باز گشتند.

۲ - این چهار ماه از کی شروع شد؟

در پاسخ این سؤال بین مفسران گفتگو است، اما آنچه از ظاهر آیات فوق بر می آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می دانیم روز خواندن آن، عید قربان، (دهم ماه ذی الحجه) بود، بنابراین پایان آن روز دهم ماه ربیع الثانی سال بعد محسوب می شد.

حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز این مطلب را تأیید می کند. (۱)

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۰۳ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۲۹۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۲۷۳، و جلد ۱۴، صفحات ۴۳ و ۴۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳ و ۲۷۴، و جلد ۳۵، صفحات ۲۹۲، ۲۹۵ و ۳۰۱، و جلد ۹۶، صفحات ۳۲۱، ۳۲۲ و ۳۲۳.

۳ وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ
فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ
۴ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً
وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۳ - و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که: خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند، با این حال اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر سرپیچی نمائید بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید)! و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده!

۴ - مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند؛ پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

تفسیر:

آنها که پیمانشان محترم است

در این آیات، بار دیگر موضوع الغای پیمان های مشرکان با تأکید بیشتری عنوان شده است و حتی تاریخ اعلام آن را تعیین می کند، می فرماید: «این اعلامی است از طرف خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر که خداوند و

فرستاده او از مشرکان بیزارند» (وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ). (۱)

در حقیقت خداوند می خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین «مکه» و آن هم در آن روز بزرگ، راه های بهانه جوئی دشمن را ببندد و زبان بدگویان و مفسده جویان را قطع کند، تا نگویند ما را غافلگیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند.

قابل توجه این که تعبیر «إِلَى النَّاسِ» به جای «إِلَى الْمُشْرِكِينَ» نشان می دهد لازم بوده است به همه مردمی که در آن روز در «مکه» حاضر می شوند این پیام ابلاغ شود تا غیر مشرکان نیز گواه بر این موضوع باشند.

سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آنها کوشش می کند.

نخست می فرماید: «اگر توبه کنید و به سوی خدا باز گردید و دست از آئین بت پرستی بردارید به نفع شما است» (فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

یعنی، قبول آئین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانی هایتان در پرتو آن، سامان می یابد، نه این که سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد.

بعد از آن به مخالفان متعصب و لجوج چنین هشدار می دهد: «اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است، سرپیچی کنید، بدانید هرگز نمی توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید» (وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ).

۱ - جمله «وَ أَذَانٌ..» عطف بر جمله «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ...» می باشد، احتمالات دیگری نیز در ترکیب این جمله داده شده است، ولی آنچه گفتیم ظاهرتر به نظر می رسد.

و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می کنند اعلام خطر می نماید و می گوید: «کافران بت پرست را به عذاب دردناک بشارت ده!» (وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

سابقاً هم اشاره کردیم که این الغای یک جانبه پیمان های مشرکان، مخصوص کسانی بود که نشانه هائی بر آمادگی برای پیمان شکنی از آنها ظاهر شده بود، لذا در آیه بعد یک گروه را استثناء کرده، می گوید: «مگر آن دسته از مشرکین که با آنها پیمان بسته اید، هیچ گاه بر خلاف شرائط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند، و احدی را بر ضد شما تقویت ننمودند» (إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً). «در مورد این گروه تا پایان مدت به عهد و پیمانشان وفادار باشید» (فَاتِّمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِّهِمْ).

«زیرا خداوند پرهیزکاران و آنها که از هر گونه پیمان شکنی و تجاوز اجتناب می کنند را دوست می دارد» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

نکته ها:

۱ - «حج اکبر» کدام است؟

در میان مفسران در مورد روز «حج اکبر» گفتگو است، اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت نقل شده، استفاده می شود این است که: منظور از آن روز دهم ذی الحجه، روز عید قربان، و به تعبیر دیگر «یوم النحر» می باشد. (۱)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۳۲۱، ۳۲۲ و ۳۲۳، باب ۵۶: معنی الحج الأكبر.

پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده، دلیل دیگر بر این موضوع است.

به علاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می یابد و از این رو، روز حج می توان به آن اطلاق کرد.

و اما این که چرا آن را «اکبر» گفته اند، به خاطر آن است که در آن سال همه گروه ها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند. ولی این کار در سال های بعد به کلی موقوف شد.

علاوه بر تفسیر فوق که در روایات اسلامی نیز آمده، (۱) تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن این که منظور از آن مراسم حج است، در مقابل مراسم «عمره» که «حج اصغر» نامیده می شود. این تفسیر نیز در پاره ای از روایات آمده است، و هیچ مانعی ندارد که هر دو علت توأماً سبب این نامگذاری شده باشد. (۲)

۲ - مواد چهارگانه ای که در آن روز اعلام شد

گر چه قرآن اعلام بیزاری و براءت خدا از مشرکان را به صورت سربسته

۱ - در تفسیر «نور الثقلین»، از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْأَكْبَرُ كَانَتْ سَنَةٌ حَجَّ فِيهَا الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَلَمْ يَحْجِ الْمُشْرِكُونَ بَعْدَ تِلْكَ السَّنَةِ». (جلد ۲، صفحه ۱۸۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۲۹۳، و جلد ۹۶، صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲ - «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۴۴۲، انتشارات مکتبه الداوری، قم - «معانی الاخبار»، صفحه ۲۹۶، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱ هـ ش).

۲ - در همان تفسیر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که در پاسخ سؤال یکی از یارانش درباره «یوم الحج الاکبر» فرمود: «هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ وَالْأَصْغَرُ الْعُمْرَةُ» (جلد ۲، صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۲۹۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحات ۴۳، ۸۱، ۲۹۶ و ۲۹۸، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۲۷۲، و جلد ۹۶،

صفحات ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۵۸ و...).

بیان کرده است، اما از روایات اسلامی استفاده می شود که علی (علیه السلام) مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند:

الف - الغای پیمان مشرکان.

ب - عدم حق شرکت آنها در مراسم حج در سال آینده.

ج - ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود.

د - ممنوع بودن ورود مشرکان به خانه خدا. (۱)

در تفسیر «مجمع البیان» از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که علی (علیه السلام) در مراسم حج آن سال خطبه ای خواند و فرمود:

لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ غُرْيَانٌ وَلَا يَحْجَنَّ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ مُدَّةٌ فَهُوَ إِلَى مُدَّتِهِ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مُدَّةٌ فَامُدَّتُهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ: «از این پس، هیچ برهنه ای نباید خانه خدا را طواف نماید، و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج را ندارد، آنهایی که پیمانشان با پیامبر (صلی الله علیه وآله) مدت دارد تا پایان مدت محترم است، و آنها که پیمانشان مدت ندارد، مدتش چهار ماه خواهد بود». (۲)

در بعضی از روایات دیگر اشاره به موضوع چهارم، یعنی عدم دخول بت پرستان در خانه کعبه شده است. (۳)

۱ - در بعضی از روایات موضوع چهارم، «عدم ورود مشرکان به بهشت» ذکر شده است («مستدرک»، جلد ۹، صفحات ۴۰۸ و ۴۰۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحات ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷ و...).

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۲۶۷، و جلد ۳۵، صفحات ۲۹۶ و ۳۰۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیات ۱ و ۲ سوره «توبه».

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۲۶۶، ۲۶۷ و ۲۷۴، و جلد ۳۵، صفحات ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶ و...

۳ - چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟

از گفتار مورخان و بعضی مفسران چنین استفاده می شود که آنها گروهی از طایفه «بنی کنانه» و «بنی ضمره» بودند که نه ماه از مدت پیمان ترک مخاصمه آنها باقی مانده بود، و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشمنان اسلام شرکت نداشتند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا پایان مدت نسبت به پیمانشان وفادار ماند. (۱)

بعضی دیگر طایفه ای از «بنی خزاعه» را جزء این گروه که پیمانشان مدت داشت، دانسته اند. (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۵، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۳۶، صفحه ۱۳۸، و جلد ۲۱،

صفحه ۲۶۸، و جلد ۳۵، صفحات ۳۰۰، ۳۰۱ و ۳۰۲.

۲ - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، ذیل آیه مورد بحث.

- ۵ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۶ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

- ۵ - وقتی ماه های حرام پایان گرفت مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید، هر گاه توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است!
- ۶ - و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)! سپس او را به محل امنش برسان؛ چرا که آنها گروهی ناآگاهند!

تفسیر:

شدت عمل توأم با نرمش!

در آیات مورد بحث، وظیفه مسلمانان پس از پایان مدت مهلت مشرکان، یعنی چهار ماه بیان شده است، و شدیدترین دستور را درباره آنها صادر می کند، می فرماید: «هنگامی که ماه های حرام پایان گرفت، بت پرستان را هر کجا یافتید به

قتل برسانید!» (فَإِذَا أُنْصِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ). (۱)
 سپس می فرماید: «آنها را بگیرید و اسیر کنید!» (وَ خُذُوهُمْ).
 «و آنها را در حلقه محاصره قرار دهید!» (وَ احْصُرُوهُمْ).
 «و در هر نقطه ای در کمین آنها بنشینید و راه ها را بر آنها ببندید!» (وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ). (۲)

در اینجا چهار دستور خشن در مورد آنها دیده می شود: بستن راه ها، محاصره کردن، اسیر ساختن، و بالاخره کشتن و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امر تخییری نیست، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط، زمان، مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد.
 اگر تنها با اسارت، محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار می گیرند از این راه باید وارد شد.

و اگر چاره ای جز قتل نبود، کشتن آنها مجاز است.
 این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده، و همان طور که سابقاً نیز اشاره کرده ایم، مسأله آزادی مذهبی، یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام، منحصر به ادیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است، و شامل بت پرستان نمی شود؛ زیرا بت پرستی مذهب و آئین نیست که محترم شمرده شود.

بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و بیماری است که به هر حال و به هر

۱ - «أُنْصِلَخَ» از «انصلاخ» به معنی بیرون رفتن است، و اصل آن از «سَلَخَ الشَّاءُ» یعنی پوست گوسفند را کند، گرفته شده است.

۲ - «مَرْصَدٍ» از ماده «رَصَدَ» به معنی «راه» و یا «کمینگاه» است.

قیمت باید ریشه کن گردد.

ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند می توانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه می کند: «اگر آنها توبه کنند و به سوی حق باز گردند، نماز را بر پا دارند و زکات را ادا کنند، آنها را رها سازید» و مزاحمشان نشوید (فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ).

و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند.

«زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و کسی که به سوی او باز گردد را از در خود نمی راند.

سپس این موضوع را در آیه بعد با دستور دیگری تکمیل می کند تا تردیدی باقی نماند که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید، آئین حق و عدالت است، نه استعمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سرزمین های دیگران، می فرماید: «اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود» (وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ).

یعنی، در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به او بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازد، و اگر نور هدایت بر دل وی تابید آن را بپذیرد!

بعد از آن اضافه می کند: «او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و امانش برسان تا کسی در اثناء راه مزاحم او نگردد» (ثُمَّ أُبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ).

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می کند: «این به خاطر آن

است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ). بنابراین، اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید می رود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خداپرستی که مولود علم و دانش است، گام بگذارند.

در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که یکی از بت پرستان پس از الغای پیمان آنها، به علی (علیه السلام) گفت:

ای فرزند ابوطالب، اگر کسی از ما بعد از گذشتن این چهار ماه بخواهد پیامبر را ملاقات کند و مسائلی را با او در میان بگذارد و یا سخن خدا را بشنود، آیا در امنیت خواهد بود؟! علی (علیه السلام) فرمود: آری؛ زیرا خداوند فرموده: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ...» (۱).

و به این ترتیب، سختگیری فوق العاده ای که از آیه اول استفاده می شود، با نرمشی که در آیه دوم به کار رفته، تعدیل می گردد، و راه و رسم تربیت همین است که همیشه شدت عمل را با نرمش بیامیزند و از آن معجون شفا بخش بسازند.

نکته ها:

۱ - منظور از «أَشْهُرُ حُرْمٍ» در اینجا چیست؟

گر چه مفسران در این باره بسیار صحبت کرده اند، ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور از آن، همان چهار ماه مهلت است که برای

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ (صفحه ۷۴۰، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۵، صفحه ۲۲۶، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۳۰۴ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

مشرکان مقرر گردیده، که آغاز آن روز دهم ذی الحجه سال نهم هجری و پایان آن روز دهم ماه ربیع الثانی سال بعد بود، و این تفسیر را بسیاری از محققان پذیرفته اند، و مهم تر این که در روایات متعددی نیز به آن تصریح شده است.(۱)

۲ - آیا نماز و زکات شرط قبول اسلام است؟

از آیات فوق در بدو نظر چنین استفاده می شود که: برای قبول توبه بت پرستان، اداء نماز و زکات نیز لازم است، و به همین دلیل، بعضی از فقهای اهل سنت ترک نماز و زکات را دلیل بر کفر گرفته اند.

ولی حق این است که منظور از ذکر این دو دستور بزرگ اسلامی، آن است که در تمام مواردی که ادعای اسلام مشکوک به نظر برسد - همان گونه که در مورد بت پرستان آن روز غالباً چنین بود - انجام این دو وظیفه بزرگ اسلامی را به عنوان نشانه برای اسلام آنها قرار دهند. و یا این که منظور این است که آنها نماز و زکات را به عنوان دو قانون الهی بپذیرند و به آن گردن نهند، و به رسمیت بشناسند، هر چند از نظر عمل در کار آنها قصوری باشد؛ زیرا دلائل فراوانی داریم که تنها با ترک نماز و یا زکات انسان در صف کفار قرار نمی گیرد، هر چند اسلام او بسیار ناقص است.

البته اگر ترک زکات به عنوان قیام بر ضد حکومت اسلامی باشد، سبب کفر خواهد بود، ولی این بحث دیگری است که ارتباط به موضوع ما ندارد.

۱ - در تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۸۷، ذیل آیه مورد بحث، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق، چند حدیث در این زمینه نقل شده است - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۲۷۴، و جلد ۹۷، صفحه ۵۳.

۳- ایمان زائیده علم است

از آیات فوق این نکته نیز استفاده می شود که: عامل مهم بی ایمانی جهل است و سرچشمه اصلی ایمان علم و آگاهی است، لذا برای ارشاد و هدایت مردم باید امکانات کافی برای مطالعه و اندیشه در اختیار آنها گذارد تا بتوانند راه حق را پیدا کنند، نه این که کورکورانه و یا از روی تقلید اسلام را پذیرا شوند.

- ۷ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ
عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ
- ۸ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ
- ۹ اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ
- ۱۰ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ

ترجمه:

- ۷ - چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آنها همواره آماده شکستن پیمانانشان هستند)؟! مگر کسانی که نزد مسجدالحرام با آنان پیمان بستید؛ (و پیمان خود را محترم شمردند؛) تا زمانی که در برابر شما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!
- ۸ - چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد) در حالی که اگر بر شما غالب شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را؟! شما را با زبان خود خشنود می کنند ولی دل هایشان ابا دارد؛ و بیشتر آنها فرمانبردار نیستند!
- ۹ - آنها آیات خدا را به بهای کمی فروختند؛ و (مردم را) از راه او باز داشتند؛ آنها اعمال بدی انجام می دادند!
- ۱۰ - (نه تنها درباره شما) درباره هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی کنند و آنها تجاوزکارانند!

تفسیر:

تجاوزکاران پیمان شکن!

همان گونه که در آیات قبل دیدیم، اسلام پیمان های مشرکان و بت پرستان را - مگر گروه خاصی - لغو کرد، تنها چهار ماه به آنها مهلت داد تا تصمیم خود را بگیرند. در آیات مورد بحث دلیل و علت این کار را بیان می کند، نخست به صورت استفهام انکاری می فرماید: «چگونه ممکن است مشرکان عهد و پیمانی نزد خدا و نزد پیامبرش داشته باشند؟! (كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ).

یعنی، اینها با این اعمال، و این همه کارهای خلافشان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور یک جانبه به پیمان های آنها وفادار باشد.

بعد بلافاصله یک گروه را که در اعمال خلاف و پیمان شکنی با سایر مشرکان شریک نبودند، استثناء کرده می فرماید: «مگر کسانی که با آنها نزد مسجدالحرام پیمان بستید» (إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

«این گروه مادام که به پیمانشان در برابر شما وفادار باشند شما هم وفادار بمانید» (فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ).

«زیرا خداوند پرهیزکاران و آنها که از هر گونه پیمان شکنی اجتناب می ورزند دوست دارد» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

در آیه بعد، همین موضوع با صراحت و تأکید بیشتری بیان شده است، و باز بصورت استفهام انکاری می گوید: «چگونه ممکن است عهد و پیمان آنها را محترم شمرد در حالی که اگر آنها بر شما غالب شوند هیچ گاه نه مراعات خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را؟! (كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا

يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً).

«إِلَّ» به معنی خویشاوندی است و بعضی آن را به معنی عهد و پیمان دانسته اند، در صورت اول، منظور این است که قریش اگر چه خویشاوند پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گروهی از مسلمانان بودند، ولی هنگامی که خودشان کمترین اعتنائی به این موضوع نداشته باشند و احترام خویشاوندی را رعایت نمایند، چگونه انتظار دارند پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان در مورد آنها رعایت کنند؟!

و در صورت دوم، تأکیدی برای «ذِمَّةً» که آن هم به معنی عهد و پیمان است، محسوب می شود.

«راغب» در کتاب «مفردات» ریشه این کلمه را از «إِلَّ» به معنی درخشندگی می داند، چه این که پیمان های محکم و خویشاوندی های نزدیک دارای درخشندگی خاصی هستند. بعد از آن قرآن اضافه می کند: هیچ گاه فریب سخنان دلنشین و الفاظ به ظاهر زیبای آنها را نخورید؛ زیرا: «آنها می خواهند شما را با دهان خود راضی کنند، ولی دل های آنها از این موضوع ابا دارد» (يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ).

دل های آنها از کینه، انتقام جوئی، قساوت، سنگدلی و بی اعتنائی به عهد و پیمان و رابطه خویشاوندی پر است، اگر چه با زبان خود اظهار دوستی و مودت کنند. و در پایان آیه اشاره به ریشه اصلی این موضوع کرده، می گوید: «و بیشتر آنها فاسق و فرمانبردار نیستند» (وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ).

پس از آن یکی از نشانه های فسق و نافرمانبرداری آنها را چنین توضیح

می دهد: «آنها آیات خدا را با بهای کمی معامله کردند، و به خاطر منافع زود گذر مادی و ناچیز خود، مردم را از راه خدا باز داشتند» (اَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ). در روایتی چنین آمده: «ابوسفیان» غذائی ترتیب داد و جمعی از مردم را به مهمانی فرا خواند تا از این طریق عداوت آنها را در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برانگیزد. (۱)

بعضی از مفسران، آیه فوق را اشاره به این داستان دانسته اند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم وسیعی دارد، این ماجرا و سایر ماجراهای بت پرستان را شامل می شود که برای حفظ منافع مادی و زودگذر خویش از آیات خدا چشم پوشیدند.

بعد از آن می فرماید: «چه عمل بدی آنها انجام می دادند» (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). هم خود را از سعادت و هدایت و خوشبختی محروم می ساختند، و هم سدّ راه دیگران می شدند، و چه عملی از این بدتر که انسان هم بار گناه خویش را بر دوش کشد و هم بار گناه دیگران را.

در آخرین آیه مورد بحث، بار دیگر گفتار سابق را تأکید می کند که: «این مشرکان اگر دستشان برسد، درباره هیچ فرد با ایمانی کمترین ملاحظه خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد» (لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً).

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۲۷۰ - تفاسیر «طبری»، «قرطبی»، «بحر المحيط»، «فخر رازی»، «آلوسی» و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث - «درّ المنثور»،

جلد ۳، صفحه ۲۱۴، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

«چرا که اینها اصولاً مردمی تجاوزکارند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ).

نه تنها درباره شما، در مورد هر کس که توانائی داشته باشند دست به تجاوز می زنند. گر چه مضمون آیه فوق، بحثی را که در آیات گذشته آمده تأکید می کند، ولی تفاوت و اضافه ای نسبت به آن دارد، و آن این که در آیات گذشته سخن از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانانی بود که در گرد او بودند.

ولی در این آیه سخن از هر فرد با ایمانی است، یعنی شما در نظر آنها خصوصیتی ندارید، بلکه هر کس که مؤمن باشد و پیرو آئین توحید، اینها با او سر دشمنی دارند، و ملاحظه هیچ چیز را نمی کنند، پس اینها در واقع دشمن ایمان و حقند.

این نظیر همان چیزی است که قرآن درباره بعضی اقوام پیشین می گوید: وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ: «آنها تنها به خاطر این مؤمنان را تحت شکنجه قرار می دادند که به خداوند عزیز و حمید ایمان داشتند» (۱).

نکته ها:

۱ - در این که منظور از گروهی که با جمله «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» استثناء شده اند، کدام گروه بوده اند، در میان مفسران گفتگوست، ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور همان قبایلی است که به عهد و پیمانشان وفادار ماندند، یعنی طوایفی مانند «بنو ضمره» و «بنو خزیمه» و مانند آنها.

در حقیقت این جمله به منزله تأکید نسبت به آیات گذشته است، که

۱ - بروج، آیه ۸.

مسلمانان باید به هوش باشند که حساب این گروه ها را از پیمان شکنان جدا کنند. اما این که می گوید: «با آنها که نزد مسجدالحرام پیمان بستید»، ممکن است به خاطر این باشد که به هنگام صلح «حدیبیه» که مسلمانان با مشرکان قریش در سرزمین «حدیبیه» در پانزده میلی «مکه» در سال ششم هجرت پیمان بستند، گروه های دیگری از مشرکان عرب مانند طوایفی که در بالا اشاره شد، به این پیمان ملحق شدند، و با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه بستند، ولی مشرکان قریش پیمان خود را شکستند و سپس در سال هشتم در جریان فتح «مکه» اسلام اختیار کردند، اما گروه های وابسته، مسلمان نشدند و پیمان را هم نشکستند. و از آنجا که سرزمین «مکه» منطقه وسیعی (تا حدود ۴۸ میل) اطراف خود را فرا می گیرد، تمام این مناطق جزء مسجدالحرام به شمار می آید چنان که در آیه ۱۹۶ سوره «بقره» در مورد حج تمتع و احکام آن می خوانیم: ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: «این احکام مربوط به کسی است که خانه و خانواده اش نزد مسجدالحرام نباشد». و بر طبق تصریح روایات و فتاوی فقهاء احکام حج تمتع بر کسانی است که فاصله آنها از «مکه» بیش از ۴۸ میل بوده باشد. (۱)

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که صلح «حدیبیه» که در ۱۵ میلی «مکه» انجام شده است به عنوان «عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» ذکر شود. و اما این که بعضی از مفسران گفته اند: «استثنای فوق مربوط به مشرکان قریش است، یعنی قرآن مجید پیمان آنها را که در «حدیبیه» بستند محترم شمرده»، نادرست به نظر می رسد؛ زیرا:

۱ - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۳۱۲، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «تهذیب»

جلد ۵، صفحات ۳۲ و ۳۳، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ هـ ش - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحات ۲۵۸ و ۲۵۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۲، و جلد ۹۶، صفحات ۸۷، ۸۸، ۹۳ و ۹۴.

اولاً - پیمان شکنی مشرکان قریش قطعی و مسلم بود، اگر آنها پیمان شکن نبودند چه کسی پیمان شکن بود؟

ثانیاً - صلح «حدیبیه» مربوط به سال ششم هجرت است، در حالی که در سال هشتم پس از فتح «مکه» مشرکان قریش اسلام را پذیرفتند، بنابراین آیات فوق که در سال نهم هجرت نازل شده است، نمی تواند ناظر به آنها باشد.

۲ - همان گونه که در سابق نیز گفته شد، منظور از آیات بالا این نیست که تنها تصمیم آنان بر پیمان شکنی به هنگام رسیدن به قدرت مجوز برای لغو یک جانبه پیمان است، بلکه آنها این طرز فکر خود را بارها عملاً نشان داده بودند، که هر موقع دستشان برسد ضربه کاری خود را بدون توجه به پیمان، بر پیکر مسلمانان وارد می سازند، و این مقدار برای لغو پیمان کافی است.

- ۱۱ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَتُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
- ۱۲ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ
- ۱۳ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
- ۱۴ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ
- ۱۵ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

- ۱۱ - (ولی) اگر توبه کنند، نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند؛ و ما آیات خود را برای گروهی که می دانند (و می اندیشند) شرح می دهیم!
- ۱۲ - و اگر پیمان های خود را پس از عهد خویش بشکنند و آئین شما را مورد طعن قرار دهند با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آنها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدت عمل) دست بردارند.
- ۱۳ - آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند پیکار نمی کنید؟! در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند؛ آیا از آنها

می ترسید؟! با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید!

۱۴ - با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند؛ و آنان را رسوا می سازد؛ و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می بخشد (و بر قلب آنها مرهم می نهد)!

۱۵ - و خشم دل های آنان را از میان می برد. و خدا توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می پذیرد؛ و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید؟

یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که مطالب پر اهمیت را با تعبیرات گوناگون برای تأکید و جا افتادن مطلب تکرار کنند، و از آنجا که مسأله ضربه نهائی بر پیکر بت پرستی در محیط اسلام و برچیدن آخرین آثار آن از مسائل بسیار مهم بوده است، بار دیگر قرآن مجید مطالب گذشته را با عبارات تازه ای در آیات فوق بیان می کند، نکات جدیدی نیز در آن وجود دارد که مطلب را از صورت تکرار - و لو تکرار مجاز - خارج می سازد.

نخست، می فرماید: «اگر مشرکان توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند» (فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ). و در پایان آیه اضافه می کند: «ما آیات خود را برای آنها که آگاهند شرح می دهیم» (وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

در آیات گذشته سخن از این بود که اگر توبه کنند و وظیفه اسلامی نماز و زکات را انجام دهند مزاحمشان نشوید (فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ) اما در اینجا می فرماید: «برادر دینی شما هستند»، یعنی هیچ گونه تفاوتی با سایر مسلمانان از نظر احترام

و محبت نخواهند داشت، همان گونه که میان برادران تفاوتی نیست.
و این برای آماده ساختن روح، فکر و عواطف مشرکان برای پذیرش اسلام مؤثرتر است، که در یک مرحله توصیه به عدم مزاحمت می کند و در مرحله بعد سفارش حقوق یک برادر را در مورد آنها می نماید.

و در آیه بعد، اضافه می کند: «اما اگر آنها همچنان به پیمان شکنی خود ادامه دهند، و عهد خود را زیر پا بگذارند، و آئین شما را مورد مذمت قرار داده، و به تبلیغات سوء خود ادامه دهند، شما با پیشوایان این گروه کافر پیکار کنید» (وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ).

«چرا که عهد و پیمان آنها کمترین ارزشی ندارد» (إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ). درست است که آنها با شما پیمان ترک مخاصمه بسته اند، ولی این پیمان با نقض شدن مکرر و آمادگی برای نقض در آینده اصلاً اعتبار و ارزشی نخواهد داشت.
«تا با توجه به این شدت عمل و با توجه به این که راه بازگشت به روی آنها باز است، از کار خود پشیمان شوند و دست بردارند» (لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ).

آنگاه برای تحریک مسلمانان و دور ساختن هر گونه سستی، ترس و تردید در این امر حیاتی از روح و فکر آنها، می فرماید: «چگونه شما با گروهی پیکار نمی کنید که پیمان هایشان را شکستند، و تصمیم گرفتند پیامبر را از سرزمین خود خارج کنند؟! (أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ).

شروع به مبارزه و لغو پیمان از ناحیه شما نبوده که نگران و ناراحت باشید، بلکه «مبارزه و پیمان شکنی بر ضد شما در آغاز از آنها شروع شده است» (وَهُمْ

بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

و اگر تردید بعضی از شما در پیکار با آنها به خاطر ترس است، این ترس کاملاً بی جا است، «آیا شما از این افراد بی ایمان می ترسید، در حالی که سزاوارتر است: از خداوند و از مخالفت فرمانش بترسید، اگر به راستی شما ایمان دارید» (أَتَخْشَوْنَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

پس از آن، به مسلمانان وعده پیروزی قطعی می دهد و می فرماید: «با آنها پیکار کنید که خداوند آنها را به دست شما مجازات می کند» (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ). نه فقط مجازات می کند که «خوار و رسواشان می سازد» (وَيُخْزِهِمْ).

«و شما را بر آنها پیروز می گرداند» (وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ).

و به این ترتیب، دل های گروهی از مؤمنان را که تحت فشار و شکنجه سخت این گروه سنگدل قرار گرفته بودند، و در این راه قربانی هائی داده بودند، شفا می دهد «و بر جراحات قلب آنها از این راه مرهم می نهد» (وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ).

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ» گروه مؤمنان طایفه «بنی خُزَاعَه» هستند که جمعی از بت پرستان از طایفه «بنی بَکَر» ناجوانمردانه بر آنها ریختند و غافلگیرشان ساختند. (۱)

و بعضی گفته اند: اشاره به گروهی از مردم «یمن» است که اسلام را پذیرفتند، ولی چون به «مکه» آمدند از طرف بت پرستان مورد آزار و شکنجه

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ - «مسند ابن الجعد»، صفحه ۵۵، دار الکتب العلمیه، بیروت - «المصنف» ابن ابی شیبہ کوفی، جلد ۸، صفحه ۵۳۳، دار الفکر، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «مجمع البیان» و سایر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

واقع شدند. (۱)

ولی بعید نیست این عبارت، همه کسانی را که به نوعی تحت فشار و شکنجه بت پرستان قرار گرفته بودند و دل هایشان از آنها پر خون بود شامل شود.

سپس می افزاید: در پرتو پیروزی شما و شکست آنها «خشم دل های مؤمنان را فرو می نشاند» (وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ).

این جمله ممکن است تأکیدی برای جمله سابق (وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) بوده باشد. و نیز ممکن است با آن متفاوت باشد و جمله گذشته اشاره به این باشد که در پرتو پیروزی اسلام دل هائی که سال ها به خاطر اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می تپید و ناراحت و بیمار بود، بهبودی یافت.

و جمله دوم، اشاره به این که دل هائی که به خاطر از دست دادن عزیزان و بستگان و تحمل انواع آزارها و شکنجه ها پر از ناراحتی بود آرامش خود را با کشته شدن دشمنان سنگدل باز می یابد.

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند، توبه هر کسی را که بخواهد (و مصلحت بداند) می پذیرد» (وَيُتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ).

«و خداوند از نیت توبه کنندگان آگاه است و دستورهای را که درباره آنها و همچنین پیمان شکنان داده است حکیمانه می باشد» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

ضمناً جمله های اخیر اشاره به آن است که ممکن است در آینده بعضی از آنها از در توبه در آیند باید توجه داشته باشند که خدا توبه آنها را می پذیرد و

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ - «مسند ابن الجعد»، صفحه ۵۵، دار الکتب العلمیه، بیروت - «المصنف» ابن ابی شیبہ کوفی، جلد ۸، صفحه ۵۳۳، دار الفکر، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - «مجمع البیان» و سایر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

شدت عمل در مقابل آنها جایز نیست.
و نیز بشارتی است به این که چنین افرادی در آینده به سوی مسلمان ها خواهند آمد و توفیق الهی به خاطر آمادگی روحیشان شامل حال آنها خواهد شد.
به طور کلی بعضی از مفسران، آیات اخیر را از اخبار غیبی قرآن و از نشانه های صدق دعوت پیامبر دانسته اند؛ زیرا آنچه قرآن در آن بیان کرده واقع شده است.

* * *

نکته ها:

۱ - پیمان شکنان

در این که منظور از این گروه چه اشخاصی هستند، باز در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را اشاره به یهود دانسته اند.
بعضی به اقوامی که در آینده با مسلمانان درگیر شدند، مانند حکومت های ایران و روم.
بعضی اشاره به کفار قریش.
و بعضی اشاره به پاره ای از افراد که مسلمان شدند و مرتد گشتند.
ولی ظاهر آیات به خوبی گواهی می دهد که: موضوع سخن همان گروه مشرکان و بت پرستانی است که در آن زمان به ظاهر با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه داشتند، ولی عملاً پیمانشان را نقض کرده بودند و آنها گروهی از مشرکان اطراف «مکه»، یا سایر نقاط «حجاز» بودند.
اما احتمال این که منظور یهود باشد، بسیار بعید است؛ زیرا تمام بحث های این آیات پیرامون مشرکان دور می زند.

هم چنین ممکن نیست منظور از آن طایفه «قریش» باشد؛ زیرا قریش و سرکرده آن «ابوسفیان» در سال هشتم هجرت پس از فتح «مکه» ظاهراً اسلام را قبول کردند، در حالی که سوره مورد بحث ما در سال نهم نازل شده است.

و نیز این احتمال که منظور حکومت های ایران و روم باشد، بسیار از مفهوم آیات دور است؛ زیرا آیات سخن از یک درگیری فعلی می کند، نه درگیریهای آینده، علاوه آنها پیامبر را از وطن خود خارج نکرده بودند.

و نیز احتمال این که منظور مرتدین باشد فوق العاده بعید است؛ زیرا تاریخ گروه نیرومندی از مرتدین را در آن زمان نشان نمی دهد که مسلمانان بخواهند با آنها پیکار کنند.

علاوه کلمه «ایمان» (جمع یمین) و هم چنین کلمه «عهد» ظاهراً به همان معنی پیمان ترک مخاصمه است نه پذیرش اسلام (دقت کنید).

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی این آیه به آتش افروزان جنگ «جمل» (ناکثین) و مانند آنها تطبیق شده، نه به خاطر آن است که آیات درباره آنها نازل شده باشد، بلکه هدف این است که روح آیه و حکم آن در مورد «ناکثین» و گروه های مشابهی که بعداً روی کار خواهند آمد صادق است.

تنها سؤالی که باقی می ماند این است: اگر منظور همان گروه های بت پرستان پیمان شکن هستند که در آیات گذشته از آنها سخن گفته شد، چرا در اینجا تعبیر می کند: وَ إِن نَّكْثُوا أَيْمَانَهُمْ: «اگر آنها پیمان های خویش را بشکنند» در حالی که این گروه ها پیمان ها را عملاً شکسته بودند؟

پاسخ این سؤال آن است که: منظور از جمله مزبور این می باشد که اگر آنها به پیمان شکنی خویش ادامه دهند و دست از کار خود برندارند، باید با آنها پیکار

کنید، نظیر آنچه در معنی «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (۱) می گوئیم، که مفهومی این است: «خدایا ما را هم چنان بر راه راست بدار! و به هدایت ما ادامه ده!» شاهد این سخن آن است که جمله مزبور (إِنْ نَكْثُوا أَيْمَانَهُمْ) در مقابل جمله (إِنْ تَابُوا...) قرار گرفته است.

یعنی از دو حال خارج نیست: یا آنها توبه می کنند و دست از شرک و بت پرستی بر می دارند و به راه خدا می آیند. و یا این که همچنان به راه خویش ادامه می دهند، در صورت اول، آنها برادران شما هستند، و در صورت دوم باید با آنان پیکار کنید!

۲ - مبارزه با سران کفر

قابل توجه این که در آیات فوق نمی گوید: «با کافران مبارزه کنید»، بلکه می گوید: «با رؤسا و پیشوایانشان به جهاد برخیزید»، اشاره به این که توده مردم پیرو رؤسا و زعمای خود هستند، هدف گیری شما باید همیشه آنها باشند، باید سرچشمه های گمراهی، ضلالت، ظلم و فساد را ببندید، و ریشه ها را بسوزانید، و تا آنها هستند مبارزه با پیروانشان سودی ندارد. به علاوه این تعبیر یک نوع بلندنگری، علو همت و تشجیع برای مسلمانان محسوب می شود، که طرف اصلی شما آنها هستند، خود را آماده مبارزه با آنان کنید نه افراد کوچکشان! عجیب این که بعضی این تعبیر را اشاره به «ابوسفیان» و مانند او از بزرگان قریش دانسته اند، در حالی که گروهی از آنها در پیکار «بدر» کشته شدند و بقیه (مانند ابوسفیان) پس از فتح «مکه» ظاهراً اسلام آوردند، و در موقع نزول آیه در

۱ - فاتحه، آیه ۶.

صف مسلمانان جای گرفته بودند، و مبارزه با آنها مفهومی نداشت. امروز هم این دستور مهم قرآن به قوت خود باقی است، برای از بین بردن ظلم و فساد، استعمار و استثمار باید موضع گیریها در برابر رؤسا و پیشوایان این گروه ها باشد، و پرداختن به افراد عادی بی ثمر است (دقت کنید).

۳ - برادری دینی

تعبیر به «فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» که در آیات بالا آمده است، لطیف ترین تعبیری است که می توان درباره مساوات افراد یک جامعه با محکم ترین پیوندهای عاطفی، بیان کرد؛ زیرا روشن ترین و نزدیک ترین پیوند عاطفی در انسان که از مساوات کامل برخوردار است، پیوند دو برادر است.

ولی افسوس که شکاف های طبقاتی، بت های قومی و نژادی بار دیگر این اخوت اسلامی را که مایه غبطه همه دشمنان بود از میان برده و برادران دیروز چنان امروز در برابر هم صف کشیده اند که باور ناکردنی است.

و گاهی آن چنان از یکدیگر کشتار می کنند که هیچ دشمنی با دشمن خود چنین نمی کند، و این است یکی از اسرار عقب ماندگی امروز ما!

۴ - واهمه از فرمان جهاد

از جمله: «أَتَخْشَوْنَهُمْ؟» (آیا از آنها می ترسید؟) اجمالاً بر می آید که در میان مسلمانان، جمعی وجود داشت که از این فرمان جهاد واهمه می کردند، یا به خاطر قدرت و قوت دشمن، و یا به خاطر این که پیمان شکنی گناه است.

قرآن به آنها صریحاً جواب می گوید: شما نباید از این انسان های ضعیف بترسید، بلکه باید از مخالفت فرمان پروردگار ترس داشته باشید.

به علاوه، ترس از این که پیمان شکن باشید نا به جا است؛ زیرا آنها در ابتداء مقدمات پیمان شکنی را فراهم ساختند و پیشقدم شدند.

۵ - منظور از کسانی که رسول را اخراج کردند منظور از جمله «هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ» ظاهراً اشاره به مسأله اخراج پیامبر (صلی الله علیه وآله) از «مکه» به هنگام هجرت به «مدینه» است، که نخست قصد آن را داشتند، و بعد قصدشان تغییر یافت، و تبدیل به قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله) شد، ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا در همان شب از «مکه» خارج گردید.

در هر صورت، ذکر این موضوع نه به عنوان نشانه ای از پیمان شکنی آنها است، بلکه به عنوان بازگو کردن یک خاطره دردناک از جنایات بت پرستان می باشد، که هم قریش در آن شرکت داشتند و هم قبایل دیگر، و گر نه پیمان شکنی بت پرستان از طرق دیگر آشکار شده بود.

۶ - این آیه دلیل جبر نیست

از مطالب شگفت آور این که: بعضی از پیروان مکتب جبریه، آیه: «قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ» را به نفع مکتب خود استدلال کرده اند، در حالی که اگر ذهن خود را از تعصبها خالی کنیم، آیه فوق کوچک ترین دلالتی بر مقصود آنها ندارد، و درست به این می ماند که ما برای انجام کاری به سراغ یکی از دوستان خود می رویم، و می گوئیم: «امیدواریم خداوند با دست تو این کار را اصلاح کند»، مفهوم این سخن آن نیست که تو مجبور در انجام این کار هستی، بلکه منظور این است خداوند قدرتی در اختیار تو قرار داده و نیت پاکی به تو داده است که با استفاده از آن می توانی با آزادی اراده این کار را انجام دهی.

۱۶ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ
وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۶ - آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که خداوند هنوز کسانی را که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نساخته است؟! (باید آزمون شوید) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است!

تفسیر:

در این آیه، مسلمانان را از طریق دیگری به جهاد تشویق کرده، متوجه مسئولیت سنگین خود در این قسمت می کند که نباید تصور کنند، تنها با ادعای ایمان، همه چیز درست خواهد شد، بلکه صدق نیت، درستی گفتار، و واقعیت ایمان، در مبارزه با دشمنان، آن هم یک مبارزه خالصانه و دور از هر گونه نفاق، روشن می شود.

نخست می فرماید: «آیا گمان کردید شما را به حال خودتان رها می سازند؟ و در میدان آزمایش قرار نخواهید گرفت؟ در حالی که هنوز مجاهدین شما، و هم چنین کسانی که جز خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان محرم اسراری برای خود انتخاب نکرده اند، مشخص نشده اند؟» (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا

مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً (۱).
 «ولِيجَةً» از ماده «وُلُوج» به معنی «دخول» است، و به کسی گفته می شود که محرم اسرار و گرداننده کارهای انسان می باشد، و معنی آن تقریباً با «بطانۀ» یکسان است.
 در حقیقت جمله فوق دو مطلب را به مسلمانان گوشزد می کند، و آن این که: تنها با اظهار ایمان کارها سامان نمی یابد، و شخصیت اشخاص روشن نمی شود، بلکه با دو وسیله آزمایش، مردم آزمون می شوند:

نخست جهاد در راه خدا، برای محو آثار شرک و بت پرستی؛
 و دوم ترک هر گونه رابطه و همکاری با منافقان و دشمنان، که اولی دشمنان خارجی را بیرون می راند و دومی دشمنان داخلی را.

جمله: لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ: «در حالی که خدا هنوز ندانسته»، که نظیر آن در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود، و در واقع به معنی «هنوز تحقق نیافته است» می باشد (به تعبیر دیگر نفی «علم» به معنی نفی «معلوم» است و این گونه تعبیر معمولاً در موارد تأکید به کار می رود) و گر نه خداوند طبق دلایل عقلی و صریح آیات فراوانی از قرآن از همه چیز آگاه بوده و خواهد بود.
 این آیه در حقیقت شبیه دومین آیه سوره «عنکبوت» است، آنجا که می فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَحْكُمُ اللَّهُ أَمْرَهُمْ بِالْإِيمَانِ الَّذِي كَانُوا يُكَذِّبُونَ. «آیا مردم گمان می کنند آنها را به حال خود رها می سازند و آزمایش نمی شوند»؟

و همان گونه که در تفسیر سوره «آل عمران» گفتیم آزمایش های الهی برای کشف امر مجهولی نیست، بلکه به معنی پرورش و به منظور شکوفا کردن

۱ - «أَمْ» حرف عطف است که با آن جمله استفهامی را بر جمله استفهامی دیگر عطف می کنند، و به این ترتیب معنی استفهام را می دهد، منتها همیشه به دنبال استفهام دیگری قرار گرفته، و در آیه فوق عطف بر جمله «أَلَا تُقَاتِلُونَ...» است که در آیه ۱۳ گذشت.

استعدادها و آشکار ساختن اسرار درون افراد است. و در پایان آیه به عنوان اخطار و تأکید می فرماید: «خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). مبدا کسانی چنین تصور کنند: خدا از ارتباط های مخفیانه آنها با منافقین و دشمنان بی خبر است بلکه به خوبی همه را می داند و بر طبق آن با بندگان خود رفتار خواهد کرد. از طرز بیان آیه چنین بر می آید که: در میان مسلمانان آن روز افرادی تازه به محیط اسلام گام گذارده بودند، و آمادگی روحی برای جهاد نداشتند، این سخن درباره آنها است، و گرنه مجاهدان راستین وضع خود را بارها در میدان های جهاد تا آن روز روشن ساخته بودند.

* * *

۱۷ ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
 بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ
 ۱۸ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ
 وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ
 الْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۱۷ - مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش گواهی می دهند!
 آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده؛ و در آتش (دوزخ) جاودانه خواهند ماند!
 ۱۸ - مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را بر پا
 دارد و زکات را پردازد و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت یافتگان باشند.

تفسیر:

عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست
 از جمله موضوعاتی که بعد از لغو پیمان مشرکان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی
 مطرح گردد، این بود که: چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه ندهیم به
 مسجدالحرام برای مراسم حج قدم بگذارند؟
 در حالی که شرکت آنان در این مراسم از هر نظر مایه آبادی است، هم آبادی بناء مسجدالحرام
 از طریق کمک های مهمی که آنها به این کار می کردند، و

هم آبادی معنوی از نظر افزایش جمعیت در اطراف خانه خدا! آیات فوق به این گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می گوید، و در نخستین آیه تصریح می کند:

«مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند، با این که صریحاً به کفر خود گواهی می دهند» (مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ).
گواهی آنها بر کفر خودشان هم از لابلائی سخنانشان آشکار است، و هم از لابلائی اعمالشان و حتی طرز عبادت و مراسم حجشان نیز گواه این موضوع است.
سپس به دلیل و فلسفه این حکم اشاره کرده، می فرماید: «اینها به خاطر نداشتن ایمان، اعمالشان نابود می شود و بر باد می رود، و در پیشگاه خدا کمترین وزن و قیمتی ندارد» (أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ).

و به همین دلیل، «آنها جاودانه در آتش دوزخ باقی می مانند» (وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ).
با این حال، نه کوشش هایشان برای عمران و آبادی مسجدالحرام یا مانند آن ارزشی دارد، و نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانه کعبه.
خداوند پاک و منزّه است، و خانه او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دست های آلودگان از خانه خدا و مساجد باید به کلی قطع گردد.

در آیه بعد، برای تکمیل این سخن شرایط آباد کنندگان مساجد و کانونهای پرستش و عبادت را ذکر می کند، و برای آنها پنج شرط مهم بیان می دارد، می فرماید: «تنها کسانی مساجد خدا را آباد می سازند که ایمان به خدا و روز

رستاخیز دارند» (إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ). این اشاره به شرط اول و دوم است، که جنبه اعتقادی و زیر بنائی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک، شایسته و خالصی از انسان سر نمی زند، بلکه اگر ظاهراً هم شایسته باشد، در باطن آلوده به انواع غرض های ناپاک خواهد بود.

بعد به شرط های سوم و چهارم اشاره کرده، می فرماید: «و نماز را بر پا دارد و زکات را بدهد» (وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ).

یعنی، ایمانش به خدا و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تأیید کند، هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد، و هم پیوندش با خلق خدا، و زکات را پردازد.

سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده، می گوید: «و جز از خدا نترسد» (وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ). قلبش مملو از عشق به خدا باشد و تنها احساس مسئولیت در برابر فرمان او کند، بندگان ضعیف را کوچک تر از آن شمرد که بتوانند در سرنوشت او و جامعه او و آینده او و پیروزی و پیشرفت او و بالاخره در آبادی کانون عبادت او، تأثیری داشته باشند.

و در پایان اضافه می کند: «این گروه که دارای چنین صفاتی هستند ممکن است هدایت شوند» (فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ) و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره مند شوند.

نکته ها:

۱ - منظور از «عمارۀ» چیست؟

آیا آباد ساختن مساجد، به معنی آبادی ساختمان و تأسیسات آن است، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن؟

بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر «عمران مساجد» در آیه فوق انتخاب کرده اند، در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است، و همه این امور را شامل می شود.

مشرکان و بت پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند، و نه تعمیر و بنای ساختمان آنها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد.

ضمناً از این آیات استفاده می شود: مسلمانان نباید هدایا و کمک های مشرکان بلکه تمام فرق غیر اسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند؛ زیرا آیه اول گر چه تنها سخن از مشرکان می گوید، ولی آیه دوم که با کلمه «اِنما» شروع شده، عمران مساجد را مخصوص مسلمانان می سازد.

و از اینجا روشن می شود: متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاک ترین افراد انتخاب شوند، نه این که افراد نا پاک و آلوده به خاطر مال و ثروتشان، و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعیشان - آن چنان که در بسیاری از نقاط متأسفانه رایج شده - بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند.

بلکه تمام دست های نا پاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت و از آن روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنهکار دست به ساختمان مساجد و مراکز اسلامی زدند، روح معنویت و برنامه های سازنده آنها مسخ شد، و همین است که می بینیم بسیاری از این گونه مساجد شکل مسجد ضرار را به خود گرفته است!

* * *

۲ - عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می گیرد

ممکن است بعضی چنین فکر کنند: چه مانعی دارد، از سرمایه های غیر مسلمانان برای عمران و آبادی این مراکز استفاده کنیم؟

اما آنها که چنین می اندیشند، توجه به این نکته اساسی ندارند که: اسلام همه جا عمل صالح را میوه درخت ایمان می شمرد.

عمل، همیشه پرتوی از نیت و عقاید آدمی است، و همیشه شکل و رنگ آن را به خود می گیرد. نیت های ناپاک ممکن نیست عمل پاکی به وجود آورد، و محصول مفیدی از خود نشان دهد، چه این که عمل بازتاب نیت است.

۳ - پاسداران شجاع

جمله: «وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ: «جز از خدا نترسند» نشان می دهد که: عمران و آبادی و نگاهداری مساجد جز در سایه شهامت و شجاعت ممکن نیست.

هنگامی این مراکز مقدس اسلامی به صورت کانون های انسان سازی و کلاس های عالی تربیت در می آید، که بنیانگذاران و پاسدارانی شجاع داشته باشد، آنها که از هیچ کس جز خدا نترسند، و تحت تأثیر هیچ مقام و قدرتی قرار نگیرند، و برنامه ای جز برنامه های الهی در آن پیاده نکنند.

۴ - آیا تنها مسجدالحرام منظور است؟

بعضی از مفسران، آیات فوق را مخصوص «مسجدالحرام» دانسته اند، در حالی که الفاظ آیه عام است، و هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص نیست، هر چند «مسجدالحرام» که بزرگ ترین مسجد اسلامی است، در ردیف اول قرار گرفته، و در آن روز که آیات نازل شد، بیشتر، آن مسجد در نظر بود، ولی این دلیل

تخصیص مفهوم آیات نمی شود.

۵ - اهمیت بنای مساجد

درباره اهمیت بنای مسجد، احادیث فراوانی از طرق اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت رسیده است که اهمیت فوق العاده این کار را نشان می دهد.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که چنین فرمود: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا كَمَفْخَصٍ قَطَاةٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ:

«کسی که مسجدی بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی بوده باشد، خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا خواهد ساخت» (۱).

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَنْ أَسْرَجَ فِي مَسْجِدٍ سِرَاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْؤُهُ:

«کسی که چراغی در مسجدی برافروزد فرشتگان و حاملان عرش الهی مادام که نور آن چراغ در مسجد می تابد برای او استغفار می کنند» (۲).

ولی امروز آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است، و به تعبیر دیگر: بیش از آنچه به ساختن مسجد اهمیت می دهیم باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آنند اهمیت بدهیم.

مسجد باید کانونی باشد برای هر گونه حرکت و جنبش سازنده اسلامی در

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵، چاپ آل البيت - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۳ - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۱، صفحه ۲۳۵، انتشارات جامعه مدرسین قم - «بحار الانوار»، جلد ۶۲،

صفحه ۴۶، و جلد ۶۶، صفحه ۳۸۲، و جلد ۷۴، صفحه ۱۲۳، و جلد ۸۰، صفحه ۳۸۲، و جلد ۸۱، صفحات ۴، ۵ و ۱۱ - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۲۴۱، دار صادر بیروت - «سنن ابن ماجه»، جلد ۱، صفحه ۲۴۴، دار الفکر، بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۲، صفحه ۴۳۷، دار الفکر بیروت.

۲ - «محاسن برقی»، صفحه ۵۷، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱ هـ ق - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۱، صفحه ۲۳۷، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۲۴۱، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۸۱، صفحه ۱۵.

زمینه آگاهی و بیداری مردم، و پاکسازی محیط، و آماده ساختن مسلمانان برای دفاع از میراث های اسلام!

مخصوصاً باید توجه داشت: مسجد، مرکزی برای جوانان با ایمان گردد، نه این که تنها مرکز بازنشستگان و از کار افتادگان شود.

مسجد باید کانونی برای فعال ترین قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلوده ها!

- ۱۹ أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
- ۲۰ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ
أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
- ۲۱ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ
- ۲۲ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

- ۱۹ - آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجدالحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو)، نزد خدا مساوی نیستند! و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند!
- ۲۰ - آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند!
- ۲۱ - پروردگارتان آنها را به رحمتی از ناحیه خود، و رضایت (خویش)، و باغ هائی از بهشت بشارت می دهد که در آن، نعمت های جاودانه دارند.
- ۲۲ - همواره و تا ابد در این باغ ها (و در میان این نعمت ها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است!

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق، روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده است، که از میان آنها آنچه صحیح تر به نظر می رسد، ذیلاً می آوریم.

دانشمند معروف اهل سنت «حاکم ابوالقاسم حسکانی» از «بُرَیدَة» نقل می کند: «شَبَّه» و «عباس» هر کدام بر دیگری افتخار می کردند و در این باره مشغول به سخن بودند که علی (علیه السلام) از کنار آنها گذشت، پرسید:

به چه چیز افتخار می کنید؟

«عباس» گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد، و آن مسأله آب دادن به حجاج خانه خدا است.

«شَبَّه» گفت: من تعمیر کننده مسجدالحرام (و کلید دار خانه کعبه) هستم.

علی (علیه السلام) گفت: با این که از شما حیا می کنم باید بگویم با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند: کدام افتخار؟!

فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آوردید.

«عباس» خشمناک برخاست و دامن کشان به سراغ پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد (و به عنوان شکایت) گفت:

آیا نمی بینی علی (علیه السلام) چگونه با من سخن می گوید؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: علی (علیه السلام) را صدا کنید، هنگامی که به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد، فرمود:

چرا این گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟

علی (علیه السلام) عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می خواهد ناراحت شود، و هر کس می خواهد خشنود!

جبرئیل نازل شده، گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می فرستد، و می گوید: این آیات را بر آنها بخوان (أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ...).

«آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجدالحرام را هم چون ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه او قرار دادید؟ هرگز مساوی نیستند».(۱)

همین روایت، به همین مضمون، یا با تفاوت کمی، در کتابهای فراوانی از اهل سنت نقل شده، مانند تفسیر «طبری» و «ثعلبی»، «اسباب النزول واحدی»، تفسیر «خازن بغدادی»، «معالم التنزیل» علامه بغوی، «مناقب» ابن مغازلی، جامع الاصول «ابن اثیر»، تفسیر «فخر رازی» و کتاب های دیگر.(۲)

به هر حال، حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب به آن اعتراف کرده اند و ما پس از اتمام تفسیر این آیات، باز در این باره سخن خواهیم گفت.

تفسیر:

مقیاس افتخار و فضیلت

با این که آیات، شأن نزول خاص دارد، در عین حال مکمل بحث آیات گذشته است و نظیر آن در قرآن فراوان می باشد.

در نخستین آیه می گوید: «آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۳۶، صفحه ۳۹ - «شجره الطوبی»، جلد ۱، صفحه ۱۵۳، مکتبه الحیدریه، طبع پنجم، ۱۳۸۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۹۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «تأویل الآیات»، جلد ۱، صفحه ۲۰۰، مطبعه امیر قم، طبع اول،

۱۴۰۷ هـ ق - «حیاه امیر المؤمنین (علیه السلام) عن لسانه»، جلد ۱، صفحه ۱۱۵، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - «اسباب النزول»، صفحه ۱۶۳، مؤسسه حلبی و شرکاء، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق.

۲ - برای توضیح بیشتر درباره این حدیث و مشخصات مدارک آن به کتاب «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحات ۱۲۲ - ۱۲۷، و «الغدير»، جلد ۲، صفحات ۵۳ و ۵۴، دار الكتاب العربی، بیروت، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق، مراجعه فرمائید.

مسجدالحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است؟ این دو هیچ گاه در نزد خدا یکسان نیستند و خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند» (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

«سِقَايَةُ» هم مصدر است به معنی آب دادن و هم به معنی «وسيله» و پیمانه ای است که با آن آب می دهند (همان گونه که در آیه ۷۰ سوره «یوسف» آمده است) و هم به معنی ظرف بزرگ یا حوضی است که آب در آن می ریزند، در مسجدالحرام در میان چشمه زمزم و خانه کعبه محلی وجود دارد که به نام «سقایَةُ العباس» معروف است، گویا در آنجا ظرف بزرگی می گذاردند که حاجیان از آن آب بر می داشتند.

از تواریخ چنین بر می آید که قبل از اسلام منصب «سقایَةُ الحاج» در ردیف منصب کلیدداری خانه کعبه، و از مهم ترین مناصب محسوب می شده.

ضرورت و نیاز شدید حجاج در ایام حج به آب آن هم در آن سرزمین خشک، سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع (سقایات حاج) اهمیت خاصی می داد، و کسی که سرپرست این مقام بود، طبعاً از موقعیت ویژه ای برخوردار می شد؛ چرا که خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به شمار می رفت.

هم چنین «کلیدداری» و عمران و آبادی مسجدالحرام که مقدس ترین و بزرگ ترین کانون مذهبی، حتی در زمان جاهلیت محسوب می شد، احترام فوق العاده ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند، بر می انگيخت.

با همه اینها، قرآن مجید می گوید: ایمان به خدا و جهاد در راه او از تمام این

کارها برتر و بالاتر است!

در آیه بعد، به عنوان تأکید و توضیح می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، اینها در پیشگاه خداوند مقامی برتر و بزرگ تر دارند» (الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ). «و اینها به افتخار بزرگی نائل شده اند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ).

سپس می فرماید: خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان، هجرت و جهاد) به آنها می بخشد:

۱ - «آنها را به رحمت گسترده خود بشارت می دهد» و از آن بهره مند می سازد (يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ).

۲ - «آنها را از رضامندی و خشنودی خویش بهره مند می کند» (وَرِضْوَانٍ).

۳ - «باغ هائی از بهشت در اختیار آنها می گذارد که نعمت هایش دائمی و همیشگی است» (وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ).

و سرانجام برای تأکید بیشتر اضافه می کند: «جاودانه در آنها تا ابد خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا).

«زیرا نزد خداوند پاداش های عظیم است» که در برابر اعمال بندگان به آنها می بخشد» (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

نکته ها:

۱ - تحریف تاریخ

همان گونه که در شأن نزول آیات فوق خواندیم، مطابق روایتی که در بسیاری از معروف ترین کتب اهل سنت نقل شده، این آیات در مورد علی (علیه السلام) و بیان فضائل او نازل شده، هر چند مفهوم آن عام و گسترده است (و بارها گفته ایم شأن نزول ها مفاهیم آیات را محدود نمی سازد).

بررسی ها روشن می سازد بعضی از مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضائل چشمگیری برای علی (علیه السلام) اثبات شود - با این که او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می دانند - گویا از این می ترسند اگر در برابر مدارکی که امتیازات فوق العاده علی (علیه السلام) را اثبات می کند، تسلیم شوند، ممکن است جمعیت شیعه در برابر آنها به پا خیزند و آنها را در تنگنا قرار دهند، که:

چرا دیگران را بر علی (علیه السلام) مقدم داشتید؟ از این رو بسیار می شود از واقعیت های تاریخی چشم می پوشند، و تا آنجا که بتوانند به ایراد در این گونه احادیث از نظر سند می پردازند، و اگر جای دست اندازی در سند پیدا نکنند، سعی می کنند به گونه ای دلالت آن را مخدوش سازند، این گونه تعصب ها متأسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و حتی بعضی از دانشمندان روشن فکر آنان از این کار بر کنار نمانده اند.

فراموش نمی کنم در گفتگویی که با یکی از دانشمندان اهل سنت داشتم، هنگامی که سخن از این گونه احادیث به میان آمد، جمله عجیبی اظهار داشت، او می گفت:

به عقیده من، شیعه می تواند تمام اصول و فروع مکتب خویش را از منابع، مدارک و کتاب های ما اثبات کند، چون به قدر کافی احادیثی که به نفع مکتب

شیعه باشد، در کتب ما وجود دارد!

ولی برای این که خود را از همه این منابع و مدارک یک باره راحت کند، گفت: به عقیده من، پیشینیان ما افراد خوش باوری بودند و تمام احادیثی را که شنیده اند در کتب خود آورده اند، و ما نمی توانیم آنچه را آنها نوشته اند به سادگی بپذیریم! (سخنش به گونه ای بود که شامل کتب صحاح و مسانید معتبر و درجه اول آنان نیز می شد!).

به او گفتم: روش محققانه این نیست، که انسان مکتبی را قبلاً روی یک سلسله وراثت ها بپذیرد و بعد هر حدیثی با آن موافق باشد صحیح و هر حدیثی با آن تطبیق نکند، از آثار خوش باوری پیشینیان بداند هر چند حدیث معتبری باشد.

چه خوب است به جای این طرز فکر، راه دیگری انتخاب کنید، قبلاً خود را از هر گونه عقیده موروثی خالی سازید، سپس در برابر مدارک منطقی بنشینید، آنگاه انتخاب عقیده کنید!

ملاحظه می فرمائید، چرا و به چه علت احادیث مشهور و معروفی که از مقام والای علی (علیه السلام) خبر می دهد، و برتری او بر دیگران را اثبات می کند، این چنین مورد بی مهری، بلکه مورد تهاجم رگبارهای ایرادات قرار گرفته، و گاهی نیز به دست فراموشی سپرده می شود و اصلاً سخنی از آن به میان نمی آید، گوئی اصلاً این همه احادیث، وجود خارجی ندارند!!

با توجه به آنچه در بالا گفتیم به گفتاری از مفسر معروف نویسنده «المنار» می پردازیم: او در شأن نزول آیات فوق روایت معروف بالا را به کلی کنار گذاشته و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلاً منطبق نیست، و باید آن را به عنوان یک

حدیث مخالف قرآن کنار زد، معتبر دانسته است، و آن حدیثی است که از «نعمان بن بشیر» نقل شده که می گوید:

کنار منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در میان جمعی از صحابه نشسته بودم، یکی از آنها گفت: من بعد از اسلام عملی را بالاتر از این نمی دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم.

دیگری گفت: عمران مسجدالحرام از هر عملی بالاتر است.

سومی گفت: جهاد در راه خدا از آنچه گفتید بهتر می باشد.

«عمر» آنها را از گفتگو کردن نهی کرده، گفت: صدای خود را کنار منبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بلند نکنید - و آن روز، روز جمعه بود - .

ولی هنگامی که نماز جمعه را خواندم نزد رسول خدا می روم و از او درباره مسأله ای که اختلاف کردید سؤال می کنم (بعد از نماز نزد رسول خدا رفت و سؤال کرد) در این موقع آیات فوق نازل شد. (۱)

در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است، و می دانیم هر روایتی که مخالف قرآن بوده باید آن را دور افکند؛ زیرا:

اولاً - در آیات فوق، مقایسه میان «جهاد»، «سقایة الحاج» و «عمران مسجدالحرام» نشده است، بلکه در یک سوی مقایسه «سقایة حاج» و «عمران مسجدالحرام» قرار گرفته، و در سوی دیگر «ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد».

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۵، ذیل آیات مورد بحث - «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، صفحه ۱۶۳، مؤسسه الحلبي و شرکاء، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۴، صفحه ۲۶۹، دار صادر بیروت، ۶ جلدی - «صحیح مسلم»، جلد ۶، صفحه ۳۶، دار الفکر بیروت، ۸ جلدی - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۹، صفحه ۱۵۸، دار الفکر بیروت، ۱۰ جلدی - «در المتثور»، جلد ۳، صفحه ۲۱۸، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

و این نشان می دهد: افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می کردند، که قرآن صریحاً می گوید: این دو برابر نیستند، نه مقایسه «جهاد» با «عمران مسجدالحرام» و «سقایۃ الحاج» (دقت کنید).

ثانیاً - جمله «وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» نشان می دهد که اعمال گروه اول توأم با ظلم بوده است، و این در صورتی است که در حال شرک واقع شده باشد، چه این که قرآن می گوید: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. «شرک گناه بزرگی است».(۱)

و اگر مقایسه میان «ایمان» و «سقایۃ حاج توأم با ایمان و جهاد» بوده باشد، جمله «وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» مفهومی نخواهد داشت.

ثالثاً - آیه دوم مورد بحث که می گوید: آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند مقام والاتری دارند، مفهومی این است: از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند، برترند، و این با حدیث «نعمان» سازش ندارد؛ زیرا گفتگو کنندگان طبق آن حدیث همه از مؤمنان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند.

رابعاً - در آیات گذشته (آیات ۱۷ و ۱۸) سخن از اقدام مشرکان به عمران مساجد بود (ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ) و آیات مورد بحث که به دنبال آن قرار دارد، همان موضوع را تعقیب می کند، و این نشان می دهد که «عمران مسجدالحرام» و «سقایۃ حاج» در حال شرک موضوع بحث این آیات است و این چیزی است که با روایت «نعمان» تطبیق نمی کند. تنها مطلبی که ممکن است در برابر این استدلالات گفته شود، این است که

۱ - لقمان، آیه ۱۳.

تعبیر به «أَعْظَمُ دَرَجَةً» نشان می دهد که هر دو طرف «مقایسه» عمل خوبی هستند، اگر چه یکی از دیگری برتر بوده است.

ولی جواب این سخن روشن است؛ زیرا افعال تفضیل (صفت تفضیلی) غالباً در مواردی به کار می رود که یک طرف مقایسه واجد فضیلت است، و طرف دیگر «صفر» می باشد. مثلاً بسیار شده است که می گویند: «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است»، مفهوم این سخن آن نیست که «هرگز به مقصد نرسیدن و تصادف کردن و نابودی» چیز خوبی است، ولی «دیر رسیدن» از آن بهتر است.

یا این که در قرآن می خوانیم: وَالصُّلْحُ خَيْرٌ: «صلح از جنگ بهتر است»^(۱) معنی این جمله آن نیست که جنگ چیز خوبی است.

و یا این که می خوانیم: وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ: «بنده با ایمان از بت پرست بهتر است»^(۲) آیا بت پرست خیر و فضیلتی دارد؟

و در همین سوره «توبه»، آیه ۱۰۸ می خوانیم: لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: «مسجدی که اساس آن از روز نخست بر پایه تقوا گذارده شده است (از مسجد ضرار همان مسجدی که منافقان برای ایجاد تفرقه ساخته بودند) برای عبادت شایسته تر است».

با این که می دانیم عبادت در مسجد ضرار هیچ گونه شایستگی ندارد و نظیر این تعبیرات در قرآن و کلمات عرب و سایر زبان ها فراوان است.

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم: روایت «نعمان بن بشیر» چون بر خلاف محتوای قرآن است، باید کنار گذارده شود، و آنچه با ظاهر آیات می سازد، همان حدیث مشهوری است که در آغاز بحث تحت عنوان شأن نزول بیان

۱ - نساء، آیه ۱۲۸.

۲ - بقره، آیه ۲۲۱.

کردیم، و این فضیلتی است برای پیشوای بزرگ اسلام علی (علیه السلام). خداوند همه ما را به پیروی از حق و پیروی از این گونه پیشوایان ثابت قدم بدارد، و چشم و گوش باز و فکر دور از تعصب و عنایت کند.

۲ - از آیات فوق استفاده می شود که مقام «رضوان» که از بزرگ ترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می بخشد، چیزی است غیر از باغ های بهشت و نعمت های جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار. (۱)

۱ - شرح این موضوع به خواست خدا در ذیل آیه ۷۲ همین سوره در تفسیر جمله «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» خواهد آمد.

۲۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا
 الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
 ۲۴ قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ
 وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ
 تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ
 فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

ترجمه:

۲۳ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند،
 آنها را ولی (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید! و کسانی از شما که آنان را ولی خود
 قرار دهند، ستمگرند!

۲۴ - بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست
 آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید، و خانه هائی که به آن علاقه دارید، در
 نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است، در انتظار این باشید که
 خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند!»

تفسیر:

همه چیز فدای هدف و برای خدا

آخرین وسوسه و بهانه ای که ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر

دستور پیکار با بت پرستان پیدا شود - و طبق بعضی از تفاسیر پیدا شد - این بود که آنها فکر می کردند از یک سو، در میان مشرکان و بت پرستان، خویشاوندان و بستگان نزدیک آنها وجود دارند، گاهی پدر مسلمان شده و پسر در شرک باقی مانده، گاهی به عکس پسران راه توحید را پیش گرفته اند و پدران همچنان در تاریکی شرک باقی مانده اند، و همچنین در مورد برادران و همسران و عشیره و قبیله، اگر بنا شود با همه مشرکان پیکار کنند باید از خویشاوندان و قبیله خود چشم پوشند!

از سوی دیگر، سرمایه ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود، با آمد و شد آنها به «مکه» آن را رونق می بخشیدند.

و از سوی سوم، خانه های مرفه و نسبتاً آبادی در «مکه» داشتند که در صورت درگیری با مشرکان ممکن بود به ویرانی بکشد، و یا با تعطیل مراسم حج از طرف مشرکان از ارزش و استفاده بیفتد.

آیات فوق ناظر به حال این گونه اشخاص است، و با بیان قاطعی به آنها پاسخ صریح می دهد، نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادران خود را در صورتی که کفر را بر ایمان مقدم دارند یار، یاور، متحد و ولی خود قرار ندهید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ).

سپس به عنوان تأکید اضافه می کند: «کسانی که از شما آنها را به یاری و دوستی برگزینند ستمکارانند» (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بالاتر که انسان با پیوند دوستی با بیگانگان و دشمنان حق، هم به خویشتن ستم کند، هم به جامعه ای که تعلق به آن دارد، و هم به فرستاده خدا!

و در آیه بعد، به خاطر اهمیت فوق العاده موضوع، همین مطلب با شرح، تأکید و تهدید بیشتری بیان می شود، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می فرماید:

«به آنها بگو: اگر پدران، و فرزندان، و برادران، و همسران، و عشیره و قبیله شما، و اموال و سرمایه هائی که جمع آوری کرده اید، و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و مساکن مرفهی که مورد رضایت و علاقه شما است، در نظرتان محبوب تر از خدا و پیامبر او و جهاد در راهش می باشد، در انتظار باشید تا مجازات و کیفر شدیدی از ناحیه خدا بر شما نازل گردد» (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ).

و از آنجا که ترجیح این امور بر رضای خدا و جهاد، یک نوع نافرمانبرداری و فسق آشکار است و دلباختگان زرق و برق زندگی مادی، شایستگی هدایت الهی را ندارند در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» چنین نقل شده: لَمَّا أَذَّنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ لَا يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مُشْرِكٌ بَعْدَ ذَلِكَ جَزَعَتْ قُرَيْشٌ جَزَعًا شَدِيدًا وَقَالُوا ذَهَبَتْ تِجَارَتُنَا، وَضَاعَتْ عِيَالُنَا، وَخَرِبَتْ دُورُنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ قُلْ (یا مُحَمَّدُ) إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ....

«هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) (در مراسم حج) اعلام کرد که بعد از این هیچ مشرکی حق ورود به مسجدالحرام را ندارد فریاد (مؤمنان) قریش برخاست و گفتند تجارت ما از میان رفت، خانواده های ما ضایع شد، و خانه هایمان ویران

گشت. آیات فوق نازل شد (و به آنها پاسخ گفت)». (۱)

در آیات بالا خطوط اصلی ایمان راستین از ایمان آلوده به شرک و نفاق ترسیم شده است و حدّ فاصل میان مؤمنان واقعی و افراد ضعیف الایمان مشخص گردیده و با صراحت می گوید: اگر سرمایه های هشتگانه زندگی مادی که چهار قسمت آن مربوط به نزدیک ترین خویشاوندان (پدران و فرزندان و برادران و همسران)، و یک قسمت مربوط به گروه اجتماعی و عشیره و قبیله است، و قسمت دیگری مربوط به سرمایه ها و اندوخته ها، و قسمتی مربوط به رونق تجارت و کسب و کار، و سرانجام قسمتی به خانه های مرفه ارتباط دارد، در نظر انسان پرارزش تر و گران بهاتر از خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جهاد و اطاعت فرمان او است تا آنجا که حاضر نیست آنها را فدای دین کند، معلوم می شود ایمان واقعی و کامل تحقق نیافته است.

آن روز حقیقت و روح ایمان با تمام ارزش هایش تجلی می کند که در مورد چنین فداکاری و گذشت تردید نداشته باشد.

به علاوه آنها که آماده چنین گذشتی نیستند، در واقع به خویش و جامعه خویش ستم می کنند، و حتی از آنچه می ترسند در آن خواهند افتاد؛ زیرا ملتی که در گذرگاه های تاریخ و لحظات سرنوشت، آماده چنین فداکاری هائی نباشند، دیر یا زود مواجه با شکست می شود و همان خویشاوندان و اموال و سرمایه هائی که به خاطر دلبستگی به آن از جهاد چشم پوشیده است به خطر می افتند و در چنگال دشمن نیست و نابود خواهند شد.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۲۹۳ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۸۴، دار الکتب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۳۲۹، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه ۴۵۷، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - تفسیر «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۲۱۶، انتشارات جامعه مدرسین قم.

نکته ها:

۱ - پیوند خویشاوندی

آنچه در آیات فوق می خوانیم، مفهومش بریدن پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست، بلکه منظور این است: بر سر دو راهی ها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده، مانع از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش باز دارد.

لذا اگر انسان بر سر دو راهی نباشد رعایت هر دو بر او لازم است.

در آیه ۱۵ سوره «لقمان» درباره پدران و مادران بت پرست می خوانیم: وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: «اگر آنها به تو اصرار دارند که چیزی را که شریک خدا نمی دانی برای او شریک قرار دهی هرگز از آنها اطاعت مکن ولی در زندگی دنیا با آنها به نیکی رفتار کن».

۲ - فرمان پیروزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) حتمی است

جمله: «فَتَرْبِصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» یک تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم، یعنی تهدیدی است از ناحیه خداوند به کسانی که منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم می شمردند و چون این تهدید به صورت سر بسته بیان شده اثر آن بیشتر و وحشت انگیزتر است، و درست به این می ماند که انسان به کسی که زیر دست او است می گوید: اگر از انجام وظیفه ات خودداری کردی من هم کار خود را خواهم کرد.

احتمال دیگری در تفسیر این جمله وجود دارد و آن این که: خداوند

می گوید اگر شما حاضر به چنین فداکاری نباشید خداوند فرمان فتح و پیروزی پیامبرش را از راهی که می داند خواهد داد، و به طریقی که خودش اراده کرده او را یاری می دهد، همانند آنچه در آیه ۵۴ سوره «مائده» می خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... «ای کسانی که ایمان آورده اید کسی که از شما از دین خود مرتد شود، زبانی به خدا نمی رساند؛ زیرا خداوند به زودی گروهی را برمی انگیزد که هم او آنها را دوست می دارد و هم آنها خدا را دوست می دارند».

* * *

۳ - گذشته و امروز در گرو این دستور

ممکن است کسانی چنین فکر کنند: آنچه در آیات بالا آمده، مخصوص مسلمانان نخستین است و متعلق به تاریخ گذشته، ولی این اشتباه بزرگی است، این آیات نه تنها دیروز، بلکه امروز و فردای مسلمانان را در برمی گیرد.

اگر آنها دارای ایمان محکم و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در صورت لزوم هجرت نباشند، و منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم بشمرند، و به خاطر دلبستگی های زیاد به زن و فرزند و مال و ثروت و تجملات زندگی از فداکاری مضایقه کنند، آینده آنها تاریک است، نه تنها آینده، امروز هم در خطر خواهند بود، و همه میراث های گذشته و افتخاراتشان از میان خواهد رفت، منابع حیاتیشان به دست دیگران خواهد افتاد، و زندگی برای آنان مفهومی نخواهد داشت، که «زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان»!

آیات فوق، به عنوان یک شعار باید به تمام فرزندان و جوانان مسلمانان تعلیم گردد، و روح فداکاری، سلحشوری و ایمان در آنها زنده شود، تا بتوانند میراث های خود را پاسداری کنند.

* * *

- ۲۵ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ
- ۲۶ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
- ۲۷ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

- ۲۵ - خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد؛ سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید!
- ۲۶ - سپس خداوند، «سکینه» (و آرامش) خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد؛ و لشکرها را فرستاد که شما نمی دیدید؛ و کافران را مجازات کرد؛ و این است جزای کافران!
- ۲۷ - سپس خداوند - بعد از آن - توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می پذیرد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی کند

در آیات گذشته دیدیم که خداوند مسلمانان را دعوت به فداکاری همه جانبه در مسیر جهاد و برانداختن ریشه شرک و بت پرستی می کند، و به آنها که عشق زن و فرزند، اقوام و خویشاوندان، و مال و ثروت آن چنان روحشان را فرا گرفته که حاضر به فداکاری و جهاد نیستند، شدیداً اخطار می کند.

به دنبال آن، در آیات مورد بحث، به مسأله مهمی اشاره می کند که هر رهبری در لحظات حساس باید پیروان خود را به آن متوجه سازد، و آن این که:

اگر عشق مال و فرزند، گروهی از افراد ضعیف الایمان را از جهاد بزرگی که با مشرکان در پیش داشتند باز دارد، نباید گروه مؤمنان راستین از این موضوع نگرانی به خود راه دهند، چرا که خداوند نه در آن روزهایی که نفراشان کم بود (مانند میدان جنگ «بدر») آنها را تنها گذارد، و نه در آن روز که جمعیتشان چشم پر کن بود (مانند میدان جنگ حنین)، انبوه جمعیت دردی را از آنها دوا کرد.

بلکه در هر حال یاری خدا و مددهای او بود که باعث پیروزشان شد.

از این جهت در آیه نخست می فرماید: «خداوند شما را در موارد بسیاری یاری کرد» (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ).

«مَوَاطِنَ» جمع «مَوْطِنَ» به معنی محلی است که انسان برای اقامت دائمی یا موقت انتخاب می کند. ولی یکی از معانی آن میدان های جنگ می باشد به تناسب این که جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می کنند.

سپس اضافه می کند: «و در روز حنین شما را یاری نمود، در آن روز که فزونی جمعیتان مایه اعجاب شما بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد» (وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا).

تعداد لشکر اسلام را در این جنگ دوازده هزار نفر، و بعضی ده هزار یا هشت هزار نوشته اند. ولی روایات مشهور و صحیح دوازده هزار را تأیید می کنند، (۱) که در هیچ یک از جنگ های اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت، آن چنان که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: لَنْ نُغْلَبَ الْيَوْمَ! «هیچ گاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد». (۲) اما چنان که در شرح غزوه «حنین» به خواست خدا خواهیم گفت، این انبوه جمعیت که گروهی از آنها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدائی شدند، گر چه سرانجام لطف خدا آنها را نجات داد. این شکست ابتدائی چنان بود که قرآن اضافه می کند: «زمین با آن همه وسعتش بر شما تنگ شد» (وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ). سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید» (ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ).

* * *

در این موقع که سپاه اسلام در اطراف سرزمین «حنین» پراکنده شده بود، و جز گروه کمی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) باقی نمانده بودند، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر فرار آنها شدیداً نگران و ناراحت بود، «خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد» (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ). «و هم چنین لشکریانی که شما نمی دیدید، برای تقویت و یاریتان فرو فرستاد» (وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا).

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵ و ۱۶۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۱۴۷، ۱۵۵ و ۱۶۵ - «ارشاد مفید»، جلد ۱، صفحه ۱۴۰، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «اعلام الوری»، صفحه ۱۱۳، دار الکتب الاسلامیه، تهران - «الافصاح»، صفحه ۶۸، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ ق - «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۶، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «مناقب آل ابی طالب»، جلد ۱، صفحه ۲۱۰، انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ ق.

همان گونه که در ذیل آیات مربوط به «غزوه بدر» گفتیم، نزول این ارتش نامرئی الهی برای تحکیم و تقویت روح مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه این که فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند. (۱)

و در پایان نتیجه نهائی جنگ «حنین» را چنین بیان می کند: «خداوند افراد بی ایمان و بت پرست را کیفر داد» (گروهی کشته، گروهی اسیر و جمعی پا به فرار گذاردند آن چنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند) (وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا). «و این است کیفر افراد بی ایمان!» (وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ).

* * *

ولی با این حال درهای توبه و بازگشت را به روی اسیران و فرارکنندگان از کفار باز گذارد که اگر مایل باشند، به سوی خدا باز گردند و آئین حق را بپذیرند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «سپس خداوند بعد از این جریان توبه هر کس را بخواهد (و او را شایسته و آماده برای توبه واقعی بداند) می پذیرد» (ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ).

جمله «يَتُوبُ» که با فعل مضارع ذکر شده و دلالت بر استمرار دارد مفهومی این است که: درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آنها باز و گشوده است.

«چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)، هیچ گاه درهای توبه را به روی کسی نمی بندد، و از رحمت گسترده خود کسی را نومید نمی سازد.

* * *

۱ - برای توضیح بیشتر، به همین جلد از تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۹ تا ۱۲ سوره «انفال» مراجعه نمایید.

اکنون که تفسیر آیات به طور فشرده روشن شد، باید به نکات مهمی که در لابلای همین بحث وجود دارد، توجه کرد:

۱ - غزوه عبرت انگیز حنین

«حنین» سرزمینی است در نزدیکی شهر «طائف» و چون این غزوه در آنجا واقع شد به نام «غزوه حنین» معروف شده، و در قرآن از آن تعبیر به «یوم حنین» شده است. نام دیگر آن غزوه «اوطاس» و غزوه «هوازن» است (اوطاس نام سرزمینی در همان حدود، و هوازن نام یکی از قبائلی است که در آن جنگ با مسلمانان درگیر بودند). این «غزوه» بنا به گفته «ابن اثیر» در کتاب «کامل»، از آنجا شروع شد که طایفه بزرگ هوازن هنگامی که از فتح «مکه» با خبر شدند، رئیسشان «مالک بن عوف» آنها را جمع کرد و به آنها گفت: ممکن است «محمد» بعد از فتح «مکه» به جنگ با آنها برخیزد، و آنها گفتند: پیش از آن که او با ما نبرد کند، صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم. هنگامی که این خبر به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند. (۱)

گر چه درباره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریباً اختلافی نیست، ولی در جزئیات آن روایات گوناگونی دیده می شود که کاملاً متفق نیستند و ما آنچه را ذیلاً به طور فشرده می آوریم، طبق روایتی است که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است.

۱ - «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۶۱ (جلد ۱، صفحه ۶۲۴ به بعد، دار احیاء التراث العربی، بیروت،

طبع اول، ۱۴۰۸ هـ.ق).

در آخر ماه «رمضان» یا در ماه «شوال» سنه هشتم هجرت بود که رؤسای طایفه هوازن نزد «مالک بن عوف» جمع شدند و اموال، فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند، تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچ کس فکر فرار در سر نپروراند و به این ترتیب وارد سرزمین «اوطاس» گردیدند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی(علیه السلام) داد و تمام کسانی که برای «فتح مکه» پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند، به دستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان «حنین» حرکت کردند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) مطلع شد که «صفوان ابن امیه» مقدار زیادی زره در اختیار دارد، به نزد او فرستاد و یکصد زره به عنوان عاریت از او خواست.

«صفوان» سؤال کرد: به راستی عاریه است یا غصب؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: عاریه ای است که ما آن را تضمین می کنیم و سالم بر می گردانیم.

«صفوان» یکصد زره به عنوان عاریت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) داد، و خود شخصاً با حضرت حرکت کرد.

دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح «مکه» اسلام را پذیرفته بودند، به اضافه ده هزار نفر از سربازان اسلام که همراه پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای فتح «مکه» آمده بودند مجموعاً دوازده هزار نفر، برای میدان جنگ حرکت کردند.

«مالک بن عوف» که مرد پر جرأت و با شهامتی بود، به قبیله خود دستور داد: غلاف های شمشیر را بشکنند و در شکاف های کوه، دره های اطراف، و لابلاهی درختان، بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند، و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آنجا رسیدند، یک باره به آنان حمله ور شوند و لشکر را در هم بکوبند.

او اضافه کرد: محمد(صلی الله علیه وآله) با مردان جنگی هنوز رو به رو نشده است، تا طعم

شکست را بپشد!

هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) نماز صبح را با یاران خواند فرمان داد به طرف سرزمین «حنین» سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر «هوازن» از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند.

گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان «مکّه» بودند) فرار کردند، و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند. خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت؛ زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند، آثار شکست در آنان آشکار گشت. اما علی(علیه السلام) که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و هم چنان به پیکار ادامه دادند.

(در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت)، عباس عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و چند نفر دیگر از بنی هاشم که مجموعاً از نه نفر تجاوز نمی کردند و دهمین آنها «ایمن» فرزند «أمّ ایمن» بود، اطراف پیامبر(صلی الله علیه وآله) را گرفتند.

مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشینی از کنار پیامبر(صلی الله علیه وآله) عبور کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عباس که صدای بلند و رسائی داشت دستور داد: فوراً از تپه ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و فریاد زند: یا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ یا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ یا أَهْلَ بَيْعَةِ الشَّجَرَةِ إِلَى أَئِنَّ تَفِرُّونَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله):

«ای گروه مهاجران و انصار! و ای یاران سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره! به کجا فرار می کنید؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) این جا است!»

هنگامی که مسلمانان صدای «عباس» را شنیدند، بازگشتند و گفتند: «لَبَّيْكَ»،

لَبَّيْكَ» مخصوصاً انصار در این بازگشت پیش قدم بودند، و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند، و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آن چنان که طایفه «هوازن» به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آنها را تعقیب می کردند. حدود یکصد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند. (۱)

و در پایان این نقل تاریخی می خوانیم که: پس از پایان جنگ نمایندگان قبیله «هوازن» خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر به آنها محبت زیاد کرد و حتی «مالک بن عوف» رئیس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) اموال و اسیرانش را به او برگرداند، و ریاست مسلمانان قبیله اش را به او واگذار کرد.

در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار، علاوه بر غروری که به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دو هزار نفر از افراد تازه مسلمان بود که طبعاً جمعی از منافقان، و عده ای برای کسب غنائم جنگی و گروهی بی هدف در میان آنها وجود داشتند، و فرار آنها در بقیه نیز اثر گذاشت.

و عامل پیروزی نهائی، ایستادگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطره پیمان های پیشین، ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود.

۲ - چه کسانی فرار کردند؟

شک نیست که در این میدان اکثریت قریب به اتفاق در آغاز کار فرار کردند،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۳۳، ذیل آیه مورد بحث - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۹۷، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۲۳۰، انتشارات جامعه مدرسین قم - «انوار العلویة و الاسرار المرتضویة»، صفحه ۲۰۳، حیدریه نجف، طبع دوم، ۱۳۸۱ هـ ق - «مناقب آل ابی طالب»، جلد ۱، صفحه ۱۸۰، طبع حیدریه نجف، ۱۳۷۶ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۱۳۹، باب ۲۷: ذکر الحوادث بعد الفتح الی غزوة حنین، و صفحه ۱۴۶، باب ۲۸: غزوة حنین و الطائف و أوطاس و...

و باقیمانده را طبق روایت فوق ده نفر، و بعضی حتی چهار نفر، و بعضی حداکثر حدود یکصد نفر نوشته اند.

و از آنجا که طبق بعضی از روایات مشهور خلفای نخستین نیز در جمع فرارکنندگان بودند، بعضی از مفسران اهل سنت سعی دارند این فرار را یک امر طبیعی معرفی کنند. نویسنده «المنار» در اینجا می گوید: «به هنگامی که رگبار تیرهای دشمن متوجه مسلمین شد، گروهی که از «مکه» به سپاه اسلام ملحق شده بودند، و در میان آنها منافقان، افراد ضعیف الایمان و جستجوگران غنیمت قرار داشتند فرار کردند، و پشت به میدان نمودند، باقیمانده لشکر «طبعاً» مضطرب و پریشان شد، آنها نیز طبق «عادت» و نه از روی ترس! پا به فرار گذاشتند، و این یک امر طبیعی است، که به هنگام فرار کردن یک گروه بقیه بدون توجه متزلزل می شوند.

بنابراین، فرار آنها به معنی ترک یاری پیامبر (صلی الله علیه وآله) و رها کردن او در دست کفار نبود، که مستحق غضب و خشم خداوند شوند! (۱)

ما شرحی برای این سخن ذکر نمی کنیم و داوری آن را به خوانندگان واگذار می کنیم. ذکر این جمله نیز لازم است که در «صحیح بخاری» معتبرترین منابع اهل سنت، هنگامی که سخن از هزیمت و فرار مسلمین در این میدان به میان آورده، چنین نقل می کند:

فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ مَا شَأْنُ النَّاسِ، قَالَ أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحات ۲۶۲، ۲۶۳ و ۲۶۵ - «صحیح بخاری»، جلد ۴، صفحات ۵۷ و ۵۸، و جلد ۵، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱، دار الفکر بیروت، از طبع دار الطباعة العامرة باستانبول، ۱۴۰۱ هـ ق - «سنن ابی داود»، جلد ۱، صفحه ۶۱۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ ق، تحقیق: سعید محمد اللحام - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۶، صفحه ۳۰۶، دار الفکر بیروت - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۶۷، صفحه ۱۴۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری.

تَرَجَعَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ...:

«ناگهان دیدم عمر بن خطاب در میان مردم بود، گفتم: مردم چه کردند؟ گفت: قضای الهی بود! سپس مردم به سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بازگشتند.» (۱)

ولی اگر پیشداوری ها را کنار بگذاریم و قرآن را مورد توجه قرار دهیم می بینیم که گروه بندی در میان فرارکنندگان قائل نشده است، بلکه همه را یکسان مذمت می کند، که پا به فرار گذاشتند.

نمی دانیم چه تفاوتی بین جمله «ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ» که در آیات فوق خواندیم، و جمله دیگری که در آیه ۱۶ سوره «انفال» گذشت می باشد، آنجا که می گوید: وَ مَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ:

«هر کس پشت به دشمن کند، به غضب پروردگار گرفتار خواهد شد، مگر کسی که به منظور حمله به دشمن و یا پیوستن به گروهی از سربازان تغییر مکان دهد».

بنابراین، اگر این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم ثابت می شود که مسلمانان در آن روز - مگر گروه کمی - مرتکب خطای بزرگی شدند، متها بعداً توبه کردند و بازگشتند.

۳- ایمان و آرامش

«سَكِينَةً» در اصل از ماده «سُكُون» به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، که هر گونه شک، دودلی، ترس و وحشت را از انسان دور می سازد، و او را

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحات ۲۶۲، ۲۶۳ و ۲۶۵ - «صحیح بخاری»، جلد ۴، صفحات ۵۷ و ۵۸، و جلد ۵، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱، دار الفکر بیروت، از طبع دار الطباعة العامرة باستانبول، ۱۴۰۱ هـ ق - «سنن ابی داود»، جلد ۱، صفحه ۶۱۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ ق، تحقیق: سعید محمد اللحام - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۶، صفحه ۳۰۶، دار الفکر بیروت - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۶۷، صفحه ۱۴۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری.

در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می گردانند.

«سَکِیْنَه» با ایمان رابطه نزدیکی دارد، یعنی زائیده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می شود، و این که می بینیم در بعضی از روایات «سَکِیْنَه» به «ایمان» تفسیر شده (۱) و در بعضی دیگر به یک «نسیم بهشتی» در شکل و صورت انسان، (۲) همه بازگشت به همین معنی می کند.

در قرآن مجید سوره «فتح»، آیه ۴ می خوانیم: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ:

«او کسی است که سکینه را در دل های مؤمنان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمان آنها افزوده شود».

در هر حال، این حالت فوق العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل ترین حوادث را در خود هضم می کند، و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می نماید.

جالب توجه این که: قرآن در آیات مورد بحث نمی گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَيْكُمْ» با این که تمام جمله های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر «كُم» ذکر شده است، بلکه می گوید: «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، اشاره به این که منافقان، و آنها که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این «سکینه»

- ۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۱۴ (جلد ۲، صفحه ۷۵۵، بنیاد بعثت تهران، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۵، بابٌ فِي أَنَّ السَّكِينَةَ، هِيَ الْإِيمَانُ، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۴۴۳، و جلد ۶۶، صفحات ۱۹۹ و ۲۰۰.
- ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۰۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۳، صفحات ۴۷۱ و ۴۷۲، و جلد ۴، صفحه ۲۰۶، و جلد ۵، صفحه ۲۵۷، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۳۹۶، و جلد ۱۳، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳، و جلد ۱۳، صفحات ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰ و ۴۵۱، و جلد ۲۱، صفحه ۱۴۷، و جلد ۲۶، صفحه ۲۰۳، و جلد ۷۳، صفحات ۲۴۳ و ۲۸۶، و جلد ۹۶، صفحات ۴۸ و ۵۳.

و آرامش نداشتند، و تنها این موهبت نصیب افراد با ایمان می شود. و در روایات می خوانیم: این نسیم بهشتی با انبیاء و پیامبران خدا بوده است (۱) به همین دلیل، در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می دهد آنها روحی آرام، عزمی راسخ، و اراده ای آهنین، و تزلزل ناپذیر داشتند.

نزول «سکینه» بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میدان «حنین» - همان گونه که گفتیم - برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست داده بود، و گرنه او در این صحنه چون کوه، ثابت و پا بر جا بود، و هم چنین علی (علیه السلام) و گروه کوچکی از مسلمانان!

۴ - تعداد جنگ های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آیات فوق اشاره به نصرت خداوند نسبت به مسلمانان در مواطن کثیره: «میدان های بسیار» شده است.

درباره تعداد جنگ هایی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شخصاً در آن شرکت و مبارزه کرد، یا با مسلمانان بود، اما شخصاً جنگ نکرد، و هم چنین میدان هایی که سپاه اسلام در مقابل دشمنان قرار گرفت، اما پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در آن حضور نداشت، در میان مورخان گفتگو بسیار است، ولی از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده استفاده می شود که عدد آنها به هشتاد می رسید. (۲)

در کتاب «کافی» نقل شده که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود که اگر از

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۱۲ (جلد ۲، صفحات ۷۵۳ و ۷۵۶، بنیاد بعثت تهران، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ ق) - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۲۰۶، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۲، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱۰۲، و جلد ۱۳، صفحات ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰ و ۴۵۱ و...

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۱۵۵ و ۱۶۵، و جلد ۲۱، صفحه ۱۴۶، و جلد ۴۸، صفحه ۷۵، و جلد ۵۰، صفحه ۱۶۳، و جلد ۱۰۰، صفحه ۲۰۷، و جلد ۱۰۱، صفحات ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۶ و ۲۴۷.

مسمومیت نجات یابد، مال کثیری به فقرا بدهد، هنگامی که بهبودی یافت، فقهای که اطراف او بودند درباره مبلغ آن اختلاف کردند و هیچ کدام مدرک روشنی نداشتند، سرانجام از امام نهم حضرت محمد بن علی التقی (علیه السلام) سؤال کرد، فرمود: «کثیر» «هشتاد» است. وقتی از علت آن سؤال کردند: حضرت به آیه فوق اشاره کرد و فرمود: ما تعداد میدان های نبرد اسلام و کفر را که در آن مسلمانان پیروز شدند برشمردیم، عدد آن هشتاد بود. (۱)

* * *

۵ - غرور ممنوع

نکته ای که امروز توجه به آن برای مسلمانان نهایت لزوم را دارد، این است که از حوادثی چون حادثه «حنین» تجربه بیندوزند، و بدانند کثرت نفرات و جمعیت انبوهشان هرگز نباید مایه غرورشان گردد.

از جمعیت انبوه به تنهایی کاری ساخته نیست، مسأله مهم وجود افراد ساخته شده و مؤمن و مصمم است، هر چند گروه کوچکی باشند، همان گونه که یک گروه کوچک، سرنوشت جنگ «حنین» را تغییر داد، بعد از آن که انبوه جمعیت ناآزموده و ساخته نشده مایه هزیمت و شکست شده بودند.

مهم این است که: افراد آن چنان با روح ایمان، استقامت و فداکاری پرورش یابند که دل هایشان مرکز «سکینه» الهی گردد، و در برابر سخت ترین طوفان های زندگی چون کوه پا بر جا و آرام بایستند.

* * *

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۹۷، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۷، صفحات ۴۶۳ و ۴۶۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۳، صفحات ۲۹۸ و ۲۹۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۱۶۵.

۲۸ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

۲۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجدالحرام شوند! و اگر از فقر می ترسید، خداوند هر گاه بخواهد شما را به گرمش، بی نیاز می سازد؛ (و از راه دیگر جبران می کند؛) خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

مشرکان حق ورود به مسجدالحرام را ندارند!
گفتیم یکی از فرمان های چهارگانه ای که علی (علیه السلام) در مراسم حج سال نهم هجرت، به مردم «مکه» ابلاغ کرد این بود که: از سال آینده هیچ یک از مشرکان حق ورود به مسجدالحرام و طواف خانه کعبه را ندارد، آیه فوق اشاره به این موضوع و فلسفه آن است.
نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان آلوده و ناپاکند! بنابراین نباید بعد از امسال، نزدیک مسجدالحرام شوند!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا).
آیا این آیه دلیل بر نجس بودن مشرکان به همان مفهوم فقهی است یا نه؟ در میان فقهاء و مفسران گفتگو است، و برای تحقیق معنی آیه لازم است روی کلمه «نجس» قبلاً بررسی شود.

«نَجَس» (بر وزن هوس) معنی مصدري دارد، و به عنوان تأکید و مبالغه به معنی وصفی نیز به کار می رود.

«راغب» در کتاب «مفردات» درباره معنی این کلمه می گوید: «نَجَاسَت» و «نَجَس» به معنی هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است: یک نوع پلیدی حسّی، و دیگری پلیدی باطنی است. و «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: به هر چیزی که طبع انسان از آن متنفر است «نَجَس» گفته می شود.

به همین دلیل، این واژه در موارد زیادی به کار می رود که مفهوم آن یعنی نجاست و آلودگی ظاهری هم وجود ندارد، مثلاً:

دردهائی را که دیر درمان می پذیرد، عرب «نَجَس» می گوید.

اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می شوند.

پیری و فرسودگی بدن را نیز «نَجَس» می نامند.

از اینجا روشن می شود: با توجه به آیه فوق به تنهائی نمی توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه «نَجَس» بر مشرکان به این خاطر است که جسم آنها آلوده است، همانند آلوده بودن خون، بول و شراب.

و یا به خاطر این که عقیده بت پرستی یک نوع آلودگی درونی دارد.

و به این ترتیب، برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمی توان استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جستجو کنیم.

سپس در پاسخ افراد کوتاه بینی که اظهار می داشتند: اگر پای مشرکان از مسجدالحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می افتد، و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می فرماید: «و اگر از فقر و احتیاج می ترسید، به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی نیاز می سازد» (وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ

يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ).

همان گونه که به عالی ترین وجهی بی نیاز ساخت، و با گسترش اسلام در عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله) سیل زائران خانه خدا به سوی «مکه» به حرکت در آمد، و این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و «مکه» که از نظر جغرافیائی در نامناسب ترین شرایط قرار دارد، و در میان یک مشت کوه های خشک و سنگلاخ های بی آب و علف است، به صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم داد و ستد و تجارت در آمده است.

و در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند علیم و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). هر دستوری می دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده آن کاملاً آگاه و با خبر می باشد.

۲۹ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ
 مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ

ترجمه:

۲۹ - با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند!

تفسیر:

وظیفه ما در برابر اهل کتاب

در آیات گذشته، سخن از وظیفه مسلمانان در برابر بت پرستان بود، آیه مورد بحث و آیات آینده، تکلیف مسلمین را با «اهل کتاب» روشن می‌سازد. در این آیات، در حقیقت اسلام برای آنها یک سلسله احکام حدّ وسط میان «مسلمین» و «مشرکین» قائل شده است؛ زیرا اهل کتاب از نظر پیروی از یک دین آسمانی شباهتی با مسلمانان دارند.

ولی از جهتی نیز شبیه به مشرکان هستند، به همین دلیل، اجازه کشتن آنها را نمی‌دهد در حالی که این اجازه را درباره بت پرستانی که مقاومت به خرج می‌دادند، می‌داد؛ زیرا برنامه، برنامه ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده است.

اما در صورتی اجازه کنار آمدن با اهل کتاب را می‌دهد که آنها حاضر شوند

به صورت یک اقلیت سالم مذهبی با مسلمانان زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. اسلام را محترم بشمرند و دست به تحریکات بر ضد مسلمانان و تبلیغات مخالف اسلام نزنند، و یکی دیگر از نشانه های تسلیم آنها در برابر این نوع همزیستی مسالمت آمیز آن است که «جزیه» را که یک نوع مالیات سرانه است، بپذیرند و هر ساله مبلغی مختصر، که حدود و شرایط آن در بحث های آینده به خواست خدا مشخص خواهد شد، تحت این عنوان به حکومت اسلامی بپردازند.

در غیر این صورت، اجازه مبارزه و پیکار با آنها را صادر می کند، دلیل این شدت عمل را در لابلای سه جمله در آیه مورد بحث روشن می سازد:

نخست می گوید: «با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، پیکار کنید» (قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ).

اما چگونه اهل کتاب مانند یهود و نصاری ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، با این که به ظاهر می بینیم هم خدا را قبول دارند و هم معاد را؟ این به خاطر آن است که ایمان آنان آمیخته به خرافات و مطالب بی اساس است.

اما در مورد ایمان به مبدأ و حقیقت توحید:

اولاً - گروهی از یهود - همان طور که در آیات بعد خواهد آمد - «عزیز» را فرزند خدا می دانستند، و مسیحیان عموماً، ایمان به الوهیت مسیح و تثلیث (خدایان سه گانه) دارند.

ثانیاً - همان گونه که در آیات آینده نیز اشاره شده آنها گرفتار شرک در عبادت بودند، و عملاً دانشمندان و پیشوایان مذهبی خود را می پرستیدند، بخشش گناه را که مخصوص خدا است از آنها می خواستند، و احکام الهی را که آنان تحریف کرده بودند به رسمیت می شناختند.

و اما ایمان آنها به معاد، یک ایمان تحریف یافته بود؛ زیرا معاد را چنان که از سخنان آنها استفاده می شود، منحصر به معاد روحانی می دانستند. بنابراین هم ایمانشان به مبدأ مخدوش است و هم به معاد.

آنگاه به دومین صفت آنها اشاره می کند: «آنها در برابر محرّمات الهی تسلیم نیستند، و آنچه را که خدا و پیامبرش تحریم کرده، حرام نمی شمردند» (وَلَا يَحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ). ممکن است منظور از رسول او، موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) باشد؛ زیرا آنها به محرّمات آئین خود نیز عملاً وفادار نیستند، و بسیاری از اعمالی که در آئین موسی (علیه السلام) یا مسیح (علیه السلام) تحریم شده است مرتکب می شوند، نه تنها مرتکب می شوند، گاهی حکم به حلال بودن آن نیز می کنند!

و ممکن است منظور از «رَسُولُهُ» پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) باشد، یعنی فرمان جهاد با آنها به خاطر آن است که آنها در برابر آنچه خداوند به وسیله پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تحریم کرده، تسلیم نیستند، و مرتکب همه گونه گناه می شوند.

این احتمال نزدیک تر به نظر می رسد و شاهد آن آیه ۳۳ همین سوره است که به زودی تفسیر آن خواهد آمد، آنجا که می گوید: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ: «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد». (۱)

به علاوه کلمه «رَسُولُهُ» هنگامی که در قرآن به طور مطلق گفته می شود منظور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است. و از این گذشته اگر منظور پیامبر خودشان بود باید به صورت «مفرد» نگوید، بلکه به صورت «تثنیه» یا «جمع» بگوید؛ زیرا برای خود رسولانی داشته اند، همان گونه که در آیه ۱۳ سوره «یونس» آمده است: وَ

۱ - فتح، آیه ۲۸ - صف، آیه ۹.

جَانَّتُهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ: «پیامبران آنها دلایل روشن برای آنان آورده اند» (نظیر این تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز دیده می شود). (۱)

البته ممکن است گفته شود: در این صورت آیه از قبیل توضیح و اضحات خواهد بود؛ زیرا بدیهی است که غیر مسلمانان همه محرمات آئین اسلام را قبول ندارند.

ولی باید توجه داشت: منظور از بیان این صفات، بیان علت مجاز بودن جهاد در برابر آنها است، یعنی به این دلیل جهاد با آنان جایز است که محرمات اسلامی را نپذیرفته و آلوده گناهان زیادی هستند، اگر مقاومت کنند و از صورت یک اقلیت سالم خارج شوند می توان با آنها مبارزه کرد.

بالاخره به سومین صفت آنها اشاره کرده، می گوید: «آنها به طور کلی آئین حق را قبول ندارند» (وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ).

باز در مورد این جمله دو احتمال گذشته وجود دارد، ولی ظاهر این است که منظور از «دین حق» همان آئین اسلام است که در چند آیه بعد به آن اشاره شده است.

ذکر این جمله بعد از ذکر عدم اعتقاد آنها به محرمات اسلامی، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است، یعنی نخست به آلوده بودن آنها به بسیاری از محرمات اشاره می کند؛ زیرا این آلودگی ها چشمگیرتر است، از قبیل:

آلودگی به شراب، رباخواری، خوردن گوشت خوک، و ارتکاب بسیاری از بی بند و باری های جنسی که روز به روز در میان آنها بیشتر و گسترده تر می شود.

سپس می گوید: اصولاً اینها در برابر آئین حق تسلیم نیستند، یعنی ادیان آنها از مسیر اصلی منحرف شده بسیاری از حقایق را به دست فراموشی سپرده اند و

۱ - اعراف، آیه ۱۰۱ - ابراهیم، آیه ۹ - روم، آیه ۹ - فاطر، آیه ۲ - غافر، آیه ۸۳.

انبوهی از خرافات را به جای آن نشانیده اند، به همین دلیل: یا باید انقلاب تکاملی اسلام را بپذیرند و دنیای فکری مذهبی خود را نوسازی کنند. و یا حداقل به صورت یک اقلیت سالم در کنار مسلمان ها قرار گیرند، و شرائط زندگی مسالمت آمیز را بپذیرند.

پس از ذکر این اوصاف سه گانه که در حقیقت مجوز مبارزه با آنها است می گوید: «این حکم درباره آنها است که اهل کتابند» (مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ).

کلمه «مِنَ» به اصطلاح در اینجا «بیانیه» است، نه «تبعیضیه» و به تعبیر دیگر: قرآن می گوید: همه پیروان کتب آسمانی پیشین (متأسفانه) گرفتار این انحرافات مذهبی شده اند و این حکم درباره همه آنها است.

پس از آن تفاوتی را که آنها با مشرکان و بت پرستان دارند در ضمن یک جمله بیان کرده، می گوید: «این مبارزه تا زمانی خواهد بود که «جَزِيَّة» را پردازند در حالی که تسلیم باشند» (حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ).

«جَزِيَّة» از ماده «جَزَاء» به معنی مالی است که از غیر مسلمانان که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند گرفته می شود و این نامگذاری به خاطر آن است که آن را به عنوان «جزاء» در برابر حفظ مال و جانیشان به حکومت اسلامی می پردازند. (این مطلبی است که از سخنان «راغب» در کتاب «مفردات» استفاده می شود).

«صَاغِر» از ماده «صَغَرَ» (بر وزن پسر) به معنی کسی است که به کوچکی راضی شود و منظور از آن در آیه فوق آن است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع در برابر آئین اسلام و قرآن بوده باشد.

و به تعبیر دیگر: نشانه ای برای همزیستی مسالمت آمیز و قبول موقعیت یک

اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم بوده باشد. و این که بعضی از مفسران آن را به عنوان تحقیر، توهین، اهانت و سخریه اهل کتاب ذکر کرده اند، نه از مفهوم لغوی کلمه استفاده می شود، نه با روح تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که درباره طرز رفتار با اقلیت های مذهبی به ما رسیده است، تطبیق می کند. نکته قابل توجه دیگر این که: در آیه فوق گر چه در میان شرائط «ذِمَّه» تنها «جَزِیَّه» مطرح شده است، ولی تعبیر به «هُم صَاغِرُونَ» یک اشاره اجمالی به سایر شرائط ذمه است؛ زیرا از آن استفاده می شود که آنها فی المثل در محیط اسلامی دست به تبلیغات بر ضد مسلمان ها نزنند، با دشمنان آنها همکاری نکنند، و در راه پیشرفت های شان سد و مانعی ایجاد ننمایند؛ زیرا این امور با روح خضوع و تسلیم و همکاری سازگار نیست.

نکته:

«جَزِیَّه» چیست؟

«جَزِیَّه» یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می گیرد، نه بر اموال و اراضی، و به تعبیر دیگر «مالیات سرانه سالانه» است. بعضی معتقدند: ریشه اصلی آن غیر عربی است و از «کَزِیَّت» کلمه فارسی باستانی که به معنی مالیاتی است که برای تقویت ارتش اخذ می شود، گرفته شده. (۱) ولی بسیاری معتقدند: این لغت یک لغت عربی خالص است، و همان گونه که سابقاً نقل کردیم از ماده «جَزَاء» گرفته شده، به مناسبت این که: مالیات مزبور

۱ - «الجزیه و احکامها» علی اکبر کلانتری، صفحه ۱۱، موسسه نشر اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.

جزای امنیتی است که حکومت اسلامی برای اقلیت های مذهبی فراهم می سازد. «جَزِیَه» قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند: نخستین کسی که «جَزِیَه» گرفت، «انوشیروان» پادشاه ساسانی بود.

ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم، حداقل «انوشیروان» کسی بود که از ملت خود جزیه می گرفت، و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند، از هر نفر به تفاوت، ۱۲ یا ۸ یا ۶ یا ۴ درهم مالیات سرانه اخذ می کرد. فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته اند که: دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است.

بنابراین، هر گاه جمعی عملاً برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند. قرائنی در دست داریم که این فلسفه را در مورد «جزیه» چه قبل از دوران اسلام و چه در دوران اسلامی تأیید می کند.

گروه سنی جزیه دهندگان در عصر «انوشیروان» که هم اکنون نقل کردیم (ما بین بیست تا پنجاه سال) گواه روشنی بر این مطلب است؛ زیرا این گروه سنی در حقیقت مربوط به کسانی بوده است که قدرت حمل اسلحه و شرکت در حفظ امنیت و استقلال کشور را داشته اند، ولی به خاطر اشتغال به کسب و کار به جای آن جزیه می پرداختند.

گواه دیگر این که در اسلام «جزیه» بر مسلمانان لازم نیست؛ زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم، همگی باید در میدان نبرد در برابر دشمن

حاضر شوند، اما چون اقلیت های مذهبی از شرکت در جهاد معافند به جای آن باید جزیه بپردازند، تا از این طریق در حفظ امنیت کشور اسلامی که در آن آسوده زندگی می کنند، سهمی داشته باشند.

و نیز معاف بودن کودکان اقلیت های مذهبی و هم چنین زنان، پیرمردان و نابینایانشان از حکم جزیه دلیل دیگری بر این موضوع است.

از آنچه گفته شد روشن می شود که: جزیه تنها یک نوع کمک مالی است، که از طرف اهل کتاب در برابر مسئولیتی که مسلمانان به منظور تأمین امنیت جان و مال آنها به عهده می گیرند، پرداخت می گردد.

بنابراین، آنها که جزیه را یک نوع «حق تسخیر» به حساب آورده اند، توجه به روح و فلسفه آن نداشته اند.

آنها به این حقیقت توجه نکرده اند که: اهل کتاب هنگامی که به صورت اهل ذمه در آیند حکومت اسلامی موظف است آنان را از هر گونه تعرض و آزاری مصونیت بدهد.

و با توجه به این که آنها در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیه امور دفاعی و امنیتی بر عهده ندارند، روشن می شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است.

یعنی، آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال، از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، و با مسلمانان برابر می شوند، در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.

از جمله دلایل روشنی که این فلسفه را تأیید می کند، این است که: در عهدنامه هائی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه

جزیه منعقد می شد، به این موضوع تصریح گردیده است که: اهل کتاب موظفند «جزیه» بپردازند، و در برابر، مسلمانان موظفند امنیت آنها را تأمین کنند، و حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنها برخیزند، حکومت اسلامی از آنها دفاع خواهد کرد.

این عهد نامه ها فراوان است که به عنوان نمونه یکی از آنها را ذیلاً می آوریم، و آن عهدنامه ای است که «خالد بن ولید» با مسیحیان اطراف «فرات» منعقد کرد.

متن عهدنامه چنین است:

هَذَا كِتَابٌ مِنْ خَالِدِ بْنِ وَلَيْدٍ لِمُصَلُّوْبَا بَنِ نَسْطُونا وَ قَوْمِهِ، إِنِّي عَاهَدْتُكُمْ عَلَى الْجَزِيَّةِ وَ الْمَنْعَةِ، فَلَاكَ الدِّمَّةُ وَ الْمَنْعَةُ، وَ مَا مَنَعْنَاكُمْ فَلَنَا الْجَزِيَّةُ وَ إِلَّا فَلَا، كُتِبَ سَنَةً اثْنَتَيْ عَشْرَةَ فِي صَفَرٍ:

«این نامه ای است از «خالد بن ولید» به «مُصَلُّوْبَا» فرزند «نسطونا» (بزرگ مسیحیان) و جمعیتش، من با شما پیمان می بندم بر جزیه و دفاع، و در برابر آن شما در حمایت ما قرار دارید و ما دام که ما از شما حمایت می کنیم، حق گرفتن جزیه داریم، و الاً حق نخواهیم داشت، این عهدنامه در سال دوازده هجری در ماه صفر نوشته شد» (۱).

جالب این که می خوانیم: هر گاه در حمایت از آنها کوتاهی می شد، جزیه را به آنها باز می گرداندند، و یا اصلاً از آنها نمی گرفتند!

توجه به این نکته نیز لازم است، که: «جزیه» اندازه مشخصی ندارد، و میزان آن بستگی به توانائی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست

۱ - نقل از تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۲۹۴ - «الجزیه و احکامها» علی اکبر کلانتری، صفحه ۲۸، مؤسسه نشر اسلامی، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق - «المجموع فی شرح المذهب»، جلد ۱۹، صفحه ۴۱۷، دار الفکر - «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۵۷، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

می آید این است که: غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد. و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، و حتی گاهی در عهدنامه ها قید می شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانائیشان جزیه بپردازند.

از مجموع آنچه گفته شد ایرادهای گوناگون و سمپاشی هائی که در زمینه این حکم اسلامی می شود، از میان خواهد رفت، و ثابت می شود که این یک حکم عادلانه و منطقی است.

- ۳۰ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ غَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ
اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ
- ۳۱ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ
مَرْيَمَ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا
يُشْرِكُونَ
- ۳۲ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ
وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
- ۳۳ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

ترجمه:

- ۳۰ - یهود گفتند: «عزیر پسر خدا است!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خدا است!» این سخنی
است که با زبان خود می گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد،
چگونه از حق انحراف می یابند!
- ۳۱ - (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین)
مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی جز او
نیست، بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند!
- ۳۲ - آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این

نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!
 ۳۳ - او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد، تا آن را بر همه آئین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند!

تفسیر:

بت پرستی اهل کتاب

در آیات گذشته پس از بحث پیرامون مشرکان و لغو پیمان های آنها و لزوم بر چیده شدن آئین بت پرستی، اشاره به وضع اهل کتاب شده بود، که آنها نیز تحت شرائطی باید با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و در غیر این صورت باید با آنها مبارزه کرد.
 در آیات مورد بحث، وجه شباهت اهل کتاب - مخصوصاً یهود و نصاری - را با مشرکان و بت پرستان بیان می کند تا روشن شود که: اگر در مورد اهل کتاب نیز تا حدودی سختگیری به عمل آمده به خاطر انحرافشان از توحید و گرایش آنها به نوعی از «شُرک در عقیده» و نوعی از «شُرک در عبادت» است.

نخست می فرماید: «یهود گفتند: عَزَّیر پسر خدا است!» (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزْرِيْرٌ ابْنُ اللَّهِ).

«و مسیحیان نیز گفتند: مسیح پسر خدا است!» (وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيْحُ ابْنُ اللَّهِ).

«این سخنی است که آنها با زبان می گویند و حقیقتی در آن نهفته نیست» (ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ).

«این گفتگوی آنها شبیه گفتار مشرکان پیشین است» (يُضَاهِيْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ).

«خداوند آنها را بکشد! و به لعن خود گرفتار و از رحمتش دور سازد! چگونه دروغ می گویند و حقائق را تحریف می کنند؟! (فَاتْلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفِكُونَ).

در مورد این که «عزیر» و «مسیح» فرزند خدا هستند، در نکات بحث خواهد شد.

در آیه بعد، به شرک عملی آنان (در مقابل شرک اعتقادی) و یا به تعبیر دیگر «شرک در عبادت» اشاره کرده، می گوید: «یهود و نصاری دانشمندان و راهبان خود را، خدایان خود، در برابر پروردگار قرار دادند» (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ).

و نیز «مسیح فرزند مریم را به الوهیت پذیرفتند» (وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ).

«أحبار» جمع «حبر» به معنی دانشمند و عالم و «رهبان» جمع «راهب» به افرادی گفته می شود که به عنوان ترک دنیا در دیرها سکونت اختیار کرده و به عبادت می پرداختند.

شک نیست یهود و نصاری در برابر علماء و راهبان خود سجده نمی کردند، و برای آنها نماز و روزه و یا سایر عبادت ها را انجام نمی دادند، ولی از آنجا که خود را بدون قید و شرط در اطاعت آنان قرار داده بودند و حتی احکامی را که بر خلاف حکم خدا می گفتند واجب الاجرا می شمردند، قرآن از این پیروی کورکورانه و غیر منطقی تعبیر به «اتخاذ رب» کرده است.

این معنی در روایتی که از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده، آمده است که فرمودند: أَمَا وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلُّوا وَلَا كَنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ وَ عَبْدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَسْعُرُونَ:

«به خدا سوگند! آنان (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود روزه و نماز به جا نیاوردند ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنان حلال، و حلالی را حرام کردند و آنها پذیرفتند و پیروی کردند و بدون توجه آنان را پرستش نمودند».(۱)

در حدیث دیگری چنین آمده است: «عدی ابن حاتم» می گوید: خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمدم در حالی که صلیبی از طلا در گردن من بود، به من فرمود: ای عدی! این بت را از گردنت بیفکن! من چنین کردم، سپس نزدیک تر رفتم، شنیدم این آیه را می خواند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا...» هنگامی که آیه را تمام کرد گفتم:

ما هیچ گاه پیشوایان خود را نمی پرستیم!

فرمود: آیا چنین نیست که آنها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می کنند و شما از آنها پیروی می کنید؟

گفتم: آری، چنین است.

فرمود: همین عبادت و پرستش آنها است.(۲)

دلیل این موضوع روشن است؛ زیرا قانونگذاری مخصوص خدا است، و هیچ کس جز او حق ندارد چیزی را برای مردم حلال و یا حرام کند و قانونی بگذارد، تنها کاری که انسان ها می توانند انجام دهند، کشف قانون های پروردگار

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳، ذیل آیه مورد بحث - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۰۹ (با مختصر تفاوت) - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۷، و جلد ۲۴، صفحه ۲۴۶ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۵۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۲۵، چاپ آل البیت - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۸۶، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۸ - «سنن ترمذی»، جلد ۴، صفحه ۳۴۲، دار الفکر، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق - «سنن کبری بیهقی»، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۶، دار الفکر بیروت - «معجم کبیر»، جلد ۱۷، صفحه ۹۲، دار احیاء التراث العربی، طبع دوم - «جامع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ.ق - «معجم احکام القرآن»، جلد ۲، صفحه ۲۰، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.

و تطبیق آن بر مصادیق مورد نیاز است.

بنابراین، اگر کسی اقدام به قانونگذاری بر ضد قوانین الهی کند، و کسی آن را به رسمیت بشناسد و بدون چون و چرا بپذیرد، مقام خدا را برای غیر خدا قائل شده است، و این یک نوع شرک عملی و بت پرستی و به تعبیر دیگر: پرستش غیر خدا است.

از قرائن، چنین بر می آید که: یهود و نصاری برای پیشوایان خود چنین اختیاری را قائل بودند که گاهی قوانین الهی را به صلاحدید خود تغییر دهند و هم اکنون مسأله گناه بخشی در میان مسیحیان رائج است که در برابر کشیش اعتراف به گناه می کنند و او می گوید: بخشیدم! (۱)

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که: چون نوع پرستش و عبادت مسیحیان نسبت به «عیسی» با پرستش یهود نسبت به پیشوایشان تفاوت داشته: یکی واقعاً مسیح (علیه السلام) را پسر خدا می دانسته و دیگری به خاطر اطاعت بی قید و شرط به عنوان عبادت کردن پیشوایان معرفی شده اند، آیه فوق نیز میان آن دو تفاوت قائل شده و حسابشان را از هم جدا کرده است و می گوید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ».

سپس حضرت مسیح را جدا کرده می گوید: «وَ الْمَسِيحَ بْنِ مَرْيَمَ» و این نشان می دهد که در تعبیرات قرآن همه ریزه کاری ها رعایت می شود.

در پایان آیه روی این مسأله تأکید می کند که: تمام این بشرپرستی ها بدعت و از مسائل ساختگی است «و هیچ گاه به آنها دستوری داده نشده که خدایان متعدد برای خود انتخاب کنند، بلکه به آنها دستور داده شده که تنها یک معبود را

۱ - در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۸۰ سوره «آل عمران»، درباره بشرپرستی اهل کتاب نیز توضیحاتی داده ایم.

پرستند» (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا).

«معبودی که هیچ کس جز او شایسته پرستش نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«معبودی که منزله است از آنچه آنها شریک وی قرار می دهند» (سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

قرآن مجید در این آیه، درس بسیار پر ارزشی به همه پیروان خود می دهد و یکی از عالی ترین مفاهیم توحید را ضمن آن خاطر نشان می سازد، می فرماید: هیچ مسلمانی حق ندارد اطاعت بی قید و شرط انسانی را بپذیرد؛ زیرا این کار مساویست با پرستش او، همه اطاعت ها باید در چهار چوبه اطاعت خدا در آید و پیروی از دستور یک انسان تا آنجا مجاز است که با قوانین خدا مخالفت نداشته باشد، این انسان هر کس و هر مقامی می خواهد باشد.

زیرا اطاعت بی قید و شرط، مساوی است با پرستش، و شکلی است از بت پرستی و عبودیت، اما متأسفانه مسلمانان با فاصله گرفتن از این دستور مهم اسلامی و بر پا ساختن بت های انسانی گرفتار تفرقه ها، پراکندگی ها، استعمارها و استثمارها شده اند و تا این بت ها شکسته نشود و کنار نرود، نباید انتظار برطرف شدن نابسامانی ها را داشته باشند.

اصولاً این گونه بت پرستی از بت پرستی های زمان جاهلیت که در برابر سنگ و چوب سجده می کردند، خطرناکتر است؛ زیرا آن بت های بی روح پرستش کنندگان خویش را هیچ گاه استعمار نمی کردند.

اما انسان هائی که به شکل «بت» در می آیند بر اثر خودکامگی، پیروان خود را به زنجیر اسارت می کشند و گرفتار همه گونه انحطاط و بدبختی می گردانند.

در سومین آیه مورد بحث، تشبیه جالبی برای تلاش های مذبحخانه و

بی سرانجام یهود و نصاری و یا همه مخالفان اسلام حتی مشرکان، کرده است، می گوید: «اینها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند اراده ای جز این ندارد که این نور الهی را همچنان گسترده تر و کامل تر سازد، تا همه جهان را فرا گیرد، و تمام جهانیان از پرتو آن بهره گیرند، هر چند کافران را خوشایند نباشد» (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

در ذیل این آیه سه نکته قابل توجه است:

۱ - در این آیه آئین خدا، قرآن مجید و تعالیم اسلام به نور و روشنائی تشبیه شده و می دانیم نور سرچشمه حیات، جنبش، نمو و آبادی در روی زمین و منشأ هر گونه زیبایی است. اسلام نیز آئینی است تحرک آفرین که جامعه انسانی را در مسیر تکامل ها به پیش می برد و سرچشمه هر خیر و برکت است.

تلاش ها و کوشش های دشمنان را نیز به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه کرده است و چه قدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند؟

برای مجسم کردن حقارت تلاش های آنها تعبیری از این رساتر به نظر نمی رسد و در واقع کوشش های یک مخلوق ناتوان در برابر اراده بی پایان و قدرت بی انتهای حق غیر از این نخواهد بود.

۲ - مسأله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده: یکی آیه فوق و دیگری آیه ۸ از سوره «صف» و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاش های دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دو آیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می شود، در آیه محل بحث «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا» ذکر شده در حالی که در سوره

«صَف» «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا» آمده است و مسلماً این تفاوت در تعبیر اشاره به نکته ای است.

«راغب» در «مفردات» در توضیح تفاوت این دو تعبیر می گوید:

آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است.

ولی آیه دوم اشاره به خاموش کردن توام با توسل به مقدمات و اسباب است.

یعنی، خواه آنها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق بپاخیزند، با شکست رو به رو خواهند شد.

۳ - کلمه «يَأْبَى» از ماده «إبَاء» به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آئین اسلام به ثبوت می رساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده این آئین است، اگر مسلمانان، مسلمان واقعی باشند!

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث، بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده و با آن، بحث آیه گذشته را دایره بر این که تلاش های مذبحخانه دشمنان اسلام به جایی نمی رسد، تکمیل می کند و با صراحت می گوید:

«او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمام ادیان پیروز و غالب گرداند، هر چند مشرکان را خوشایند نباشد» (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

منظور از «هدایت» دلایل روشن و براهین آشکاری است که در آئین اسلام وجود دارد.

و منظور از «دین حق» همین آئینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق

و بالاخره تاریخ و مدارک و اسناد و نتیجه و برداشت آن نیز حق است. بدون شک آئینی که هم محتوای آن حق باشد و هم دلائل و مدارک و تاریخ آن روشن، باید سرانجام بر همه آئین ها پیروز گردد. با گذشت زمان، پیشرفت علم و دانش، و سهولت ارتباطات، واقعیت ها چهره خود را از پشت پرده های تبلیغات مسموم به در خواهند آورد و موانعی را که مخالفان حق بر سر راه آن قرار می دهند در هم کوبیده خواهد شد، و به این ترتیب آئین حق همه جا را فرا خواهد گرفت هر چند دشمنان حق نخواهند و از هیچ گونه کار شکنی مضایقه نکنند؛ زیرا حرکت آنها حرکتی است بر خلاف مسیر تاریخ و بر ضد سنن آفرینش!

* * *

نکته ها:

۱ - «عُزَيْر» کیست؟

«عُزَيْر» در لغت عرب همان «عِزْرَا» در لغت یهود است، و از آنجا که عرب به هنگامی که نام بیگانه ای را به کار می برد، معمولاً در آن تغییری ایجاد می کند، مخصوصاً گاه برای اظهار محبت آن را به صیغه «تصغیر» در می آورد، «عِزْرَا» را نیز تبدیل به «عزیر» کرده است، همان گونه که نام اصلی «عیسی» که «يَسُوع» است و «یحیی» که «يُوحَنَّا» است، پس از نقل به زبان عربی دگرگون شده و به شکل «عیسی» و «یحیی» در آمده است. (۱)

به هر حال «عزیر» یا «عِزْرَا» در تاریخ یهود موقعیت خاصی دارد تا آنجا که

۱ - منظور از «تصغیر» همان طور که در بحث های ادبی آمده است این است: برای بیان نوع کوچک چیزی صیغه خاصی از اسم اصلی می سازند، مانند: «رجل» (مرد) که تصغیر آن «رُجَيْل» (یعنی، مرد کوچک) است، اما گاهی به کار بردن این کلمه به خاطر کوچکی نیست، بلکه برای اظهار محبت به شخص یا چیزی است، همان گونه که انسان نسبت به فرزند خود اظهار محبت می کند.

بعضی اساس ملیت و درخشش تاریخ این جمعیت را به او نسبت می دهند. او خدمت بزرگی به این آئین کرد؛ زیرا به هنگامی که به وسیله «بُخْت نَصْر» پادشاه «بابل» وضع یهود به کلی در هم ریخته شد، شهرهای آنها به دست سربازان «بُخْت نَصْر» افتاد، معبدشان ویران، کتاب آنها «تورات» سوزانده شد، مردانشان به قتل رسیدند و زنان و کودکانشان اسیر و به «بابل» انتقال یافتند، و حدود یک قرن در آنجا بودند. و سپس «کوروش» پادشاه «ایران»، «بابل» را فتح کرد.

«عزرا» - که یکی از بزرگان یهود در آن روز بود - نزد وی آمده، برای آنها شفاعت کرد، و «کوروش» موافقت کرد که یهود به شهرهایشان باز گردند و «تورات» از نو نوشته شود. در این هنگام او طبق آنچه در خاطرش از گفته های پیشینیان یهود باقی مانده بود «تورات» را از نو نوشت.

به همین دلیل، یهود او را یکی از نجات دهندگان و زنده کنندگان آئین خویش می دانند و به همین جهت برای او فوق العاده احترام قائلند. (۱)

این موضوع، سبب شد که گروهی از یهود لقب «ابن الله» (فرزند خدا) را برای او انتخاب کنند، هر چند از بعضی از روایات مانند روایت «احتجاج» «طبرسی» استفاده می شود که: آنها این لقب را به عنوان احترام به «عزیر» اطلاق می کردند. (۲)

۱ - «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۲۴۳، و جلد ۱۴، صفحه ۳۵۸، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۲ هـ ق - «المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۲ (برای توضیح بیشتر می توانید به «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۳۵۱،

باب ۲۵: قصص ارمیا و دانیال و عزیر و بختنصر رجوع فرمائید).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحات ۲۲ و ۲۳، نشر مرتضی مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸ - تفسیر «امام حسن عسکری»، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۱، مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۹ هـ ق.

ولی در همان روایت می خوانیم: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آنها پرسید: «شما اگر غزیر را به خاطر خدمات بزرگش احترام می کنید و به این نام می خوانید پس چرا این نام را بر موسی(علیه السلام) که بسیار بیش از غزیر به شما خدمت کرده است، نمی گذارید؟ آنها از پاسخ فرو ماندند و جوابی برای این سؤال نداشتند».(۱)

هر چه بود این نامگذاری در اذهان گروهی از صورت احترام بالاتر رفته بود و آن چنان که روش عوام است، آن را طبعاً بر مفهوم حقیقی حمل می کردند و او را به راستی فرزند خدا می پنداشتند؛ زیرا هم آنها را از در به دری و آوارگی نجات داده بود، و هم به وسیله بازنویسی «تورات»، به آئینشان سر و سامانی بخشید.

البته همه آنها چنین عقیده ای را نداشته اند، ولی از قرآن استفاده می شود: این طرز فکر در میان گروهی از آنها که مخصوصاً در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می زیسته اند، وجود داشت به دلیل این که در هیچ تاریخی نقل نشده که آنها با شنیدن آیه فوق این نسبت را انکار و یا سر و صدا به راه انداخته باشند و اگر چنین بود حتماً از خود واکنش نشان می دادند.

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال روشن می شود که: امروز در میان یهود چنین عقیده ای وجود ندارد و هیچ کس «غزیر» را پسر خدا نمی داند، با این حال چرا قرآن چنین نسبتی را به آنها داده است؟

توضیح این که:

لزومی ندارد همه یهود چنین اعتقادی را داشته باشند، همین قدر مسلم است که در عصر نزول آیات قرآن در میان یهود گروهی با این عقائد وجود

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۰۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحات ۲۲ و ۲۳، نشر مرتضی مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸ - تفسیر «امام حسن عسکری»، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۱، مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۹ هـ ق.

داشته اند. به دلیل این که هیچ گاه نسبت فوق را انکار نکردند و تنها طبق روایات آن را توجیه نمودند و نامگذاری «عزیر» به «ابن الله» را به عنوان یک احترام معرفی کردند که در برابر ایراد پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: چرا این احترام را برای خود موسی (علیه السلام) قائل نیستید، عاجز ماندند.

به هر حال هر گاه عقیده ای را به قومی نسبت می دهند لزومی ندارد که همه آنها در آن متفق باشند، بلکه همین مقدار که عده قابل ملاحظه ای چنین عقیده ای را داشته باشند کافی است.

۲ - مسیح (علیه السلام) فرزند خدا نبود

در مورد مسیحیان جای تردید نیست که آنها مسیح را فرزند حقیقی خدا می دانند و این نام را نه به عنوان احترام و تشریفات، بلکه به معنی واقعی بر او اطلاق می کنند و صریحاً در کتب خود می نویسند: اطلاق این نام بر غیر مسیح (علیه السلام) به معنی واقعی جائز نیست. شک نیست که این یکی از بدعت های نصاری است.

و همان گونه که در جلد ۴، ذیل آیه ۱۷۱ سوره «نساء» گفتیم، مسیح هرگز چنین ادعائی نداشت و او تنها خود را بنده و پیامبر خدا معرفی می کرد. و اصولاً معنی ندارد که رابطه پدر و فرزندی که مخصوص جهان ماده و عالم ممکنات است، میان خداوند و کسی برقرار گردد.

۳ - اقتباس این خرافات از دیگران

قرآن مجید در آیه فوق (آیه ۳۰)، می گوید: آنها در این انحرافات شبیه بت پرستان پیشین هستند (يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ).

اشاره به این که از آنها تقلید کرده اند که: بعضی از خدایان را خدای پدر، و بعضی را خدای پسر و حتی بعضی را خدای مادر و یا همسر می دانستند.

در ریشه عقائد بت پرستان «هند»، «چین» و «مصر» قدیم، این گونه افکار دیده می شود که بعدها به میان یهود و نصاری رخنه کرده است.

در عصر حاضر گروهی از محققان به فکر افتاده اند که مندرجات «عهدین» (تورات، انجیل و کتب وابسته به آنها) را با عقائد «بودائی» و «برهمنائی» مقایسه کرده، ریشه های محتویات این کتب را در میان عقائد آنان جستجو کنند، و قابل ملاحظه این است که: بسیاری از معارف «انجیل» و «تورات» با خرافات «بودائی» و «برهمنائی» تطبیق می کند، حتی بسیاری از داستان ها و حکایاتی که در «انجیل» موجود است، عین همان است که در آن دو کیش دیده می شود.

اگر امروز، محققان به این فکر افتاده اند، قرآن این حقیقت را در چهارده قرن پیش در آیه بالا به طور اشاره بیان کرده است.

۴ - منظور از «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ»

جمله «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ» گر چه در اصل به معنی این است که خدا با آنها مبارزه کند و یا آنها را بکشد، ولی به طوری که «طبرسی» در «مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل کرده این جمله کنایه از لعنت است، یعنی خداوند آنها را از رحمت خود به دور دارد. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۶۱، و جلد ۹۰، صفحه ۱۱۵ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۲۵۰، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق - «صحیح بخاری»، جلد ۳، صفحه ۴۰، دار الفکر بیروت، از طبعه دار الطباعة العامرة باستانبول، ۱۴۰۱ هـ ق - «در المتثور»، جلد ۳، صفحه ۲۳۰، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۵ - منظور از «هدایت» و «دین حق» چیست؟

این که قرآن در آیه چهارم مورد بحث می گوید: «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ» گویا اشاره به دلیل پیروزی اسلام بر همه ادیان جهان است؛ زیرا هنگامی که محتوای دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) هدایت بود و عقل در هر مورد به آن گواهی داد، و نیز هنگامی که اصول و فروعش موافق حق و طرفدار حق و خواهان حق بود، چنین آئینی طبعاً بر همه آئین های جهان پیروز می گردد.

از یکی از دانشمندان «هند» - که مدتی در ادیان مختلف جهان مطالعه و بررسی می کرد - نقل شده: عاقبت پس از مطالعه بسیار، اسلام را انتخاب کرد و کتابی به زبان انگلیسی تحت عنوان «چرا مسلمان شدم؟» نوشت و مزایای اسلام را نسبت به همه ادیان در آن روشن ساخت. از مهم ترین مسائلی که توجه او را جلب کرده، این است که می گوید: «اسلام تنها دینی است که تاریخ ثابت و محفوظ دارد».

او تعجب می کند که چگونه اروپا آئینی را برای خود انتخاب کرده است که آورنده آن آئین را از مقام یک انسان برتر برده و خدایش قرار داده است در حالی که هیچ گونه تاریخ مستند و قابل قبولی ندارد. (۱)

مطالعه و بررسی در اظهارات کسانی که اسلام را پذیرفته و آئین سابق خود را ترک گفته اند نشان می دهد که آنها تحت تأثیر سادگی فوق العاده، مستدل بودن و استحکام اصول و فروع این آئین و مسائل انسانی آن واقع شده اند مسائلی که از هر گونه خرافه پیراسته است و نور حق و هدایت از آن جلوه گر است.

۶ - غلبه منطقی یا غلبه قدرت؟

در این که اسلام چگونه بر همه ادیان پیروز می گردد؟

و این پیروزی به چه شکل خواهد بود؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی دانسته اند و می گویند: این موضوع حاصل شده است؛ زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آئین های موجود نیست. ولی بررسی موارد استعمال ماده «إظهار» (لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ) در آیات قرآن نشان می دهد که: این ماده بیشتر به معنی غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است چنان که در داستان «اصحاب کهف» می خوانیم: إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ. «اگر آنها (دقیانوس و دار و دسته اش) بر شما غالب شوند، سنگسارتان می کنند». (۱)

و نیز درباره مشرکان می خوانیم: كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَ ذِمَّةً: «هر گاه آنها بر شما چیره شوند، نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می کنند و نه عهد و پیمان را». (۲) بدیهی است: غلبه در این گونه موارد غلبه منطقی نیست، بلکه غلبه عملی و عینی است. صحیح تر این است که: پیروزی و غلبه فوق را، غلبه همه جانبه بدانیم؛ زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است نیز، سازگارتر می باشد، یعنی روزی فرا می رسد که: اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد.

۱ - کهف، آیه ۲۰.

۲ - توبه، آیه ۸.

۷- قرآن و قیام مهدی (علیه السلام)

آیه فوق (آیه ۳۳) که عیناً و با همین الفاظ در سوره «صف» نیز آمده است (۱) و با تفاوت مختصری در سوره «فتح» تکرار شده، (۲) خبر از واقعه مهمی می دهد که اهمیتش موجب این تکرار شده است، خبر از جهانی شدن اسلام و عالمگیر گشتن این آئین می دهد.

گرچه بعضی از مفسران پیروزی مورد بحث این آیه را به معنی پیروزی منطقه ای و محدود گرفته اند که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یا زمان های بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت.

ولی با توجه به این که در آیه، هیچ گونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است، دلیلی ندارد که معنی آن را محدود کنیم.

مفهوم آیه، پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است، و معنی این سخن آن است که: سرانجام اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت. شک نیست که در حال حاضر، این موضوع تحقق نیافته، ولی می دانیم: این وعده حتمی خدا تدریجاً در حال تحقق است.

سرعت پیشرفت اسلام در جهان، و به رسمیت شناخته شدن این آئین در کشورهای مختلف اروپائی؛

نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا؛

اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند اینها همگی نشان می دهد که: اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می رود.

ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده تکامل این برنامه

۱- صف، آیه ۹.

۲- فتح، آیه ۲۸.

هنگامی خواهد بود که «مهدی» (علیه السلام) ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبَ بِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله):

«وعده ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی از آل محمد (صلی الله علیه وآله) صورت می پذیرد، در آن روز هیچ کس در روی زمین نخواهد بود مگر این که اقرار به حقانیت محمد (صلی الله علیه وآله) می کند» (۱).

و نیز در همان تفسیر از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده که:

لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدَرٌ وَلَا وَبَرٌ إِلَّا أُدْخِلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ:

«بر صفحه زمین هیچ خانه ای باقی نمی ماند، نه خانه هائی که از سنگ و گِل ساخته شده و نه خیمه هائی که از کرک و مو بافته اند، مگر این که خداوند نام اسلام را در آن وارد می کند»! (۲)

و نیز از «صدوق» در کتاب «اکمال الدین» از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل شده: وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدَ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ:

«به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۴۵، ذیل آیه مورد بحث - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۵، صفحه ۱۴۲، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «الأصفی فی تفسیر القرآن»، جلد ۱، صفحه ۴۶۳، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۴۵، ذیل آیه مورد بحث - «میزان الحکمه»، جلد ۲، صفحه ۱۳۳۹، دار الحديث، طبع اول - «مسند احمد»، جلد ۶، صفحه ۴، دار صادر بیروت - «مستدرک حاکم»، جلد ۴،

صفحه ۴۳۰، دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۹، صفحه ۱۸۱، دار الفکر بیروت - «مجمع الزوائد»، جلد ۶، صفحه ۱۴، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق.

می پذیرد که قائم خروج کند و به هنگامی که او قیام کند، کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند» (۱).

احادیث دیگری نیز به همین مضمون از پیشوایان اسلام نقل شده است.

گروهی از مفسران نیز این تفسیر را ذیل آیه ذکر کرده اند.

ولی تعجب آور این است که: نویسندگان «المنار» نه تنها در اینجا تفسیر فوق را نپذیرفته، بلکه به تناسب، وارد بحث پیرامون احادیث مهدی (علیه السلام) شده، و با تعصب خاصی که در برابر شیعه دارد و به هر بهانه ای از حملات ناجوانمردانه فروگذار نمی کند به کلی احادیث مربوط به «مهدی» (علیه السلام) را انکار کرده و آنها را متضاد! و غیر قابل قبول شمرده است! به گمان این که عقیده به وجود مهدی (علیه السلام) تنها مربوط به شیعه و یا آنها که به تشیع تمایل دارند می باشد!

و از این گذشته، اعتقاد به وجود مهدی (علیه السلام) را عاملی برای رکود و عقب ماندگی شمرده است.

به همین دلیل، ناگزیریم به طور کاملاً فشرده، بحثی در زمینه روایات مربوط به ظهور مهدی (علیه السلام) و بحثی هم پیرامون آثار این عقیده در پیشرفت جامعه اسلامی و مبارزه با ظلم و فساد ایراد کنیم، تا روشن شود، هر گاه پای تعصب به میان آید علم و دانش از در دیگر فرار خواهد کرد و مفسر نامبرده با این که اطلاعات قابل ملاحظه ای در مسائل اسلامی دارد، اما به خاطر این نقطه ضعف (تعصب شدید) چگونه بعضی از حقائق روشن را وارونه دیده است!

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۱ - «کمال الدین و تمام النعمه»، صفحه ۶۷۰، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۵ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۳۲۴ - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۵، صفحات ۱۴۵ و ۴۴۶، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲،

صفحه ۳۳۸، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۸ - روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی (علیه السلام)

گرچه کتاب های فراوانی به وسیله دانشمندان اهل سنت، و علمای شیعه پیرامون احادیث مربوط به قیام مهدی (علیه السلام) نوشته شده است، ولی به عقیده ما چیزی گویاتر و در عین حال فشرده تر از نامه ای که گروهی از دانشمندان «حجاز» در پاسخ یکی از سؤال کنندگان فرستاده اند نیست، بدین رو عین ترجمه آن را ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم. اما قبلاً یادآور می شویم که:

روایات مربوط به قیام مهدی (علیه السلام) چنان است که هیچ محقق اسلامی پیرو هر یک از گروه ها و مذاهب باشد نمی تواند «تواتر» آن را انکار کند.

تا کنون کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده و نویسندگان آنها متفقاً صحت احادیث مربوط به مصلح جهانی یعنی «مهدی» (علیه السلام) را پذیرفته اند. تنها افراد بسیار معدودی مانند «ابن خلدون» و «احمد امین مصری» در صدور این اخبار از پیامبر (صلی الله علیه وآله) تردید کرده اند و قرائنی در دست داریم که انگیزه آنها در این کار ضعف اخبار نبوده بلکه فکر می کردند روایات مربوط به «مهدی» (علیه السلام) مشتمل بر مسائلی است که به سادگی نمی توان آنها را باور کرد.

یا به خاطر این که احادیث درست از نادرست را نتوانسته اند جدا کنند، یا تفسیر آن را در نیافته اند.

در هر صورت لازم است قبل از هر چیز سؤال و جوابی را که اخیراً از طرف «رابطة العالم الاسلامی» که زیر نفوذ افراطی ترین جناح های اسلامی، یعنی «وهابیان» قرار دارد، نشر یافته، از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم، تا روشن شود مسأله ظهور مهدی (علیه السلام) در میان مسلمانان قوی است که جملگی بر آنند و به عقیده ما مدارک لازم در این رساله کوتاه آن چنان جمع آوری شده که هیچ کسی

را یارای انکار آن نیست، و اگر «وهابیان» سختگیر نیز در برابر آن تسلیم شده اند، به همین دلیل است.

در حدود یک سال قبل (۱) شخصی به نام «ابومحمد» از «کنیا» سؤالی درباره ظهور مهدی منتظر (علیه السلام) از «رابطه العالم الاسلامی» کرده.

دبیر کل «رابطه» یعنی «محمد صالح القزاز» در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که «ابن تیمیّه» مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی (علیه السلام) را پذیرفته، متن رساله ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی «حجاز» در این زمینه تهیه کرده اند، برای او ارسال داشته است.

در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی (علیه السلام) و محل ظهور او یعنی «مکه» چنین می خوانیم:

«...به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی) (علیه السلام) جهان را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است...».

او آخرین «خلفای راشدین دوازده گانه» است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر از آنها در کتب «صحاح» داده است.

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند از جمله:

عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، عُبَيْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، عِمَارُ يَاسِرٍ، عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، ابُو سَعِيدٍ خَدْرِي، ثَوْبَانُ، قُرَّةُ بْنُ أَيَّاسٍ مَزْنِي، عَبْدِ اللَّهِ بْنُ حَارِثٍ، ابُو هُرَيْرَةَ، حُذَيْفَةُ بْنُ يَمَانَ، جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، ابُو أَمَامَةَ، جَابِرُ بْنُ مَاجِدٍ، عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ،

عمران بن حُصَین، و اُمّ سَلَمَه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی (علیه السلام) را نقل کرده اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی (علیه السلام) به میان آمده که آنها را نیز می توان در ردیف روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داد.

زیرا این مسأله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابراین آنها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده اند).

سپس اضافه می کند:

هم احادیث بالا که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده، و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از «سنن»، «معاجم» و «مسانید» آمده است. از جمله:

«سنن ابوداود»، «سنن ترمذی»، «ابن ماجه»، «ابن عمرو الدانی»، «مسند احمد» و «ابن یعلی»، «بزاز»، «صحیح حاکم»، «معاجم طبرانی» (کبیر و متوسط) «رویانی»، «دارقطنی»، «ابونعیم» در «اخبار المهدی»، «خطیب» در «تاریخ بغداد»، «ابن عساکر» در «تاریخ دمشق»، و غیر اینها.

بعد از آن اضافه می کند:

بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه، کتاب های مخصوصی تألیف کرده اند از جمله:

«ابونعیم» کتاب «اخبار المهدی»، «ابن حجر هیثمی» کتاب «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، «شوکانی» کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح»، «ادریس عراقی مغربی» کتاب «المهدی»، «ابوالعباس ابن عبد المؤمن المغربی» کتاب «الوهم المکنون فی

الرد علی ابن خلدون».

و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته، مدیر دانشگاه اسلامی «مدینه» است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.

باز اضافه می کند:

عده ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته های خود تصریح کرده اند که: احادیث در زمینه مهدی (علیه السلام) در سر حدّ تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله:

«السّخاوی» در کتاب «فتح المغیث»، «محمّد ابن احمد سفاوینی» در «شرح العقیّده»، «ابوالحسن الابرّی» در «مناقب الشافعی»، «ابن تیمیه» در کتاب فتاوایش، «سیوطی» در «الحاوی»، «ادریس عراقی» در تألیفی که در زمینه مهدی دارد، «شوکانی» در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر...»، «محمّد جعفر کنانی» در «نظم التناثر»، «ابوالعباس ابن عبد المؤمن» در «الوهم المکنون»...

در پایان بحث می گوید: (تنها) «ابن خلدون» است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی اساس و مجعولی که می گوید: لا مَهْدِيَّ إِلَّا عِيسَى: «مهدی جز عیسی نیست»! (۱) مورد ایراد قرار دهد.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵۱، صفحه ۹۳ - «کشف الغمّه»، جلد ۲، صفحه ۴۸۴، مکتبه بنی هاشمی تبریز،

۱۳۸۱ هـ ق - «مناقب اهل البيت»، صفحه ۲۹۹، مطبعة المنشورات الاسلامیة، ۱۴۱۴ هـ ق - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۱، صفحات ۵۳، ۵۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۸ و ۵۶۹، مؤسسه المعارف الاسلامیة، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «تحفه الاحوذی فی شرح الترمذی»، جلد ۶، صفحه ۴۰۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ ق - «عون المعبود»، جلد ۱۱، صفحه ۲۴۴، دار الکتب العلمیة، بیروت، طبع دوم، ۱۴۱۵ هـ ق - «تذکره الموضوعات»، صفحه ۲۲۳ - «فیض القدير»، جلد ۵، صفحه ۴۲۲، و جلد ۶، صفحه ۳۶۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «کشف الخفاء»، جلد ۲، صفحه ۱۲۳، دار الکتب العلمیة، بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۸ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۱۲۲، مؤسسه التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده اند، به خصوص «ابن عبد المؤمن» که در رد گفتار او کتاب ویژه ای نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته.

حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده اند که احادیث مهدی(علیه السلام) مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن متواتر می باشد. «بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است، و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بی خبر یا بدعت گذار آن را انکار نمی کنند!»
مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی

محمد منتصر کنانی(۱)

۹- اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی(علیه السلام)

در بحث گذشته دانستیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی از قطعی ترین مباحثی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده، و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد.

اکنون به سراغ پی آمدهای این انتظار در وضع کنونی جوامع اسلامی برویم که ببینیم: آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤیائی فرو می برد که از وضع موجود خود غافل می گردد و تسلیم هر گونه شرائطی می کند؟

و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

۱- «حکومت جهانی مهدی»، صفحات ۱۴۴ تا ۱۵۵.

آیا ایجاد تحرک می کند یا رکود؟

آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیت ها؟!

و بالاخره آیا مخدر است یا بیدارکننده؟

ولی قبل از توضیح و بررسی این سؤالات، توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که: سازنده ترین دستورات و عالی ترین مفاهیم، هر گاه به دست افراد ناوارد یا نالایق یا سوءاستفاده چّی، بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه های بسیار دارد و مسأله «انتظار» به طوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

به هر حال برای رهائی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح، آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگی های احتمالی نهرها و کانال های میان راه در آن اثر نگذارد. یعنی ما در بحث «انتظار» مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسأله انتظار تأکید می کند، مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم. اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:

الف - کسی از امام صادق(علیه السلام) پرسید: چه می گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ - ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً - ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ!:

«او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او)

بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در مبارزاتش همراه بوده است» (۱).

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

ب - در بعضی بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: «همانند شمشیر زنی در راه خدا» (۲).

ج - در بعضی دیگر كَمَنْ قَارَعَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفِهِ: «همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد»! (۳).

د - در بعضی دیگر بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا تَحْتَ لَوَاءِ الْقَائِمِ: «همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد» (۴).

ه - در بعضی دیگر بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله): «همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند» (۵).

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۲۵ - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۳، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱ هـ ق - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۱۰، صفحه ۹۰، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۳، صفحه ۴۰۳، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «مجمع النورین»، صفحه ۲۹۶.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحات ۱۲۶ و ۱۴۶ - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۴، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ هـ ق - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۳، صفحه ۴۰۳، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۴۶، دار الکتب الاسلامیه.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۲۶ - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۴، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ هـ ق - «شرح الاخبار»، جلد ۳، صفحه ۵۷۱، انتشارات جامعه مدرسین قم - «انوار البهیة»، صفحه ۳۶۹، انتشارات جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»،

جلد ۳، صفحه ۴۰۳، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

۴ - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۴۲ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۷۱، دار الکتب الاسلامیه، طبع سوم، ۱۳۸۸ هـ ق - «شرح اصول کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۴۲ - «الغیبه» محمد بن ابراهیم نعمانی، صفحه ۳۲۹، مکتبه الصدوق تهران - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۵، صفحه ۲۳۱، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

۵ - «بحار الانوار»، جلد ۳۶، صفحات ۳۸۵ و ۳۸۷ و جلد ۵۱، صفحه ۱۳۳، و جلد ۵۲، صفحه ۱۲۲ - «احتجاج طبرسی»، جلد ۲، صفحه ۳۱۸، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هـ ق - «اعلام الوری»، صفحه ۴۰۸، دار الکتب الاسلامیه.

و - و در بعضی دیگر بِمَنْزِلِهِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ: «همانند کسی است که با پیامبر شهید شود». (۱)

این تشبیهات هفتگانه که در مورد انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسأله «انتظار» از یک سو، و «جهاد» و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

در روایات متعددی داشتن انتظار چنین حکومتی، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است. این مضمون، در بعضی از احادیث از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و در بعضی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمِّي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است». (۲)

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ». (۳)

۱ - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳، دار الکتب الاسلامیه - «شرح الاخبار»، جلد ۳، صفحه ۴۳۸، انتشارات جامعه مدرسین قم - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۳، صفحه ۴۰۲، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۷۱، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۷، صفحه ۱۲۷، و جلد ۵۲، صفحات ۱۲۶ و ۱۴۲.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۰، صفحه ۳۱۸، و جلد ۵۲، صفحات ۱۲۲ و ۱۲۸ - «عیون اخبار الرضا»، جلد ۲، صفحه ۳۶، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق - «مناقب آل ابی طالب»، جلد ۴، صفحه ۴۲۶، انتشارات علامه قم، ۱۳۷۹ هـ ق - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۱۰، صفحه ۹۰، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۱، صفحه ۲۷۰، و جلد ۴، صفحه ۲۴۹، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «میزان الحکمه»، جلد ۱، صفحه ۱۸۲، انتشارات دار الحدیث، طبع اول.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۲۵، و جلد ۶۸، صفحه ۹۶، و جلد ۷۴، صفحه ۴۲۲، و جلد ۷۵، صفحات ۳۸ و ۳۲۶ - «معجم احادیث الامام المهدی (عج)»، جلد ۱، صفحه ۲۷۰، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - «میزان الحکمه»، جلد ۱، صفحه ۱۸۲، انتشارات دار الحدیث، طبع اول - «درر المثور»، جلد ۲، صفحه ۱۴۹، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

این حدیث اعم از این که انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص، یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد. این تعبیرات، همگی حاکی از این است که کشیدن انتظار چنان انقلابی، همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است، این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه گیری کنیم.

* * *

۱۰ - مفهوم انتظار

«انتظار» معمولاً به حالت کسی گفته می شود که: از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است، از بیماری و فراق فرزند ناراحتند و برای وضع بهتری می کوشند.

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می باشد این دو حالت را دارد «بیگانگی با وضع موجود» و «تلاش برای وضع بهتر».

بنابراین، مسأله انتظار حکومت حق و عدالت «مهدی» (علیه السلام) و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر «نفی» و عنصر «اثبات».

عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند، سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

این دو رشته اعمال عبارتند از: ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو.

خودسازی و خودیاری و جلب آمادگی های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

با توجه به مفهوم اصلی «انتظار»، معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می شود. اکنون می فهمیم: چرا منتظران واقعی:

گاهی همانند کسانی شمرده شده اند که: در خیمه حضرت مهدی (علیه السلام) یا زیر پرچم او هستند، یا کسی که در راه خدا شمشیر می زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی، همان طور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است انتظار، خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر مقدمات و نتیجه شباهت دارد.

هر دو جهادند و هر دو آمادگی می خواهند و خودسازی، کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی تواند یک فرد غافل، بی خبر و بی تفاوت بوده باشد.

آنجا جای هر کس نیست، جای افرادی است که به حق، شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند.

همچنین کسی که سلاح در دست دارد، در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می جنگد، آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد. برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) به توضیح زیر توجه کنید:

۱۱ - انتظار یعنی آماده باش کامل

من اگر ظالم و ستمگرم، چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟

من اگر آلوده و ناپاکم، چگونه می توانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامن آلودگان را می گیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرت خود را بالا می برد، روح انقلابی در آنها می دمد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.

زیرا چگونگی «انتظار» همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم. انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسائل پذیرائی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و

کمباین و...

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند، در واقع انتظار انقلاب و دگرگونی و تحولی را دارند که وسیع ترین و اساسی ترین انقلاب های انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلاب های پیشین جنبه منطقه ای نداشته، بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسان ها را شامل می شود. انقلابی است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

۱۲ - نخستین فلسفه: خودسازی فردی

چنین تحولی، قبل از هر چیز، نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بر دوش بکشند، و این، در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه، آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است.

تنگ نظری ها، کوتاه بینی ها، کج فکری ها، حسادت ها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و به طور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت «منتظران واقعی» سازگار نیست.

نکته مهم این است که: منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد، باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد.

ایمان به نتایج و عاقبت این تحول، هرگز به او اجازه نمی دهد در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن «اعمالی پاک»

و روحی پاک تر و برخوردار از «شهامت» و «آگاهی» کافی است.

من اگر فاسد و نادرستم، چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچ گونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم؟

آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان من از لوث آلودگی ها کافی نیست؟

ارتشی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می برد، حتماً به حالت آماده باش کامل در می آید.

سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است به دست می آورد.

سنگرهای لازم را می سازد.

آمادگی رزمی افراد خود را بالا می برد.

روحیه افراد خود را تقویت می کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می دارد.

ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست، هرگز در انتظار به سر نمی برد، و اگر بگوید، دروغ می گوید.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است. فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است؟!

اصلاح تمام روی زمین، و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی ها، شوخی نیست و کار ساده ای نمی تواند باشد.

آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد، یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی مردانی بسیار بزرگ، مصمم، بسیار نیرومند و شکست ناپذیر، فوق العاده پاک و بلندنظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق لازم است. و خودسازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق ترین برنامه های اخلاقی و فکری و اجتماعی است.

این است معنای انتظار واقعی آیا هیچ کس می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟

* * *

۱۳ - فلسفه دوم: خودیاری های اجتماعی

منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند، بلکه مراقب حال یکدیگر باشند، و علاوه بر اصلاح خویش، در اصلاح دیگران نیز بکوشند؛ زیرا برنامه عظیم و سنگینی که انتظارش را می کشند، یک برنامه فردی نیست، برنامه ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند.

باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوشش ها و تلاش ها باید هماهنگ گردد، و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی، هیچ فردی نمی تواند از حال دگران غافل بماند، بلکه موظف است هر نقطه ضعفی را در هر کجا ببیند، اصلاح کند و هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید، و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند؛ زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه ای امکان پذیر نیست.

بنابراین، منتظران واقعی علاوه بر این که در اصلاح خویش می کوشند

وظیفه خود می دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند. این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی و این است فلسفه آن همه فضیلت ها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

۱۴ - فلسفه سوم: منتظران راستین در فساد محیط حل نمی شوند اثر مهم دیگری که انتظار مهدی (علیه السلام) دارد، حل نشدن در مفساد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگی ها است.

توضیح این که: هنگامی که فساد فراگیر می شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می کشاند، گاهی افراد پاک در یک بن بست سخت روانی قرار می گیرند، بن بستی که از یأس اصلاحات سرچشمه می گیرد.

گاهی فکر می کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست، و تلاش و کوشش برای پاک نگاهداشتن خویش بیهوده است.

این نومیدی و یأس ممکن است آنها را تدریجاً به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حفظ کنند و همرنگ جماعت نشدن را موجب رسوائی بدانند!

تنها چیزی که می تواند در آنها «امید» بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند، امید به اصلاح نهائی است، تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می بینیم در دستورات اسلامی یأس از آمرزش، یکی از بزرگ ترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که: چرا یأس از رحمت خدا این قدر مهم تلقی شده؟! - حتی مهم تر از بسیاری از گناهان -

فلسفه اش در حقیقت همین است که گناهکار مأیوس از رحمت، هیچ دلیلی نمی بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لاف از دست از ادامه گناه بردارد، و منطق او این است: اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت؟ من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است!

بالا تر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است، من که هم اکنون آن را برای خود خریده ام دیگر از چه می ترسم؟! و مانند این منطق ها... اما هنگامی که روزنه امید برای او گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می کند.

به همین دلیل، امید را می توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت، همچنین افراد صالحی که در محیط های فاسد گرفتارند، بدون امید نمی توانند خویشان را حفظ کنند.

نتیجه این که: انتظار ظهور مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می شود امید ظهورش بیشتر می گردد، اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می کند. آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مأیوس نمی شوند، که به مقتضای:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد

وصول به هدف را در برابر خویش می بینند و کوشششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشان با شوق و عشق زیاده تری تعقیب می گردد.

۱۵ - جمع بندی

از مجموع بحث های گذشته چنین نتیجه می گیریم که: اثر تخطیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود - همان گونه که جمعی از مخالفان، تحریفش کرده اند و جمعی از موافقان مسخش - .

اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود، یک عامل مهم تربیت، خودسازی، تحرک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تأیید می کند این است که در ذیل آیه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...:

«خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند، وعده داده است که حکومت روی زمین را در اختیارشان بگذارد...» (۱).

از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه هُوَ الْقَائِمُ وَ أَصْحَابُهُ: «مهدی (علیه السلام) و یاران او هستند» (۲).

و در حدیث دیگری می خوانیم: نَزَلَتْ فِي الْمَهْدِيِّ: «این آیه درباره مهدی (علیه السلام) نازل شده است» (۳).

در این آیه مهدی (علیه السلام) و یارانش به عنوان الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: «آنها که ایمان و عمل صالحی دارند» معرفی شده اند.

بنابراین، تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای

۱ - نور، آیه ۵۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۱، صفحه ۵۸.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۵۱، صفحه ۵۴ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۱۴، دار الكتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «الغیبة طوسی»، صفحه ۱۷۷، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ هـ ق - «الغیبة نعمانی»، صفحه ۲۴۰، مکتبه الصدوق تهران، ۱۳۹۷ هـ ق.

اصلاح جهان بگشاید امکان پذیر نیست.
و آنها که در انتظار چنین برنامه ای هستند، هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.
تنها چنین کسانی هستند که می توانند نوید همگامی در حکومت او به خود دهند، نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند، و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه اند، نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می ترسند.
و نه افراد سست و بی حال و بیکاره ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.
این است اثر سازنده انتظار قیام مهدی(علیه السلام) در جامعه اسلامی.

۳۴ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَاْكُلُونَ أَمْوَالَ
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ
وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
۳۵ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ
وَأَظْهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ

ترجمه:

۳۴ - ای کسانی که ایمان آورده اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند، و (آنان را) از راه خدا باز می دارند! و کسانی را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!
۳۵ - در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند؛ (و به آنها می گویند:) این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!

تفسیر:

کنز ممنوع است

در آیات گذشته، سخن از اعمال شرک آمیز یهود و نصاری بود که برای دانشمندان خود یک نوع الوهیت قائل بودند، آیه مورد بحث می گوید: آنها نه تنها مقام الوهیت را ندارند بلکه صلاحیت رهبری خلق را نیز دارا نیستند،

بهترین گواه این سخن خلافتکاری های گوناگون آنها بود.

در اینجا روی سخن را به مسلمانان کرده، می گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! بسیاری از علمای اهل کتاب و راهبان، اموال مردم را به باطل می خورند، و خلق را از راه خالق باز می دارند» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

جالب این که: همان گونه که سیره قرآن است، در اینجا حکم را روی همه دانشمندان یهود و راهبان نبرده، بلکه با تعبیر «كَثِيرًا» در حقیقت، اقلیت صالح را استثناء کرده است، و این گونه دقت در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود که در سابق به آن اشاره کرده ایم.

اما این که: آنها چگونه اموال مردم را بیهوده و بدون مجوز و به تعبیر قرآن از طریق «باطل» می خورند؟ در آیات دیگر کم و بیش به آن اشاره شده و قسمتی هم در تواریخ آمده است.

یکی این که: حقایق تعلیمات آئین مسیح (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) را کتمان می کردند، تا مردم به آئین جدید (آئین اسلام) نگروند، منافع آنها به خطر نیفتد و هدایایشان قطع نشود، چنان که در آیات ۴۱، ۷۹ و ۱۷۴ سوره «بقره» به آن اشاره شده است.

و دیگر این که: با گرفتن «رشوه» از مردم، حق را باطل و باطل را حق می کردند و به نفع زورمندان و اقویا، حکم باطل می دادند، چنان که در آیه ۴۱ سوره «مائده» به آن اشاره شده است.

یکی دیگر از طرق نامشروع درآمدشان این بود که به نام «بهشت فروشی» و یا «گناه بخشی» مبالغ هنگفتی از مردم می گرفتند و بهشت و آمرزش را که منحصرأ در اختیار خداوند است، به مردم می فروختند که در تاریخ مسیحیت سر

و صدای زیادی به پا کرده و بحث‌ها و جدال‌هایی برانگیخته است! و اما جلوگیری کردنشان از راه خدا روشن است؛ زیرا آیات الهی را تحریف می‌کردند و یا به خاطر حفظ منافع خویش، مکتوم می‌داشتند، بلکه هر کس را مخالف مقام و منافع خود می‌دیدند، متهم می‌ساختند، و با تشکیل «محکمه‌های تفتیش مذهبی» آنها را به بدترین وجهی محاکمه و به شدیدترین وضعی محکوم و مجازات می‌نمودند.

به راستی اگر آنها اقدام به چنین کاری نکرده بودند و پیروان خویش را قربانی مطامع و هوس‌های خود نمی‌ساختند، امروز گروه‌های زیاده‌تری آئین حق، یعنی اسلام را از جان و دل پذیرفته بودند.

بنابراین، به جرأت می‌توان گفت: گناه میلیون‌ها انسان که در ظلمت کفر باقی مانده‌اند، به گردن آنها است!

هم‌اکنون نیز دستگاه کلیسا و یهود، برای دگرگون ساختن افکار عمومی مردم جهان درباره اسلام، به چه کارهایی که دست نمی‌زنند؟! و چه تهمت‌های عجیب و وحشتناکی که نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) روا نمی‌دارند؟!

این موضوع به قدری دامنه‌دار است که جمعی از علمای روشن فکر مسیحی صریحاً به آن اعتراف کرده‌اند که روش سنتی کلیسا در مبارزه ناجوانمردانه با اسلام، یکی از علل بی‌خبر ماندن غربی‌ها از این آئین پاک است.

سپس قرآن به تناسب بحث دنیاپرستی پیشوایان یهود و نصاری، به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت اندوزان پرداخته، می‌گوید: «کسانی که طلا و نقره را جمع‌آوری و پنهان می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند، آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده!» (وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

«يَكْنِزُونَ» از ماده «كَنَزَ» (بر وزن گنج) و به معنی گنج است که در اصل به معنی جمع و جور کردن اجزاء چیزی گفته می شود. از این رو شتر پر گوشت را «كِنَازَةُ اللَّحْمِ» می نامند. سپس به جمع آوری، نگهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء گران قیمت اطلاق گردیده است. بنابراین، در مفهوم آن جمع آوری، نگاهداری و گاهی پنهان کردن نیز افتاده است.

«ذَهَبٌ» به معنی «طلا» و «فِضَّةٌ» به معنی «نقره» است. بعضی از دانشمندان لغت (طبق نقل «طبرسی» در «مجمع البیان») درباره این دو لغت تعبیر جالبی کرده اند و گفته اند: این که: به «طلا»، «ذهب» گفته می شود، برای آن است که به زودی از دست می رود و بقائی ندارد (ماده «ذَهَابٌ» در لغت به معنی رفتن است).

و این که به «نقره»، «فضه» گفته می شود به خاطر آن است که به زودی پراکنده و متفرق می گردد («انْفِضَاضٌ» در لغت به معنی پراکندگی است) و برای پی بردن به چگونگی حال این گونه ثروت ها همین نامگذاری آنها کافی است!

از آن روز که جامعه های انسانی شکل گرفت، مسأله مبادله فرآورده های مختلف در میان انسان ها رواج داشت، هر کس مازاد احتیاجات خود را از فرآورده های کشاورزی و دامی و غیر آن در معرض فروش قرار می داد.

در آغاز مبادله ها، همواره به صورت مبادله جنس به جنس بود؛ زیرا پول اختراع نشده بود. و از آنجا که مبادله جنس به جنس مشکلات فراوانی ایجاد می کرد؛ زیرا چه بسا افراد که می خواستند مازاد نیاز خود را بفروشند، ولی چیز دیگری در آن حال مورد نیازشان نبود که با آن بخرند، لذا مایل بودند آن را به چیزی تبدیل کنند که

هر گاه بخواهند، بتوانند با آن اجناس مورد نظر خویش را فراهم سازند، اینجا بود که مسأله اختراع «پول» مطرح شد.

پیدایش «نقره» و از آن مهم تر «طلا» به این فکر تحقق بخشید و این دو فلز به ترتیب پول ارزان قیمت و گران قیمت را تشکیل دادند و به وسیله آنها گردش معاملات رونق بیشتر و چشمگیری پیدا کرد.

بنابراین، فلسفه اصلی پول، همان گردش کامل تر و سریع تر چرخ های مبادلات اقتصادی است، و آنها که پول را به صورت «گنجینه» پنهان می کنند، نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیان به منافع جامعه می شوند که عمل آنها درست بر ضد فلسفه پیدایش پول است.

آیه فوق صریحاً ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می دهد: اموال خویش را در راه خدا، و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن، ذخیره کردن و خارج ساختن از گردش معاملات به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت، باید منتظر عذاب دردناکی باشند.

این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست بلکه مجازات های سخت این دنیا را - که بر اثر به هم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامن فقیر و غنی را می گیرد - نیز شامل می شود.

اگر در گذشته مردم دنیا به اهمیت این دستور اسلامی درست آشنا نبودند امروز، ما به خوبی می توانیم به آن پی ببریم؛ زیرا نابسامانی هایی که دامن بشر را، بر اثر ثروت اندوزی گروهی خود خواه و بی خبر، گرفته و به شکل آشوب ها، جنگها و خونریزی ها ظاهر می شود، بر هیچ کس پوشیده نیست.

کیفر ثروت اندوزان!

در آیه بعد، اشاره به یکی از مجازات های این گونه افراد در جهان دیگر می کند، می فرماید: «روزی فرا خواهد رسید که این سکه ها را در آتش سوزان دوزخ داغ و گداخته می کنند، و پیشانی، پهلوی و پشتشان را با آن داغ خواهند کرد» (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ).

و در همین حال، فرشتگان عذاب به آنها می گویند: «این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید و به صورت کنز در آوردید و در راه خدا به محرومان انفاق نکردید» (هَذَا مَا كَنْزُكُمْ لَأَنْفُسِكُمْ).

«اکنون بچشید آنچه را برای خود اندوخته بودید و عواقب شوم آن را دریابید» (فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ).

این آیه، بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: اعمال انسان ها از بین نمی روند، همچنان باقی می مانند و همان ها هستند که در جهان دیگر برابر انسان مجسم می شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب او می گردند.

در این که در آیه فوق چرا از میان تمام اعضاء بدن تنها «پیشانی»، «پشت» و «پهلوی» ذکر شده؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی از «ابوذر» چنین نقل شده است: او می گفت: این به خاطر آن است که حرارت سوزان در فضائی که در پشت این سه نقطه قرار دارد نفوذ می کند و تمام وجود آنها را فرا می گیرد (حَتَّى يَتَرَدَّدَ الْحَرُّ فِي أَجْوَافِهِمْ). (۱)

و نیز گفته شده: این به خاطر آن است که: با این سه عضو در مقابل محرومان

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۴، موسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۸۹، دار الکتب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۸ -

تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۰، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۹،

صفحه ۲۵۷، انتشارات جامعه مدرسین قم - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه ۴۶۴، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

عکس العمل نشان می دادند: گاهی صورت را در هم می کشیدند، و زمانی به علامت بی اعتنائی از رو به رو شدن با آنها خودداری می کردند و منحرف می شدند و گاهی به آنان پشت می نمودند، لذا این سه نقطه از بدن آنها را با اندوخته های زر و سیمشان داغ می کنند!

در پایان این بحث مناسب است به یک نکته ادبی که در آیه موجود است، نیز اشاره کنیم و آن این که در آیه می خوانیم: یَوْمَ يُحْمَى عَلَیْهَا: «یعنی در آن روز آتش به روی سکه ها ریخته می شود تا داغ و سوزان گردند»، در حالی که معمولاً در این گونه موارد کلمه «علی» به کار برده نمی شود، بلکه فی المثل گفته می شود: يُحْمَى الْحَدِیْدُ: «آهن را داغ می کنند».

این تغییر عبارت شاید به خاطر این باشد که اشاره به سوزندگی فوق العاده سکه ها شود، چون اگر سکه ای را در آتش بیفکنند، آن قدر داغ و سوزان نمی شود، که اگر آن را به زیر آتش کنند و آتش به روی آن بریزند، قرآن نمی گوید سکه ها را در آتش می گذارند، بلکه می گوید: آنها را در زیر آتش قرار می دهند تا خوب گداخته و سوزان شود. و این تعبیر زنده است که شدت مجازات این گونه ثروت اندوزان سنگدل را بازگو می کند.

* * *

نکته ها:

۱ - حدود و معیار «کنز»

در توضیح آیه فوق، میان مفسران گفتگو است که: آیا هرگونه گرد آوری ثروت اضافه بر نیازمندی های زندگی «کنز» محسوب می شود، و طبق آیه فوق حرام است؟ یا این که این حکم مربوط به آغاز اسلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و

سپس با نزول حکم زکات بر داشته شده؟

و یا این که اصولاً آنچه واجب است: پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن؟ بنابراین، هر گاه انسان اموالی را جمع آوری کند و هر سال مرتباً مالیات اسلامی آن، یعنی زکات را بپردازد، مشمول آیه فوق نخواهد بود؟

در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده، این تفسیر به چشم می خورد، مثلاً در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: «أَيُّ مَالٍ أُدِّيَتْ زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ: «هر مال که زکات آن را بپردازی کنز نیست» (۱)

و نیز می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند: با این حکم، هیچ یک از ما نمی تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آنها را تأمین نماید... سرانجام از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سؤال کردند.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْرِضِ الزَّكَاةَ إِلَّا لِطَيِّبٍ بِهَا مَا بَقِيَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ وَ إِنَّمَا فَرَضَ الْمَوَارِثَ مِنْ أَمْوَالٍ تَبْقَى بَعْدَكُمْ:

«خداوند زکات را واجب نکرده است، مگر به خاطر این که باقیمانده اموال شما را برایتان پاک و پاکیزه گرداند، لذا قانون ارث را درباره اموالی که بعد از شما می ماند قرار داده است» (۲). یعنی، اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت.

۱ - «المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۴ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۲۴۲ - «جامع الصغير»، جلد ۱، صفحه ۶۵، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۱ هـ ق - «کنز العمال»، جلد ۶، صفحه ۲۹۴، مؤسسه الرسالة بیروت - «فیض القدير»، جلد ۳، صفحه ۲۰۴، دار الکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۴۷، ذیل آیه مورد بحث - «جامع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۲، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۳۶۴، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المثور»، جلد ۳، صفحه ۲۳۲، دار المعرفة بیروت، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ - «المجموع»، جلد ۶، صفحه ۱۳، دار الفکر - «مستدرک حاکم»، جلد ۲، صفحه ۳۳۳، دار المعرفة بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۴، صفحه ۸۳، دار الفکر بیروت - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲،

صفحه ۳۶۵، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المثور»، جلد ۳، صفحه ۲۳۲، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

در کتاب «امالی شیخ» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز همین مضمون نقل شده است که: «هر کس زکات مال خود را بپردازد، باقیمانده آن کنز نیست». (۱)

ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهراً و در بدو نظر، سازگار نیست، از جمله حدیثی است که در «مجمع البیان» از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما زاد علی اربعه آلاف فهو كنز أدنى زكاته أو لم يؤدّ و ما دونه فهو نفقة:

«هر چه از چهار هزار (درهم) - که ظاهراً اشاره به مخارج یک سال است - بیشتر باشد، کنز است، خواه زکاتش را بپردازند یا نه، و آنچه کمتر از آن باشد، نفقه و هزینه زندگی محسوب می شود». (۲)

و در کتاب «کافی» از «معاذ بن کثیر» چنین نقل شده که می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می گفت: «شیعیان ما فعلاً آزادند که از آنچه در دست دارند در راه خیر اتفاق کنند (و باقیمانده برای آنها حلال است) اما هنگامی که «قائم» ما قیام کند، تمام کنزها و ثروت های اندوخته را تحریم خواهد کرد، تا همه را نزد او آرند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خداست که در کتابش فرموده: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...» (۳).

- ۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۳ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۲۴۳، و جلد ۷۰، صفحه ۱۳۹ - «امالی شیخ طوسی»، صفحه ۵۱۹، انتشارات دار الثقافة قم، ۱۴۱۴ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۰، چاپ آل البيت.
- ۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۲۴۳ - «تبیان»، جلد ۵، صفحه ۲۱۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۰، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه ۴۶۴، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.
- ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۶۱، دار الکتب الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۴، صفحه ۱۴۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۵۴۷، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۸۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «مختلف الشیعه»، جلد ۳، صفحه ۳۵۲، انتشارات ۲ جامعه مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۳ هـ ق - «معجم احادیث الامام المهدي (عج)»، جلد ۵، صفحه ۱۵۰، مؤسسه المعارف الاسلامیه، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

در شرح حال «ابوذر» نیز کراراً و در بسیاری از کتب این مطلب نقل شده است که او آیه فوق را در برابر «معاویه» در «شام»، هر صبح و شام می خواند و با صدای بلند فریاد می زد: بَشِّرْ أَهْلَ الْكُنُوزِ بِكَيْ فِي الْجِبَاهِ وَ كَيْ بِالْجُنُوبِ وَ كَيْ بِالْظُّهُورِ أَبَدًا حَتَّى يَتَرَدَّدَ الْحَرُّ فِي أَجْوَاهِهِمْ: «به گنج اندوزان بشارت ده که هم پیشانی آنها را با این اموال داغ می کنند، هم پهلوها و هم پشتهایشان را تا سوزش گرما، در درون وجود آنها به حرکت در آید!» (۱)

و نیز استدلال «ابوذر» در برابر «عثمان» به آیه فوق نشان می دهد که او معتقد بوده است: آیه مخصوص مانعان زکات نیست، بلکه غیر آنها را نیز شامل می شود.

از بررسی مجموع احادیث فوق به ضمیمه خود آیه، می توان چنین نتیجه گرفت که: در شرائط عادی و معمولی، یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره مندند، پرداختن زکات کافی است و باقیمانده کنز محسوب نمی شود (البته باید توجه داشت که اصولاً با رعایت موازین و مقررات اسلامی در درآمدها، اموال به صورت فوق العاده متراکم نمی شود؛ زیرا اسلام آن قدر قید و شرط برای آن قائل شده است که تحصیل چنین مالی غالباً غیر ممکن است).

و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۸ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۸۹، مؤسسه دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۰، مکتبه الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - تفسیر «الأصفی»، جلد ۱، صفحه ۴۶۴، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق - «المیزان»، جلد ۹، صفحه ۲۵۷، انتشارات جامعه مدرسین قم.

کند، حکومت اسلامی می تواند محدودیتی برای جمع آوری اموال قائل شود. (آن چنان که در روایت علی (علیه السلام) خواندیم) و یا به کلی همه اندوخته ها و ذخیره های مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند (آن چنان که در روایت امام صادق (علیه السلام) درباره زمان قیام قائم آمده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سایر زمان ها را نیز شامل می شود؛ زیرا می فرماید: *فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عَدُوِّهِ*). (۱)

ولی تکرار می کنیم این موضوع تنها در اختیار حکومت اسلامی است و او است که می تواند چنین تصمیمی را در مواقع لزوم بگیرد (دقت کنید).

و اما داستان «ابوذر»، ممکن است ناظر به همین موضوع باشد که در آن روز جامعه اسلامی آن چنان نیاز شدیدی داشت که اندوختن ثروت در آن روز مخالف منافع جامعه و حفظ موجودیت آن بود.

و یا این که نظر «ابوذر» به اموال بیت المال بود که در دست «عثمان» و «معاویه» قرار داشت، و می دانیم: این گونه اموال را با وجود مستحق و نیازمند لحظه ای نمی توان ذخیره کرد، بلکه باید به صاحبانش داد و مسأله زکات در اینجا به هیچ وجه مطرح نیست.

به خصوص همه تواریخ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت گواهی می دهند که: «عثمان» اموال کلانی از بیت المال را به خویشاوندان خود داد، و «معاویه» از آن کاخی ساخت که افسانه کاخ های ساسانیان را زنده کرد و «ابوذر» حق داشت در برابر آنها این آیه را خاطرنشان سازد!

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۶۱، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۸۷، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۵۴۷، چاپ آل البیت.

۲ - ابوذر و اشتراکیت

می دانیم: از ایرادهای مهمی که به خلیفه سوم گرفته شده، مسأله تبعید خشونت آمیز «ابوذر» به سرزمین بد آب و هوای «ربذه» است که منتهی به مرگ این صحابی بزرگ و این مجاهد فداکار راه اسلام گردید. (۱) همان کسی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره او نقل کرده اند: «آسمان سایه نیفکند و زمین در روی خود حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد». (۲) این را نیز می دانیم که اختلاف «ابوذر» با «عثمان» بر سر تمنای مال و مقام نبود، چه این که او مردی از هر نظر پارسا و وارسته بود، بلکه سرچشمه اختلاف تنها ریخت و پاش خلیفه سوم از بیت المال و بذل و بخشش بی حساب او به اقوام و بستگانش بود.

«ابوذر» در مسائل مالی مخصوصاً آنجا که به «بیت المال» مربوط می شد، بسیار سختگیر بود و می خواست همه مسلمانان روش پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در این زمینه تعقیب کنند، اما در عصر خلیفه سوم جریان امور طور دیگری بود.

به هر صورت هنگامی که سخنان صریح و قاطع این صحابی بزرگ بر خلیفه سوم سخت آمد، نخست او را به «شام» تبعید کرد، اما «ابوذر» این بار صریح تر و قاطع تر در برابر اعمال «معاویه» به پاخواست تا آنجا که «ابن عباس» می گوید: «معاویه» به «عثمان» نوشت: اگر نیازی به شام داری «ابوذر» را باز گردان که اگر در «شام» بماند، این منطقه از دست تو خواهد رفت.

«عثمان» نامه ای نوشت و «ابوذر» را احضار کرد و طبق بعضی از تواریخ به

-
- ۱ - برای توضیح بیشتر به «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۳۹۳ به بعد، باب ۱۲: کیفیت اسلام اُبی ذر رضی الله عنه و... و صفحات ۳۹۵، ۳۹۹ و ۴۰۴ و... مراجعه فرمائید.
 - ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۳۷۲ - «الاستغاثه»، جلد ۱، صفحه ۵۶.

«معاویه» دستور داد: او را با مأموران خشن، که شب و روز او را راه ببرند و لحظه ای راحت نگذارند، به سوی «مدینه» بفرستد. به گونه ای که «ابوذر» به هنگام ورود به «مدینه» بیمار شد و چون حضور او در «مدینه» نیز قابل تحمل برای دستگاه خلافت نبود، وی را به «ربذه» تبعید کرد و در همان جا از دنیا رفت. (۱)

کسانی که می خواهند از خلیفه سوم در این باره دفاع کنند گاهی «ابوذر» را متهم می کنند که: او عقیده اشتراکی داشت و تمام اموال را مال خدا می دانست و مالکیت شخصی را انکار می کرد!

و این تهمت بسیار عجیبی است، آیا با این که قرآن با صراحت تمام مالکیت شخصی را با شرائطی محترم شمرده:

و با این که «ابوذر» از نزدیک ترین افراد به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و در دامن قرآن پرورش یافته بود، و در زیر آسمان راستگوتر از او پیدا نمی شد، چگونه می توان چنین نسبتی را به او داد؟!

بیابان نشین های دور افتاده این حکم اسلامی را می دانستند، آیات مربوط به تجارت و ارث و مانند آن را شنیده بودند، آیا باورکردنی است که نزدیک ترین شاگردان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این حکم بی خبر باشد؟

آیا جز این است که متعصبان لجوج، برای تبرئه خلیفه سوم، و از آن عجیب تر برای تبرئه دستگاه «معاویه» چنین تهمتی را بر او بسته اند، و هنوز هم گروهی چشم و گوش بسته آن را تعقیب می کنند؟! (۲)

آری، «ابوذر» با الهام از آیات قرآن مخصوصاً آیه «کنز» معتقد بود، و صریحاً

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۲۰۶، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحات

۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۴ و ۴۱۶، و جلد ۳۱، صفحات ۱۷۴، ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲ - اشاره به کتاب «ابوذر سوسیالیست خداپرست» می باشد.

این عقیده خود را اظهار می داشت، که: بیت المال اسلام نباید به صورت ملک خصوصی اشخاص در آید، و نباید از این اموال - که حق محرومان و نیازمندان در آن است و باید در راه تقویت اسلام و مصالح مسلمین به کار افتد - حاتم بخشی کرد، و یا افسانه کاخ های «کسری» و «قیصر» را از نو زنده نمود.

به علاوه «ابوذر» عقیده داشت در آن روز که گروهی از مسلمانان سخت در مضیقه هستند، ثروتمندان جمعیت نیز به زندگی ساده تری قانع شوند و از اموال خود در راه خدا انفاق نمایند. اگر «ابوذر» گناهی داشته همین بوده است، ولی مورخان مزدور «بنی امیه» و راویان چاپلوس، متملق و دین فروش برای دگرگون ساختن چهره این مرد مجاهد چنین تهمت های ناروایی را به او بسته اند.

گناه دیگر «ابوذر» این بود که عشق و علاقه خاصی به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) داشت این گناه نیز به تنهایی کافی بود که دروغ پردازان «بنی امیه» قدرت جهنمی خود را برای لکه دار ساختن حیثیت «ابوذر» به کار گیرند.

ولی دامان او آن چنان پاک بود و راستگوئی و آگاهی او نسبت به مسائل اسلامی آن چنان روشن که همه این دروغ پردازان را رسوا ساخت!

از جمله دروغ های عجیبی که برای تبرئه خلیفه سوم در اینجا به «ابوذر» بسته اند این است که: طبق نقل «ابن سعد» در «طبقات» می گویند:

جمعی از اهل «کوفه» به «ابوذر» در همان زمان که در «ربذه» بود، گفتند: این مرد (یعنی عثمان) این همه کارها را با تو کرد، آیا حاضری پرچمی برافرازی و ما در زیر آن با او به نبرد برخیزیم؟

«ابوذر» گفت: نه، اگر عثمان مرا از مشرق به مغرب بفرستد، مطیع

فرمانش خواهم بود! (۱)

این دروغ پردازان هیچ توجه نکردند که اگر او این چنین تسلیم فرمان خلیفه بود، این قدر مزاحم او نمی شد که حضورش در «مدینه» بار سنگینی بر خاطر خلیفه باشد و به هیچ وجه نتواند او را تحمل کند.

و عجیب تر از آن سخنی است که نویسنده «المنار» در ذیل همین آیه مورد بحث ضمن اشاره به جریان «ابوذر» می گوید که: داستان «ابوذر» نشان می دهد: در عصر صحابه (مخصوصاً عثمان) چه اندازه اظهار عقیده آزاد بود! و دانشمندان محترم بودند! و خلفاء محبت داشتند! تا آنجا که «معاویه» جرأت نکرد به «ابوذر» چیزی بگوید، بلکه به بالاتر از خود یعنی خلیفه نوشت و از او دستور خواست!

به راستی تعصب چه کارها که نمی کند، آیا تبعید به سرزمین گرم و خشک و سوزان «ربذه» سرزمین مرگ و آتش، نمونه احترام به آزادی فکر و محبت به علماء بود؟

آیا سپردن این صحابی بزرگ به دست مرگ، دلیل بر حریت عقیده محسوب می شد؟ آیا اگر «معاویه» از ترس سیل افکار عمومی به تنهایی نقشه ای برای «ابوذر» نکشید دلیل بر این است که نسبت به او احترام می گذاشت؟

و باز از عجائب این داستان این است که: مدافعان از خلیفه می گویند: تبعید «ابوذر» به حکم قانون «تقدیم دفع مفسده بر جلب مصلحت» صورت گرفت؛ زیرا گر چه بودن «ابوذر» در «مدینه» مصالح بزرگی داشت و مردم از علم و

۱ - تفسیر «المنار»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۶ - «الغدیر»، جلد ۸، صفحه ۳۲۵، دار الکتاب العربی، بیروت، طبع سوم، ۱۳۸۷ هـ ق - «المصنف» ابن ابی شیبہ کوفی، جلد ۸، صفحه ۶۹۲، دار الفکر، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق، تحقیق: سعید محمد اللحام - «طبقات کبرای ابن سعد»، جلد ۴، صفحه ۲۲۷، دار صادر بیروت - «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۶۶، صفحه ۲۰۱، دار الفکر، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق، تحقیق: علی شیری - «سیر اعلام النبلاء»، جلد ۲، صفحه ۷۲، مؤسسه الرساله بیروت، طبع نهم، ۱۴۱۳ هـ ق.

دانش او بهره فراوان می بردند؛ ولی «عثمان» عقیده داشت ماندن او در «مدینه» به خاطر طرز تفکر انعطاف ناپذیر و خشنی که درباره اموال داشت، سرچشمه مفاسدی خواهد شد و لذا از منافع وجود او چشم پوشیده و او را به خارج از «مدینه» فرستاد و چون هم «ابوذر» مجتهد بود و هم «عثمان»، در اینجا ایرادی به عمل هیچ کدام وارد نخواهد شد! (۱)

راستی چه مفسده ای بر وجود «ابوذر» در «مدینه» مترتب می شد؟ آیا باز گرداندن مردم به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مفسده است؟

چرا «ابوذر» به خلیفه اول و دوم که در امور مالی برنامه های عثمان را نداشتند، ایراد نکرد؟ آیا باز گرداندن مردم به برنامه های مالی صدر اسلام، منشأ فساد بود؟

آیا تبعید «ابوذر» و بریدن زبان حقگوی او سرچشمه اصلاح شد؟

آیا ادامه کار «عثمان»، مخصوصاً در مسائل مالی به انفجاری عظیم که خود او هم قربانی آن شد، نیانجامید؟

آیا این مفسده بود و ترک آن مصلحت؟! ولی چه می توان کرد؟ هنگامی که تعصب از در وارد می شود، منطق از در دیگر فرار می کند. به هر حال، راه و رسم این صحابی بزرگ بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست و نیز هیچ راه منطقی برای تبرئه خلیفه سوم از آزاری که به «ابوذر» رسانید، وجود ندارد.

* * *

۳۶ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا
فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

۳۷ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا
وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ
لَهُمْ سُوءِ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ترجمه:

۳۶ - تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است؛ که چهار ماه از آن، ماه حرام است؛ (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد). این، آئین ثابت و پابرجا (ی الهی) است! بنابراین، در این ماه‌ها به خود ستم نکنید (و از هر گونه خونریزی پرهیزید!) و با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می‌کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزکاران است!

۳۷ - نسئیء (جابه‌جا کردن و تأخیر ماه‌های حرام)، افزایشی در کفر (مشرکان) است؛ که با آن، کافران گمراه می‌شوند؛ یک سال، آن را حلال، و سال دیگر آن را حرام می‌کنند، تا به مقدار ماه‌هایی که خداوند تحریم کرده بشود؛ و به این ترتیب، آنچه را خدا حرام کرده، حلال بشمرند. اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده؛ و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند!

تفسیر:

آتش بس اجباری

از آنجا که در این سوره بحث های مشروحی پیرامون جنگ با مشرکان آمده است در دو آیه مورد بحث، اشاره به یکی دیگر از مقررات جنگ و جهاد اسلامی شده و آن احترام به ماه های حرام است.

نخست می گوید: «تعداد ماه ها در نزد خدا در کتاب آفرینش از آن روز که آسمان و زمین را آفرید دوازده ماه است» (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

تعبیر به «کتابِ الله» ممکن است اشاره به قرآن مجید یا سایر کتب آسمانی باشد، ولی با توجه به جمله «يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مناسب تر این است که به معنی کتاب آفرینش و جهان هستی باشد.

به هر حال، از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت، سال و ماه وجود داشت، سال، عبارت از یک دوره کامل گردش زمین به دور خورشید، و ماه، عبارت از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین، که در هر سال ۱۲ بار تکرار می شود.

این در حقیقت یک تقویم پر ارزش طبیعی و غیر قابل تغییر است که به زندگی همه انسان ها یک نظام طبیعی می بخشد و محاسبات تاریخی آنها را به دقت تنظیم می کند، و این یکی از نعمت های بزرگ خدا برای بشر محسوب می شود، آن چنان که در آیه ۱۸۹ سوره «بقره»: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ. «درباره «هلال های ماه» از تو سؤال می کنند، بگو: آنها بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و تعیین وقت حج است» مشروحاً بحث کرده ایم.

سپس اضافه می کند: «از این دوازده ماه چهار ماه، ماه حرام است» (مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ) که هر گونه جنگ و نبرد در آن حرام است.

بعضی از مفسران تحریم جنگ در این چهار ماه را از زمان «ابراهیم خلیل» (علیه السلام) می دانند که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هر چند آنها طبق امیال و هوس های خود گاهی جای این ماه ها را تغییر می دادند.

ولی در اسلام همواره ثابت و لا یتغیر است که سه ماه آن پشت سر هم «ذی القعدة»، «ذی الحجه» و «محرم» و یک ماه جدا است و آن ماه «رجب» است و به قول عربها سه ماه «سَرْد» (یعنی پشت سر هم) و یک ماه «فَرْد» است.

ذکر این نکته لازم است که: تحریم جنگ در این ماه ها در صورتی است که جنگ از ناحیه دشمن به مسلمانان تحمیل نشود.

اما در صورت تحمیل، بدون شک مسلمانان باید به پا خیزند و دست روی دست نگذارند؛ زیرا احترام ماه حرام از ناحیه آنان نقض نشده، بلکه از ناحیه دشمن نقض گردیده است. (۱)

آنگاه برای تأکید می گوید: «این آئین، ثابت، پا بر جا و تغیرناپذیر است» (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) نه رسم نادرستی که در میان عرب بود، که با میل و هوس خویش آنها را جابه جا می کردند.

از پاره ای از روایات (۲) استفاده می شود تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آئین ابراهیم (علیه السلام) در آئین یهود، مسیح و سایر آئین های آسمانی نیز بوده است و جمله «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد، یعنی از

۱ - چنان که شرح آن ذیل آیه ۱۹۴ سوره «بقره» گذشت.

۲ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۱۲۲ (جلد ۲، صفحه ۷۷۳، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ -

ق) - «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۲۴۲، و جلد ۳۶، صفحات ۳۹۳ و ۳۹۴.

نخست، در همه آئین ها به صورت یک قانون ثابت وجود داشته است. پس از آن می گوید: «در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید با شکستن احترام آنها خویش را گرفتار کیفرهای دنیا و مجازات های آخرت نسازید» (فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ). ولی از آنجا که ممکن بود تحریم جهاد در این چهار ماه وسیله ای برای سوء استفاده دشمنان بشود و آنها را در حمله به مسلمین جسور کند در جمله بعد اضافه می کند: «با مشرکان به طور دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آنها متفقاً با شما می جنگند» (وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً).

یعنی، با این که آنها مشرکند و بت پرست و شرک سرچشمه پراکندگی است ولی با این حال در یک صف واحد با شما می جنگند، شما که موحدید و یکتا پرست و توحید آئین اتحاد و یگانگی است، سزاوارتر هستید که وحدت کلمه را برابر دشمن حفظ کنید و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشمنان بایستید.

و سرانجام می فرماید: «و بدانید اگر پرهیزگار باشید و اصول تعلیمات اسلام را دقیقاً اجراء کنید، خداوند پیروزی شما را تضمین می کند؛ زیرا خدا با پرهیزگاران است» (وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ).

در دومین آیه مورد بحث، اشاره به یک سنت غلط جاهلی، یعنی مسأله «نسیء» (تغییر دادن جای ماه های حرام) کرده، می گوید: «تغییر دادن ماه های حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می شود» (إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ).

«و با این عمل، افراد بی ایمان در گمراهی بیشتر قرار می گیرند» (يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا).

«آنها در یک سال ماهی را هلال می شمروند، و سال دیگر همان ماه را تحریم می کنند، تا به گمان خود آن را با تعداد ماه هائی که خدا تعیین کرده تطبیق دهند» (يُحِلُّونَهُ عَاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِّيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ) یعنی، هر گاه یکی از ماه های حرام را حذف می کنند، ماه دیگری را به جای آن می گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود!

در حالی که با این عمل زشت و مسخره، فلسفه تحریم ماه های حرام را به کلی از میان می بردند و حکم خدا را بازیچه هوس های خویش می ساختند، و عجب این که از این کار خود بسیار خشنود و راضی هم بودند؛ زیرا «اعمال زشتشان در نظرشان جلوه کرده بود» (زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ).

آنها با وسوسه های شیطانی - چنان که خواهد آمد - ماه های حرام را دگرگون می ساختند و عجب این که آن را یک نوع تدبیر زندگی و معیشت و یا پیشرفت کار در زمینه جنگ ها و آمادگی جنگی می پنداشتند، و می گفتند: فاصله زیاد آتش بس ورزیدگی جنگی را کم می کند باید آتشی به پا کرد!

خدا نیز آن مردمی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می کند و دست از هدایتشان می کشد؛ زیرا «خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

نکته ها:

۱ - فلسفه ماه های حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه، یکی از طرق پایان دادن به جنگ های طویل المده، و وسیله ای برای دعوت به صلح و آرامش بود؛ زیرا هنگامی که جنگجویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و صدای چکاچک

شمشیرها یا صغیر گلوله ها خاموش شود، و مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید، احتمال پایان یافتن جنگ بسیار زیاد است.

همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکل تر است.

فراموش نمی کنیم: در دوران جنگ های بیست ساله «ویتنام» چه اندازه زحمت می کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته، در آغاز سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند. ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهار ماهه اعلام می دارد و این خود نشانه روح صلح طلبی اسلام است.

اما همان گونه که گفتیم، اگر دشمن بخواهد از این قانون اسلامی سوء استفاده کند و حریم ماه های حرام را بشکند، اجازه مقابله به مثل به مسلمانان داده شده است.

۲ - مفهوم و فلسفه «نسیء» در جاهلیت

«نسیء» (بر وزن کثیر) از ماده «نَسَأَ» به معنی تأخیر انداختن است (و خود این کلمه می تواند اسم مصدر یا مصدر باشد) و به داد و ستدهائی که پرداخت پول آن به تأخیر می افتد «نَسِیَّه» گفته می شود.

در زمان جاهلیت عرب، گاهی یکی از ماه های حرام را تأخیر می انداختند، یعنی مثلاً به جای ماه «محرم»، ماه «صفر» را انتخاب می کردند و تشریفات آن بدین گونه بود که: یکی از سران قبیله «بنی کنانه» در مراسم حج در سرزمین «منی» در یک اجتماع نسبتاً بزرگ، پس از تقاضای مردم این جمله را بر زبان جاری می کرده، می گفت:

من ماه محرم را امسال به تأخیر انداختم و ماه صفر را به جای آن انتخاب کردم! (۱)
و از «ابن عباس» نقل شده، اول کسی که این سنت را برقرار ساخت، «عمرو بن لحي» (۲) و
بعضی گفته اند: «قلمس» مردی از «بنی کنانه» بود. (۳)

فلسفه این کار در نظر آنها به عقیده بعضی این بوده است که: گاهی تحمل سه ماه حرام پشت
سر هم (ذی القعدة، ذی الحجة، و محرم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح
جنگجویی و رکود کار نیروها می شمردند؛ زیرا عرب در جاهلیت علاقه عجیبی به غارتگری،
خونریزی و جنگ داشت، و اصولاً «جنگ و غارت» جزئی از زندگی او را تشکیل می داد، و
تحمل سه ماه آتش بس پی در پی، برای آنها طاقت فرسا بود، لذا کوشش می کردند، لااقل ماه
محرم را از این سه ماه جدا کنند.

این احتمال نیز داده شده است که: گاهی به خاطر افتادن ذی الحجة در تابستان، مسأله حج بر
آنها دشوار می شد و می دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها مسأله عبادت نبود،
بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم (علیه السلام) به یاد مانده بود، کنگره عظیمی
محسوب می شد که مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود و فواید گوناگونی از این اجتماع
نصیب آنها می شد، لذا جای ماه «ذی الحجة»

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۹۸ و ۲۱۱، و جلد ۲۲، صفحه ۶۷ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»،
جلد ۱، صفحه ۲۹۰، دار الکتب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۲، مکتبه الصدر
تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۲۱۷، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم،
۱۴۱۲ هـ ق.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۸ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۵۳، ذیل آیه مورد بحث،
مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۹۸ - «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۵۳، ذیل آیه مورد بحث،
مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - «جامع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۷۱، دار
الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۱۳۷، مؤسسه التاریخ العربی بیروت،
۱۴۰۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۳۷۰، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «در المنثور»،
جلد ۳، صفحه ۲۳۷، دار المعرفة بیروت، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

را به میل خود تغییر داده، و ماه دیگری که هوا در آن ماه، آمادگی بیشتری داشت به جایش قرار می دادند، و ممکن است، هر دو فلسفه صحیح باشد.

اما به هر صورت، این عمل سبب می شد که: آتش جنگ ها همچنان فروزان بماند، و فلسفه ماه های حرام پایمال شود، و مراسم حج بازیچه دست این و آن و وسیله ای برای منافع مادی آنها گردد.

قرآن این کار را «زیادی در کفر» شمرده؛ زیرا علاوه بر شرک و «کفر اعتقادی» که داشتند با زیر پا گذاشتن این دستور مرتکب «کفر عملی» هم می شدند، به خصوص این که: با این کار دو عمل حرام انجام می دادند.

یکی این که حرام خدا را حلال کرده بودند.

و دیگری این که حلال خدا را حرام نموده بودند.

۳- وحدت کلمه در برابر دشمن

قرآن در آیات فوق دستور می دهد: به هنگام مبارزه با دشمن، مسلمانان متفقاً و در صف واحد با آنها پیکار کنند، از این دستور استفاده می شود که حتی مبارزات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی خود را در برابر آنان هماهنگ سازند، و تنها در سایه چنین وحدتی که از روح توحید اسلام سرچشمه می گیرد، توانائی بر پیروزی در مقابل دشمن دارند.

این همان دستوری است که مدت ها است به دست فراموشی سپرده شده و یکی از علل انحطاط مسلمین محسوب می شود.

۴- چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می کند؟

وجدان انسان در حالی که دست نخورده باشد، به خوبی نیک و بد را

تشخیص می دهد، اما هنگامی که دانسته قدم در جاده گناه و خلافتکاری بگذارد فروغ وجدان کمرنگ و کمرنگ تر می شود، و کار به جائی می رسد که: زشتی و قبح گناه تدریجاً از میان می رود.

هر گاه باز به این کار ادامه دهد، کم کم اعمال زشت در نظرش زیبا، و زیبا، زشت جلوه می کند! و این همان چیزی است که در آیات فوق و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده.

گاهی «تزئین اعمال زشت» به شیطان نسبت داده شده است، مانند آیه ۶۳ سوره «نحل»: «فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ». (۱)

گاهی به صورت فعل مجهول مانند آیه فوق ذکر شده است که فاعل آن ممکن است وسوسه های شیطان و یا نفس سرکش بوده باشد.

و گاهی به «شرکاء» (یعنی بت ها) مانند آیه ۱۳۷ سوره «انعام».

حتی گاهی به خداوند نسبت داده شده است، مانند آیه ۴ سوره «نمل»: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ: «کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا جلوه می دهیم».

بارها گفته ایم: نسبت دادن این گونه امور به خداوند، به خاطر آن است که اینها خاصیت عمل خود انسان محسوب می شود، و خواص همه اشیاء به دست خدا است و مسبب الاسباب او است، و نیز گفته ایم: این گونه نسبت ها هیچ گونه مخالفتی با مسأله اختیار و آزادی اراده انسان ندارد.

۱ - انفال، آیه ۴۸ - نحل، آیه ۲۴ - عنکبوت، آیه ۳۸.

۳۸ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقَلْتُمْ
إِلَى الْأَرْضِ أَرْضًا رَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ
۳۹ - إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ
شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۳۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می شود: «به سوی جهاد در
راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می کنید (و سستی به خرج می دهید)؟! آیا به زندگی
دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟! با این که متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی
نیست!

۳۹ - اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند، و گروه
دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی رسانید؛ و خداوند بر
هر چیزی تواناست!

شان نزول:

از «ابن عباس» و دیگران نقل شده آیات فوق درباره جنگ «تبوک» در آن هنگام نازل گردید که
پیامبر از «طائف» به «مدینه» بازگشت و مردم را آماده پیکار با «رومیان» نمود.
در روایات اسلامی آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآله) معمولاً مقاصد جنگی و

هدف های نهائی خود را قبل از شروع جنگ برای مسلمانان روشن نمی ساخت، تا اسرار نظامی اسلام به دست دشمنان نیفتد، ولی در مورد «تبوک» چون مسأله شکل دیگری داشت، قبلاً با صراحت اعلام نمود: ما به مبارزه با «رومیان» می رویم؛ زیرا مبارزه با امپراطوری روم شرقی، همانند جنگ با مشرکان «مکه» و یا یهود «خیبر» کار ساده ای نبود، و می بایست مسلمانان برای این درگیری بزرگ کاملاً آماده شوند و خودسازی کنند.

به علاوه فاصله میان «مدینه» و سرزمین رومیان بسیار زیاد بود، و از همه گذشته، فصل تابستان، گرما و برداشت محصول غلات و میوه ها بود.

همه این امور، دست به دست هم داده و رفتن به سوی میدان جنگ را فوق العاده بر مسلمانان مشکل می ساخت، تا آنجا که بعضی در اجابت دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تردید و دودلی نشان می دادند!

آیات فوق نازل شد و با لحنی قاطع و کوبنده، به مسلمانان هشدار داد، اعلام خطر کرد و آنها را آماده این نبرد بزرگ ساخت. (۱)

تفسیر:

باز هم حرکت به سوی میدان جهاد

همان گونه که در شأن نزول گفتیم، آیات فوق ناظر به جریان جنگ «تبوک» است.

«تبوک»، منطقه ای است میان «مدینه» و «شام» که الآن مرز کشور «حجاز» محسوب می شود، و در آن روز نزدیک سرزمین امپراطوری روم شرقی که بر

۱ - این شأن نزول را به طور اجمال بسیاری از مفسران مانند: «طبرسی» در «مجمع البیان» (جلد ۵، صفحه ۵۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «آلوسی» در «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث آورده اند. («بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۱۸۹).

شامات تسلط داشت، محسوب می شد. (۱)

این واقعه در سال نهم هجری، یعنی حدود یک سال بعد از جریان فتح «مکه» روی داد، و از آنجا که درگیری و مقابله در این میدان با یکی از ابرقدرت های جهان آن روز بود، نه با یک گروه کوچک یا بزرگ عرب، جمعی از مسلمانان از حضور در این میدان وحشت داشتند، لذا زمینه برای سمپاشی و وسوسه های منافقان کاملاً آماده بود، آنها نیز برای تضعیف روحیه مؤمنان از هیچ چیز فروگذار نمی کردند.

فصل چیدن میوه ها و برداشت محصول فرا رسیده بود و برای مردمی که یک زندگی محدود کشاورزی و دامداری داشتند، این روزها ایام سرنوشت محسوب می شد؛ چرا که رفاه یک سال زندگی آنها به آن بستگی داشت.

بعد مسافت و گرمی هوا نیز - چنان که گفتیم - به این عوامل باز دارنده کمک می کرد. در اینجا وحی آسمانی به یاری مردم شتافت و آیات قرآن پشت سر یکدیگر نازل شد و در برابر این عوامل منفی قرار گرفت.

در انبوه این مشکلات، قرآن با شدت هر چه تمام تر مردم را به جهاد دعوت می کند. گاهی به زبان تشویق، گاهی به زبان ملامت و سرزنش، و گاهی به زبان تهدید، با آنها سخن می گوید و از هر دری برای آماده ساختن آنها وارد می شود.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می شود: در راه خدا و به سوی میدان جهاد حرکت کنید سستی و سنگینی به خرج می دهید؟» (یا اَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۱ - فاصله «تبوک» تا «مدینه» را ۶۱۰ کیلومتر و تا «شام» ۶۹۲ کیلومتر نوشته اند.

اَنَّا قُلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ).

«اَنَّا قُلْتُمْ» از ماده «ثَقَلَ» به معنی سنگینی است، و جمله «اَنَّا قُلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ» کنایه از تمایل به ماندن در وطن و حرکت نکردن به سوی میدان جهاد است.

و یا کنایه از تمایل به جهان ماده و چسبیدن به زرق و برق دنیا است، و در هر صورت این وضع گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان بود، نه همه آنها و نه مسلمانان راستین و عاشقان جهاد در راه خدا.

سپس با سخن ملامت آمیزی می گوید: «آیا به این زندگی دنیا، این زندگی پست و زودگذر و ناپایدار، به جای زندگی وسیع و جاویدان آخرت راضی شده اید؟ (أَرْضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ).

«با این که فوائد و متاع زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت یک امر ناچیز بیش نیست» (فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ).

چگونه ممکن است یک انسان عاقل تن به چنین مبادله زیانباری بدهد؟ و چگونه متاع فوق العاده گران بها را به خاطر دستیابی به یک متاع ناچیز و کم ارزش از دست می دهد؟

سپس مسأله از لحن ملامت آمیز بالاتر رفته و شکل یک تهدید جدی به خود می گیرد و می فرماید: «اگر شما به سوی میدان جنگ حرکت نکنید خداوند به عذاب دردناکی مجازاتتان خواهد کرد» (إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

و اگر گمان می کنید با کنار رفتن شما و پشت کردنتان به میدان جهاد چرخ پیشرفت اسلام از کار می افتد و فروغ آئین خدا به خاموشی می گراید، سخت در اشتباهید؛ زیرا: «خداوند گروهی غیر از شما از افراد با ایمان، مصمم و مطیع

فرمان خود را به جای شما قرار خواهد داد» (وَ یَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَیْرَکُمْ). گروهی که از هر نظر مغایر شما هستند، نه تنها شخصیتشان بلکه ایمان، اراده، شهامت و فرمانبرداریشان غیر از شما است.

«و از این رهگذر هیچ گونه زبانی نمی توانید به خداوند و آئین پاک او وارد کنید» (وَ لَا تَضُرُّهُ شَیْئًا).

این یک واقعیت است، نه یک گفتگوی خیالی یا آرزوی دور و دراز؛ چرا که «خداوند بر هر چیز توانا است» (وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ) و هر گاه اراده پیروزی آئین پاکش را کند، بدون گفتگو جامه عمل به آن خواهد پوشاند.

* * *

نکته ها:

۱ - تأکیدهای مکرر بر مسأله جهاد

در دو آیه فوق از هفت طریق روی مسأله جهاد تأکید شده است.

نخست از طریق خطاب به افراد با ایمان.

دوم از طریق امر به حرکت به میدان جهاد.

سوم به وسیله تعبیر «فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ».

چهارم استفهام انکاری درباره تبدیل دنیا به آخرت.

پنجم تهدید به «عَذَابُ الْاِیْم».

ششم تهدید به این که شما را از صحنه خارج می کند و دیگران را به جای شما می گذارد.

و هفتم از طریق توجه به قدرت بی پایان خدا و این که سستی های شما هیچ گونه زبانی به پیشرفت کارها نمی رساند، بلکه هر زبانی باشد، دامنگیر خود شما می شود.

* * *

۲ - از شرایط مجاهد راستین

از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که دلبستگی مجاهدان به زندگی دنیا آنها را در امر جهاد سست می کند.

مجاهدان راستین باید مردمی پارسا، زاهدپیشه و بی اعتنا به زرق و برق ها باشند. امام علی بن الحسین (علیه السلام) در ضمن دعائی که برای مرزبانان کشورهای اسلامی می کند چنین می گوید:

وَأَتَسِيهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعَةَ الْغُرُورَ وَامْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ أَلْمَالِ الْفُتُونِ:
«بارالها! فکر این دنیای فریبنده را به هنگامی که آنها در برابر دشمنان قرار می گیرند از نظرشان دور فرما! و اهمیت اموال فتنه انگیز و دلربا را از صفحه قلوبشان محو نما!» (تا با دلی لبریز از عشق تو برای تو پیکار کنند). (۱)

و به راستی اگر شناخت درستی از وضع دنیا و آخرت و چگونگی این دو زندگی داشته باشیم، در می یابیم که این یکی در مقابل آن، به قدری محدود و ناچیز است که به حساب نمی آید.

در حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این زمینه نقل شده است می خوانیم:

وَاللَّهِ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا كَمَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ ثُمَّ يَرْفَعُهَا فَلْيَنْظُرْ بِمَ تَرْجِعُ:

«به خدا سوگند! دنیا در برابر آخرت مثل این است که: یکی از شما انگشت خود را در دریا بزند و سپس بردارد و بنگرد چه مقدار از آب دریا را با آن برداشته است؟!» (۲)

۱ - «صحیفه سجادیه»، دعای ۲۷.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۱۹ - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۴۱۱، مکتبه الصدر تهران،

طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «درّ المثور»، جلد ۳، صفحه ۲۳۹، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - ۲

«مسند احمد»، جلد ۴، صفحه ۲۲۹، دار صادر بیروت - «سنن ابن ماجه»، جلد ۲، صفحه ۱۳۷۶، دار الفکر بیروت - «سنن ترمذی»، جلد ۳، صفحه ۳۸۴، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق - تفسیر «قرطبی»،

جلد ۴، صفحه ۳۲۰، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۳ - منظور از گروه جانشین؟

در این که منظور از «گروهی» که خداوند در آیات فوق به آنها اشاره کرده چه اشخاصی هستند؟

بعضی از مفسران گفته اند: «ایرانیان». (۱)

بعضی گفته اند: منظور مردم «یمن» می باشند که هر کدام با شهادت های فوق العاده خود در

پیشرفت اسلام سهم بسیار بزرگی داشتند. (۲)

و بعضی اشاره به کسانی می دانند که بعد از نزول این آیات، اسلام را پذیرفتند و از جان و دل در راه آن فداکاری به خرج دادند.

۱ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۱۹۰، و جلد ۲۲، صفحه ۵۲ - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۶۷، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق (ذیل آیه ۳۸ سوره «محمد») - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث - «فتح القدير» شوکانی، جلد ۲، صفحه ۳۶۲، عالم الکتب.

۴۰ - إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

۴۰ - اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکری که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پائین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت)؛ و سخن خدا (و آئین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است!

تفسیر:

خداوند پیامبرش را در حساس ترین لحظات تنها نگذارد در آیات گذشته، همان گونه که گفته شد، روی مسأله جهاد در برابر دشمن از چند راه تأکید شده بود، از جمله این که گمان نکنید اگر شما خود را از جهاد و یاری پیامبر کنار بکشید کار او و اسلام زمین می ماند.

آیه مورد بحث، این موضوع را تعقیب کرده، می فرماید: «اگر او را یاری

نکنید خدائی که در سختترین حالات و پیچیده ترین شرائط او را به شکل معجز آسائی یاری کرد قادر است باز از او حمایت کند» (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ). (۱)

و آن زمانی بود که مشرکان «مکه» نقشه و توطئه خطرناکی برای نابود کردن پیامبر کشیده بودند و همان گونه که در ذیل آیه ۳۰ سوره «انفال» شرح آن گذشت، تصمیم نهائی آنها پس از مقدمات مفصلی چنین شد که عده زیادی شمشیرزن از قبائل مختلف عرب، خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) را شبانه در حلقه محاصره قرار دهند و صبحگاهان دسته جمعی به او حمله کنند و او را در بسترش از دم شمشیرها بگذرانند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) که به فرمان خدا از این جریان آگاه شده بود آماده بیرون رفتن از «مکه» و هجرت به «مدینه» شد، اما نخست برای این که کفار قریش به او دست نیابند به «غار ثور» که در جنوب «مکه» قرار داشت و در جهت مخالف جاده «مدینه» بود پناه برد، در این سفر «ابوبکر» نیز همراه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود.

دشمنان کوشش فراوانی برای یافتن پیامبر کردند، ولی مایوس و نومید بازگشتند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) پس از سه شبانه روز توقف در «غار» و اطمینان از بازگشت دشمن، شبانه از بیراهه به سوی «مدینه» حرکت کرد، و بعد از چندین شبانه روز، سالم به «مدینه» رسید و فصل نوینی در تاریخ اسلام آغاز شد.

آیه فوق اشاره به یکی از حساس ترین لحظات این سفر تاریخی کرده، می گوید: «خداوند پیامبرش را یاری کرد، در آن هنگام که کافران او را بیرون کردند» (إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا). البته قصد کفار بیرون کردن او از «مکه» نبود، آنها تصمیم به کشتن او

۱ - این جمله از نظر ادبی محذوفی دارد و در اصل چنین بوده: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ يَنْصُرَهُ اللَّهُ...»؛ زیرا فعل ماضی که مفهوم آن هم در گذشته واقع شده باشد، نمی تواند جزای شرط واقع شود، مگر این که فعل ماضی باشد که معنی مضارع دهد.

داشتند، ولی چون نتیجه کارشان بیرون رفتن پیامبر(صلی الله علیه وآله) از «مکه» شد این نسبت به آنها داده شده است.

پس از آن می گوید: «این در حالی بود که او دومین نفر بود» (ثَانِي اثْنَيْنِ). اشاره به این که جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهایی او را در این سفر پر خطر نشان می دهد و همسفر او «ابوبکر» بود.

«به هنگامی که آن دو نفر به غار (غار ثَوْر) پناه بردند» (إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ). در آن موقع ترس و وحشت، یار و همسفر پیامبر را فرا گرفت و پیامبر او را دلداری داده، گفت: «غم مخور خدا با ما است» (إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا). در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را که در لحظات حساس و پر خطر بر پیامبرش نازل می کرد، بر او فرستاد» (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ). «و او را با لشکری که نمی توانستید آنها را مشاهده کنید، یاری کرد» (وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا).

این نیروهای غیبی ممکن است اشاره به فرشتگانی باشد که حافظ پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این سفر پر خوف و خطر بودند، و یا آنها که در میدان جنگ «بدر»، «حنین» و مانند آن به یاری او شتافتند.

«و سرانجام برنامه، هدف و مکتب کفار را پائین قرار داد و برنامه و گفتار الهی در بالا قرار گرفت» (وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا).

اشاره به این که توطئه های آنها در هم شکست، آئین خرافیشان در هم پیچیده شد، نور خدا همه جا آشکار گشت و پیروزی در تمام جهات نصیب پیامبر(صلی الله علیه وآله) اسلام شد.

چرا چنین نشود در حالی که «خداوند هم قادر است و هم حکیم و دانا»؟ (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)، با حکمتش راه های پیروزی را به پیامبرش نشان می دهد و با قدرتش او را یاری می کند.

نکته:

داستان یار غار

ماجرای مصاحبت «ابوبکر» با پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این سفر و اشارات سربسته ای که در آیه فوق، به این موضوع شده در میان مفسران شیعه و اهل تسنن بحث های مختلفی را برانگیخته است.

بعضی راه افراط را پوئیده اند و بعضی راه تفریط را.

«فخر رازی» در تفسیر خود با تعصب خاصی کوشش کرده که دوازده فضیلت! برای «ابوبکر» از آیه فوق استنباط کند و برای تکثیر عدد، آسمان و ریسمان را به هم بافته، به طوری که پرداختن به شرح آن شاید مصداق اتلاف وقت باشد.

بعضی دیگر نیز اصرار دارند که مذمت های متعددی از آیه استفاده می شود.

نخست باید دید آیا کلمه «صاحب» دلیل بر فضیلت است؟

ظاهراً چنین نیست؛ زیرا از نظر لغت، «صاحب» به معنی «همنشین» و «همسفر» به طور مطلق است، اعم از این که این همنشین و همسفر شخص خوبی باشد یا بدی، چنان که در آیه ۳۷ سوره «کهف» در داستان آن دو نفر که یکی با ایمان و خداپرست و دیگری بی ایمان و مشرک بود می خوانیم: قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ:

«رفیقش به او گفت: آیا به خدائی که تو را از خاک آفریده کافر شدی»؟

بعضی نیز اصرار دارند که ضمیر «عَلَيْهِ» در جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» به «ابوبکر» باز می‌گردد؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیاز به سکینه و آرامش نداشت، بنابراین نزول سکینه و آرامش برای همسفر او (ابوبکر) بود.

در حالی که با توجه به جمله بعد که می‌گوید: «وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا: «او را با لشکری نامرئی یاری کرد».

و با توجه به اتحاد مرجع ضمیرها روشن می‌شود که ضمیر «عَلَيْهِ» نیز به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر می‌گردد، و این اشتباه است که ما تصور کنیم «سَكِينَتَهُ» مربوط به موارد حزن و اندوه است، بلکه در قرآن کراراً می‌خوانیم که «سَكِينَتَهُ» بر شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل گشت هنگامی که در شرائط سخت و مشکلی قرار داشت.

از جمله در آیه ۲۶ همین سوره در جریان جنگ «حنین» می‌خوانیم: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ: «سپس خداوند سکینه و آرامش را در آن شرائط سخت بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد».

و نیز در آیه ۲۶ سوره «فتح» می‌خوانیم: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» در حالی که در جمله‌های قبل در این دو آیه هیچ گونه سخنی از حزن و اندوه به میان نیامده است، بلکه سخن از پیچیدگی اوضاع به میان آمده.

در هر حال، آیات قرآن نشان می‌دهد که نزول سکینه به هنگام مشکلات سخت صورت می‌گرفته و بدون شک پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «غار ثور» لحظات سختی را می‌گذراند.

و عجیب‌تر این که بعضی گفته‌اند: جمله «أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» به «ابوبکر» باز می‌گردد! در حالی که تمام بحث این آیه، بر محور یاری خداوند نسبت به پیامبر دور می‌زند و قرآن می‌خواهد روشن کند که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) تنها نیست و اگر یاریش نکنید

خدا یاریش خواهد کرد.

چگونه کسی را که تمام بحث بر محور او دور می زند رها ساخته؟ و به سراغ کسی می روند که با عنوان تبعی، از او بحث شده است؟ این سخن نشان می دهد که تعصب ها مانع از آن شده که حتی به معنی آیه توجه بیشتری شود.

- ۴۱ انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
- ۴۲ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ
الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ
أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

ترجمه:

- ۴۱ - (همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید؛ چه سبکبار باشید چه سنگین بار؛ و با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمائید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید.
- ۴۲ - (اما گروهی از آنها چنانند که) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می کنند؛ ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه بر آنها دور است (سر باز می زنند) و به زودی به خدا سوگند یاد می کنند که: «اگر توانائی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم!» (آنها با این اعمال و این دروغ ها در واقع) خود را هلاک می کنند؛ و خداوند می داند آنها دروغگو هستند.

تفسیر:

تن پروران طماع

گفتیم: جنگ «تبوک» یک وضع استثنائی داشت، و توأم با مقدماتی کاملاً مشکل و پیچیده بود. به همین جهت عده ای از افراد ضعیف الایمان و یا منافق، از شرکت در این میدان تعلل می‌ورزیدند.

در آیات گذشته، خداوند گروهی از مؤمنان را سرزنش کرد که: چرا به هنگام صدور فرمان جهاد، سنگینی به خرج می دهند؟

و فرمود: دستور جهاد به سود خود شما است و گرنه خدا می تواند به جای افراد بی اراده و تن پرور مردمی شجاع، با ایمان و مصمم قرار دهد، بلکه حتی بدون آن هم قادر است پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را حفظ کند، آن چنان که در داستان «غار ثور» و «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» حفظ نمود.

عجب این که چند تار «عنکبوت» که بر دهانه «غار» تنیده شده بود، سبب انحراف فکر دشمنان لجوج و سرکش شد، از در «غار» بازگشتند و پیامبر خدا سالم ماند.

جائی که خداوند با چند تار عنکبوت می تواند مسیر تاریخ بشر را دگرگون سازد، چه نیازی به کمک این و آن دارد تا بخواهند ناز کنند؟

در حقیقت همه این دستورات برای تکامل و پیشرفت خود آنها بود، نه برای رفع نیازمندی خداوند.

به دنبال این سخن، بار دیگر مؤمنان را دعوت همه جانبه به سوی جهاد می کند و مسامحه کنندگان را مورد سرزنش قرار می دهد.

نخست می فرماید: «همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید خواه سبکبار باشید یا سنگین بار» (انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا).

«خِفَاف» جمع «خَفِيف» است و «ثِقَال» جمع «ثَقِيل»، این دو کلمه مفهوم جامعی دارد که همه حالات انسان را شامل می شود.

یعنی اعم از این که جوان باشید یا پیر، مجرد باشید یا متأهل، کم عائله باشید، یا پرعائله، غنی باشید یا فقیر، بدون گرفتاری باشید یا گرفتار، زراعت و باغ و تجارت داشته باشید یا نه، در هر صورت، در هر حال و در هر موقعیت بر

شما لازم است هنگامی که فرمان جهاد صادر شد همگی این دعوت آزادی بخش را اجابت کنید، از هر کار دیگری چشم بپوشید، سلاح به دست گرفته به سوی میدان نبرد حرکت کنید. و این که بعضی از مفسران این دو کلمه را تنها به یکی از معانی فوق محدود ساخته اند هیچ گونه دلیلی ندارد، بلکه هر کدام از آنها یکی از مصداق های این مفهوم وسیع است. پس از آن اضافه می کند: «در راه خدا با اموال و جان ها جهاد کنید» (وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

یعنی، جهادی همه جانبه و فراگیر؛ چرا که در برابر دشمن نیرومندی که از ابر قدرت های آن زمان محسوب می شد قرار داشتند، و بدون آن پیروزی ممکن نبود.

اما برای این که باز بر کسی اشتباه نشود که این فداکاری ها به سود خداوند است، می گوید: «این به نفع شما است اگر بدانید» (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

یعنی، اگر بدانید که جهاد کلید سربلندی و عزت و برطرف کننده ضعف و ذلت است.

اگر بدانید که هیچ ملتی بدون جهاد در جهان به آزادی واقعی و عدالت نخواهد رسید.

و اگر بدانید که راه رسیدن به رضای خدا و سعادت جاویدان و انواع نعمت ها و مواهب الهی در این نهضت مقدس عمومی و فداکاری همه جانبه است! درک خواهید کرد که جهاد به نفع شما است.

سپس بحث را متوجه افراد سست، تنبل و ضعیف الایمان که برای سر باز زدن از حضور در این میدان بزرگ، به انواع بهانه ها متشبث می شدند کرده، و خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین می گوید: «اگر غنیمتی آماده و سفری نزدیک بود به خاطر رسیدن به متاع دنیا به زودی دعوت تو را اجابت و از تو تبعیت می کردند» و برای نشستن بر سر چنین سفره آماده ای می دویدند (لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ). (۱)

«لکن اکنون که راه بر آنها دور است سستی می ورزند و بهانه می آورند» (وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ). (۲)

عجب این که: تنها به عذر و بهانه قناعت نمی کنند، بلکه «به زودی نزد تو می آیند و قسم یاد می کنند که اگر ما قدرت داشتیم با شما خارج می شدیم» (وَسَيَخْلُقُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ).

و اگر می بینید ما به این میدان نمی آئیم بر اثر ناتوانی، گرفتاری و عدم قدرت است.

«آنها با این اعمال و این دروغ ها در واقع خود را هلاک می کنند» (يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ).

«ولی خداوند می داند آنها دروغ می گویند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

کاملاً قدرت دارند، اما چون سفره چرب و نرمی نیست و برنامه شاق و پردرد سری در پیش است به سوگندهای دروغ متشبث می شوند.

این موضوع، منحصر به جنگ «تبوک» و زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبود، در هر

۱ - «عَرَضٌ» به معنای چیز عارضی است که زود زائل می شود، دوام و بقائی ندارد و معمولاً به مواهب مادی دنیا اطلاق می شود، و «قَاصِدٌ» به معنی سهل و آسان است؛ زیرا در اصل از ماده «قَصَدَ» است و مردم عادی قصد خود را متوجه مسائل آسان می کنند.

۲ - «شُقَّةٌ» به معنی زمین هائی پرسنگلاخ و یا راه های دور و دراز است که عبور از آن با مشقت توأم است.

جامعه ای گروهی «تنبل» یا «منافق، طماع و فرصت طلب» وجود دارند که همیشه منتظرند لحظات پیروزی و نتیجه گیری فرا رسد، آنگاه خود را در صف اول جا بزنند، فریاد بکشند، گریبان چاک کنند و خود را از نخستین مجاهد، برترین مبارز و دلسوزترین افراد معرفی کنند، تا بدون زحمت از ثمرات پیروزی دیگران بهره گیرند!

ولی همین گروه مجاهد سینه چاک و مبارز دلسوز به هنگام پیش آمدن حوادث مشکل هر کدام به سوئی فرار می کنند و برای توجیه فرار خود عذرها و بهانه ها می تراشند: یکی بیمار شده.

دیگری فرزندش در بستر بیماری افتاده.

سومی خانواده اش گرفتار وضع حمل است.

چهارمی چشمش دید کافی ندارد.

پنجمی مشغول تهیه مقدمات است و همچنین!...

ولی بر افراد بیدار و رهبران روشن لازم است این گروه را از آغاز شناسائی کنند و اگر قابل اصلاح نیستند از صفوف خود برانند!

۴۳ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ

الْكَاذِبِينَ

۴۴ لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا

بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

۴۵ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ

قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

ترجمه:

۴۳ - خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آن که راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها

اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند)!

۴۴ - آنها که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد (در راه خدا) با اموال و

جان هایشان، از تو اجازه نمی گیرند؛ و خداوند پرهیزگاران را می شناسد.

۴۵ - تنها کسانی از تو اجازه (این کار را) می گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دل

هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آنها در تردید خود سرگردانند.

تفسیر:

سعی کن منافقان را بشناسی

از آیات فوق استفاده می شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و پس

از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان

«تبوک» معذور دارد، و پیامبر به این عده اجازه داد.

خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را مورد عتاب قرار می دهد و می فرماید: «خداوند تو را بخشید؛ چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند؟! (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ).

«چرا نگذاشتی آنها که راست می گویند از آنها که دروغ می گویند شناخته شوند؟! و به ماهیت آنها پی بری؟ (حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكِ الْذِينَ صدَّقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ).

در این که عتاب و سرزنش فوق که توأم با اعلام عفو پروردگار است دلیل بر آن است که اجازه پیامبر(صلی الله علیه وآله) کار خلافی بوده، یا تنها «ترک اولی»، و یا هیچ کدام، در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن چنان تند رفته اند، و حتی جسورانه و بی ادبانه نسبت به مقام مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفته اند که آیه فوق را دلیل بر امکان صدور گناه و معصیت از او دانسته اند، (۱) و لااقل ادبی را که خداوند بزرگ در این تعبیر نسبت به پیامبرش رعایت کرده که نخست سخن از «عفو» می گوید و بعد «مؤاخذه» می کند رعایت نکرده اند و به گمراهی عجیبی افتاده اند.

انصاف این است که: در این آیه - حتی در ظاهر آن - هیچ گونه دلیلی بر صدور گناهی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) وجود ندارد؛ زیرا همه قرائن نشان می دهد چه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها اجازه می داد و چه اجازه نمی داد، این گروه منافق در میدان «تبوک» شرکت نمی کردند، و به فرض که شرکت می کردند نه تنها گرهی از کار مسلمانان نمی گشودند که مشکلی بر مشکلات می افزودند، چنان که در چند آیه بعد آمده که خداوند از انبعاث آنها به سمت میدان جهاد کراهت داشت و به دلیل این که اگر شرکت می کردند موجب تخریب بودند می فرماید:

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۴۵، و جلد ۳۴، صفحه ۳۸۴.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا: «اگر آنها با شما حرکت می کردند جز شر، فساد، سعایت، سخن چینی و ایجاد نفاق کار دیگری انجام نمی دادند!» (۱)

بنابراین، هیچ گونه مصلحتی از مسلمانان با اذن پیامبر (صلی الله علیه و آله) فوت نشد، تنها چیزی که در این میان وجود داشت این بود که: اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها اجازه نمی داد، مشت آنها زودتر باز می شد و مردم به ماهیتشان زودتر آشنا می شدند.

ولی این موضوع، چنان نبود که از دست رفتن آن موجب ارتکاب گناهی باشد، شاید فقط بتوان نام ترک اولی بر آن گذارد، به این معنی که اذن دادن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن شرائط و در برابر سوگندها و اصرارهای منافقین، هر چند کار بدی نبود اما ترک اذن از آن بهتر بود تا این گروه زودتر شناخته شوند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: عتاب و خطاب مزبور جنبه کنائی داشته و حتی ترک اولی نیز در کار نباشد، بلکه منظور بیان روح منافقگری منافقان با یک بیان لطیف و کنایه آمیز بوده است.

این موضوع را با ذکر مثالی می توان روشن ساخت؛ فرض کنید، ستمگری می خواهد به صورت فرزند شما سیلی بزند، یکی از دوستانتان دست او را می گیرد، شما نه تنها از این کار ناراحت نمی شوید که خوشحال نیز خواهید شد.

اما برای اثبات زشتی باطن طرف، به صورت عتاب آمیز به دوستان می گوئید: «چرا نگذاشتی سیلی بزند تا همه مردم این سنگدل منافق را بشناسند»؟!

و هدفشان از این بیان، تنها اثبات سنگدلی و نفاق اوست که در لباس عتاب و سرزنش دوست مدافع ظاهر شده است!

مطلب دیگری که در تفسیر آیه باید مورد توجه واقع شود این است که: مگر

پیامبر(صلی الله علیه وآله) منافقان را نمی شناخت که خداوند می گوید: می خواستی به آنها اذن ندهی تا وضع آنها بر تو روشن گردد.

پاسخ این سؤال این است که:

اولاً - پیامبر(صلی الله علیه وآله) از طریق علم عادی به وضع این گروه آشنائی نداشت و علم غیب برای قضاوت درباره موضوعات کافی نیست، بلکه باید از طریق مدارک عادی وضع آنها روشن گردد.

و ثانیاً - هدف تنها این نبوده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بدانند بلکه ممکن است هدف این بوده که همه مسلمانان آگاه شوند، هر چند روی سخن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

آنگاه به شرح یکی از نشانه های مؤمنان و منافقان پرداخته می فرماید: «آنها که ایمان به خدا و سرای دیگر دارند هیچ گاه برای ترک جهاد با اموال و جان ها، از تو اجازه نمی گیرند» (لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ).

آنها هنگامی که فرمان جهاد صادر شد بدون تعلل و سستی به دنبال آن می شتابند و همان ایمان به خدا و مسئولیت هایشان در برابر او، و ایمان به دادگاه رستخیز آنان را به این راه دعوت می کند و راه عذرتراشی و بهانه جوئی را به رویشان می بندد.

و سرانجام می فرماید: «خداوند به خوبی افراد پرهیزکار را می شناسد و از نیت و اعمال آنها کاملاً آگاه است» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ).

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «تنها کسانی از تو برای عدم شرکت در میدان جهاد اجازه می طلبند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند» (إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ).

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

سپس برای تأکید، بر عدم ایمان آنها می گوید: «آنها کسانی هستند که دل هایشان مضطرب و آمیخته با شک و تردید است!» (وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ).

«به همین دلیل در این شک و تردید، گاهی قدم به پیش می گذارند و گاهی باز می گردند و پیوسته در حیرت و سرگردانی به سر می برند» (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ)، و به همین جهت منتظر پیدا کردن بهانه و کسب اجازه از پیامبرند.

گر چه صفات فوق به شکل فعل مضارع ذکر شده است ولی منظور از آن بیان صفات و حال منافقان و مؤمنان است و ماضی و حال و مضارع در آن تفاوت نمی کند.

مؤمنان در پرتو ایمانشان تصمیم و اراده ای محکم و خلل ناپذیر دارند، راه را به روشنی دیده اند، مقصدشان معلوم، و هدفشان مشخص است، لذا با عزمی راسخ، بدون تردید و دودلی با گام هائی استوار به پیش می روند.

اما منافقان چون هدفشان تاریک و نامشخص است گرفتار حیرت و سرگردانی هستند و همیشه به دنبال بهانه ای برای فرار از زیر بار مسئولیت ها می گردند.

این دو نشانه مخصوص «مؤمنان» و «منافقان» صدر اسلام و میدان جنگ «تبوک» نبوده، بلکه هم امروز نیز «مؤمنان راستین» را از «مدعیان دروغین» با این دو صفت می توان شناخت، مؤمن، شجاع و مصمم است و منافق بزدل، ترسو و متحیر و عذرتراش!

- ۴۶ وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ أَفْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ
- ۴۷ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَوْ ضَعُّوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
- ۴۸ لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ

ترجمه:

۴۶ - اگر آنها (راست می گفتند، و) اراده داشتند که (به سوی میدان جهاد) خارج شوند وسیله ای برای آن فراهم می ساختند! ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت؛ از این رو (توفیقش را از آنان سلب کرد؛ و) آنها را (از جهاد) باز داشت، و به آنان گفته شد: «با قاعدین (کودکان و پیران و بیماران) بنشینید!»

۴۷ - اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید چیزی بر شما نمی افزودند؛ و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی می پرداختند؛ و در میان شما افرادی (سُست) هستند که به سخنان آنها کاملاً گوش فرا می دهند؛ و خداوند ظالمان را می شناسد.

۴۸ - آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آن که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها کراهت داشتند.

تفسیر:

عدمشان به ز وجود!

در نخستین آیات فوق یکی دیگر از نشانه های کذب و دروغ منافقان را بیان کرده و در حقیقت بحثی را که در آیات قبل گذشت و فرمود: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۱) تکمیل می نماید و می گوید: «اینها اگر راست می گویند و آماده شرکت در جهادند و تنها منتظر اذن تواند، می بایست همه وسائل جهاد را از سلاح و مرکب و هر چه در توان دارند فراهم ساخته باشند» (وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً) در حالی که هیچ گونه آمادگی در آنها دیده نمی شود.

و می افزاید: «ولی اینها افراد تاریکدل و بی ایمانی هستند که خدا از شرکت آنها در میدان پر افتخار جهاد کراهت دارد، لذا توفیق خود را از آنها سلب کرده و آنان را از حرکت باز داشته است و به آنها گفته شد: با قاعدین (بازنشستگان از جنگ مانند کودکان و بیماران) بنشینند» (وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ). (۲)

در این که گوینده این سخن کیست؟ آیا خداوند است؟ یا پیامبر؟ و یا نفس و باطن خودشان؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر این است که: یک فرمان تکوینی است که از باطن تاریخ و آلوده آنها برخاسته و مقتضای عقیده فاسد و اعمال زشت آنها است و بسیار دیده می شود که مقتضای حال را به صورت امر یا نهی بیرون می آورند.

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود: هر عمل و نیتی اقتضائی دارد که خواه

۱ - آیه ۴۲.

۲ - «ثَبَّطَهُمْ» از ماده «تَثْبِيط» به معنی توقیف و جلوگیری از انجام کار است.

ناخواه دامان انسان را می گیرد، به همین جهت، همه افراد شایستگی و لیاقت آن را ندارند که در کارهای بزرگ و راه خدا گام بردارند؛ چرا که این توفیق را خداوند نصیب کسانی می کند که پاکی نیت، آمادگی و اخلاص در آنان سراغ دارد.

در آیه بعد، به این واقعیت اشاره می کند که: عدم شرکت این گونه افراد در میدان جهاد، نه تنها جای تأسف نیست، که شاید جای خوشحالی باشد؛ زیرا آنها نه فقط مشکلی را نمی گشایند، که با آن روح نفاق و بی ایمانی و انحراف اخلاقی سرچشمه مشکلات تازه ای خواهند شد.

این آیه در حقیقت یک درس بزرگ به مسلمانان می دهد که: هیچ گاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیت و تعداد نباشند، بلکه به فکر این باشند که افراد مخلص و با ایمان را انتخاب کنند، هر چند نفراشان کم باشد، این درسی بود برای دیروز مسلمانان، و برای امروز و فردا!

نخست می فرماید: «اگر آنها همراه شما به سوی میدان جهاد (تبوک) حرکت می کردند، نخستین اثر شومشان این بود که چیزی جز تردید و اضطراب بر شما نمی افزودند» (لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا).

«خَبَال» به معنی اضطراب و تردید و «خَبَل» (بر وزن آجل) به معنی «جنون» و «خَبَل» (بر وزن طَبَل) به معنی «فاسد شدن اعضاء» است.

بنابراین، حضور آنها با آن روحیه فاسد و توأم با تردید، نفاق و بزدلی اثری جز ایجاد تردید و شک و تولید فساد در میان سپاه اسلام ندارد.

به علاوه «آنها به سرعت کوشش می کنند در میان نفرات لشکر، نفوذ کنند و به ایجاد نفاق، تفرقه و از هم گسستن پیوندهای اتحاد پردازند» (وَلَا وَضَعُوا

خِلَالَكُمْ يَبْعُونَكُمُ الْفِتْنَةَ). (۱)

سپس به مسلمانان اخطار می‌کند: مراقب باشید «افراد ضعیف الایمانی در گوشه و کنار جمعیت شما وجود دارند که زود تحت تأثیر سخنان این گروه منافق قرار می‌گیرند» (وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ).

«سَمَاع» به معنی کسی است که حال پذیرش و شنوایی او زیاد است و بدون مطالعه و دقت هر سخنی را باور می‌کند.

بنابراین، وظیفه مسلمانان قوی الایمان آن است که مراقب این گروه ضعیف باشند، مبدا طعمه منافقان گرگ صفت شوند.

این احتمال نیز وجود دارد که «سَمَاع» به معنی جاسوس و سخن چین بوده باشد یعنی در میان شما پاره‌ای از افراد هستند که برای گروه منافقان جاسوسی می‌کنند.

و در پایان آیه می‌گوید: «خداوند همه ستمگران را می‌شناسد» (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) آنها که آشکارا و آنها که پنهانی ستم به خویش یا به جامعه می‌کنند از دیدگاه علم او مخفی نیستند.

و در آخرین آیه، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) هشدار می‌دهد: این اولین بار نیست که این گروه منافق به سمپاشی و تخریب مشغول می‌شوند، باید به خاطر بیاوری که آنها در گذشته نیز مرتکب چنین کارهایی شدند، و الآن نیز از هر فرصتی برای نیل به مقصود خود استفاده می‌کنند، می‌فرماید: «این گروه منافقین قبلاً هم می‌خواستند میان شما تفرقه و پراکندگی ایجاد کنند» (لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ).

و این اشاره به داستان «جنگ احد» است که «عبدالله بن ابی» و یارانش از

۱ - «أَوْضَعُوا» از ماده «اِضَاع» به معنی سرعت در حرکت است و در اینجا به معنی تسریع در نفوذ میان سپاه اسلام آمده و «فِتْنَهُ» در اینجا به معنی تفرقه و اختلاف کلمه است.

نیمه راه باز گشتند و دست از یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) برداشتند. و یا اشاره به سایر مواردی است که بر ضد شخص پیامبر و یا افراد مسلمین توطئه چیدند که تاریخ اسلام آنها را ثبت کرده است. و می افزاید: «آنها کارها را برای تو دگرگون ساختند» (وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ). نقشه ها کشیدند تا اوضاع مسلمانان را به هم بریزند و آنها را از جهاد باز دارند و اطراف تو خالی شود.

اما هیچ یک از این توطئه ها و تلاش ها به جایی نرسید، همه نقشه هایشان نقش بر آب شد و تیرشان به سنگ خورد «تا بدانجا که فتح و پیروزی فرا رسید و حق آشکار گشت» (حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ).

«در حالی که آنها از پیشرفت و پیروزی تو ناراحت بودند» (وَهُمْ كَارِهُونَ). اما خواست و اراده بندگان در برابر اراده و مشیت پروردگار کمترین اثری نمی تواند داشته باشد، خدا می خواست تو را پیروز کند، آئینت را به سراسر جهان برساند، موانع را هر چه باشد از سر راه بردارد و بالاخره این کار را کرد.

اما موضوع مهم این است که بدانیم آنچه در آیات فوق بیان شده، همانند مطالب دیگر قرآن، اختصاصی به عصر و زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نداشته است؛ چرا که در هر جامعه ای همیشه گروهی منافق وجود دارند که سعی می کنند در لحظات حساس و سرنوشت ساز، با سمپاشی و سخن چینی افکار مردم را به هم بریزند، روح وحدت را از بین ببرند، و تخم شک و تردید را در افکار بپاشند.

اما اگر جامعه بیدار باشد، مسلماً با یاری پروردگار - که وعده پیروزی به دوستانش داده است - همه نقشه های آنها خنثی می شود و توطئه هایشان در نطفه خفه می گردد، به شرط این که مخلصانه جهاد کنند و با هوشیاری و دقت، مراقب این دشمنان داخلی باشند.

۴۹ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اَنْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

ترجمه:

۴۹ - بعضی از آنها می گویند: «به ما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و ما را به گناه نیفتان!» آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده اند؛ و جهنم کافران را احاطه کرده است!

شأن نزول:

گروهی از مفسران نقل کرده اند: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مسلمانان را آماده «جنگ تبوک» می ساخت و دعوت به حرکت می کرد یکی از رؤسای طایفه «بنی سلمه» به نام «جد بن قیس» که در صف منافقان بود خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد: اگر اجازه دهی من در این میدان جنگ حاضر نشوم؛ زیرا علاقه شدیدی به زنان دارم، مخصوصاً اگر چشمم به دختران رومی بیفتد، ممکن است دل از دست بدهم، مفتون آنها شوم! و دست از کارزار بکشم! پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او اجازه داد. در این موقع، آیه فوق نازل شد و عمل آن شخص را محکوم ساخت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) رو به گروهی از «بنی سلمه» کرد.

گفت: بزرگ شما کیست؟

گفتند: «جد بن قیس»، ولی او مرد بخیل و ترسوئی است.

فرمود: چه دردی بدتر از درد بخل.

سپس فرمود: بزرگ شما آن جوان سفیدرو «بَشْرُ بنِ بَرَاء» است (که مردی است پر سخاوت و گشاده روی). (۱)

تفسیر:

منافقان بهانه تراش

شأن نزول فوق نشان می دهد: انسان هر گاه بخواهد شانه از زیر بار مسئولیتی خالی کند، از هر وسیله ای برای خود بهانه می تراشد، همانند بهانه ای که «جَدّ بن قَیس» منافق برای عدم حضور در میدان جهاد درست کرد، و آن این که ممکن است زیبارویان رومی دل او را بریابند، دست از جنگ بکشند و به «اشکال شرعی» گرفتار شود!

گفتار «جَدّ بن قَیس» مرا به یاد گفته یکی از مأموران جبار می اندازد که می گفت: «اگر ما مردم را تحت فشار قرار ندهیم حقوقی که دریافت می داریم برای ما شرعاً اشکال دارد». (۲)

یعنی، برای رهایی از این اشکال باید ظلم و ستم به خلق خدا کنیم.

به هر حال، قرآن در اینجا روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده و در پاسخ این گونه بهانه جویان رسوا می فرماید:

«بعضی از آنها می گویند: به ما اجازه ده که از حضور در میدان جهاد خودداری کنیم و ما را مفتون و فریفته (زنان و دختران زیبا روی رومی) مساز!» (و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اِئْذَنْ لِي وَ لَا تَغْتِنِي).

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحات ۱۹۳، ۲۱۲ و ۲۱۳ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲، مؤسسه دار الکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۲ - این سخن را استاد از زبان رئیس ساواک رژیم ستمشاهی نقل می کرد. که به هنگام جلب وی در ساواک گفته بود: فلانی، اگر افراد را به اینجا نیاوریم و مأموریت خود را درباره آنها انجام ندهیم، حقوقمان اشکال شرعی دارد.

این احتمال نیز در تفسیر و شأن نزول آیه داده شده است که او (جَدَّ بن قَیس) به عذر و بهانه زن، فرزند و اموال بی سرپرست خود می خواست از جهاد صرف نظر کند.

ولی به هر حال قرآن در پاسخ او می گوید: «آگاه باشید! اینها هم اکنون در میان فتنه، گناه و مخالفت فرمان خدا سقوط کرده اند و جهنم گرداگرد کافران را احاطه کرده است» (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ).

یعنی، آنها به عذرهای واهی و این که ممکن است بعداً آلوده به گناه بشوند متوسل می شوند، در حالی که هم اکنون در دل گناه قرار دارند و جهنم گرداگرد آنها را فرا گرفته است.

آنها فرمان صریح خدا و پیامبرش را درباره حرکت به سوی جهاد زیر پا می گذارند، مبدا به «شبهه شرعی» گرفتار شوند!

* * *

نکته ها:

۱ - راهی برای شناخت منافق

یکی از راه های شناخت گروه منافقان در هر جامعه ای دقت در طرز استدلال و عذرهای است که برای ترک انجام وظائف لازم می آورند، چگونگی این عذرها به خوبی باطن آنها را روشن می سازد.

آنها غالباً به یک سلسله موضوعات جزئی، ناچیز و گاهی مضحک و خنده آور متشبث می شوند، تا موضوعات مهم و کلی را نادیده بگیرند.

برای اغفال افراد با ایمان به گمان خود از القاب فکری آنها استفاده می کنند، و پای مسائل شرعی، دستور خدا و پیامبر را به میان می کشند، در حالی که در میان گناه غوطه‌ورند و شمشیر به دست گرفته بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آئین او می تازند.

* * *

۲ - منظور از احاطه جهنم چیست؟

مفسران در تفسیر جمله «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» گفتگوهای مختلفی دارند: بعضی می گویند: این جمله کنایه از آن است که عوامل و اسباب ورود به جهنم، یعنی گناهان آنها را احاطه کرده است.

و بعضی گفته اند: این از قبیل حوادث حتمی آینده است که به صورت «ماضی» یا «حال» بیان می شود، یعنی جهنم به طور قطع در آینده آنها را در بر خواهد گرفت.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که جمله را به معنی حقیقی اش تفسیر کنیم و بگوئیم هم اکنون جهنم موجود است و در باطن و درون این جهان قرار دارد و آنها در میان جهنم هستند، اگر چه هنوز فرمان تأثیر کردن آن صادر نشده است، همان گونه که بهشت نیز، هم اکنون وجود دارد و در باطن و درون این جهان به همه احاطه کرده است منتها بهشتیان چون تناسب با بهشت دارند با آن مرتبط خواهند بود و دوزخیان چون متناسب با دوزخند با دوزخ. (۱)

* * *

۱ - این بحث، شرح مبسوطی دارد که می توانید در کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» در فصل «بهشت و دوزخ» مطالعه فرمائید.

۵۰. إِنَّ تُصِيبَكَ حَسَنَةً تَسْأَلُهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ

۵۱. قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

۵۲. قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْئِدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

ترجمه:

۵۰ - هر گاه نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند! اگر مصیبتی به تو رسد می گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم» و باز می گردند در حالی که خوشحالند!

۵۱ - بگو: «هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است؛ او مولا (و سرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!»

۵۲ - بگو: «آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (: یا پیروزی یا شهادت) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است، شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می کشیم!»

تفسیر:

ما پیروزیم!

در آیات فوق به یکی دیگر از صفات منافقان و نشانه های آنها اشاره شده و بحثی را که در آیات گذشته و آینده پیرامون نشانه های منافقان بود، تکمیل می کند. نخست می فرماید: «اگر نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند» (إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ). خواه این خیر و نیکی پیروزی بر دشمن باشد یا غنائم جنگی، و خواه پیشرفت های دیگر. این ناراحتی دلیل عداوت باطنی و فقدان ایمان آنها است، چگونه ممکن است کسی کمترین بهره از ایمان داشته باشد و از پیروزی پیامبر خدا و یا حتی یک فرد با ایمان عادی ناراحت شود؟

پس از آن می افزاید: «ولی در مقابل، اگر مصیبتی به تو برسد و گرفتار مشکلی شوی با خوشحالی می گویند: ما از جلو پیش بینی چنین مسائلی را می کردیم، و تصمیم لازم را گرفتیم» (وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ) و خود را از این پرتگاه رهایی بخشیدیم!

«و هنگامی که به خانه های خود باز می گردند، از شکست یا مصیبت یا ناراحتی شما خوشحالند» (وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ).

این منافقان کوردل، از هر فرصتی به نفع خود استفاده و لاف عقل و درایت می زنند که: این عقل و تدبیر ما بود که موجب شد در فلان میدان شرکت نکنیم و مشکلاتی که دامن دیگران را - بر اثر نداشتن عقل و درایت گرفت - دامن ما را نگیرد، این سخن را چنان می گویند که گوئی از خوشحالی در پوست نمی گنجند!

و در آیه بعد می گوید: اما تو ای پیامبر! به اینها از دو راه پاسخ گوی! پاسخی دندان شکن و منطقی!

نخست «بگو: هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه را که خداوند برای ما مقرر داشته است او مولای ما است» (قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا) سرپرست حکیم و مهربان ما است و جز خیر و صلاح ما را مقدر نمی دارد.

آری «افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند» (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ). تنها به او عشق می ورزند، از او یاری می طلبند، سر بر آستان او می ساینند و تکیه گاه و پناهگاهشان کسی جز او نیست.

این اشتباه بزرگی است که منافقان گرفتار آن هستند، خیال می کنند با عقل کوچک و فکر ناتوانشان می توانند همه مشکلات و حوادث را پیش بینی کنند و از لطف و رحمت خدا بی نیازند.

آنها نمی دانند که تمام هستیشان همچون پر کاهی است در برابر یک طوفان عظیم از حوادث، یا همانند قطره کوچک آبی در یک بیابان سوزان، در یک روز تابستان.

اگر لطف الهی یار و مددکار نباشد از انسان ضعیف کاری ساخته نیست.

سپس می افزاید: «و تو ای پیامبر، این پاسخ را نیز به آنان بگو: آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟» (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ).

یا دشمنان را در هم می کویم و پیروز از میدان مبارزه باز می گردیم، و یا کشته می شویم و شربت شهادت را با افتخار می نوشیم، هر کدام پیش آید خوش

آید که مایه افتخار است و روشنی چشم ما. اما به عکس «ما در مورد شما یکی از دو بدبختی، تیره روزی، بلا و مصیبت را انتظار می کشیم، یا در این جهان و جهان دیگر به مجازات الهی گرفتار می شوید، و یا به دست ما خوار و نابود خواهید شد» (وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُّ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا). «حال که چنین است شما انتظار بکشید، و ما هم با شما انتظار می کشیم» (فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ) شما در انتظار خوشبختی ما باشید و ما هم در انتظار بدبختی شما نشسته ایم!

* * *

نکته ها:

۱ - مقدرات و کوشش های ما

شک نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می کند، مانند: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: «انسان بهره ای جز سعی و کوشش خود ندارد» (۱) و كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ: «هر کس در گرو اعمال خویش است» (۲) و آیات دیگر (هر چند تأثیر تلاش و کوشش نیز از سنن الهی و به فرمان اوست).

ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است، دست تقدیر تنها حکمران است، و آنچه به مقتضای قانون علیت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می شود مقدر شده است انجام پذیر خواهد بود.

۱ - نجم، آیه ۳۹.

۲ - مدثر، آیه ۳۸.

منتها افراد با ایمان و خداپرست که به علم، حکمت، لطف و رحمت او مؤمن هستند، همه این مقدرات را مطابق «نظام احسن» و مصلحت بندگان می دانند، و هر کس بر طبق شایستگی هائی که اکتساب کرده است، مقدراتی متناسب آن دارد، یعنی:

یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنده محکوم به فنا هستند، و این سرنوشت برای آنها حتمی است.

اما یک جمعیت با ایمان و آگاه، و متحد و مصمم جز پیروزی، سرنوشتی ندارند.

بنابر آنچه گفته شد روشن می شود که: آیات فوق نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارد و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسان ها و بی اثر بودن تلاش ها و کوشش ها است.

۲ - در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد

در آخرین آیه مورد بحث، به منطق عجیب محکمی برخورد می کنیم که راز اصلی همه پیروزی های مسلمانان نخستین در آن نهفته شده است، و اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هیچ تعلیم و دستوری جز این نداشت برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود، و آن این که:

مفهوم شکست و ناکامی را به کلی از صفحه روح آنها زدوده، و به آنها ثابت کرده که در هر حال شما پیروزید، کشته شوید، پیروزید، و دشمن را هم بکشید، باز هم پیروزید.

شما دو راه در پیش دارید که از هر کدام بروید به منزل مقصود خواهید رسید، بیراهه و پرتگاه مطلقاً در مسیر شما وجود ندارد:

یک راه به سوی شهادت می رود که نقطه اوج افتخار یک انسان با ایمان است، و بالاترین موهبتی است که برای انسان تصور می شود که با خدا معامله کند جان را بدهد و یک حیات جاویدان و ابدی در جوار قرب پروردگار و در میان نعمت های غیر قابل توصیفش خریداری کند.

راه دیگر پیروزی بر دشمن و در هم شکستن قدرت اهریمنی او و پاکسازی محیط زندگی انسان ها از شرّ ظالمان، ستمگران و آلودگان است و این نیز فیضی است بزرگ و افتخاری است مسلّم.

سربازی که با این روحیه وارد میدان مبارزه می شود، هیچ گاه فکر فرار و پشت کردن به دشمن را در سر نمی پروراند، از هیچ کس و هیچ چیز نمی هراسد، ترس و وحشت و اضطراب و تردید در وجودش راه ندارد، ارتشی که از چنین سربازانی تشکیل شود ارتشی شکست ناپذیر خواهد بود!

چنین روحیه ای را تنها از طریق تعلیمات اسلامی می توان بارور ساخت، و امروز نیز اگر با تعلیم و تربیت صحیح، این منطق بار دیگر در روح مسلمانان جلوه گر شود، عقب ماندگی ها و شکست ها را جبران خواهند کرد.

آنها که درباره علل پیشرفت مسلمانان نخستین، و علل عقب ماندگی امروز، مطالعه و بررسی می کنند، و گاهی این موضوع را معمائی لا ینحل می پندارند، خوب است بیابند و کمی در آیه فوق بیندیشند تا پاسخ این سؤال را به روشنی در آن بیابند.

قابل توجه این که: در آیه فوق به هنگامی که سخن از دو شکست منافقان می گوید، آن را شرح می دهد و یک یک بیان می کند، ولی هنگامی که سخن از دو پیروزی مؤمنان می گوید، سربسته گذاشته از آن می گذرد، گوئی آن چنان روشن و واضح و آشکار است که اصلاً نیازی به شرح و بیان ندارد. و این یک نکته زیبا و

لطیف بلاغت است که در آیه فوق به کار رفته.

۳- صفات همیشگی منافقان

بار دیگر تأکید می کنیم که نباید این آیات را به شکل طرح یک مسأله تاریخی مربوط به گذشته مورد مطالعه قرار دهیم، بلکه باید بدانیم درسی است برای امروز، دیروز و فردای ما و همه انسان ها!

هیچ جامعه ای معمولاً از یک گروه منافق، اندک یا بسیار، خالی نیست و صفات آنها تقریباً یکسان و یکنواخت است.

آنها افرادی هستند نادان و در عین حال خود خواه و متکبر که برای خویش عقل و درایت فوق العاده ای قائلند.

آنها همیشه از راحتی مردم در رنج و عذابند و از ناراحتی هایشان خوشحال و خندان. آنها همیشه در میان انبوهی از خیالات واهی و تردید و شک و حیرت به سر می برند، و به همین دلیل، گامی به پیش و گامی به پس می نهند.

در مقابل آنها مؤمنان راستین، با شادی مردم شاد و با غم آنها شریک و سهمند، هیچ گاه به علم و درایت خود نمی نازند، و هرگز خود را از لطف حق بی نیاز نمی دانند، دلی لبریز از عشق خدا دارند، و در این راه از هیچ حادثه ای نمی هراسند.

۵۳ قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ
 ۵۴ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ
 وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ
 ۵۵ فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

ترجمه:

۵۳ - بگو: «انفاق کنید؛ خواه از روی میل باشد یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی شود؛ چرا
 که شما قوم فاسقی بودید!»
 ۵۴ - و هیچ چیز مانع قبول انفاق های آنها نشد جز این که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند
 و نماز به جا نمی آورند جز با کسالت و انفاق نمی کنند مگر با کراهت!
 ۵۵ - و (فزون) اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد؛ خدا می خواهد آنان را به وسیله
 آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند!

تفسیر:

انفاق فاسقان

این آیات، به قسمتی دیگر از نشانه های منافقان و نتیجه و سرانجام کار آنها اشاره کرده و
 روشن می سازد که چگونه اعمال آنها بی روح و بی اثر است و هیچ گونه بهره ای از آن
 عائدشان نمی شود.

و از آنجا که در میان اعمال نیک، انفاق در راه خدا (زکات به معنی وسیع

کلمه) و نماز (پیوند خلق با خالق) موقعیت خاصی دارد، مخصوصاً انگشت روی این دو قسمت گذارده است.

نخست می فرماید: «ای پیامبر! به آنها بگو: شما چه از روی اراده و اختیار در راه خدا انفاق کنید و چه از روی کراهت و اجبار و ملاحظات شخصی و اجتماعی، در هر حال از شما پذیرفته نخواهد شد» (قُلْ أَتَفْقَهُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ). (۱)

آنگاه به دلیل آن اشاره کرده، می فرماید: «زیرا شما گروه فاسقی بودید» (إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ).

نیت هایتان آلوده، اعمالتان ناپاک، و قلبتان تاریک است، و خدا تنها عملی را می پذیرد که پاک باشد و از شخصی پاک و با تقوا سرزند.

روشن است که «فسق» در اینجا یک گناه ساده و معمولی نیست؛ زیرا ممکن است انسان مرتکب گناهی شود در عین حال عملی خالص نیز انجام دهد، بلکه منظور از آن کفر و نفاق و یا آلوده شدن انفاق های آنها به ریا و تظاهر است.

و نیز هیچ مانعی ندارد که «فسق» در جمله بالا به مفهوم وسیع کلمه، شامل هر دو باشد چنان که آیه بعد نیز این قسمت را توضیح خواهد داد.

در آیه بعد، بار دیگر عدم قبول انفاقات آنها را توضیح می دهد و می فرماید: «هیچ چیز مانع قبول انفاقات آنها نشده جز این که آنها به خدا و پیامبرش کافر شده اند» (وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ) و هر

۱ - جمله «أَتَفْقَهُوا» گر چه به صورت امر است، ولی مفهوم شرط دارد، یعنی اگر شما انفاق کنید خواه به اختیار باشد یا اجبار، در هر دو صورت پذیرفته نخواهد شد.

عملی توأم با ایمان به خدا و توحید نبوده باشد در پیشگاه خدا قبول نیست. قرآن کراراً روی این مسأله تکیه کرده است که: شرط پذیرش اعمال صالح ایمان است، حتی اگر عمل از روی ایمان سرزند و بعد از مدتی شخص عمل کننده، راه کفر را در پیش گیرد عمل او «حَبْط» نابود و بی اثر می شود. (۱)

پس از ذکر عدم قبول انفاق های مالی آنها، به وضع عبادات آنان اشاره کرده، می گوید: «آنها نماز را به جا نمی آورند مگر از روی کسالت و با ناراحتی و سنگینی» (وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى).

همان گونه که «انفاق نمی کنند مگر از روی کراهت و اجبار» (وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ).

در حقیقت به دو دلیل انفاق های آنها پذیرفته نمی شود:

یکی به دلیل آن که از روی کفر و عدم ایمان سر می زند.

و دیگر این که: از روی کراهت و اجبار است.

همچنین به دو علت نماز آنها پذیرفته نیست:

نخست به علت کفر.

و دیگر به خاطر آن که از روی کسالت و کراهت انجام می گیرد.

جمله های بالا در عین این که: وضع منافقان را از نظر عدم نتیجه گیری از اعمالشان تشریح

می کند، در حقیقت نشانه دیگری از نشانه های آنها را بیان می کند، و آن این که:

مؤمنان واقعی را از نشاطی که به هنگام عبادت دارند و از میل و رغبتی که نسبت به اعمال

نیک نشان می دهند و مخلصانه به دنبال آن می شتابند به خوبی می توان شناخت.

۱ - در این باره در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۱۷ سوره «بقره» توضیح بیشتری آمده است.

همان گونه که به وضع منافقان از طرز انجام اعمالشان می توان پی برد؛ زیرا معمولاً از روی بی میلی، دلسردی، ناراحتی و کراهت اقدام به انجام کار خیر می کنند، گوئی کسی به اجبار دست آنها را گرفته و کشان، کشان به سوی کار خیر می برد.

بدیهی است اعمال گروه نخست، چون از عشق خدا سر می زند و با دلسوزی توأم است، همه آداب و مقرراتش رعایت می گردد، ولی اعمال گروه دوم، چون از روی کراهت و بی میلی است ناقص، دست و پا شکسته و بی روح است.

بنابراین، انگیزه های متفاوت آنها دو شکل متفاوت به اعمالشان می دهد.

در آخرین آیه، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، می فرماید: «فزونى اموال و اولاد آنها نباید تو را در شگفتی فرو برد» (فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ) و فکر کنی که آنها با این که منافقند چگونه مشمول این همه مواهب الهی واقع شده اند.

چرا که اینها به ظاهر برای آنها نعمت است، اما در حقیقت «خدا می خواهد به این وسیله آنان را در زندگی دنیا معذب کند، و به خاطر دلبستگی فوق العاده به این امور، در حال کفر و بی ایمانی بمیرند» (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ).

در واقع آنها از دو راه به وسیله این اموال و اولاد (نیروی اقتصادی و انسانی) معذب می شوند: نخست این که: این گونه افراد معمولاً فرزندان ناصالح و اموالی بی برکت دارند که مایه درد و رنجشان در زندگی دنیا است، شب و روز باید برای

فرزندانی که مایه ننگ و ناراحتی هستند، تلاش کنند، و برای حفظ اموالی که از طریق گناه به دست آورده اند جان بکنند.

و از طرف دیگر، چون به این اموال و فرزندان دلبستگی دارند و به سرای وسیع، پر نعمت آخرت و جهان پس از مرگ ایمان ندارند، چشم پوشی از این همه اموال برایشان مشکل است، تا آنجا که ایمانشان را روی آنها گذاشته و با کفر از دنیا می روند، و به سخت ترین وضعی جان می دهند.

مال و فرزند اگر پاک و صالح باشد، موهبت است و سعادت و مایه رفاه و آسایش، و اگر ناپاک و ناصالح باشد، رنج و عذاب الیم است.

نکته ها:

۱ - تفاوت آیه اول و دوم

بعضی سؤال می کنند: چگونه در آغاز آیه اول، گفته شده است: خواه از روی اختیار یا اکراه اتفاق کنید، پذیرفته نمی شود.

در حالی که در آخر آیه دوم، تصریح شده که آنها جز از روی کراهت اتفاق نمی کنند، آیا این دو با هم منافات ندارد؟

ولی با توجه به یک مطلب پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: آغاز آیه اول در واقع به صورت یک «قضیه شرطیه» است. یعنی، اگر از روی اطاعت و یا اکراه اتفاق کنید به هر شکل و به هر صورت باشد، پذیرفته نخواهد شد، و می دانیم قضیه شرطیه دلیل بر وجود شرط نیست.

یعنی به فرض که از روی میل و اختیار هم اتفاق کنند فایده ندارد چون بی ایمانند.

اما ذیل آیه دوم بیان یک «قضیه خارجی» است و آن این که آنها همیشه از

روی اکراه انفاق می کنند (دقت کنید).

۲ - نباید فریب عبادت افراد را خورد

درس دیگری که از آیات فوق می توان گرفت این است که: نباید تنها به نماز و روزه مردم فریفته شد؛ زیرا منافقان، هم نماز می خواندند، و هم به ظاهر در راه خدا انفاق می کردند، بلکه باید نمازها و انفاق های منافق گرانه را از اعمال پاک و سازنده مؤمنان راستین باز شناخت و اتفاقاً با دقت و کنجکاوی در ظاهر عمل نیز غالباً شناخته می شود.

و در حدیث می خوانیم: لَا تَنْظُرُوا إِلَى طَوْلِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِغْتَادَهُ وَ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ، وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ:

«تنها به رکوع و سجود طولانی افراد ننگرید؛ زیرا ممکن است این عبادت، عادت باشد که از ترکش ناراحت شود، بلکه به راستگوئی و اداء امانت آنها دقت کنید» (۱) زیرا راستی و امانت از ایمان سرچشمه می گیرد، در حالی که رکوع و سجود عادت با کفر و نفاق هم سازگار است.

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۰۵، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحات ۶۸ و ۶۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحات ۸ و ۹، و جلد ۷۲، صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵ (برخی با تفاوت).

۵۶ وَ يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ

۵۷ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَعُونَ

ترجمه:

۵۶ - آنها به خدا سوگند می خورند که از شما هستند در حالی که از شما نیستند؛ ولی آنها

گروهی هستند که می ترسند (و دروغ می گویند)!

۵۷ - اگر پناهگاه یا غارها یا راهی در زیر زمین بیابند به سوی آن حرکت می کنند و با سرعت و شتاب فرار می کنند.

تفسیر:

نشانه دیگری از منافقان

در آیات فوق، یکی دیگر از اعمال و حالات منافقان به روشنی ترسیم شده است، می فرماید:

«آنها به خدا سوگند یاد می کنند که از شما هستند» (وَ يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ).

«در حالی که نه از شما هستند و نه در چیزی با شما موافقت بلکه آنها گروهی هستند که فوق

العاده می ترسند» (وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ) و از شدت ترس، کفر را پنهان کرده

اظهار ایمان می کنند، مبدا گرفتار شوند.

«يَفْرَقُونَ» از ماده «فَرَقَ» (بر وزن شَفَقَ) به معنی شدت خوف و ترس است. «راغب» در کتاب

«مفردات» می گوید:

این ماده در اصل به معنی تفرق و جدائی و پراکندگی است گوئی آن چنان

می ترسند که می خواهد قلبشان از هم متفرق و متلاشی گردد. در واقع چون تکیه گاهی در باطن ندارند، همواره گرفتار ترس و وحشتی عظیم هستند و به خاطر همین ترس و وحشت، هیچ گاه آنچه در باطن دارند اظهار نمی کنند، و چون از خدا نمی ترسند از همه چیز می ترسند و دائماً در حال وحشت به سر می برند، در حالی که مؤمنان راستین در سایه ایمان آرامش و شهادت خاصی دارند.

در آیه بعد، شدت بغض، عداوت و نفرت آنها را از مؤمنان در عبارتی کوتاه، اما بسیار رسا و گویا منعکس می کند، می فرماید: «أَنَّهُا چنان هستند که اگر پناهگاهی (همانند یک دژ محکم) بیابند، یا دسترسی به غارهایی در کوه ها داشته باشند، یا بتوانند راهی در زیر زمین پیدا کنند، با سرعت هر چه بیشتر به سوی آن می شتابند» (لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ) تا از شما دور شوند و بتوانند کینه و عداوت خود را آشکار سازند.

«مَلْجَأً» به معنی پناهگاه است همچون قلعه های محکم و یا مانند آن.

«مَغَارَاتٍ» جمع «مَغَارَةٍ» به معنی «غار» است.

«مُدْخَلٌ» به معنی راه های پنهانی است، مانند نقب هایی که در زیر زمین می زنند و از آن وارد محلی می شوند.

«يَجْمَحُونَ» از ماده «جَمَحَ» به معنی حرکت شتابانه و شدیدی است که هیچ چیز نتواند از آن جلوگیری کند، همانند حرکت اسب های سرکش و چموش، که نتوان آنها را متوقف ساخت و به همین جهت چنین اسبی را «جَمُوح» می گویند.

به هر حال، این یکی از رساترین تعبیراتی است که قرآن درباره ترس و وحشت منافقان و یا بغض و نفرت آنان بیان کرده، که آنها اگر در کوه ها و روی زمین راه فراری پیدا کنند، از ترس، یا عداوت، از شما دور می شوند، ولی چون قوم و قبیله اموال و ثروتی در محیط شما دارند مجبورند دندان بر جگر بگذارند و بمانند!

- ۵۸ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ
- ۵۹ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

ترجمه:

- ۵۸ - و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو خرده می گیرند؛ اگر از آن (غنائم، سهمی) به آنها داده شود راضی می شوند؛ و اگر داده نشود خشم می گیرند (؛ خواه حق آنها باشد یا نه)!
- ۵۹ - (در حالی که) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند و بگویند: «خداوند برای ما کافی است! و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می بخشند؛ ما تنها رضای او را می طلبیم» (برای آنها بهتر است)!

شأن نزول:

- در تفسیر «در المنثور» از «صحیح بخاری» و «نسائی» و از گروهی دیگر چنین نقل شده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا مانند آن) بود که یکی از طایفه «بنی تمیم» به نام «ذُو الْخُوَيْصِرَةِ» فرا رسیده صدا زد:
- ای رسول خدا! عدالت کن!
- پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم، چه کسی عدالت خواهد کرد؟!

«عمر» صدا زد: ای رسول خدا! به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: او را به حال خود واگذار! او یارانی دارد که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کوچک می شمیرید، ولی با این حال، آنها از دین فرار می کنند همان گونه که تیر از کمان! (۱) در این هنگام، آیات فوق نازل شد و به این گونه افراد اندرز داد.

تفسیر:

خودخواهان بی منطق

در نخستین آیه فوق، به یکی دیگر از حالات منافقان اشاره شده و آن این که: آنها هرگز راضی به حق خود نیستند، و دائماً انتظار دارند از اموال بیت المال و یا منافع عمومی هر چه بیشتر بهره ببرند، خواه مستحق باشند یا نه.

دوستی و دشمنی آنها بر محور همین منافع دور می زند، هر کس جیب آنها را پر کند از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت، حق دیگران را به آنها نبخشد از او ناراضی می شوند.

حق و عدالت در قاموس آنها مفهومی ندارد، و اگر داشته باشد، عادل کسی است که هر چه بیشتر به آنها بدهد.

و ظالم کسی است که حق دیگران را از آنان باز دارد! و به تعبیر دیگر آنها فاقد هر گونه شخصیت اجتماعی هستند و تنها دارای یک شخصیت فردی و در چهار چوبه منافع خویش می باشند، و همه چیز را تنها از این زاویه می نگرند!

لذا می گوید: «بعضی از آنها در تقسیم صدقات به تو عیب می گیرند» (وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ) و می گویند: عدالت را رعایت نکردی.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۱۷۳، و جلد ۲۲، صفحات ۳۷ و ۳۸، و جلد ۳۰، صفحه ۵۷۹، و جلد ۳۳، صفحات ۳۲۷، ۳۳۵ و ۳۳۹.

اما در حقیقت چنین است که آنها به منافع خویش می نگرند «اگر سهمی به آنها داده شود راضیند و خوشحال» (فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا) و تو را مجری عدالت می دانند هر چند استحقاق نداشته باشند.

«اما اگر چیزی از آن به آنها داده نشود خشمگین می شوند» (وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ) و تو را متهم به بی عدالتی می کنند.

«ولی اگر آنها به حق خود راضی باشند و به آنچه خدا و پیامبرش در اختیار آنها گذارده رضایت دهند و بگویند: همین برای ما کافی است و اگر هم نیاز بیشتری داریم خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) از فضل خود به زودی به ما می بخشند، ما تنها رضای او را می طلبیم و از او می خواهیم که ما را از اموال مردم بی نیاز سازد، اگر آنها چنین کنند به سود آنها است» (وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ).

آیا در جوامع اسلامی امروز چنین کسانی یافت نمی شوند؟

آیا همه مردم به حق مشروع خود قانعند؟ و هر کس تنها به مقدار حقش به آنها بدهد او را عدالت پیشه می دانند؟

مسئلاً جواب این سؤال ها منفی است، با نهایت تأسف، هنوز بسیاری کسانی که مقیاس سنجش حق و عدالت را منافع شخصی خویش می پندارند، و به حقوق خویش قانع نیستند، و اگر کسی بخواهد همه را - مخصوصاً محرومان را - به حق مشروعشان برساند، داد و فریادشان بلند می شود.

بنابراین، لزومی ندارد برای شناخت منافقان صفحات تاریخ را ورق بزنیم یک نگاه به اطراف خود و حتی نگاهی به خودمان بکنیم می توانیم وضع خود و دیگران را دریابیم.

پروردگارا! روح ایمان را در ما زنده کن! و فکر شیطانی و نفاق را در ما بمیران!
و به ما توفیق مرحمت فرما، تا خود را آن چنان بسازیم که به حق خویشتن قانع باشیم! نه به
دیگران اجحاف کنیم و نه عدالت را در غضب حقوق سایرین بدانیم!
همیشه خواهان عدالت باشیم و مجری عدالت!...

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد هفتم تفسیر نمونه (۱)

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۴۱
- * ۲ - موضوعی ۵۵۵
- * ۳ - احادیث ۵۹۴
- * ۴ - اعلام ۵۹۶
- * ۵ - کتب ۶۰۱
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۰۶
- * ۷ - قبایل و... ۶۰۸
- * ۸ - اشعار ۶۱۰
- * ۹ - لغات ۶۱۱

(فهرست مطالب)

آغاز جلد هفتم ۱۱۱...

پیمان نخستین و عالم ذر ۱۳۴...

نکته ها:

۱ - توضیح و داوری درباره عالم ذر ۱۵۵...

۲ - عالم ذر در روایات اسلامی ۱۹۹...

دانشمندی در خدمت فراعنه ۲۳۱۲...

نکته:

بلعم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف ۲۶۱۴...

نشانه های دوزخیان! ۳۱۱۹...

اما چرا همچون چهار پایان؟! ۳۴۲۲...

نکته ها:

۱ - اسماء حسنی چیست؟ ۳۷۲۵...

۲ - گروه رستگاران ۴۲۲۸...

۳ - اسم اعظم خدا ۴۴ ۳۰...

مجازات استدراج ۴۶ ۳۲...

نکته:

مجازات استدراج ... ۴۸

تهمت ها و بهانه ها ۵۳ ۳۷...

قیامت چه وقت بر پا می شود؟ ۵۷ ۴۰...

زمان وقوع قیامت ... ۵۸

اسرار نهان را فقط خدا می داند ۶۲ ۴۴...

نکته:

آیا پیامبر از غیب آگاهی نداشت؟ ۶۴ ۴۶...

کفران یک نعمت بزرگ ۶۸ ۴۹...

نکته ها:

۱ - منظور از «زوجین» کیست؟ ... ۷۱

۲ - یک روایت مجعول و معروف! ... ۷۴ ۵۳

شرک در عبادت عملی سفیهانه ... ۷۶

معبودهای بی ارزش ... ۸۰ ۵۹

وسوسه های شیطان ... ۶۱ ۸۳

نکته:

جامع ترین آیه اخلاقی ... ۶۴ ۸۸

به هنگام شنیدن تلاوت قرآن خاموش باشید ... ۶۹ ۹۱

«آغاز سوره انفال» ... ۷۵ ۹۹

محتوای سوره انفال ... ۱۰۱

فضیلت تلاوت سوره انفال ... ۱۰۲

اصلاح ذات البین ... ۱۰۵

نکته ها:

۱ - انفال چیست؟ ... ۸۱ ۱۰۶

۲ - ثروت های عمومی ... ۱۰۶

۳ - عدم تفاوت این آیه و آیه خمس ... ۱۰۸

۴ - قطع ریشه اختلاف ... ۱۰۹

پنج صفت ویژه مؤمنان ... ۸۶ ۱۱۲

ناخشنودی مؤمنان از پیش آمد جنگ ... ۱۱۸

غزوه بدر، نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر ... ۹۲ ۱۲۱

تثبیت حق ... ۱۲۹

درس های آموزنده در میدان بدر ... ۱۰۳ ۱۳۴

آیا فرشتگان جنگیدند؟ ... ۱۰۴ ۱۳۶

فرار از جهاد ممنوع! ... ۱۱۱ ۱۴۳

پیروزی نزدیک است ... ۱۵۱

شنوندگان ناشنوا! ... ۱۲۰ ۱۵۴

نکته ها:

۱ - برداشت نادرست ... ۱۵۸

۲ - شنیدن سخن حق مراحل دارد ... ۱۲۵ ۱۵۹

دعوت به سوی حیات و زندگی ... ۱۲۶ ۱۶۲

خیانت و سرچشمه آن ... ۱۳۶ ۱۷۲

ایمان و روشن بینی ... ۱۴۰ ۱۷۷

سر آغاز هجرت ... ۱۴۷ ۱۸۷

بیهوده گویان ... ۱۵۱ ۱۹۱

انفاق برای بازداشتن از راه خدا ... ۲۰۱

غفران اعمال گذشته ... ۲۰۵

نکته:

هدف جهاد و یک بشارت ۲۰۹ ۱۶۶...

آغاز جزء ۱۰ قرآن مجید ۲۱۱ ۱۶۹...

خمس، یک دستور مهم اسلامی ۲۱۳ ۱۷۱...

نکته ها:

روز جدائی حق از باطل ۲۱۵ ۱۷۳...

منظور از «ذی القربی» چیست؟ ۲۱۶ ۱۷۴...

آیا غنائم، منحصر به غنائم جنگی است؟ ۲۱۸ ۱۷۵...

آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟ ۲۲۵ ۱۸۱...

منظور از سهم خدا چیست؟ ۲۳۰ ۱۸۵...

کاری که می بایست انجام گیرد ۲۳۲ ۱۸۷...

شش دستور دیگر در زمینه جهاد! ۲۳۹ ۱۹۳...

مشرکان و منافقان و وسوسه های شیطانی ۲۴۴ ۱۹۹...

نکته:

شیطان از چه طریق ظاهر شد؟ وسوسه یا تشکل؟ ۲۴۹ ۲۰۱...

یک سنت تغییرناپذیر! ۲۵۱ ۲۰۶...

نکته ها:

- ۱ - پاسخ به یک سوال ... ۲۵۴
- ۲ - عوامل حیات و مرگ ملت ها ... ۲۵۴ ۲۰۸
- ۳ - جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع! ... ۲۱۳ ۲۶۰
- شدت عمل در برابر پیمان شکنان ... ۲۱۶ ۲۶۳
- افزایش قدرت جنگی و هدف آن ... ۲۲۱ ۲۶۷

نکته ها:

- ۱ - اصل اساسی در جهاد اسلامی ... ۲۶۹
- ۲ - رمز جهانی و جاودانی بودن اسلام ... ۲۷۲
- ۳ - هدف انسانی و منطقی ... ۲۷۳
- ۴ - دشمنان ناشناخته ... ۲۷۵
- ۵ - امکانات و تهیه ابزار نظامی ... ۲۷۶
- ۶ - برنامه جهاد اسلامی ... ۲۷۸
- آمادگی برای صلح ... ۲۳۰ ۲۸۰
- منتظر برابری قوا نباشید! ... ۲۳۵ ۲۸۶
- ۱ - آیا آیه نخست منسوخ شده؟ ... ۲۳۸ ۲۸۹

۲ - افسانه موازنه قوا ۲۳۹... ۲۹۰

اسیران جنگی ۲۴۳... ۲۹۵

نکته ها:

آیا گرفتن فداء منطقی و عادلانه است؟ ۲۵۰... ۳۰۶

چهار گروه مختلف ۲۵۵... ۳۰۹

نکته ها:

۱ - هجرت و جهاد ۲۶۱... ۳۱۵

۲ - مبالغه و اغراق در تنزیه صحابه ۲۶۳... ۳۱۸

۳ - «ارث» در نظام قوانین اسلام ۲۶۵... ۳۲۱

۴ - منظور از «فِتْنَةُ» و «فَسَادٌ کَبِيرٌ» چیست؟ ۲۶۶... ۳۲۲

«آغاز سوره توبه» ۲۶۹... ۳۲۵

چند نکته:

۱ - نام های این سوره ۲۷۱... ۳۲۷

۲ - تاریخچه نزول سوره ۲۷۱... ۳۲۷

۳ - محتوای سوره توبه ۲۷۲... ۳۲۸

۴ - چرا این سوره «بسم الله» ندارد؟ ... ۲۷۳ ۳۲۹

۵ - فضیلت تلاوت سوره توبه ... ۲۷۴ ۳۳۰

۶ - درک یک واقعیت تاریخی ... ۲۷۵ ۳۳۱

پیمان های مشرکان الغاء می شود ... ۲۸۱ ۳۳۸

نکته ها:

۱ - آیا الغای یک جانبه پیمان صحیح است؟ ... ۲۸۳ ۳۴۰

۲ - این چهار ماه از کی شروع شد؟ ... ۲۸۵ ۳۴۲

آنها که پیمانشان محترم است ... ۲۸۶ ۳۴۳

نکته ها:

۱ - «حج اکبر» کدام است؟ ... ۲۸۸ ۳۴۵

۲ - مواد چهارگانه ای که در آن روز اعلام شد ... ۲۸۹ ۳۴۶

۳ - چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟ ... ۲۹۰ ۳۴۸

شدت عمل توأم با نرمش! ... ۲۹۱ ۳۴۹

نکته ها:

۱ - منظور از «أشهر حُرْم» در اینجا چیست؟ ... ۲۹۴ ۳۵۲

۲ - آیا نماز و زکات شرط قبول اسلام است؟ ... ۲۹۴ ۳۵۳

۳ - ایمان زائیده علم است ... ۲۹۵ ۳۵۴

تجاوزکاران پیمان شکن! ... ۲۹۷ ۳۵۶

چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید؟ ... ۳۰۳ ۳۶۳

نکته ها:

۱ - پیمان شکنان ... ۳۶۷

۲ - مبارزه با سران کفر ... ۳۶۹

۳ - برادری دینی ... ۳۷۰

۴ - واهمه از فرمان جهاد ... ۳۷۰

۵ - منظور از کسانی که رسول را اخراج کردند ... ۳۷۱

۶ - این آیه دلیل جبر نیست ... ۳۷۱

عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست ... ۳۱۴ ۳۷۵

نکته ها:

۱ - منظور از «عمارۀ» چیست؟ ... ۳۱۶ ۳۷۸

۲ - عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می گیرد ... ۳۱۷ ۳۷۹

۳ - پاسداران شجاع ... ۳۱۷ ۳۷۹

۴ - آیا تنها مسجدالحرام منظور است؟ ... ۳۱۷ ۳۷۹

۵ - اهمیت بنای مساجد ... ۳۸۰ ۳۱۸

مقیاس افتخار و فضیلت ... ۳۸۴ ۳۲۲

نکته ها:

تحریف تاریخ ... ۳۸۷ ۳۲۴

همه چیز فدای هدف و برای خدا ... ۳۹۳ ۳۳۱

نکته ها:

۱ - پیوند خویشاوندی ... ۳۹۷

۲ - فرمان پیروزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) حتمی است ... ۳۹۷

۳ - گذشته و امروز در گرو این دستور ... ۳۹۸ ۳۳۵

انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی کند ... ۴۰۰ ۳۳۶

نکته ها:

۱ - غزوه عبرت انگیز حنین ... ۴۰۳ ۳۳۹

۲ - چه کسانی فرار کردند؟ ... ۴۰۶ ۳۴۳

۳ - ایمان و آرامش ... ۴۰۸ ۳۴۵

۴ - تعداد جنگ های پیامبر(صلی الله علیه وآله) ... ۴۱۰

۵ - غرور ممنوع ... ۴۱۱

مشرکان حق ورود به مسجدالحرام را ندارند! ۴۱۲ ۳۴۸...

وظیفه ما در برابر اهل کتاب ۴۱۵ ۳۵۰...

نکته:

«جزیه» چیست؟ ۴۲۰ ۳۵۵...

بت پرستی اهل کتاب ۴۲۶ ۳۶۰...

نکته ها:

۱ - «عُزَیْر» کیست؟ ۴۳۳ ۳۶۱...

۲ - مسیح (علیه السلام) فرزند خدا نبود ۴۳۶ ۳۶۳...

۳ - اقتباس این خرافات از دیگران ۴۳۶ ۳۶۴...

۴ - منظور از «قَاتِلَهُمُ اللَّهُ» ... ۴۳۷

۵ - منظور از «هدایت» و «دین حق» چیست؟ ۴۳۸ ۳۷۰...

۶ - غلبه منطقی یا غلبه قدرت؟ ۴۳۹ ۳۷۱...

۷ - قرآن و قیام مهدی (علیه السلام) ۴۴۰ ۳۷۲...

۸ - روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی (علیه السلام) ۴۴۳ ۳۷۴...

۹ - اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) ۴۴۷ ۳۷۸...

۱۰ - مفهوم انتظار ۴۵۱ ۳۸۱...

- ۱۱ - انتظار یعنی آماده باش کامل ۴۵۳ ۳۸۳...
- ۱۲ - نخستین فلسفه: خودسازی فردی ۴۵۴ ۳۸۴...
- ۱۳ - فلسفه دوم: خودیاری های اجتماعی ۴۵۶ ۳۸۵...
- ۱۴ - فلسفه سوم: منتظران راستین در فساد محیط حل نمی شوند ۴۵۷ ۳۸۶...
- ۱۵ - جمع بندی ۴۵۹ ...
- کَنْز ممنوع است ۴۶۱ ۳۹۰...
- کیفر ثروت اندوزان! ۴۶۶ ۴۰۱...
- نکته ها:
- ۱ - حدود و معیار «کنز» ۴۶۷ ۳۹۴...
- ۲ - ابوذر و اشتراکیت ۴۷۲ ۳۹۷...
- آتش بس اجباری ۴۷۸ ۴۰۵...
- نکته ها:
- ۱ - فلسفه ماه های حرام ۴۸۱ ۴۰۸...
- ۲ - مفهوم و فلسفه «نسیء» در جاهلیت ۴۸۲ ۴۰۹...
- ۳ - وحدت کلمه در برابر دشمن ۴۸۴ ۴۱۰...
- ۴ - چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می کند؟ ۴۸۴ ۴۱۱...

باز هم حرکت به سوی میدان جهاد ... ۴۱۳ ۴۸۷

نکته ها:

۱ - تأکیدهای مکرر بر مسأله جهاد ... ۴۹۰

۲ - از شرایط مجاهد راستین ... ۴۹۱

۳ - منظور از گروه جانشین؟ ... ۴۹۲

خداوند پیامبرش را در حساس ترین لحظات تنها نگذارد ... ۴۱۸ ۴۹۳

نکته:

داستان یار غار ... ۴۲۱ ۴۹۶

تن پروران طماع ... ۴۲۳ ۴۹۹

سعی کن منافقان را بشناسی ... ۴۲۸ ۵۰۴

عدمشان به ز وجود! ... ۴۳۳ ۵۱۰

منافقان بهانه تراش ... ۴۳۸ ۵۱۵

نکته ها:

۱ - راهی برای شناخت منافق ... ۵۱۶

۲ - منظور از احاطه جهنم چیست؟ ... ۵۱۷

ما پیروزیم! ... ۵۱۹

نکته ها:

- ۱ - مقدّرات و کوشش های ما ... ۴۴۳ ۵۲۱
- ۲ - در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد ... ۴۴۴ ۵۲۲
- ۳ - صفات همیشگی منافقان ... ۴۴۵ ۵۲۴
- انفاق فاسقان ... ۵۲۵

نکته ها:

- ۱ - تفاوت آیه اول و دوم ... ۵۲۹
- ۲ - نباید فریب عبادت افراد را خورد ... ۵۳۰
- نشانه دیگری از منافقان ... ۴۵۱ ۵۳۱
- خودخواهان بی منطق ... ۴۵۴ ۵۳۵
- پایان جلد هفتم ... ۴۵۶ ۵۳۷

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(ابزار شناخت)

* فطرت

پیمان نخستین از فرزندان آدم بر توحید ربوبیت ۱۳...

(موانع شناخت)

* هواپرستی

تسلط شیطان بر دانشمند دنیا پرست ۲۳...

* حب دنیا

دلبستگی شدید به دنیا سبب گمراهی ۲۴...

مثل دانشمند دنیاپرست مثل سگ هار ۲۵...

یا زرق و برق های دنیا یا خدا، رسول و جهاد ۳۹۵...

پیروزی و شکست در گرو انتخاب دنیا یا خدا و رسول او... ۳۹۸...

کیفر ثروت اندوزان ۴۶۶...

مقایسه زندگی دنیا و آخرت ۴۸۹...

عدم دلبستگی به دنیا شرط اصلی مجاهد ۴۹۱...

رعایت منافع مادی یا تکلیف ۵۰۲...

* کبر و غرور

غرور به خاطر کثرت نیرو ۴۰۰...

عامل شکست غرور و نیروهای ساخته نشده ۴۰۶...

غرور عامل شکست ۴۱۱...

* نفاق

سه گروه تحت عنوان ناشنوا قرار دارند ۱۵۹...

* گناه

کسانی که منحرف می شوند به خود ستم می کنند ۲۵۰...

حجاب های رؤیت حق ۱۷۸۰...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

روشن بینی ثمره تقوا ۱۷۷۰...

آثار چهارگانه تقوا: حسّ تشخیص، تکفیر سیئات، غفران، فضل و

بخشش ۱۷۷۰...

عدم تقوا و سوء تشخیص ۱۸۱۰...

اقسام تقوا ۱۸۱۰...

تقوا و تکفیر سیئات ۱۸۲۰...

تقوا و مغفرت گناهان ۱۸۲۰...

پرهیزکاران متولیان مسجد الحرام و کانون های دینی ۱۹۷۰...

خدا پشتیبان متقین است ۴۸۰۰...

* ایمان

ایمان، مهاجرت و جهاد آیندگان ۳۱۳۰...

توبه، ایمان و پرداخت زکات نشانه همبستگی دینی ۳۶۳۰...

شرائط پنج گانه آبادگران مساجد ۳۷۶۰...

ایمان به خدا و آخرت ۳۷۷۰...

معیار افتخارات و فضائل ۳۸۴۰...

آبادانی مسجد الحرام و سقاییت حاج در برابر ایمان و... ۳۸۵۰...

ایمان، هجرت و جهاد ملاک های برتری ۳۸۶۰...

رستگاران چه کسانی هستند؟ ۳۸۶۰...

خالق

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

خداوند از اعمال شما آگاه است ۲۴۲...

خداوند از همه چیز آگاه است ۳۱۵...

خداوند از اسرار امور با خبر است ۳۷۴...

خداوند ستمگران را می شناسد ۵۱۲...

* حکیم

خداوند قادر و حکیم است ۲۸۳...

* توحید:

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

ولی و سرپرست من و صالحان خداست ۸۰...

* توحید مالکیت

ولی و سرپرست من و صالحان خداست ۸۰...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

ولی و سرپرست من و صالحان خداست ۸۰...

همه حرکات وجودی انسان دست خدا است ۱۶۴...

خداوند مولای مسلمان بهترین مولی و بهترین یاور ۲۰۸...

* قدرت

خداوند قادر و حکیم است ۲۸۳...

* دیگر صفات

خداوند توبه پذیر است ... ۳۶۶ و ۴۰۲

بی نیازی در سایه لطف خدا ... ۴۱۳

خدا مولا و سرپرست ما است ... ۵۲۰

(هدف از خلقت جهان)

نظام آفرینش هدفدار است ... ۵۴

انسان

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق

* ایمان

* حقیقت ایمان

ایمان و درک حقائق ... ۱۸۰

* آثار ایمان

عمل خالص ثمره ایمان ... ۳۷۹

* درجات و پایه های ایمان

ضعف ایمان و ترس از جنگ ... ۱۱۹

وضع استثنائی جنگ تبوک و افراد ضعیف الایمان ... ۴۹۹

* ایمان و علم

ایمان ثمره علم و آگاهی ... ۳۵۴

* مؤمنین

صفات پنج گانه مؤمنین ... ۱۱۲

خدا ترسی مؤمنان به خاطر احساس عظمت و مسئولیت ... ۱۱۳

- نزول آیات بر ایمان مؤمنان می افزاید ۱۱۴...
- مؤمنان متوکل علی الله هستند ۱۱۴...
- اقامه نماز و انفاق از صفات مؤمنان ۱۱۵...
- علائم مؤمنان واقعی ۱۱۶...
- سه پاداش مؤمنان واقعی: درجات قرب، مغفرت و رزق کریم ۱۱۶...
- اطاعت از فرمان خدا و رسول ۱۵۵...
- شنوندگان بدون عمل ۱۵۵...
- دعوت به حیات و زندگی ۱۶۲...
- مغفرت و رزق بهره مؤمنان واقعی ۳۱۲...
- ایمان، مهاجرت و جهاد آیندگان ۳۱۳...
- هجرت دوم مسلمانان ۳۱۷...
- رسوایی کفار ۳۶۵...
- نصرت و پیروزی ۳۶۵...
- مرهمی بر جراحات قلب مؤمنان ۳۶۵...
- فرو نشاندن خشم قلب ها ۳۶۶...
- تفاوت مؤمنان و منافقان در تصمیم و اقدام ۵۰۸...
- مؤمنان انتظار عذاب برای منافقین دارند ۵۲۱...
- در قاموس مؤمنان شکست نیست ۵۲۲...
- ویژگی های مؤمنان ۵۲۴...
- حالات مؤمنان و منافقان ۵۲۷...
- * ایمان حقیقی و دروغین
- شرائط مؤمنان حقیقی ۳۱۲...
- * کفر و شرک
- کفر و عذاب الهی ۱۹۸...

- کمک های مالی بر ضد حق و خسران ۲۰۰...
سه پیام شوم کمک های مالی بر ضد حق ۲۰۲...
مجازات های سه گانه هزینه های ضد حق و... ۲۰۳...
استعمارگران امروز ابوسفیان های گذشته اند ۲۰۳...
بدترین جنبندهاگان زمین ۲۶۳...
بیزاری و لغو پیمان های مشرکان ۳۳۸...
مهلت چهار ماهه به مشرکین ۳۳۹...
هشدار به مشرکان که توانائی مقابله را ندارند ۳۳۹...
اعلامیه بیزاری از مشرکان در حج اکبر ۳۴۳...
سرپیچی از پذیرش حق توانائی نمی آورد ۳۴۴...
عذاب الیم، کیفر کفار ۳۴۵...
رعایت مدت پیمان گروه ها تا آخر ۳۴۵...
چهار دستور قاطع برای پایان مهلت چهار ماهه ۳۴۹...
حبط عمل کفار ۳۷۶...
نسیء و تأخیر ماه ها زیادی در کفر و گمراهی است ۴۸۰...
تغییر ماه های حرام و تزئین این عمل زشت ۴۸۱...
نخستین کسی که تغییر ماه های حرام را بنیان نهاد ۴۸۳...
کفر مانع قبولی انفاق است ۵۲۶...
* اسباب کفر و شرک
خطر دانشمندانی که در اختیار طاغوت قرار می گیرند ۲۸...
* کافر و مشرک
زندگی زودگذر است غفلت نباید کرد ۵۵...
سدّ راه های بهانه جوئی بر مشرکان ۵۵...
پرسش و بهانه جوئی مشرکان ۵۷...

- پرسش و بهانه جوئی دیگر مشرکان ۶۱...
 درخواست نعمت و کفران ۶۸...
 سوت و کف عبادت مشرکان در کنار کعبه ۱۹۷...
 کفار اولیاء یکدیگرند ۳۱۲...
 معامله آیات خدا با بهایی اندک ۳۵۸...
 مشرکان رعایت مؤمنان را نمی کنند ۳۵۸...
 رسوائی کفار ۳۶۵...
 کشتار سران کفر چرا؟ ۳۶۹...
 آبادانی مساجد به دست کفار ممنوع ۳۷۵...
 تولى بستگان کافر ظلم و ستم است ۳۹۴...
 پیوند خویشاوندی و قطع ارتباط با خدا ۳۹۶...
 قطع ارتباط مشرکان با مسجد الحرام ۴۱۲...
 مشرکان نجس هستند ۴۱۲...
 خدا کافران را هدایت نمی کند ۴۸۱...
 جهنم محیط بر کافران است ۵۱۶...
 * بت پرستی
- بت ها قادر بر عملی نیستند ۶۹...
 بت ها توان پذیرش هیچ دعوتی و یا کمکی را ندارند ۶۹...
 چهار دلیل بر بطلان منطق بت پرستان ۷۷...
 آنها بندگانى چون شمايند نه معبود ۷۷...
 بت ها خواسته کسی را اجابت نمی کنند ۷۸...
 بت ها هیچ کدام از ابزار درک را ندارند ۷۸...
 از بت ها برای مبارزه با من کمک بگیرید تا بطلان آنها آشکار شود ۷۹...
 بت ها قدرت و توانی ندارند ۸۱...

* عمل

* عبادات:

* نماز

سکوت به هنگام قرائت امام جماعت ۹۵...

اقامه نماز و انفاق از صفات مؤمنان ۱۱۵...

توبه، اقامه نماز و پرداخت زکات دریچه های آزادی ۳۵۱...

نماز و زکات شرط قبول اسلام ۳۵۳...

شرایط پنج گانه آبادگران مساجد ۳۷۶...

نماز و زکات ۳۷۷...

* حج

اعلامیه بیزاری از مشرکان در حج اکبر ۳۴۳...

منظور از حج اکبر ۳۴۵...

مواد چهار گانه اعلامیه روز حج اکبر ۳۴۶...

قطع ارتباط مشرکان با مسجد الحرام ۴۱۲...

مشرکان نجس هستند ۴۱۲...

* جهاد

مجادله برخی از مؤمنان با پیامبر بر سر نبرد بدر ۱۱۹...

بدر نخستین درگیری مسلحانه در اسلام ۱۲۱...

چرا پیامبر اقدام به حمله به کاروان قریش کرد ۱۲۲...

خواب عجیب «عاتکه» و تأویل آن ۱۲۳...

شکستن نیروی نظامی دشمن زمینه در هم شکستن فرهنگی ۱۳۰...

نبرد مسلحانه و تثبیت دین ۱۳۱...

نعمت های خدا بر مبارزان جنگ بدر ۱۳۴...

اجابت خواسته ها در نبرد بدر ۱۳۵...

- ۱۳۵... امداد نیروهای بدر با هزار فرشته
- ۱۳۶... بشارت و اطمینان پیروزی
- ۱۳۶... یاری از ناحیه خدا است
- ۱۳۶... نبرد فرشتگان در بدر
- ۱۳۷... دومین نعمت در نبرد بدر، استیلای خواب سبک و آرامش
- ۱۳۸... سومین نعمت نبرد بدر، نزول باران برای نظافت و ...
- ۱۳۸... باران و استحکام شن های بدر و استواری گام ها
- ۱۳۸... چهارمین نعمت بدر وحشت و اضطراب در دل دشمن
- ۱۴۰... فرمان ضربه های کاری بر دشمن سرها یا انگشتان
- ۱۴۱... دلیل ضربه بر دشمن عصیان خدا و رسول
- ۱۴۱... عذاب شدید خدا بر مخالفان خدا و رسول
- ۱۴۱... آتش مجازات کفار
- ۱۴۴... فرار از جنگ خشم الهی را به دنبال دارد
- ۱۴۴... استثناء دو صورت از فرار در جنگ
- ۱۴۵... مجازات کسانی که از جنگ فرار می کنند
- ۱۴۵... علل عدم جواز فرار از جنگ
- ۱۴۷... خداوند نیروهای دشمن را در بدر از پای در آورد
- ۱۴۷... و ما رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ
- ۱۴۸... امر بین امرین
- ۱۴۹... پیروزی بدر از مواد امتحانی مسلمانان
- ۱۵۰... خدا نقشه های کفار را سست و بی ارزش می کند
- ۱۵۱... پیروزی در میدان بدر
- ۲۰۷... جنگ، جنگ تا حاکمیت کامل دین
- ۲۰۹... جایگاه جهاد آزادی بخش

- نگاهی به نحوه درگیری در نبرد بدر ۲۳۲...
 موقعیت سپاه اسلام و مشرکان در بدر ۲۳۲...
 موقعیت نبرد را خدا تعیین فرمود ۲۳۳...
 اتمام حجت ۲۳۳...
 مسلمانان و اطلاع از قدرت دشمن ۲۳۴...
 ارائه تعداد دشمن در خواب ۲۳۵...
 ارائه تعداد کمی دشمنان زمینه تقویت روحی ۲۳۵...
 ارائه تعداد کم مسلمانان به دشمن زمینه عدم عقب نشینی ۲۳۶...
 مراحل مختلف نبرد بدر و ارائه نیروها به یکدیگر ۲۳۷...
 درخواست ابو سفیان برای بازگشتن نیروهای مکه ۲۳۹...
 شش دستور برای موفقیت ۲۳۹...
 به هنگام نبرد ثابت قدم باشید ۲۳۹...
 یاد خدا را بسیار کنید ۲۴۰...
 اطاعت از رهبری عامل پیروزی ۲۴۱...
 نزاع و کشمکش ممنوع ۲۴۱...
 استقامت و پایداری ۲۴۱...
 از کارهای ابلهانه دور باشید ۲۴۲...
 در میدان جنگ با پیمان شکنان برخورد کن ۲۶۴...
 در صورت خوف خیانت، پیمانشان را لغو شده اعلام کن ۲۶۵...
 خائن از تحت حکومت خدا خارج نمی شود ۲۶۶...
 هر چه می توانید بر توان جنگی بیافزایید ۲۶۷...
 منظور از «قوة» چیست؟ ۲۶۹...
 شعار در برابر شعار ۲۷۲...
 مفهوم گسترده و زمان شمول «قوة» ۲۷۲...

- هدف از بالا بردن توان جنگی ایجاد ارهاب ۲۷۳...
- مبارزه با دشمنان خدا و دشمن مسلمانان ۲۷۵...
- دشمن های شناخته شده و ناشناخته ۲۷۵...
- هزینه های جهاد در راه خدا ۲۶۸...
- هدف از جهاد در اسلام ۲۷۸...
- آمادگی برای صلح ۲۸۰...
- توکل بر خدا به هنگام پذیرش صلح ۲۸۰...
- مواظب باشید فریب نخورید ۲۸۱...
- خدا تو را از خدعه آنها حفظ می کند ۲۸۱...
- تألیف قلوب مؤمنان بزرگ ترین نعمت ۲۸۱...
- اختلاف قدیمی اوس و خزرج و تألیف قلوب آنها ۲۸۴...
- نعمت تألیف قلوب بین مؤمنان ۲۸۴...
- یاری خدا و مؤمنان شما را کفایت می کند ۲۸۳...
- تشویق به جهاد وظیفه فرماندهی ۲۸۷...
- در صحنه نبرد یک نفر در برابر ده نفر یا... ۲۸۷...
- دلیل توان بالای رزمی مسلمین ۲۸۸...
- پیکار در مقابل دو برابر از نفرات واجب ۲۸۹...
- نبرد در برابر بیش از دو برابر مستحب یا... ۲۹۰...
- شرط توازن قوا در نبردهای اسلامی منفی است ۲۹۰...
- پیش از پیروزی کامل گرفتن، اسیر ممنوع ۲۹۵...
- زمان گرفتن اسیر در جنگ ۳۰۴...
- گرفتن فداء از اسیران جنگ ۲۹۸...
- اسیرانی که نباید فداء از آنها پذیرفت ۳۰۶...
- اسراء بدر و مبلغ فداء آنها ۲۹۹...

- ابوالعاص داماد پیامبر (صلی الله علیه وآله) اسیر جنگ بدر ۲۹۹...
- رفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله) با داماد اسیر خود ۲۹۹...
- اصلاح و تربیت اسیران ۳۰۱...
- اسیرانی که پس از فداء در مدینه ماندند ۳۰۶...
- شرائط فریادرسی ۳۱۱...
- ایمان، مهاجرت و جهاد آیندگان ۳۱۳...
- هجرت و جهاد در آغاز اسلام و پس از آن ۳۱۵...
- نقض پیمان و تبعید پیامبر مجوز نبرد ۳۶۴...
- نقض پیمان و کشتن سران کفر ۳۶۴...
- ادله سه گانه مجوز جنگ ۳۶۴...
- قتل سران کفر عاملی باز دارنده ۳۶۴...
- مبارزه با کفار و ثمرات پنج گانه آن ۳۶۵...
- کشتار سران کفر چرا؟ ۳۶۹...
- واهمه از فرمان جهاد ۳۷۰...
- ایمان، هجرت و جهاد ملاک های برتری ۳۸۶...
- رستگاران چه کسانی هستند؟ ۳۸۶...
- یا زرق و برق های دنیا یا خدا، رسول و جهاد ۳۹۵...
- پیروزی و شکست در گرو انتخاب دنیا یا خدا ۳۹۸...
- پیروزی های مکرر و پیروزی یوم حنین ۴۰۰...
- غرور به خاطر کثرت نیرو ۴۰۰...
- شکست در جنگ و فشار سنگین روحی ۴۰۱...
- نزول آرامش بر پیامبر و مؤمنان ۴۰۱...
- لشکر نامرئی ۴۰۱...
- غزوه حنین غزوه عبرت ۴۰۳...

- درگیری با نیروهای هوازن و فرار نیروها ۴۰۵...
- ایستادگی علی(علیه السلام) و چند نفر دیگر ۴۰۶...
- فرار کننده گانه میدان حنین ۴۰۶...
- آرامش و سکون حاکم بر سپاه در حنین ۴۰۸...
- تعداد جنگ های پیامبر هشتاد جنگ ۴۱۰...
- جهاد در برابر اهل کتاب یک وظیفه مسلم ۴۱۵...
- مبارزه دسته جمعی و متحدالمال با مشرکان ۴۸۰...
- وحدت کلمه در مبارزه با دشمن ۴۸۴...
- نبرد تبوک آخرین غزوه رسول خدا ۴۸۶...
- حرکت به سمت تبوک ۴۸۷...
- شرایط سخت زمان فرمان نبرد تبوک ۴۸۸...
- چرا در حرکت به سمت نبرد سستی می کنید ۴۸۸...
- دلیل سستی در حرکت به سوی میدان جنگ ۴۸۹...
- پیامدهای عدم حرکت به سمت نبرد ۴۸۹...
- تأکیدهای مکرر در مسأله جهاد ۴۹۰...
- عدم دلبستگی به دنیا شرط اصلی مجاهد ۴۹۱...
- وعده نصرت از خداوند بر پیامبر ۴۹۳...
- یادآوری نصرت و پیروزی گذشته ۴۹۴...
- همه و همه حرکت به سوی جهاد ۵۰۰...
- جهاد با جان و مال به نفع شماس ۵۰۱...
- رعایت منافع مادی یا تکلیف ۵۰۲...
- چرا به منافقان اجازه ترک جهاد دادی؟ ۵۰۴...
- مؤمنان اجازه ترک جهاد نمی خواهند ۵۰۷...
- اجازه ترک جهاد را غیر مؤمنان می طلبند ۵۰۷...

معرفی آنها که اجازه عدم شرکت در جهاد می خواستند ۵۰۸...

تفاوت مؤمنان و منافقان در تصمیم و اقدام ۵۰۸...

خداوند از شرکت آنها در جهاد کراهت داشت ۵۱۰...

اگر تصمیم به جهاد داشتند وسائل آن را فراهم می کردند ۵۱۰...

اگر با شما خارج می شدند تخریب می کردند ۵۱۱...

شرکت منافقان در جنگ جز ایجاد فتنه اثری ندارد ۵۱۱...

بهبانه ای دیگر برای عدم شرکت در میدان جهاد ۵۱۴...

از دلبری زیبارویان رومی می ترسم، مرا معاف دار ۵۱۵...

یکی از دو پیروزی در پیش روی شما است ۵۲۰...

* خمس

تلاش برای حذف خمس و تقلید از تشیع ۲۲۳...

اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبیعض نیست ۲۲۵...

* زکات

توبه، اقامه نماز و پرداخت زکات دریچه های آزادی ۳۵۱...

نماز و زکات شرط قبول اسلام ۳۵۳...

توبه، ایمان و پرداخت زکات نشانه همبستگی دینی ۳۶۳...

شرایط پنج گانه آبادگران مساجد ۳۷۶...

نماز و زکات ۳۷۷...

حدود و معیار صدق گنج ۴۶۷...

* در برابر انسانها

* ارتباط با خویشان:

* رابطه با ارحام

بستگان نسبت به یکدیگر اولویت دارند ۳۱۳...

آثار خویشاوندی در مسائل مختلف اسلامی ۳۱۴...

* ارتباط با جامعه

لزوم پرهیز از فتنه شامل ۱۶۵...

فتنه ای که خوبان و بدان را فرا می گیرد ۱۶۶...

زمانی که فتنه همه را فرا می گیرد ۱۶۷...

* روابط اقتصادی

* غیر قراردادهای

* غیر صحیح

- ثروت اندوزی

کیفر ثروت اندوزان ۴۶۶...

ابوذر و مبارزه با ثروت اندوزی ۴۷۱...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

وظایف رهبران و مبلغان ۸۳...

اصول سه گانه پیشرفت رهبران ۸۳...

در هم شکستن نیروی نظامی دشمن زمینه... ۱۳۰...

نبرد مسلحانه و تثبیت دین ۱۳۱...

هشدار نسبت به خیانت اسیران ۳۰۱...

تأمین دادن برای تحقیق و رساندن به محل امن ۳۵۱...

* رهبری

اطاعت از فرمان خدا و رسول ۱۵۵...

* روابط اخلاقی

جامع ترین آیه اخلاقی ۸۸...

* اخلاق ممدوح

* صله رحم

بستگان نزدیک اما کافر را یار خود انتخاب نکنید ۳۹۴...

* توکل

مؤمنان متوکل علی الله هستند ۱۱۴...

توکل بر خدا به هنگام پذیرش صلح ۲۸۰...

* حلم و صبر

صبر لازم بود تا وضع راستگویان و دروغگویان مشخص شود ۵۰۵...

* برادری و اخوت

اصلاح ذات البین و قطع ریشه اختلافات ۱۰۹...

اصلاح ذات البین به وسیله نماینده امام صادق (علیه السلام) ۱۱۰...

* شکر

درخواست نعمت و کفران ۶۸...

* خوف و رجاء

خداترسی مؤمنان به خاطر احساس عظمت و مسئولیت ۱۱۳...

نترسی ۳۷۷...

* استغفار و توبه

بازگشت از خلاف و آگاهی خداوند ۲۰۸... توبه و پذیرش اسلام نافع

است ۳۴۴...

توبه، اقامه نماز و پرداخت زکات دریچه های آزادی ۳۵۱...

توبه، ایمان و پرداخت زکات نشانه همبستگی دینی ۳۶۳...

* استعاذه

امداد و نجات از وسوسه های شیطانی ۸۴...

راه غلبه بر وسوسه های شیطان: یاد خدا ۸۵...

* وفای به عهد

عهد شکنی های پی در پی مجازات دارد ۲۶۳...

* دیگر اخلاق های ممدوح

یاد خدا در دل صبحگاهان و شبانگاه ۹۶...

از غافلان مباش ۹۶...

اقامه نماز و انفاق از صفات مؤمنان ۱۱۵...

از خیانت آگاهانه پرهیز ۱۷۴...

* اخلاق مذموم

* نفاق

سه گروه تحت عنوان ناشنوا قرار دارند ۱۵۹...

سوگند دروغ در شرکت در جنگ تبوک ۵۰۲...

خدا می داند منافقان دروغگویند ۵۰۲...

بهبانه ها به هنگام پیش آمدن حوادث مشکل ۵۰۳...

تفاوت مؤمنان و منافقان در تصمیم و اقدام ۵۰۸...

خداوند از شرکت آنها در جهاد کراهت داشت ۵۱۰...

اگر تصمیم به جهاد داشتند وسائل آن را فراهم می کردند ۵۱۰...

اگر با شما خارج می شدند تخریب می کردند ۵۱۱...

شرکت منافقان در جنگ جز ایجاد فتنه اثری ندارد ۵۱۱...

منافقان همواره در پی فتنه و تفرقه بودند ۵۱۲...

منافقان برنامه های تو را دگرگون ساختند ۵۱۳...

غلبه حق و شکست توطئه منافقان ۵۱۳...

منافق در تمام اعصار وجود دارد ۵۱۳...

بهبانه ای دیگر برای عدم شرکت در میدان جهاد ۵۱۴...

از دلبری زیبارویان رومی می ترسم، مرا معاف دار ۵۱۵...

راهی برای شناخت منافقان ۵۱۶...

منافقان از الطاف خدا به تو ناراحت می شوند ۵۱۹...

- منافقان از مصائب وارده بر تو به هوش خویش می بالند ۵۱۹...
- منافقان چه انتظاری در مورد شما دارند ۵۲۰...
- آنچه خدا قسمت کرده به انسان می رسد ۵۲۰...
- مؤمنان انتظار عذاب برای منافقین دارند ۵۲۱...
- ویژگی های منافقان ۵۲۴...
- انفاق منافقان قبول نیست ۵۲۶...
- منافقان فاسقند ۵۲۶...
- منافقان نماز را با حالت کسالت می خوانند ۵۲۷...
- منافقان با کراهت انفاق می کنند ۵۲۷...
- حالات مؤمنان و منافقان ۵۲۷...
- اموال و اولاد منافقان تو را شگفت زده نکند ۵۲۸...
- اموال و فرزندان منافقان سبب عذاب آنها است ۵۲۸...
- فریب عبادت افراد را نباید خورد ۵۳۰...
- ادعای منافقان که از مؤمنانند دروغ است ۵۳۱...
- منافقان افرادی ترسو ۵۳۱...
- منافقان اگر راهی برای فرار یا پنهان شدن بیابند نمی مانند ۵۳۲...
- رساترین تعبیر قرآن در مورد ترسو بودن منافقان ۵۳۳...
- ایراد و جسارت به پیامبر ۵۳۴...
- معیار ظلم و عدل از نظر منافقان ۵۳۵...
- عیب جوئی از پیامبر در تقسیم صدقات ۵۳۵...
- منافع شخصی معیار عدل و ظلم ۵۳۶...
- رضایت و ناخشنودی منافقان در اعطا و عدم اعطا ۵۳۶...
- رضا به داده دادن خیر و خوبی دارد ۵۳۶...

* ظلم

مجازات نتیجه سرکشی و طغیان ۲۵۲...

تولی بستگان کافر ظلم و ستم است ۳۹۴...

* حبّ دنیا

دلبستگی شدید به دنیا سبب گمراهی ۲۴...

مثل دانشمند دنیاپرست مثل سگ هار ۲۵...

یا زرق و برق های دنیا یا خدا، رسول و جهاد ۳۹۵...

پیروزی و شکست در گرو انتخاب دنیا یا خدا و رسول او... ۳۹۸...

ابوذر و مبارزه با ثروت اندوزی ۴۷۱...

* کتمان حق

کتمان حقیقت تا کی؟ ۳۳۵...

* دیگر اخلاق های مذموم

تفاخر اصحاب ۳۸۳...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

یاد گذشته و یاری خداوند ۱۶۹...

یاری و نعمت های خدا شما را قدرتمند ساخت ۱۶۹...

تغییر درون و عمل، تغییر زندگی را در پی دارد ۲۵۲...

فیض خدا بی دلیل قطع نمی گردد ۲۵۳...

* موجودات زنده

* جنّ

* اقسام جنّ

* شیطان

الف - فعالیت های شیطان

امدادگران شیطان ۸۷...

چگونگی تزئین اعمال زشت در نظر آنان ۴۸۴...

چه کسی اعمال زشت را خوب جلوه می دهد ۴۸۵...

ب - تابعان شیطان

چه کسانی برادران شیطانند؟ ۸۷...

* عوالم بالا (فرشتگان)

* ویژگی های فرشتگان

فرشتگان و عبادت و سجده برای پروردگار ۹۷...

* پاداش و مجازات

تکذیب آیات الهی و عذاب استدراج ۴۶...

سه پاداش مؤمنان واقعی: درجات قرب، مغفرت و رزق کریم ۱۱۶...

دلیل ضربه بر دشمن عصیان خدا و رسول ۱۴۱...

عذاب شدید خدا بر مخالفان خدا و رسول ۱۴۱...

خداوند نیروی دشمن را در بدر از پای در آورد ۱۴۷...

غفلت از شدت عذاب الهی ۱۶۸...

پاداش کسانی که از آزمایش خوب بیرون آیند ۱۷۶...

جداسازی پاک از ناپاک، حسرت و مجازات آتش ۲۰۲...

مجازات های سه گانه ضد حق، رنج و حسرت، شکست و جهنم ۲۰۳...

مجازات نتیجه سرکشی و طغیان ۲۵۲...

تکذیب آیات الهی و مجازات آن ۲۵۳...

عهد شکنی های پی در پی مجازات دارد ۲۶۳...

مجازات کفار پیمان شکن ۳۶۵...

پاداش مؤمنان مهاجر و مجاهد ۳۸۶...

مجازات کسانی که اموال را ذخیره می کنند ۴۶۳...

چرا مجازات ثروت اندوزان در سه نقطه بدن متمرکز می شود ۴۶۶...

مجازات تخلف از حرمت ماه های حرام ۴۸۰...

* آزمایش ها

اموال و اولاد وسائل آزمایش ۱۷۵...

پاداش کسانی که از آزمایش خوب بیرون آیند ۱۷۶...

آزمایش برای کشف وجودی افراد ۳۷۲...

آزمایش برای شناخت مجاهدان و دشمنان داخلی ۳۷۳...

* امکانات معنوی (هدایت)

یاد گذشته و یاری خداوند ۱۶۹...

یاری و نعمت های خدا شما را قدرتمند ساخت ۱۶۹...

تغییر درون و عمل، تغییر زندگی را در پی دارد ۲۵۲...

فیض خدا بی دلیل قطع نمی گردد ۲۵۳...

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

هدایت الهی هدایت واقعی ۲۶...

خسران واقعی از آن کسی است که خدا گمراهش سازد ۲۶...

امت ویژه، هدایتگر و عدالت پرور ۳۷...

کسی که خدا گمراهش سازد هدایتگری نخواهد داشت ۵۶...

خدا کافران را هدایت نمی کند ۴۸۱...

* اقسام هدایت

* هدایت تشریعی

* نبوت خاصه

بدر نخستین درگیری مسلحانه در اسلام ۱۲۱...

* صفات و ویژگی ها

- پیامبر نذیر است ۵۴...
- من مالک سود و زیان خود نیستم ۶۲...
- دو گروه در مورد توسل در اشتباهند ۶۳...
- علم غیب و کثرت خیر و برکت ۶۴...
- من بشیر و نذیرم ۶۴...
- پیامبر و علم غیب ۶۴...
- پیامبر تابع وحی است ۸۸...
- مجادله برخی مؤمنان با پیامبر بر سر نبرد بدر ۱۱۹...
- خواب عجیب «عاتکه» و تأویل آن ۱۲۳...
- پیامبر و ایجاد آرامش در سپاه ۱۲۶...
- نعمت های خدا بر مبارزان جنگ بدر ۱۳۴...
- اجابت خواسته ها در نبرد بدر ۱۳۵...
- امداد نیروهای بدر با هزار فرشته ۱۳۵...
- بشارت و اطمینان پیروزی ۱۳۶...
- یاری از ناحیه خدا است ۱۳۶...
- نبرد فرشتگان در بدر ۱۳۶...
- دومین نعمت در نبرد بدر، استیلای خواب سبک ۱۳۷...
- سومین نعمت نبرد بدر، نزول باران برای نظافت و... ۱۳۸...
- باران و استحکام شن های بدر و استواری گام ها ۱۳۸...
- چهارمین نعمت بدر وحشت و اضطراب در دل دشمن ۱۳۸...
- فرمان ضربه های کاری بر دشمن سرها یا انگشتان ۱۴۰...
- دلیل ضربه بر دشمن عصیان خدا و رسول ۱۴۱...
- عذاب شدید خدا بر مخالفان خدا و رسول ۱۴۱...

- آتش مجازات کفار ۱۴۱...
 فرار از جنگ ممنوع ۱۴۳...
 اختلاف در مورد غنائم بدر ۱۵۳...
 هجرت در آغاز تاریخ اسلام و پیروزی ها ۱۸۴...
 دو عامل دفع عذاب، وجود پیامبر و استغفار ۱۹۴...
 روش تبلیغی بشارت و انذار ۲۰۵...
 نگاهی به نحوه درگیری در نبرد بدر ۲۳۲...
 موقعیت سپاه اسلام و مشرکان در بدر ۲۳۲...
 موقعیت نبرد را خدا تعیین فرمود ۲۳۳...
 اتمام حجت ۲۳۳...
 مسلمانان و اطلاع از قدرت دشمن ۲۳۴...
 ارائه تعداد دشمن در خواب ۲۳۵...
 ارائه تعداد کمی دشمنان زمینه تقویت روحی ۲۳۵...
 ارائه تعداد کم مسلمانان به دشمن ۲۳۶...
 مراحل مختلف نبرد بدر و ارائه نیروها به یکدیگر ۲۳۷...
 درخواست ابو سفیان برای بازگشتن نیروهای مکه ۲۳۹...
 شش دستور برای موفقیت ۲۳۹...
 به هنگام نبرد ثابت قدم باشید ۲۳۹...
 یاد خدا را بسیار کنید ۲۴۰...
 اطاعت از رهبری عامل پیروزی ۲۴۱...
 نزاع و کشمکش ممنوع ۲۴۱...
 استقامت و پایداری ۲۴۱...
 از کارهای ابلهانه دور باشید ۲۴۲...
 در میدان جنگ با پیمان شکنان به سختی برخورد کن ۲۶۴...

- در صورت خوف خیانت، پیمانشان را لغو شده اعلام کن ۲۶۵...
- خائن از تحت حکومت خدا خارج نمی شود ۲۶۶...
- هر چه می توانید بر توان جنگی بیافزائید ۲۶۷...
- هزینه های جهاد در راه خدا ۲۶۸...
- منظور از «قوة» چیست؟ ۲۶۹...
- شعار در برابر شعار ۲۷۲...
- مفهوم گسترده و زمان شمول «قوة» ۲۷۲...
- هدف از بالا بردن توان جنگی ۲۷۳...
- مبارزه با دشمنان خدا و دشمن مسلمانان ۲۷۵...
- دشمن های شناخته شده و ناشناخته ۲۷۵...
- هدف از جهاد در اسلام ۲۷۸...
- آمادگی برای صلح ۲۸۰...
- توکل بر خدا به هنگام پذیرش صلح ۲۸۰...
- مواظب باشید فریب نخورید ۲۸۱...
- خدا تو را یاری کرد از خدعه آنها تو را حفظ می کند ۲۸۱...
- تألیف قلوب مؤمنان بزرگ ترین نعمت ۲۸۱...
- یاری خدا و مؤمنان شما را کفایت می کند ۲۸۳...
- اختلاف قدیمی اوس و خزرج و تألیف قلوب آنها ۲۸۴...
- نعمت تألیف قلوب بین مؤمنان ۲۸۴...
- تشویق به جهاد وظیفه فرماندهی ۲۸۷...
- در صحنه نبرد یک نفر در برابر ده نفر یا... ۲۸۷...
- رفتار پیامبر با داماد اسیر خود ۲۹۹...
- عباس عموی پیامبر و پرداخت فدیة ۳۰۲...
- پنج گروه از مردم در آغاز اسلام ۳۰۹...

- گروه مؤمن، مهاجر، مجاهد و گروه یاور ۳۱۰...
- پیوند چهار گروه اسلامی با یکدیگر ۳۱۰...
- ارتباط مؤمنان غیر مهاجر قطع است ۳۱۱...
- استمرار پیمان با مشرکان ۳۵۶...
- پایبندی به پیمان با مشرکان مادام که آنها... ۳۵۶...
- هشدار که آنها وفادار به تعهد نیستند ۳۵۷...
- فریب خوش زبانی دشمنان را مخورید ۳۵۷...
- منظور از کسانی که از لغو پیمان استثناء شده اند ۳۵۹...
- لغو تعهدات به هنگام آشکار شدن قرائن خیانت ۳۶۱...
- نقض پیمان و تبعید پیامبر مجوز نبرد ۳۶۴...
- نقض پیمان و کشتن سران کفر ۳۶۴...
- قتل سران کفر عاملی باز دارنده ۳۶۴...
- ادله سه گانه مجوز جنگ ۳۶۴...
- مبارزه با کفار و ثمرات پنج گانه آن ۳۶۵...
- چه کسانی رسول را اخراج کردند؟ ۳۷۱...
- فرار کننده گان میدان حنین ۴۰۶...
- آرامش و سکون حاکم بر سپاه در حنین ۴۰۸...
- تعداد جنگ های پیامبر هشتاد جنگ ۴۱۰...
- نبرد تبوک آخرین غزوه رسول خدا ۴۸۶...
- حرکت به سمت تبوک ۴۸۷...
- شرایط سخت زمان فرمان نبرد تبوک ۴۸۸...
- چرا در حرکت به سمت نبرد سستی می کنید ۴۸۸...
- دلیل سستی در حرکت به سوی میدان جنگ ۴۸۹...
- وعده نصرت از خداوند بر پیامبر ۴۹۳...

- یادآوری نصرت و پیروزی گذشته ۴۹۴...
- ماجرای هجرت پیامبر به سمت مدینه و... ۴۹۴...
- ابوبکر یار و همراه پیامبر در غار ثور ۴۹۵...
- اندوه و غم یار غار و دلداری به او ۴۹۵...
- نزول سکینه و آرامش بر پیامبر ۴۹۵...
- کلمه الله هی العلیا ۴۹۵...
- داستان یار غار و تفسیرهای افراط گرانه و تفریط گرانه ۴۹۶...
- آیا پیامبر ترک اولی کرد ۵۰۵...
- عتاب پیامبر جنبه کنائی داشت ۵۰۶...
- آیا پیامبر منافقان را نمی شناخت ۵۰۷...
- * دشمنان پیامبر
- تهمت جنون به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۵۳...
- پاسخ تهمت جنون به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۵۳...
- نجات کاروان قریش از خطر ۱۲۵...
- پیامبر و ایجاد آرامش در سپاه ۱۲۶...
- دستورات جنگی از ناحیه پیامبر ۱۲۸...
- رویارویی جدی با مشرکان در بدر ۱۲۸...
- پیروزی بدر ۱۲۹...
- وعده پیروزی خدا: کاروان یا لشکر کفار ۱۲۹...
- نقشه خطرناک برای رسول اسلام(صلی الله علیه وآله) ۱۸۵...
- نقشه پیشنهادی: حبس، قتل، تبعید ۱۸۷...
- یک صد شتر جایزه برای پیدا کردن پیامبر ۱۸۸...
- مکر بشر و مکر و چاره اندیشی خدا ۱۸۸...
- نابودی گردنکشان با وسائل ساده ۱۸۸...

- سدّ و مانع از زیارت مسجد الحرام و مجازات آن ۱۹۶...
 فریب خوش زبانی دشمنان را مخورید ۳۵۷...
 چه کسانی رسول را اخراج کردند؟ ۳۷۱...
 پیروزی های مکرر و پیروزی یوم حنین ۴۰۰...
 غرور به خاطر کثرت نیرو ۴۰۰...
 شکست در جنگ و فشار سنگین روحی ۴۰۱...
 نزول آرامش بر پیامبر و مؤمنان ۴۰۱...
 لشکر نامرئی ۴۰۱...
 غزوه حنین غزوه عبرت ۴۰۳...
 درگیری با نیروهای هوازن و فرار نیروها ۴۰۵...
 ایستادگی علی (علیه السلام) و چند نفر دیگر ۴۰۶...
 * ابزار پیشرفت
 علم غیب لازمه تکمیل مقام رهبری ۶۵...
 یاری از ناحیه خدا است ۱۳۶...
 و ما رَمِيتُ إِذْ رَمِيتُ ۱۴۷...
 * مسئولیت ها
 از غافلان مباش ۹۶...
 روش تبلیغی بشارت و انذار ۲۰۵...
 * دعوت پذیران
 ابوذر و مبارزه با ثروت اندوزی ۴۷۱...
 ابوذر و تهمت اشتراکیت ۴۷۲...
 تهمت های ناروا به ساحت ابوذر ۴۷۳...
 توجیهات نابجا برای تبعید ابوذر ۴۷۵...

- * بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها
- پاسخ تهمت جنون به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۵۳...
- اندیشه در مورد رسول خدا دالّ بر عدم جنون اوست ۵۳...
- سدّ راه های بهانه جوئی بر مشرکان ۵۵...
- پرسش و بهانه جوئی مشرکان ۵۷...
- پرسش و بهانه جوئی دیگر مشرکان ۶۱...
- من مالک سود و زیان خود نیستم ۶۲...
- ایراد مشرکان که چرا خود آیات نمی آوری؟ ۸۸...
- کراهت از نبرد بدر و تقسیم غنائم ۱۱۸...
- مجادله برخی از مؤمنان با پیامبر بر سر نبرد بدر ۱۱۹...
- ضعف ایمان و ترس از جنگ ۱۱۹...

* قرآن

- الف - اسامی و ویژگی های قرآن
- جامع ترین آیه اخلاقی ۸۸...
- اوصاف قرآن ۸۸...
- سکوت به هنگام قرائت قرآن ۹۱...
- زندگی عصر جاهلی و نجات آنها ۱۶۳...
- تفصیل آیات برای آگاهان ۳۶۳...
- ب - نکات تفسیری قرآن
- منظور از «ذرّ» ۱۴...
- هدف از پیمان عالم «ذرّ» ۱۵...
- دو تفسیر درباره عالم «ذرّ» ۱۵...
- چگونه جمعی ویژه جهنم خلق شده اند؟ ۳۲...
- منظور از «اسماء حسنی» الهی ۳۷...

- تعداد نود و نه گانه اسماء حسنی ۴۰...
- گروه رستگاران امت اسلامی ۴۲...
- منظور از «اسم اعظم» خدا ۴۴...
- مجازات «استدراج» چیست؟ ۴۸...
- منظور از «زوجین» در آیه ۷۱...
- منظور از «طائف» ۸۵...
- چه کسانی برادران شیطانند؟ ۸۷...
- سکوت هنگام استماع قرآن در هر حال واجب یا ۹۲...
- محتوای سوره «انفال» ۱۰۱...
- فضیلت تلاوت سوره «انفال» ۱۰۲...
- منظور از «انفال» ۱۰۶...
- آیا بین آیه اول و آیه خمس منافاتی است ۱۰۸...
- مفهوم توکل عدم استفاده از ابزار نیست ۱۱۵...
- چرا پیامبر اقدام به حمله به کاروان قریش کرد ۱۲۲...
- تفاوت کلمه «حق» در دو آیه ۱۳۱...
- امر بین امرین ۱۴۸...
- برداشت نادرست از آیه ۱۵۸...
- منظور از «حیات» در این آیه چیست؟ ۱۶۲...
- داستان نبرد با بنی قریظه و حکمیت «سعد بن معاذ» ۱۷۰...
- محدوده خیانت ۱۷۳...
- خیانت «ابو لبابه» و توبه او ۱۷۱...
- خیانت به خدا و رسول او ۱۷۲...
- تفاوت آیه سوم و چهارم در دفع عذاب و مجازات ۱۹۹...
- منظور از «یوم الفرقان» روز نبرد بدر ۲۱۵...

- منظور از «یوم التقی الجمعان» ۲۱۵...
 مراد از «ذی القربی» در آیه حمل ۲۱۶...
 مراد از «یتامی» در آیه خمس ۲۱۷...
 مراد از «غنائم» در آیه خمس ۲۱۸...
 نظر اهل لغت در مورد «غنیمت» ۲۱۹...
 نظر مفسران در مورد «غنیمت» ۲۲۲...
 شأن نزول عمومیت آیه را تخصیص نمی زند ۲۲۴...
 منظور از «سهم خدا» در آیه خمس ۲۳۰...
 عدم تنافی بین این آیه و آیه ۱۳ سوره آل عمران ۲۳۷...
 تفاوت معنی دو آیه مکرر ۲۵۴...
 منظور از «قوه» چیست؟ ۲۶۹...
 دلیل توان رزمی بالای مسلمین ۲۸۸...
 پیکار در مقابل دو برابر از نفرات واجب ۲۸۹...
 نبرد در برابر بیش از دو برابر مستحب یا... ۲۹۰...
 شرط توازن قوا در نبردهای اسلامی منفی است ۲۹۰...
 دلیل نفی لزوم موازنه قوا در اسلام ۲۹۲...
 مقیاس یک، در برابر ده اشاره به قدرت مدیریت نیروهای اسلام ۲۹۲...
 آیا فدیة اسارت انسان فروشی نیست ۳۰۶...
 منظور از «عدم هجرت بعد از فتح» ۳۱۷...
 منظور از «فتنه» و «فساد کبیر» ۳۲۲...
 نام های سوره «برائت» ۳۲۷...
 تاریخچه نزول سوره «برائت» ۳۲۷...
 محتوای سوره «برائت» ۳۲۸...
 چرا سوره «برائت» بسم الله ندارد؟ ۳۲۹...

- ۳۳۰... فضیلت تلاوت سوره «برائت»
- ۳۴۰... آیا القاء پیمان ها یک جانبه بود
- ۳۴۵... منظور از حج اکبر
- ۳۵۲... منظور از «اشهر حرم» در آیه
- ۳۶۷... منظور از پیمان شکنان کیانند؟
- ۳۷۱... ادعای دلالت آیه بر مسأله جبر
- ۳۷۸... منظور از «عمارت» مسجد
- ۳۷۹... منظور از «مساجد» عموم مساجد است
- ۳۸۹... حدیث نعمان در شأن نزول آیات و ایرادات آن
- ۳۹۱... توضیحی درباره مفهوم افعّل التفضیل
- ۳۹۲... مقام رضوان الهی
- ۴۲۰... منظور از «جزیه»
- ۴۳۱... تفاوت «ان یطفؤا» و «لیطفؤا»
- ۴۳۱... تشبیه قرآن به یک منبع نور
- ۴۳۲... منظور از «یأبی»
- ۴۳۲... منظور از «هدایت» و «دین حق»
- ۴۸۲... منظور از «نسیء» و فلسفه آن در جاهلیت
- ۴۹۲... مراد از گروه جانشین مجاهدان در صورت تخلف
- ۵۱۷... منظور از «احاطه جهنم» چیست
- ۵۲۹... تفاوت آیه اول و دوم انفاق، اختیاری و اکراهی
- ۵۳۲... معنی چند لغت
- ج - تشبیهات و مثال های قرآن
- ۳۴... تشبیه انسان های جهنمی به حیوانات پرواری

د - نکات آموزنده داستان های قرآن

بلعم دانشمندی که گمراهی را برگزید ۲۳...

تسلط شیطان بر دانشمند دنیاپرست ۲۳...

سرگذشت ها را بازگو کن تا عبرت گیرند ۲۵...

ه - احکام برگرفته از قرآن

سکوت به هنگام قرائت امام جماعت ۹۵...

انفال از آن خدا و رسول است ۱۰۵...

ثروت های عمومی ۱۰۶...

استثناء دو صورت از فرار در جنگ ۱۴۴...

پرهیزکاران متولیان مسجد الحرام و کانون های دینی ۱۹۷...

نحوه تقسیم غنائم جنگ ۲۱۳...

یک پنجم غنائم سهام ششگانه ۲۱۴...

پیکار در برابر دو برابر نفرات واجب ۲۸۹...

نبرد در برابر بیش از دو برابر مستحب یا... ۲۹۰...

شرط توازن قوا در نبردهای اسلامی منفی است ۲۹۰...

دلیل نفی لزوم موازنه قوا در اسلام ۲۹۲...

پیش از پیروزی کامل گرفتن اسیر ممنوع ۲۹۶...

گرفتن فداء از اسیران جنگ ۲۹۹...

زمان گرفتن اسیر در جنگ ۳۰۴...

فدیه اسارت حلال است ۳۰۰...

اسیرانی که نباید فداء از آنها پذیرفت ۳۰۵...

مقررات ارث در مقاطع گوناگون ۳۲۱...

رعایت مدت پیمان گروه ها تا آخر ۳۴۵...

مواد چهار گانه اعلامیه روز حج اکبر ۳۴۶...

- ۴۱۲... قطع ارتباط مشرکان با مسجد الحرام
- ۴۱۲... مشرکان نجس هستند
- ۴۲۱... جزیه قبل از اسلام
- ۴۲۱... انوشیروان و اخذ جزیه
- ۴۲۲... جزیه در اسلام در برابر حمایت و امنیت اهل کتاب است
- ۴۲۳... مفهوم عهد نامه ها در مورد اخذ جزیه
- ۴۲۳... حدود و مقدار جزیه
- ۴۷۰... حکم گنج در شرایط عادی و اضطراری
- ۴۷۸... تعداد ماه ها از نگاه آفرینش دوازده ماه است
- ۴۷۹... چهار ماه در سال حرام است
- ۴۷۹... حرمت چهار ماه در آئین های استوار الهی
- ۴۸۰... مجازات تخلف از حرمت ماه های حرام
- ۴۸۱... فلسفه ماه های حرام
- و - پاسخ های قرآن به مخالفان
- ۱۹۱... ادعای مبارزه با قرآن
- ۱۹۱... این قرآن افسانه های پیشین است
- ۱۹۲... درخواست عذاب باریدن سنگ
- ز - داستان های قرآن
- ۱ - بلعم باعوراء
- ۲۶... بلعم باعورا دانشمند منحرف
- ح - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
- ۱ - عیسی و مادرش مریم
- ۴۳۶... آیا مسیح فرزند خدا است

۲ - عزیر

عزیر را بشناسیم ۴۳۳...

۳ - محمد(صلی الله علیه وآله)

نبرد تبوک آخرین غزوه رسول خدا ۴۸۶...

حرکت به سمت تبوک ۴۸۷...

شرایط سخت زمان فرمان نبرد تبوک ۴۸۸...

تهدید که چرا در حرکت به سمت نبرد سستی می کنید ۴۸۸...

دلیل سستی در حرکت به سوی میدان جنگ ۴۸۹...

وعده نصرت از خداوند بر پیامبر ۴۹۳...

یادآوری نصرت و پیروزی گذشته ۴۹۴...

ماجرای هجرت پیامبر به سمت مدینه و پناه بردن به غار ثور ۴۹۴...

ابوبکر یار و همراه پیامبر در غار ثور ۴۹۵...

اندوه و غم یار غار و دلداری به او ۴۹۵...

نزول سکینه و آرامش بر پیامبر ۴۹۵...

کلمه الله هی العلیا ۴۹۵...

داستان یار غار و تفسیرهای افراط گرانه ۴۹۶...

آیا پیامبر ترک اولی کرد ۵۰۵...

عتاب پیامبر جنبه کنائی داشت ۵۰۶...

آیا پیامبر منافقان را نمی شناخت ۵۰۷...

* اوصیاء

مخالفت با جانشینی علی(علیه السلام) ۱۹۲...

* ویژگی ها و صفات آنها

ابن کوّاء، قرائت قرآن و سکوت امام علی(علیه السلام) در نماز ۹۳...

تلاش برای انکار فضائل امام امیر مؤمنان(علیه السلام) ۳۸۷...

- قرآن و خبر از قیام مهدی (علیه السلام) ۴۴۰...
- نظر علماء حجاز در رابطه با تواتر احادیث مهدی (علیه السلام) ۴۴۳...
- پاسخ «الرابطه العالم الاسلامی» در مورد سؤال از روایات مهدی ۴۴۳...
- انتظار ظهور و آثار سازنده آن ۴۴۷...
- ارزش منتظران در لسان روایات ۴۴۸...
- مفهوم انتظار ۴۵۱...
- انتظار یعنی آماده باش کامل ۴۵۳...
- انتظار و خودسازی ۴۵۴...
- انتظار و خود یاری های اجتماعی ۴۵۶...
- منتظران راستین و فساد محیط ۴۵۷...
- انتظار اثر تخدیری ندارد ۴۵۸...
- * ادیان، مذاهب و مکاتب
- اهل کتاب به خدا و رستاخیز ایمان ندارند ۴۱۷...
- اهل کتاب رعایت حرام و حلال خدا و رسولش را نمی کنند ۴۱۷...
- اهل کتاب بر آئین حق متدین نیستند ۴۱۸...
- اهل کتاب و پرداخت جزیه ۴۱۹...
- * اسلام
- گروه رستگاران امت اسلامی ۴۲...
- اسلام گذشته را نادیده می گیرد ۲۰۶...
- جنگ، جنگ تا حاکمیت کامل دین ۲۰۷...
- مقیاس یک، در برابر ده اشاره به قدرت مدیریت اسلام است ۲۹۲...
- هجرت دوم مسلمانان ۳۱۷...
- تنزیه صحابه ۳۱۸...
- ادعای اجتهاد صحابه توجیه غیر مقبول ۳۲۰...

امان برای مطالعه مکتب ۳۵۱...

* مسیحیت

یهود «عزیر» و نصاری «مسیح» را فرزند خدا می دانند ۴۲۶...

اعتقاد یهود و نصاری مشابه اعتقاد مشرکان ۴۲۶...

احبار و راهبان و اکل اموال مردم ۴۶۲...

احبار و راهبان و سدّ راه خدا ۴۶۲...

تلاش دستگاه کلیسا برای انحراف از اسلام ۴۶۳...

* یهود

بدترین جنبنندگان زمین ۲۶۳...

یهود «عزیر» و نصاری «مسیح» را فرزند خدا می دانند ۴۲۶...

اعتقاد یهود و نصاری مشابه اعتقاد مشرکان ۴۲۶...

احبار و راهبان و اکل اموال مردم ۴۶۲...

احبار و راهبان سدّ راه خدا ۴۶۲...

معاد

(حقیقت معاد)

قیام قیامت چه وقت است؟ ۵۸...

علم زمان وقوع رستاخیز نزد خدا است ۵۹... و ۶۰

رستاخیز حادثه سنگینی است ۵۹...

حشر همه کس به سوی خدا است ۱۶۴...

(شفاعت)

دو گروه در مورد توسل در اشتباهند ۶۳...

(بهشت)

* بهشتیان

امت ویژه، هدایتگر و عدالت پرور ۳۷...

(جهنم)

جهنم محیط بر کافران است ۵۱۶...

* حقیقت جهنم

جمعی زیادی را مخصوص جهنم آفریدیم ۳۱...

* کیفرها

کیفر کسانی که اسماء خدا را تحریف کردند ۳۶...

نابودی گردنکشان با وسائل ساده ۱۸۸...

کفر و عذاب الهی ۱۹۸...

عذاب الیم، کیفر کفار ۳۴۵...

کیفر ثروت اندوزان ۴۶۶...

* دوزخیان

جمعی زیادی را مخصوص جهنم آفریدیم ۳۱...

نشانه های دوزخیان ۳۳...

متفرقات

ایرادات تفسیر اول در مورد عالم ذر ۱۷...

عالم ذر در روایات اسلامی و جمع بندی آنها ۱۹...

اسماء حسنی ویژه پروردگار ۳۵...

روایتی مجعول ۷۴...

بدترین جنندگان کران بی عقلند ۱۵۶...

آمادگی زمینه رحمت و نعمت می آورد ۱۵۷...

- بدون زمینه خیر به کسی نمی رسد ۱۵۷...
- آزادی دینی در محدوده خاص ۲۰۸...
- آئینه تاریخ و دگرگونی ملت ها ۲۵۴...
- علت اصلی دگرگونی ها در تاریخ ۲۵۵...
- تاریخ اسلام و صحنه های تلخ و شیرین آن ۲۵۶...
- سرزمین فلسطین درس عبرت ۲۵۷...
- تغییر روش اولاً، دریافت نعمت ثانیاً ۲۵۹...
- سلب نعمت بی حساب نیست ۲۵۹...
- دگرگونی زندگی در سایه آزادی است نه جبر تاریخ، محیط و... ۲۶۰...
- ارتباط با کفار فساد آفرین است ۳۱۲...
- دشمنان اسلام از مهاجرت بهره می گیرند ۳۱۷...
- دلیل تأمین برای تحقیق و بررسی ۳۵۱...
- مساجد و پاسداران شجاع ۳۷۹...
- اهمیت بنا و آبادانی مساجد ۳۸۰...
- حدّ فاصل میان مؤمنان واقعی و ضعیف الایمان ها ۳۹۶...
- از فقر و نیازمندی وحشت نکنید ۴۱۳...
- منظور از این که احبار را ارباب خود برگزیدند؟ ۴۲۷...
- اطاعت بی قید و شرط مخصوص خدا است ۴۳۰...
- اقتباس خرافات از مشرکان ۴۳۶...
- پیروزی اسلام منطقی است یا با قدرت ۴۳۹...
- فلسفه نامگذاری «ذَهَب» و «فَضَه» ۴۶۴...
- فلسفه اختراع پول ۴۶۴...
- ادعای آزادی در عصر خلیفه سوم ۴۷۵...
- نسبت تلاش انسان و مقدرات الهی ۵۲۱...
- علل پیشرفت و انحطاط مسلمین ۵۲۳...

(فهرست احاديث)
 عَلَيْهِ وَآلِهِ (١٠٩...
 اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الدُّنُوْبَ الَّتِي ١٩٦...
 اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي ١٣٥...

الف

اَيُّهُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: اِذَا حَدَّثَ ١٧٤...
 اِخَذَى الطَّائِفَتَيْنِ لَكُمْ اِمَّا ١٣٠...
 اِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ ١٧٣...
 اِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا ١١٠...
 اَلْأَصْلُ فِي ذَلِكَ بَلْعَمُ ٢٨...
 اِعْتَنِمِ الْمُهْلَ ٢٢١...
 اَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ ١٨٠...
 اِلَّا اَنْتَى اُمِرْتُ اَنْ اُبْلَغَهُ ٣٣٣...
 اَللّٰهُ اَعْلَى وَ اَجَلُّ ٢٧٢...
 اَللّٰهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ ٢٧٢...
 اَلْاِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ ٢٠٦...
 اِنَّ الْاِسْلَامَ يَهْدِيكُمْ مَا كَانَ قَبْلَهُ ٢٠٦...
 اِنَّ اَللّٰهَ اِذَا اَرَادَ بَعْدَ خَيْرًا ٥٠...
 اِنَّ اَللّٰهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ ٢٢١...
 اِنَّ اَللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَعْذِبُ الْعَامَّةَ ١٦٧...
 اِنْطَلِقْ فَاِنَّ اَللّٰهَ يُنَبِّتُ ٣٣٣...
 اِنَّ غَنَائِمَ بَدْرٍ كَانَتْ لِلنَّبِيِّ ١٠٧...
 اِنَّ لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى تِسْعَةٌ وَ تِسْعِينَ ٣٨...
 اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعِينَ ٣٩...
 اِنَّهَا مَا اُخِذَ مِنْ دَارٍ ١٠٦...
 اِنَّهُ مَنْ وُسِّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ ٤٩...

ش

شَاهَتِ الْوُجُوهُ ١٤٧...

ص

صَدَقَهُ يُحِبُّهَا اَللّٰهُ اِصْلَاحُ ١١٠...

ف

فَاِنِّي لَمْ اُفِرَّ مِنَ الزَّخْفِ قَطُّ ١٤٦...
 فَوَ اَللّٰهُ مَا كُنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ ٢٢١...

ك

كَالْبَهِيْمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُّهَا عَلْفُهَا ٣٤...
 كَانَ فِي الْاَرْضِ اَمَانَانِ مِنْ عَذَابٍ ١٩٥...
 كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ اُنْعَمَ ٥٠...

ل

اِنَّهُ مَنْ وُسِّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ ٤٩...
 اِنَّهَا مَا اُخِذَ مِنْ دَارٍ ١٠٦...
 اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعِينَ ٣٩...
 اِنَّ غَنَائِمَ بَدْرٍ كَانَتْ لِلنَّبِيِّ ١٠٧...
 اِنْطَلِقْ فَاِنَّ اَللّٰهَ يُنَبِّتُ ٣٣٣...
 اِنَّ اَللّٰهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ ٢٢١...
 اِنَّ اَللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَعْذِبُ الْعَامَّةَ ١٦٧...
 اِنَّ اَللّٰهَ اِذَا اَرَادَ بَعْدَ خَيْرًا ٥٠...
 اِنَّ الْاِسْلَامَ يَهْدِيكُمْ مَا كَانَ قَبْلَهُ ٢٠٦...
 اَلْاِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ ٢٠٦...
 اَللّٰهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَا لَكُمْ ٢٧٢...
 اَللّٰهُ اَعْلَى وَ اَجَلُّ ٢٧٢...
 اِعْتَنِمِ الْمُهْلَ ٢٢١...
 اَلْأَصْلُ فِي ذَلِكَ بَلْعَمُ ٢٨...
 اِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا ١١٠...
 اِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ ١٧٣...
 اِخَذَى الطَّائِفَتَيْنِ لَكُمْ اِمَّا ١٣٠...
 اَيُّهُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: اِذَا حَدَّثَ ١٧٤...

لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ ٣١٧...
 لا يُبْلَغُ عَنِّي غَيْرِي أَوْ ٣٣٥...
 لا يُبْلَغُهَا إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ ٣٣٢...
 لا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ ٣٣٢...
 لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبْلَغَ هَذِهِ ٣٣٤...
 لا يُودَى عَنِّي إِلَّا أَنَا ٣٣٤...
 لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا ٣٩...
 لَمَّا وَلَدَتْ حَوَاءَ طَافَ بِهَا ٧٤...
 لَمْ يَجِءْ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَوْ ٢٠٩...

وَاعْتَنِمَ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ ٢٢١...
 وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفْرُقَنَّ ٤٣...
 وَاللَّهُ لَا تَذَرُونَ مِنْهُ دِرْهَمًا ٣٠٢...
 وَانْسِيهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمْ الْعَدُوَّ ٢٤٠...
 وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ٢٢١...
 وَلَكِنْ جِبْرِيلُ جَائِي فَقَالَ ٣٣٤...
 وَهِيَ اللَّهُ، الْإِلَهُ، الْوَاحِدُ ٤٠...

هـ

هَذِهِ الْعِصَابَةُ ١٢٩...
 هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتَجَدَّدُ ٥٠...

م

ی

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ ٢٦٠...
 أَلَمْ جَالِسٌ بِالْأَمَانَةِ ١٧٣...
 مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحْقٍ وَغَنِمَ ٢٢١...
 مَنْ قَرَأَ بَرَاءَةً وَالْأَنْفَالَ ٣٣٠...
 مَنْ قَرَأَ الْأَنْفَالَ وَبَرَاءَةً ١٠٢...
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ ١٩٢...
 مِنْهُ الْخَضَابُ بِالسَّوَادِ ٢٧٠...
 الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ ١٨٠...

ن

نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ٤١...

و

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فِي الْفَرِيضَةِ ٩٥...

(فهرست اعلام)

- ابن یعلی، ۴۴۵
آدم (علیه السلام)، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۷۱
ابوالحسن الابری، ۴۴۶
ابوالعاص، ۲۹۹، ۳۰۰
ابوالعباس ابن عبد المؤمن، ۴۴۶
ابوالعباس ابن عبد المؤمن المغربي، ۴۴۵
ابوالمأمه، ۴۴۴
ابوبصیر، ۱۹
ابوبکر، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴
۳۳۵، ۳۳۶، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷
ابوجهل، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹
۱۵۲، ۱۸۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲
ابوحنیفه، ۹۷
ابوداود، ۴۴۵
ابوذر، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳
۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶
ابوسعید، ۳۳۵
ابوسعید خدری، ۲۰، ۴۴۴
ابوسفیان، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
۱۲۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۳، ۲۳۹، ۳۵۸
۳۶۸، ۳۶۹
ابوطالب، ۳۵۲
ابوعامر، ۲۷، ۲۸، ۲۹
ابوالبابه، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴
۱۷۶
ابن اثیر، ۲۹۹، ۳۳۴، ۳۸۴، ۴۰۳
ابن الجعد، ۳۶۵، ۳۶۶
ابن تیمیه، ۴۴۶
ابن تیمیه، ۴۴۴
ابن جوزی، ۶۱
ابن حجر عسقلانی، ۲۷۱
ابن حجر هیثمی، ۴۴۵
ابن خلدون، ۴۴۳، ۴۴۶
ابن سعد، ۴۷۴، ۴۷۵
ابن عباس، ۳۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۷۳
۱۹۵، ۳۳۲، ۴۳۷، ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۸۶
ابن عبد المؤمن، ۴۴۷
ابن عساکر، ۴۴۵
ابن عمرو الدانی، ۴۴۵
ابن کثیر، ۳۳۴، ۴۶۸، ۴۸۳
ابن کوا، ۹۳، ۹۴
ابن ماجه، ۳۸۰، ۴۴۵، ۴۹۱
ابن مغازلی، ۳۸۴

۱۴۵	ابومحمد، ۴۴۴
امّ سَلَمَه، ۴۴۵	ابونعیم، ۴۴۵
امیه بن ابی صلت، ۲۷، ۲۸، ۲۹	ابوهریره، ۳۳۵، ۴۴۴
انس بن مالک، ۳۳۲، ۳۳۴، ۴۴۴	ابی السعود، ۳۳۱
انوشیروان، ۴۲۱	ابی داود، ۲۷۱، ۴۰۷، ۴۰۸
بخاری، ۳۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۳۷، ۵۳۴	احمد (حنبل)، ۷۴، ۱۶۷، ۱۹۵
بُخْتِ نَصْر، ۴۳۴	۲۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۸۰
برقی، ۳۸۰، ۴۴۹، ۴۵۰	۳۸۹، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۹۱
بُریده، ۳۸۳	احمد امین مصری، ۴۴۳
بزّاز، ۴۴۵	احمدی میانجی، ۱۹۸
بِشْر بن بَرَاء، ۵۱۵	ادریس عراقی مغربی، ۴۴۵، ۴۴۶
بلعم باعورا، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۴	السّخاوی، ۴۴۶
۴۵	العزّی، ۳۷، ۱۲۴، ۱۲۶، ۲۷۲
بیضاوی، ۳۳۱	آللات، ۳۶، ۱۲۴، ۱۲۶
بیهقی، ۱۷۳، ۳۸۰، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۰۸	ام الفضل، ۳۰۲
۴۲۸، ۴۴۱، ۴۶۸	امام باقر(علیه السلام)، ۲۸، ۹۵، ۱۰۶، ۱۷۰
پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، ۲۷، ۲۸	۳۰۳، ۳۳۴، ۳۴۷، ۴۲۷، ۴۴۱
۲۹، ۵۳	امام حسن عسکری(علیه السلام)، ۴۳۴
۱۲۴، ۱۵۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۷۸، ۳۳۱	۴۳۵
۳۵۸، ۴۱۷، ۴۴۱، ۴۴۹، ۵۲۲	امام سجاد(علیه السلام)، ۲۴۰، ۳۰۳
ترمذی، ۳۹، ۷۴، ۱۷۳، ۱۹۵، ۳۳۴	امام صادق(علیه السلام)، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۵۰
۳۳۵، ۴۲۸، ۴۴۵، ۴۹۱	۸۸، ۹۰، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷
ثعلبی، ۳۸۴	۱۱۰
ثوبان، ۴۴۴	۱۷۰، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۶۰
جابر، ۱۹، ۴۴۴	۳۳۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۴۸
جابر بن ماجد، ۴۴۴	۴۶۹، ۴۷۱
جبرئیل، ۸۹، ۹۰، ۱۷۱، ۱۸۶، ۳۰۳	امام علی بن الحسین(علیه السلام)، ۴۹۱
۳۳۴، ۳۳۷، ۳۸۴	امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام)،
جَدّ بن قَیس، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶	۳۹

سعد بن معاذ، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۳۰۵	حارث بن عمرو فهری، ۱۹۳
سیماک، ۳۳۶	حارث بن نعمان فهری، ۱۹۳
سمرة بن جندب، ۷۴	حافظ ابونعیم، ۲۸۳
سید ابوالفضل برقی، ۲۲۴	حاکم حسکانی، ۲۸۳، ۳۸۳
سید بن طاوس، ۱۹۶	حذیفه بن یمان، ۴۴۴
سیوطی، ۸، ۲۸، ۴۴۶	حضرت مهدی (علیه السلام)، ۲۱۰، ۴۳۴،
شافعی، ۴۴۶	۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴،
شوکانی، ۹۰، ۱۳۰، ۱۵۷، ۲۷۱،	۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲،
۴۴۵	۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰
۴۹۲، ۴۴۶	حمزه، ۱۲۸
شَیْبَه، ۳۸۳	حنش، ۳۳۴، ۳۳۶
شیخ صدوق، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۴۶،	حوا، ۷۱، ۷۳، ۷۴
۴۴۱	حیدرعلی قلمداران، ۲۲۴
شیخ طوسی، ۸، ۱۷، ۴۵۹، ۴۶۹	خازن بغدادی، ۳۸۴
شیخ مفید، ۴۳، ۱۱۰، ۴۰۱	خالد بن ولید، ۴۲۳
صالح بن سهل، ۱۹	خدیجه، ۲۹۹
صفوان ابن امیه، ۴۰۴	خسرو پرویز، ۲۹۱
صلوبا، ۴۲۳	خطیب، ۴۴۵
طبرانی، ۴۴۵	دارقطنی، ۴۴۵
طبرسی، ۸، ۶۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۴۰۳،	ذو الخویصره، ۵۳۴
۴۱۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۹،	راغب، ۴۷، ۲۲۰، ۳۵۷، ۴۱۳، ۴۱۹،
۴۶۴، ۴۸۷	۴۳۲، ۵۳۱
طبری، ۹۲، ۱۷۳، ۲۳۶، ۳۰۵، ۳۳۵،	رویانی، ۴۴۵
۳۵۸، ۳۸۴، ۴۲۳	زبیر، ۳۱۹، ۳۲۰
طلحه، ۳۱۹، ۳۲۰، ۴۴۴	زراره، ۱۹، ۲۰
عاتکه، ۱۲۳، ۱۴۰	زهری، ۹۲
عباس، ۱۲۴، ۲۲۹، ۳۰۲، ۳۰۳،	زید بن یثیع، ۳۳۳، ۳۳۴
۳۳۷، ۳۸۳، ۴۰۵	زینب، ۲۹۹، ۳۰۰
عبد الحارث، ۷۴	سراقه بن مالک، ۲۴۹، ۲۵۰

عبد الرحمان بن زید بن أسلم، ۹۰	۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۴
عَبْدُ الرَّحْمَنِ بن عَوْف، ۴۴۴	۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۴۴، ۴۵۰
عبدالله ابن رقیم، ۳۳۳	۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۴
عبدالله بن أبی، ۵۱۲	علی بن ابراهیم قمی، ۵۸، ۲۰۰
عبدالله بن حارث، ۴۴۴	۲۷۰، ۲۹۹، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۵۹، ۴۶۶
عبدالله بن سنان، ۱۹، ۲۰	۴۷۰، ۴۸۳، ۵۱۵
عبدالله بن عباس، ۴۴۴	عمار یاسر، ۴۴۴
عبدالله بن عُمَر، ۴۴۴	عُمَر، ۳۰۵، ۳۸۹، ۴۰۸، ۵۳۵
عبدالله بن مسعود، ۴۴۴	عمران بن حُصَین، ۴۴۵
عبدالله کلبی، ۲۰	عمرو بن حارث فهری، ۱۹۳
عبدالمطلب، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۲۹	عمرو بن لُحی، ۴۸۳
عبدالمطلب ابن ربیعہ، ۲۲۹	عیاشی، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۹۳، ۹۵، ۲۷۰
عثمان، ۱۷۲، ۴۴۴، ۴۷۰، ۴۷۱	۳۰۴، ۳۳۰، ۴۲۸، ۴۶۹، ۴۷۱
۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶	عیسی (علیه السلام)، ۳۷، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۴۶
عثمان بن حنیف، ۲۲۱	فاضل مقداد، ۹۵
عدی ابن حاتم، ۴۲۸	فخر رازی، ۸، ۳۱، ۴۲، ۷۰، ۱۳۱
عِزْرَا، ۴۳۳، ۴۳۴	۱۵۲، ۲۲۲، ۳۰۵، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۸۴
عزیر (علیه السلام)، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۳	۴۸۷، ۴۹۶
۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶	فرعون، ۲۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
عقبه بن ابی معیط، ۲۹۹، ۳۰۶	فضل بن عباس، ۲۲۹
عقیل بن أبی طالب، ۳۰۲	قرطبی، ۸، ۷۰، ۹۲، ۱۵۷، ۲۲۲
علامه بَغْوِی، ۳۸۴	۲۳۶، ۳۰۳، ۳۵۲، ۳۵۸، ۴۴۶، ۴۸۳
علی (علیه السلام)، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳	۴۹۱، ۴۹۲
۴۹	قره بن ایاس مزنی، ۴۴۴
۹۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۸	قُصَی بن کِلَاب، ۱۵۷
۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳	قلمس، ۴۸۳
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۱۹	کعب الاحبار، ۷۴
۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴	کفعمی، ۱۰۲
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۲	کوروش، ۴۳۴

- مالک اشتر، ۲۲۱
 مالک بن عوف، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶
 متقی هندی، ۲۸، ۱۷۳، ۲۳۶
 محمد(صلی الله علیه وآله)، ۴۲، ۱۵۹
 ۱۸۶، ۱۹۲
 ۲۰۹، ۳۰۳، ۴۰۴، ۴۴۱
 محمد ابن احمد سفاوینی، ۴۴۶
 محمد بن ابراهیم نعمانی، ۴۴۹، ۴۵۹
 محمد بن علی التقی، ۷، ۴۱۱
 محمد جعفر کنانی، ۴۴۶
 محمد صالح القزاز، ۴۴۴
 محمد منتصر کنانی، ۴۴۷
 مراغی، ۸
 مسلم، ۳۹، ۲۰۶، ۲۲۹، ۳۸۹
 مسیح(علیه السلام)، ۷۷، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۵
 ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۶۲، ۴۷۹
 معاذ بن کثیر، ۴۶۹
 معاویه، ۳۲۰، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲
 ۴۷۳، ۴۷۵
 مفضل، ۲۰، ۱۱۰
 منات، ۳۷
 موسی(علیه السلام)، ۲۷، ۲۹، ۴۱۷، ۴۳۵
 ۴۳۶، ۴۶۲
 نسائی، ۲۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۵۳۴
 نسطونا، ۴۲۳
 نضر بن حارث، ۲۹۹، ۳۰۶
 نعمان بن بشیر، ۳۸۹، ۳۹۱
 نعمان بن حارث فهري، ۱۹۲، ۱۹۳
 نوفل، ۱۰۶، ۳۰۳
 واحدی نیشابوری، ۸، ۶۱، ۱۵۲
 ۳۸۴، ۳۸۹
 وهب بن منبه، ۷۴
 هرقل، ۲۹۱
 هیثمی، ۱۶۷، ۳۳۷
 یحیی(علیه السلام)، ۴۳۳
 * * *

(فهرست كتب)

- اكمال الدين، ٤٤١
 امالى سيد مرتضى، ١٧
 امالى شيخ طوسى، ٤٦٩
 امالى شيخ مفيد، ٤٣، ١١٠
 انجيل، ٤٣٧
 انوار البهيّة، ٤٤٩
 انوار العلوية و الاسرار المرتضوية،
 ٤٠٦
 الوهم المكنون فى الرد على ابن
 خلدون، ٤٤٥، ٤٤٦
 بحار الانوار، ١٦، ١٧، ٢١، ٢٧، ٢٨،
 ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٩، ٥٠، ٥١،
 ٥٣، ٥٨، ٧١، ٧٤، ٨٨، ٩٠، ٩٣، ٩٤،
 ٩٥، ١٠٥، ١٠٧، ١١٠، ١١١، ١٣٠،
 ١٣٥، ١٣٩، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٢،
 ١٦٤، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٠، ١٨٧،
 ١٩٣، ١٩٥، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٦، ٢١٠،
 ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٩، ٢٥٠، ٢٦٠، ٢٧٠،
 ٢٧٢، ٢٨٣، ٢٩٦، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٣،
 ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٤، ٣٢٩، ٣٣٠،
 ٣٤٢، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥٢،
 ٣٥٣، ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٨٠،
 ٣٨٤، ٣٩٦، ٤٠١، ٤٠٦، ٤٠٩، ٤١٠،
 ٤١١، ٤٢٨، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٧، ٤٤٢،
 ٤٤٦، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥٩، ٤٦٦، ٤٦٨،
 ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٩،
 ٤٨٣، ٤٨٧، ٤٩١، ٤٩٢، ٥٠٥، ٥١٥
- ابوذر سوسيايست خداپرست، ٤٧٣
 التوضيح فى تواتر ما جاء فى المنتظر
 و الدجال و المسيح، ٤٤٥، ٤٤٦
 الجزية و احكامها، ٤٢٠، ٤٢٣
 الحاوى، ٤٤٦
 احتجاج طبرسى، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٧،
 ٤٤٩
 احقاق الحق، ٣٨٤
 اخبار المهدي، ٤٤٥
 الرسائل العشر، ١٧
 ارشاد مفيد، ٤٠١
 اسباب النزول، ٨، ٦١، ١٥٢، ٣٨٤
 ٣٨٩
 الاستغاثة، ٤٧٢
 اصول كافى، ٤١، ١١٠، ١١١، ٢٦٠،
 ٤٤٩
 اعلام الدين، ٣٨
 اعلام الورى، ٤٠١، ٤٤٩
 الغدير، ٢٨٣، ٣٨٤، ٤٧٥
 الغيبة طوسى، ٤٥٩
 الغيبة نعمانى، ٤٤٩، ٤٥٩
 الافصاح، ٤٠١
 اقبال الأعمال، ١٩٦
 القول المختصر فى علامات المهدي
 المنتظر، ٤٤٥

صحيح بخارى، ٣٩، ٤٠٧، ٤٠٨،	خصال صدوق، ٣٨، ٤١، ١٤٦
٥٣٤، ٤٣٧	در المثنور، ٨، ٣٩، ٥٣، ٩٢، ١٦٧،
صحيح مسلم، ٣٩، ٢٠٦، ٢٢٩، ٣٨٩	١٨٤، ١٨٧، ١٩٥، ١٩٨، ٢٠٦، ٢١٦،
صحيفه سجاديه، ٢٤٠، ٤٩١	٢٣٦، ٢٧٠، ٢٩٩، ٣٥٨، ٣٨٩، ٤٣٧،
طبقات ابن سعد، ٤٧٤، ٤٧٥	٤٥٠، ٤٦٨، ٤٨٣، ٤٩١، ٤٩٢، ٥٣٤
عده الداعي، ٣٨، ٣٩	ذخائر العقبي، ٣٣٥
علل الشرايع، ٣٤٦	روح البيان، ٢٠٩
عوالي اللثالي، ٩٠، ١٠٧	روح الجنان، ٨
عون المعبود، ٢٧١، ٤٤٦	روح المعاني، ٨، ٢٠٩، ٢٢٣، ٣٠٥،
عيون الاخبار، ١٤٥، ١٤٦، ٤٥٠	٤٨٧
فتح الباري، ١٦٧	روضه كافي، ٤٩
فتح القدير، ٩٠، ١٣٠، ١٥٧، ٤٩٢	روضه الواعظين، ١١٠
فتح المغي، ٤٤٦	زاد المسير، ٦١، ٩٠
فضائل الصحابه، ٢٨٣	سبل السلام، ٢٧١
فيض القدير، ٤٤٦، ٤٦٨	سبل الهدى و الرشاد، ٢٣٦
فى ظلال القرآن، ٨	سعد السعود، ٣٢٩
قاموس، ٢٢٠	سنن ابن ماجه، ٣٨٠، ٤٤٥، ٤٩١
قرب الاسناد، ٣٠٣، ٣٠٤	سنن ابى داود، ٢٧١، ٤٠٧، ٤٠٨،
كافى، ١٦، ٤١، ٤٣، ٤٩، ٥٠، ٥١،	٤٤٥
١١٠، ١٤٨، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٠، ١٩٣،	سنن ترمذى، ٣٩، ٧٤، ١٧٣، ١٩٥،
٢١٠، ٢١٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٧٠، ٣٠٣،	٤٤٥، ٤٢٨، ٣٣٥
٣١٤، ٣٤٢، ٣٤٦، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١،	سنن نسائى، ٢٢٩، ٣٣٧
٤٢٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٦٩، ٤٧١، ٤٧٣،	سير اعلام النبلاء، ٤٧٥
٥٣٠	شجره الطوبى، ٣٨٤
كامل ابن اثير، ٢٩٩، ٤٠٣	شرح الاخبار، ٤٤٩، ٤٥٠
كشف الخفاء، ٤٤٦	شرح العقيدة، ٤٤٦
كشف الغمة، ٤٤٦	شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد،
كمال الدين و تمام النعمه، ٤٤٢	٤٩، ١١٠، ١٣٥، ١٧٣، ٣٠٥، ٤٠١
كنز العرفان، ٩٥، ١٠٧	شواهد التنزيل، ٢٨٣

۱۱۰، ۱۹۸، ۲۰۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۷	کنز العمال، ۲۸، ۷۴، ۱۷۳، ۱۹۵
مستدرک حاکم، ۳۳۷، ۴۴۱، ۴۶۸	۲۰۶، ۲۳۶، ۴۶۸
مستدرک سفینه البحار، ۴۴۹، ۴۵۰	لسان العرب، ۲۱۹، ۲۲۰
مستطرفات السرائر، ۹۵	مجمع البيان، ۸، ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۵۳
مسند ابن الجعد، ۳۶۵، ۳۶۶	۵۸، ۶۱، ۹۰، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷
مسند احمد، ۷۴، ۱۶۷، ۱۹۵، ۲۲۹	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۲
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۸۰، ۳۸۹، ۴۴۱	۱۷۳، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۰
۴۴۵، ۴۹۱	۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۰، ۳۰۰، ۳۲۹
مشکاة الانوار، ۱۱۰	۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۶۵
مصباح کفعمی، ۱۰۲	۳۶۶، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۲۸
معاجم طبرانی، ۴۴۵	۴۳۷، ۴۴۱، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۸۳
معاد و جهان پس از مرگ، ۵۱۷	۴۸۷، ۴۹۲
معالم التنزیل، ۳۸۴	مجمع الزوائد، ۱۶۷، ۳۳۷، ۴۴۱
معانی الاخبار، ۳۴۶	مجمع النورین، ۴۴۹
معجم احادیث الامام المهدي (عج)،	المجموع، ۴۶۸
۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۹	المجموع فی شرح المذهب، ۴۲۳
معجم احکام القرآن، ۴۲۸	المصنّف، ۲۳۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۷۵
معجم کبیر، ۴۲۸	المنار، ۸، ۲۸، ۹۰، ۱۳۱، ۱۶۷، ۲۱۰
مفاتیح الغیب، ۸	۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۸
مفردات، ۴۷، ۲۲۰، ۳۵۷، ۴۱۳	۳۳۶، ۳۴۸، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۷
۴۱۹	۴۰۸، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۶۸
۴۳۲، ۵۳۱	۴۷۵، ۴۷۶
مناقب آل ابی طالب، ۴۰۱، ۴۰۶	المهدی عبدالمؤمن المغربي، ۴۴۵
۴۵۰	المیزان، ۸، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۱۹۸، ۲۲۴
مناقب ابن مغازلی، ۳۸۴	۳۰۰، ۳۹۶، ۴۰۶، ۴۳۴، ۴۶۶، ۴۷۰
مناقب الشافعی، ۴۴۶	مجموعه ورام، ۵۰، ۵۱
مناقب اهل بیت، ۲۹۹، ۴۴۶	محاسن برقی، ۳۸۰، ۴۴۹، ۴۵۰
منتهی المطلب، ۱۴۴	مختلف الشیعه، ۴۶۹
من لایحضره الفقیه، ۹۵، ۱۱۰، ۲۱۷	مستدرک، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۹۵، ۱۰۲

٢٧٠، ٣٦٠، ٣٨٠

مواقف الشيعة، ١٩٨

موسوعة التاريخ الاسلامي، ٢٨٣

ميزان الحكمه، ٤٤١، ٤٥٠

نظم التناثر، ٤٤٦

نور الثقلين، ٨، ١٩، ٢١، ٣٨، ٣٩، ٤١،

٤٢، ٤٣، ٤٩، ٥٠، ١٢٩، ١٤٦، ١٥٢،

١٧٢، ١٨٠، ١٩٣، ٢٥٠، ٢٦٠، ٢٧٠،

٢٩٩، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٣٠، ٣٤٦،

٣٥٣، ٣٨٤، ٤٠٦، ٤٠٩، ٤١١، ٤٢٨،

٤٣٤، ٤٣٥، ٤٤٢، ٤٤٦، ٤٦٩، ٤٧٠،

٤٨٣

نهج البلاغه، ٣٤، ٣٥، ٤٩، ١١٠،

١٨٠، ١٩٥، ٢٢١

نيل الاوطار، ٢٧١، ٢٩٩

وسائل الشيعة، ٣٩، ٥٠، ٥١، ٩٣، ٩٤،

٩٥، ١٠٢، ١١٠، ١١١، ١٤٦، ١٦٤،

١٧٣، ١٧٤، ١٨٠، ١٩٥، ٢١٦، ٢١٧،

٢١٨، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٦٠، ٢٧٠، ٣٠٦،

٣٣٠، ٣٤٢، ٣٤٦، ٣٦٠، ٣٨٠، ٤٠٩،

٤١٠، ٤١١، ٤٢٨، ٤٦٩، ٤٧١، ٥٣٠

۴۸۸، ۴۸۷	(فهرست ازمنه و امکنه)
غار ثور، ۱۸۶، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷،	
۵۰۰	
غدير، ۱۹۳	بدر، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۸،
غدير خم، ۱۹۲	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶،
کوه ابوقبيس، ۱۲۴	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،
کوه صفا، ۵۲	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶،
مدینه، ۲۸، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳،	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۷،	۱۷۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷،
۲۳۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۸۱،	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵،
۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷،	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴،
۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۷۱، ۴۴۶، ۴۷۳،	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲،
۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۴	۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲،
مسجدالحرام، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷،	۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۶۹،
۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۲،	۴۰۰، ۴۰۲، ۴۹۵
۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵،	انارک، ۷
۴۱۲، ۴۱۳	بيت المقدس، ۱۹۸
مسجد گذر وزير دفتر، ۲۲۴	حجر الاسود، ۱۹۸
مکه، ۲۸، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۱۲۲، ۱۲۳،	حنين، ۲۷۱، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۵۱،	۴۰۲
۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱،	۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱،
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۳،	۴۹۵، ۴۹۷
۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۸۱، ۳۰۳، ۳۰۷،	خانه کعبه، ۱۵۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۴۷،
۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۳،	۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۱۲
۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۱،	دارُ النَّدْوَةِ، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۵۰
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۹۴،	شام، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۰، ۴۷۰، ۴۷۲،
۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۴،	

۴۹۵، ۴۹۴، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۴۴

مهاباد، ۷

نجران، ۵۷، ۲۷۱

یثرب، ۱۳۹

یمن، ۲۷۱، ۳۶۵، ۴۹۲

بنی قریظه، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۸۳، ۳۳۹	(فهرست قبایل و طوایف و ...)
بنی کنانه، ۲۴۹، ۳۴۸، ۴۸۲، ۴۸۳	
بنی نضیر، ۱۷۰، ۲۸۳، ۳۳۹	
بنی هاشم، ۱۲۴، ۱۸۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۴۰۵	
بودائیان، ۴۳۷	اصحاب ردّه، ۳۲۰
جُهیّنه، ۱۲۶	اوس، ۲۸۱، ۲۸۴
خزرج، ۲۸۱، ۲۸۴	اهل تسنن، ۱۹، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۷۴
رومیان، ۴۸۶، ۴۸۷	۹۷، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۲۲، ۲۲۳
ساسانیان، ۲۷۶، ۴۷۱	۲۲۴، ۲۲۹، ۳۰۴، ۳۳۵، ۴۶۸، ۴۹۶
شیعه، ۱۹، ۳۷، ۷۴، ۱۹۵، ۲۰۹	اهل سنت، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۶
۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۸، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۲۰	۲۱۷، ۲۱۸، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۲۰
۳۵۲، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۶۸	۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۵۲
۴۷۱، ۴۹۶	۳۵۳، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۷
صهیونیسم، ۱۶۸	۴۴۳، ۴۴۷، ۴۷۱
قریش، ۵۲، ۵۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴	ایرانیان، ۴۹۲
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹	برهمنیان، ۴۳۷
۱۸۴، ۱۸۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹	بنو خُزیمه، ۳۵۹
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۷	بنی اسرائیل، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۷۵، ۱۴۹
۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹	بنی امیه، ۲۹، ۴۷۴
۳۷۱، ۳۹۵، ۴۹۴	بنی بکر، ۳۶۵
قوم لوط، ۱۹۲	بنی تمیم، ۵۳۴
ناکثین، ۳۶۸	بنی خُزاعه، ۳۴۸، ۳۶۵
نصاری، ۸، ۳۲۸، ۳۵۰، ۴۱۶، ۴۲۵	بنی سلّمه، ۵۱۴
۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۶	بنی سهم، ۱۹۸
۴۳۷، ۴۶۱، ۴۶۳	بنی ضَمَره، ۳۴۸، ۳۵۹
وهاپیان، ۴۴۳، ۴۴۴	بنی عباس، ۲۹
وهاپیت، ۲۱۰	
هوازن، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶	

یهود (یهودیان)، ۵۷، ۷۴، ۱۵۶، ۱۷۰،

۱۷۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۲۸،

۳۳۹، ۳۵۰، ۳۶۷، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۶،

۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴،

۴۳۵، ۴۳۷، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۹،

۴۸۷

(فهرست اشعار)

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

۱۷۹...

حقیقت سرائی است آراسته ۱۷۹...

وعده وصل چون شود نزدیک ۴۵۸...

(کلمات معنی شده در این جلد)

- ۲۵ - «جَنَّةٌ» ۵۳...
 ۲۶ - «حَفِیٌّ» ۵۹...
 ۲۷ - «خَبَالٌ» ۵۱۱...
 ۲۸ - «خَبَلٌ» ۵۱۱...
 ۲۹ - «خِفَافٌ» ۵۰۰...
 ۳۰ - «خِیَانَتٌ» ۱۷۳...
 ۳۱ - «دَابِرٌ» ۱۳۰...
 ۳۲ - «دُنْیَا» ۲۳۲...
 ۳۳ - «دُرِّیَّةٌ» ۱۴...
 ۳۴ - «ذَهَبٌ» ۴۶۴...
 ۳۵ - «رِیحٌ» ۲۴۱...
 ۳۶ - «زَحْفٌ» ۱۴۳...
 ۳۷ - «سَکِیْنَةٌ» ۴۰۸...
 ۳۸ - «سَمَاعٌ» ۵۱۲...
 ۳۹ - «سِیْخُوا» ۳۳۹...
 ۴۰ - «شَاقُوا» ۱۴۱...
 ۴۱ - «شَرَدُّ» ۲۶۴...
 ۴۲ - «شُقَّةٌ» ۵۰۲...
 ۴۳ - «شَوَکَّةٌ» ۱۳۰...
 ۴۴ - «صَاغِرٌ» ۴۱۹...
 ۴۵ - «صَمٌ» ۱۵۶...
 ۴۶ - «طَائِفٌ» ۸۵...
 ۴۷ - «ظَلَامٌ» ۲۴۸...
 ۴۸ - «عُدُوَّةٌ» ۲۳۲...
 ۴۹ - «عَرَضٌ» ۵۰۲، ۲۹۷...
 ۵۰ - «عِیرٌ» ۱۳۰...
 ۵۱ - «غَنَمٌ» ۲۱۹...
 ۵۲ - «فِتْنَةٌ» ۲۰۷...
 ۱ - «آصَالٌ» ۹۶...
 ۲ - «أَثَافُتُمْ» ۴۸۹...
 ۳ - «اجْتِبَاءٌ» ۸۸...
 ۴ - «إِلٌّ» ۳۵۷...
 ۵ - «الحَاد» ۳۶...
 ۶ - «امَانَتٌ» ۱۷۳...
 ۷ - «انتظار» ۴۵۱...
 ۸ - «أَسْلَخَ» ۳۵۰، ۲۳...
 ۹ - «انفَالٌ» ۱۰۶...
 ۱۰ - «انْفِضَاضٌ» ۴۶۴...
 ۱۱ - «أَحْبَارٌ» ۴۲۷...
 ۱۲ - «أَخْلَدَ» ۲۴...
 ۱۳ - «أَوْضَعُوا» ۵۱۲...
 ۱۴ - «بَاءٌ» ۱۴۵...
 ۱۵ - «بُكْمٌ» ۱۵۶...
 ۱۶ - «بَلَاءٌ» ۱۴۹...
 ۱۷ - «بَنَانٌ» ۱۴۰...
 ۱۸ - «تَتَقَفَّهْتُمْ» ۲۶۴...
 ۱۹ - «تَخَوَّنُوا» ۱۷۳...
 ۲۰ - «تَضَرَّعٌ» ۹۶...
 ۲۱ - «تَعَسَّاهَا» ۶۸...
 ۲۲ - «تَبَطَّهْتُمْ» ۵۱۰...
 ۲۳ - «جَزِیَّةٌ» ۴۱۹...
 ۲۴ - «جَنَحُوا» ۲۸۰...

- ۵۳ - «فُرْقَان» ۱۷۷...
 ۵۴ - «فِضَّة» ۴۶۴...
 ۵۵ - «فَيْئ» ۲۲۰...
 ۵۶ - «قاصِد» ۵۰۲...
 ۵۷ - «لَقِيْتُمْ» ۱۴۳...
 ۵۸ - «مَأْوَى» ۱۴۵...
 ۵۹ - «مُتَحَرِّف» ۱۴۴...
 ۶۰ - «مَتَبِن» ۴۷...
 ۶۱ - «مُدْخَل» ۵۳۲...
 ۶۲ - «مُرَابِطَه» ۲۶۸...
 ۶۳ - «مُرْدِفِين» ۱۳۵...
 ۶۴ - «مُرْسَى» ۵۸...
 ۶۵ - «مَرْصَد» ۳۵۰...
 ۶۶ - «مَغَارَات» ۵۳۲...
 ۶۷ - «مَلْجَأ» ۵۳۲...
 ۶۸ - «مَلَكُوت» ۵۴...
 ۶۹ - «مَوَاطِن» ۴۰۰...
 ۷۰ - «نَجَس» ۴۱۳...
 ۷۱ - «نَسَى» ۴۸۲...
 ۷۲ - «نُعَاس» ۱۳۷...
 ۷۳ - «نَفِير» ۱۳۰...
 ۷۴ - «وَجَل» ۱۱۳...
 ۷۵ - «وَلِيَجَه» ۳۷۳...
 ۷۶ - «يَبْطِشُونَ» ۷۸...
 ۷۷ - «يُنْخِن» ۲۹۵...
 ۷۸ - «يَجْمَحُونَ» ۵۳۲...
 ۷۹ - «يُعْشَى» ۱۳۷...
 ۸۰ - «يُفَرِّقُونَ» ۵۳۱...
 ۸۱ - «يَكْنِزُونَ» ۴۶۴...
 ۸۲ - «يُلْهَثُ» ۲۵...
 ۸۳ - «يَمْلُؤُونَهُمْ» ۸۷...
 ۸۴ - «يَنْزَغَنَّكَ» ۸۵...
